

كِتَابُ

نَزْهَاتُ الْقُلُوبِ

تَأَلَّفَ

عَسَائِمُ فَاضِلٌ حَمْدُ اللَّهِ مُسْتَوْفٍ قُرُونِي

أَطَابَ اللَّهُ ثَرَاهُ

الْمَقَالَةُ الثَّالِثَةُ

دَرَصِفَتِ بُلْدَانُ وَوَلَايَاتُ وَبُقَاتُ كِبَارِ

بِسْنِي وَاهِنِ تَمَامُ تَضَمُّجِ أَقْلِ الْعِبَادِ

كَافِي لِيَسْتَرَانِجِ

نام کتاب : نزهة القلوب
نویسنده : حمداله مستوفی
ناشر : دنیای کتاب
تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ : اول
چاپ : چاپخانه ارمغان
تاریخ نشر : ۱۳۶۲
صحافی : صحافی بیک
ایران - تهران - خیابان جمهوری - دنیای کتاب

مقاله سیم

در صفت بلدان و ولایات و بقاع و آن بر چهار قسم است

قسم اول، در ذکر حرمین شریفین شرقاً الله تعالی و مسجد اقصی

اگرچه آن موضع از ملک ایران نیست و بیشتر غرض از تألیف این کتاب شرح احوال ایران است اما چون افضل بقاع جهان و قبله اهل ایمان است تبیین و تیرك را ابتدا کردن بدان و قسمی علیحدہ در شرح احوال آن بقاع نوشتن اولی است تا این کتاب اکثر احوال را شامل باشد و در اقوال کامل و ذکر این بقاع شریفه در قرآن و حدیث بسیار آمده منها قوله تعالى (۱) سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ و در مصابیح (۲) از رسول صلعم مرویست لا تُشد الرحال الا الى ثلثة مساجد مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجدی هذا

حرم (۳) الکعبة المعظمة عظم الله قدرها خانه کعبه در مسجد حرام است و آن مسجد در شهر مکه است و آن شهر در ولایت حجاز و از اقلیم دوم است و طولش از جزایر خالدران عز و عرض از خط استوا کام و نیک و مناسب افتاده که در طول و عرض مرتبه عز و کام دارد و در دره است که طرف شرقی آن کوه ابو قیس و کوه قعبقان است و ابو قیس

(۱) Qur'ān XVII, 1.

(۲) Cf. Bukh. I. 200.

(۳) Here and

throughout حرم or حرام indifferently.

بزرگتر است و طرف غربی آن کوه منی و کوه ثبیر و آن کوه بلند است
 مشرف بر منی و مزدلفه و کبش قربان اسماعیل عم ار او فرود آمد و
 طرف شمالی آن کوه صفا و طرف جنوبی آن کوه مروه است شهری بزرگ
 است دورش زیاده از ده هزار گام بود اما در اندروشن خراب و عاطل
 و جبال و تله بسیار است در شان آن کلام و احادیث بسیار وارد است
 منها قوله تعالى (۱) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَقَالَ رَسُولُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ هَذَا الْبَلَدَ حَرَمُ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فَهُوَ حَرَامٌ
 بِحَرَمَةِ اللَّهِ تَعَالَى إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَقَالَ حِينَ وَاقِفًا عَلَى الْخُزُورَةِ (۲) وَاللَّهِ إِنَّكَ
 لَحَيْرُ الْأَرْضِ أَوْ أَحَبُّ أَرْضِ اللَّهِ عِزُّ وَجَلُّ إِلَى وَلَوْلَا أَنِّي أَخْرَجْتُ مِنْكَ
 ۱. مَا خَرَجْتُ وَأَنَّ زَمِينَ مَحَلِّ زَرْعٍ وَكُنْتُ نَيْسَ كَمَا قَالَ اللَّهُ (۳) تَعَالَى تَوَاجَدَ
 غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ نَبِيِّكَ الْحَرَمِ وَهَرَجَ إِثْنَاثًا بَكَارٍ آيَدٍ مِنْ دِيبِ
 وَلَا بَاتٍ آوَرَدَ وَلَا يَتِ طَائِفٍ بِرَهْشَتِ فَرَسَتِ أَجْمَاسَتِ وَمَدَارِ مَكَّةَ بِسَرِ
 ارْتِغَاعَاتِ طَائِفٍ اسْتِ وَطَائِفٍ تَزِيدُكَ كَوْهٍ غُرُوبَانِ افْتَادَ اسْتِ وَبِرِ
 آن کوه برف و یخ میباشد و در ملک عرب غیر آنجا نبود و هوای طایف
 ۱۰ بسبب آن کوه خوش است و آثارش نیکو و بسیار است و در کتاب
 معارف (۴) ابن قتیبة آمده که وهب بن منبه رضع گوید که چون آدم عم
 از بهشت بزمین سرندیدب هیوط کرد و بعد از صد سال که نضرع و
 زاری کرد توبه او قبول شد و او را بر فرقت بهشت تاسف عظیم بود
 حق سبحانه و تعالی خیمه از بهشت برو فرستاد آنرا بزمین کعبه فرود
 ۲ آوردند و آن خانه بود از یک پاره یاقوت با قنابدیل زرین و در دیگر
 کتب آمده که آن خانه بیت المعمور بود و آدم را عم بزیارت آن امر شد
 و آدم را عم بدان تسکین میبود و بروایتی بوقت طوفان و بروایتی بوقت
 ۳ وفات آدم عم آن خانه را پاسبان بردند و بنی آدم بنرمان شیت عم بر

(۱) Qur'an II, 120.

(۲) Yaq. II, 202. Tab. III, 2381. M. al-M. 230.

(۳) Qur'an XIV, 40.

(۴) Ibn Qut. 9.

جای آن خانه از سنگ و گل بساختند و در زمان طوفان خراب شد و
 کمایش دو هزار سال خراب ماند تا چون ابراهیم خلیل عم اسماعیل را عم
 از هاجر بیاورد و ساره را بر آن رشک خواست او را الزام نمود تا هاجر
 و اسماعیل را از پیش سار دور کند و او بنرمان حق تعالی ایشانرا بدان
 زمین عاقل برد و بگذاشت هاجر بطلب آب بر آن کوهها میدوید و
 اکنون آن دویدن بر حجاج واجب است و اسماعیل عم میگریست
 و پاشنه بر زمین میمالید از زیر پاشنه او آب زمزم پیدا شد هاجر پاره
 خاک بر پیش آن آب بند کرد تا تلف نشود و نقل است که اگر هاجر
 آن آب را بند نمیکرد رودی بودی از همه رودهای جهان بزرگتر و گفته
 اند که اگر اهل آنجا کافر نشدندی آن آب بر روی زمین بودی اما
 بسبب کفرشان بر زمین رفت تا مانند چاهی شد چون آنجا آب پیدا
 شد قوم بنی جرهم آنجا رفتند و اسماعیل در میانشان پرورش یافت چون
 اسماعیل بمردی رسید بنرمان حق تعالی ابراهیم و اسماعیل آنجا خانه
 کعبه بساختند از سنگ کوه قعبعان و آن خانه بی سقف بود حق تعالی
 حجر الاسود را از بهشت بدیشان فرستاد تا در رکن خانه نشاندند
 و آن سنگی است بمقدار نیم گز در نیم گز تقریبا در اول سفید بود از
 پس که کنار دست ناپاک بدان مالیدند سیاه شد کما قال النبی صلعم
 نزل الحجر الاسود من الجنة و هو اشد بیاضا من اللبن فسودته خطایا بنی
 آدم^(۱) و قال صلعم فی الحجر و انه یبعث الله یوم القیامة و له عینان یمصر
 ۲۰ بها و لسان یطلق به و یشهد علی من استلمه و قال صلعم ان الحجر الاسود
 یحشر یوم القیامة و له عینان ینظر بهما و لسان یتکلم به و یشهد لكل من
 قبله و انه حجر یطوئ علی الماء و لا یخفن بالنار اذا اوقد علیه چون ایشان
 خانه کعبه را بساختند و بزیارت آن امر شد مردم بدانجا مقام کردند و
 ۲۱ ابنیه خیر ساختند و رغبت نمودند بتدریج شهری معظم شد هواش بغایت

(۱) Cf. M. al-M. 219.

گرم است و آبش در اول غیر زمزم نبود و حکایت آن چاهرا و انباشتن
 آن و آن که کسی نمیدانست که کجاست مشهور است و عید المطلب جد
 رسول صلعم در خواب دید و آنرا حفر کرد و در آنجا اهوان زرین و
 اسلحه یافت و فریش با او نزاع کردند و بحکم خدای باو مقرر شد و آن
 چاه بر طرف شرقی کعبه است و چهل گز عمق دارد و دور سرش یازده
 گز است و بر سرش فیه ساخته اند و دو درخت مربع از چوب ساج
 گذرانیده و هر یک شش بکره جهت آب بر کشیدن زده و آن آب
 شورناکست و میکان را پیوسته آب از آن چاه بود و در عهد بنی عباس زیاده
 خاتون منکوحه هارون الرشید در مکه کاربزی اخراج کرد بعد از او در
 ۱۰ زمان مقتدر خلیفه خراسی یافت و او باز جاری گردانید و بعد نام خلیفه
 باز مطلوب شد و او دیگر باز بیرون آورد و باز در عهد ناصر خلیفه
 خراسی پذیرفت او تجدید عمارتش کرد بعد از خلفا بکلی از ریگ انباشته
 شد بود در عهد امیر چوپان آنرا جاری گردانید و اکنون در مکه آب
 روان است و مردم آنجا اکثر سیاه چهره اند و تجارت مشغول و بسر
 ۱۵ مذهب حنفی شهر مکه و حوالیش بدعای ابراهیم خلیل عم و فرمان حقی
 تعالی همه حرم است و اول از راه مدینه تا سه میل که فرسنگ بود حرم
 است و میفانش ذو الحلیفه^(۱) از و تا مکه یازده روز است دوم از راه
 جده تا ده میل که سه فرسنگ و میلی بود حرم است و میفانش سعدیه^(۲)
 و از و تا مکه بیست فرسنگ سیم از راه مصر و شام تا بدو فرسنگ حرم
 ۲۰ است و میفانش جحفه^(۳) و از و تا مکه سی و سه فرسنگ است و تا دریا
 دو میل بود چهارم از راه یمن و نهامه تا هفت میل که دو فرسنگ و
 میلی بود حرم است و میفانش یلم^(۴) و از و تا مکه بیست و هفت فرسنگ
 ۲۵ بود پنجم از راه نجد تا بدو فرسنگ حرم است و میفانش قرن^(۵) و از و

(۱) Yqb. 313. Yaq. II. 324.

(۲) Only in B. L.: position unknown.

(۳) Yaq. II. 35.

(۴) Yaq. IV. 1025.

(۵) قرن المنازل Yaq. IV. 72.

تا مکه یکشنبه روز است ششم از راه طائف تا بازده میل که سه فرسنگ و دو میل بود حرم است و میفانش رخاظر^(۱) و ازو تا مکه بازده فرسنگ است هفتم از راه عراق و شرق تا نه میل که سه فرسنگ بود حرم است و میفانش ذات العرق و ازو تا مکه پانزده فرسنگ و میلی بود و دور ه حوالی این حرم می و هفت میل است که دوازده فرسنگ و میلی بود و جهة نشان در آن دور امیال ساخته اند و در این حرم درخت و رستنی به نادر بود اما خارج حرم باغات و بساتین و زراعت و امثالش فراوان بود و آب روان باشد و دور حوالی میفانگاه هفت صد و بی و سه میل که دوست و چهل و چهار فرسنگ و میلی بود نهاده شد

۱۰. مسجد حرام او در میان شهر است و صحن او طواف گاه حجاج و خانه کعبه بر میان آن صحن است و آنکه در جامعهای بلاد بر میان صحن عمارتی سازند جهة مناسبت با مسجد حرام و کعبه باشد و مسجد حرام را چهار در است باب بنی ثبیه بر طرف عراقی است و مایل شمال و باب صفا مایل بطرف مغرب در عهد رسول صلعم پنج سال پیش از بعثت^{۱۰} قوم قریش خانه کعبه را عمارت کردند و بدرختهای که نجاشی پادشاه حبشه جهة کلیسای انطاکیه براه دریا بشام میبردند و حق تعالی آن کشتی را غرق کرده آنرا بجهت انداخت و مکبان باجارت او بردند و خانه کعبه بدان مسقف گردانیدند و چهار فایمه چوبین در زیر سقفش وضع کردند و حضرت رسول صلعم براه حکمی بدست مبارک خود بتراضی قریش حجر^{۲۰} الاسود را به بیرون خانه کعبه در رکن عراقی نشاند بر بلندی کم از قامتی تا دست در آن توان مالید و آن رکن مایل شرقی است و مقام ابراهیم و زمزم نزدیک اوست و رکنی که مایل شمال است رکن شامی گویند و رکن که مایل غربیست رکن حبشی گویند و آنکه جنوبی است رکن یمنی^{۲۱} گویند و دری یک مصرای بر در خانه کعبه نشاند اند و رویش در تفره

(۱) Variants از خاطر، ارجام، حاط.

گفته اند از آهوان نفره که در چاه زمزم بافته بودند در عهد عبد الله
 این زیر رضمها چون بنی امیه دیوار کعبه را بستگ مخفی خراب کرده
 بودند او آنرا عارت کرد و خانه را بزرگتر و دو در گردانید و حجر الاسود
 در اندرون خانه کعبه در دیوار نشاند و گشت که چون رسول صلعم
 فرمود که حجر الاسود از خانه کعبه است باید که در اندرون کعبه باشد
 بعد از او حجاج بن یوسف ثقفی وضع عارت او باطل کرد و حجر
 الاسود را بیرون آورد چنانکه رسول صلعم کرده بود بر رکن شمالی که عراقی
 گویند نشاند و خانه با قدر اول برد و یک در ساخت و طول آن خانه
 بیست و چهار گز و بدستی در عرض بیست و سه گز و بدستی است
 ۱۰ مساحتش باشد پانصد و هشتاد و پنج گز و مساحت اندرون خانه کعبه
 چهار صد و چهل و چهار گز است و علو آن خانه بر بیرون بیست و
 هفت گز است و بامش بقلعی اندوده و نادرانش از نفره بود بطرف
 راست و در چپ خانه زمزم است (۱) اول کسی که آن خانه را جابه
 پوشانید تبع بن اسعد ابو کرب جمهری بود و او معاصر بهرام گور
 ۱۰ ساسانی بود و قصی بنج پدر حضرت رسول صلعم بوده است و در این
 شعر
 معنی گفته اند (۲)

و کسونا البیت الذی حرم الله ملاءه معضداً و بسروداً
 گویند از خواص آن خانه است که هیچ مرغی بالا آن طیران نتواند
 کرد و امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه سرای چند که امیر
 ۲۰ المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه در حوالی مسجد خربه بود اضافت
 مسجد کرد تا بزرگ شد و ولید بن عبد الملك مروانی در آن مسجد عارت

(۱) The B.M. MS Add. 7709 (f. 182b) adds this ۱۸۲ و در چپ خانه حالا که سه
 حجره است بامش از سنگ تراشید است سیاه و سفید و میزاب از طلا خالص و در
 آن خانه مغربه دو مصراع است در نفره گفته (۲) Mas. III, 228.

عالی ساخت و ستونها سنگین از شام بدانجا نقل کرد و سقف مسجد از چوب ساج ساخت و منصور بالله ابو دوانیق العباسی مسجد و طواف گاه را بزرگتر گردانید و پسرش مهدی در ستم و ستمین و مایه بر آن زیادتی افزود اکنون برقرار است طول طواف گاه سیصد و هشتاد و گریست در سیصد و پانزده گری و دور بیرون مسجد یک هزار و پانصد و هشتاد گری و در حوالی آن خانقاه و مدارس و ابواب خیر بسیار است از جمله زاهد خمارناش عمادی قزوینی رحمه الله جهة حجاج قزاقه خانقاهی ساخته است و سی هزار دینار بحکام مکه داده است تا اجازت یافته که پنجره از آنجا در حرم مسجد کشوده است و خانه که بدار محمد بن یوسف منسوب بوده و مولد رسول صلعم آنجا اتفاق افتاده بطرف مسجد حرام است و خیزران والک هارون الرشید آنرا با مسجد مضم ساخت و سفایه الحجاج بطرف غربی خانه کعبه است در پس چاه زمزم و دار الندوة هم در غربی مسجد است در پس دار الامارة و کوه صفا بطرف شرقی مسجد حرام است و راه بازار در میان و از حساب کوه ابو قیس است و کوه مروه بطرف غربی مسجد الحرام است گویند که صفا و مروه نام مردی و زنی بوده است که در زمان جاهلیت در خانه کعبه زنا کردند حق تعالی ایشانرا سنگ گردانید اهل مکه مرد را بر سر کوه صفا و زن را بر سر کوه مروه بردند تا بینندگان را عبرت باشد آن کوهها بدین نام مشهور شد بعضی گویند که این نام خود آن کوهها را است و نام آن ۲۰ مرد و زن اساف و ناهله^(۱) بوده است و در کلام مجید ذکر صفا و مروه بسیار آمده است منها قوله تعالی^(۲) إِنَّ الْأَصْفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ و از رسول صلعم مرویست که دابة الارض که خروجش نشان وقوع قیامت خواهد بود از کوه صفا بیرون خواهد آمد و مشعر الحرام و ۲۱ حطیم^(۳) در میان کوه صفا و مروه است بحد کوه نعبعان و منی دره

(۱) Varianta ناپله، ناپله.

(۲) Qurān II. 153.

(۳) I. H. 25. Muq. 72.

است بغری مسجد الحرام بدرازی دو میل و حجره^(۱) عقبه در آخر منی
است و مسجد خیف هم بطرف غربی مسجد الحرام است و کوه عرفات
هم در طرف غربی مسجد الحرام است و خارج حرم و ازو تا مکه سه میل
است و مسجد عائشه هم خارج حرم است و حجره اولی و حدیبیه محاذی
حرم است و مازمین شعبی است در میان دو کوه که آخرش بطن
عربه است^(۲) و آنجا راه حابط بنی عامر است و حجاج نماز ظهر و عصر
در آنجا گذارند و آنجا چشمه است به عبد الله بن عامر بن کریر^(۳)
منسوب است و مزدلفه در میان مکه و عرفات است و حجاج نماز شام
و خفتن و صبح نیز آنجا کتلارند و بطن محسر وادی است میان منی
و مزدلفه^(۴) و کوه حرا بطرف مکه است و رسول صلعم آنرا طواف
میکرد و آن نیز در حرکت و آمد رسول صلعم گشت اسکن یا حرا تا
ساکن شد و بوقت هجرت حق القمر آن کوه از میان دو پاره نمر بدید
بود و زمین بطحا که يك فرسنگ مکه است از نوابع مکه میباشد و کوه
ثور اطل^(۵) که غار رسول صلعم در آنجاست در راه مدینه است و جنة
۱۰ فرضه اهل مکه است در راه دریا بدو مرحله از پیغمبران آدم صی و
جفتش حول علیهما السلام بر کوه ابو قیس مدفون اند و صالح پیغمبر
عم در شهر مکه آسوده و قبرش نزدیک دار الندوة است در غربی مسجد
حرام و اسماعیل با والهاش هاجر علیهما السلام در حرم کعبه خفته اند
و دو فرزند رسول صلعم که از خدیجه بوده اند و پس از هجره متوفی
۲۰ شدند در مقبره مکه خفته اند و آن مقبره بطرف شهر است و از صحابه
عظام قراون آنجا مدفونند اول ایشان اسعد بن زراره و آخر ابیثاف
ابو امامه باهلی و او در سنة ست و ثمانین نماند و از علما اکابر اولیا ابو
۲۲ عبد الرحمان نسائی خامس ارباب الصحاح فی المحدث و محمد بن علی

(۱) Yaq. II. 117.

(۲) I. H. 25.

(۳) Yaq. I. 611.

(۴) Yaq. IV. 420, Qaz. I. 157.

(۵) Yaq. I. 692, Qaz. I. 150.

کتانی^{۱۱} و ابو سعید جنابی فرمطی علیه اللعنة در عهد منتد و خلیفه عیاضی در سنة نبع و ثمانیه در مکه بوقت حج با مسلمانان جنگی عظیم و قتل عام کرد چنانکه چاه زمزم از کشتگان انباشته شد و در طواف گاه سه هزار کشته پرترا افتاده بود و حجر الاسود ببرد و بدان خواری کرده و بر سر چاه مبرز انداخت و مدت بیست سال در دست قرامطه بود تا در سنة نبع و ثلثین و ثمانیه در کوفه به سی هزار دینار بوکلائی مصلح خلیفه فروختند و خلیفه آنرا بکعبه فرستاد و در رکن عراقی نشاند و تا اکنون از شر دیگر مخاذیل این ماند حفظها الله تعالی الی یوم النیامة من شر کل مغذول و مطرود و مردود

۱. و از مکه تا معظم بلاد ایران زمین بوجه شرح که متعاقب در ذکر طرق خواهد آمد مسافت بر این موجب است از مکه تا سلطانیه که دار الملک ایران است براه بغداد سیصد و هشتاد و هشت فرسنگ
- نیریز هم دار الملک است براه بغداد سیصد و هشتاد فرسنگ بغداد هم دار الملک است براه نجف اشرف دویست و شصت فرسنگ است از مکه تا ری سیصد و پنچ فرسنگ تا اردبیل دویست و بیست و چهار فرسنگ تا همدان دویست و هشتاد و هفت فرسنگ تا کاشان دویست و شصت فرسنگ تا اصفهان سیصد و یک فرسنگ تا سمنان دویست و بیست و نه فرسنگ تا شوشتر دویست و سی و یک فرسنگ تا قاین دویست و هشتاد فرسنگ تا نیشابور چهار صد و بیست فرسنگ تا تلبیس پانصد و یک فرسنگ تا بلخ پانصد و هفت فرسنگ تا مرو چهار صد و هشتاد و یک فرسنگ تا قم دویست و نود و چهار فرسنگ تا سبزوار چهار صد و دو فرسنگ تا بزد سیصد و چهار فرسنگ تا فروزین سیصد و هشتاد فرسنگ تا شیراز دویست و هفت فرسنگ تا نیریز سیصد و نه فرسنگ تا هرمز دویست و چهار فرسنگ و تا دیگر بلاد ربع مسکین که خارج

^{۱۱} Naf. 109 N= 215.

ایران زمین است بچهار حد مکه بنیاس بعد در طول و عرض نجوی
چنانکه در اکثر زیجات آمد و چون این فیاس هوئی بود در هر درجه
بنول بطلمیوس بیست و پنج فرسنگ شمردیم تا تفاوت طرق در آن
عرض نشیند بر این موجب بر آمد تخمینا و تقریبا

۵ طرف شرقی ولایات هند دہلی و قنوج و سوات بعد سی درجه
هفتصد و پنجاه فرسنگ و بڑتون بعد سی و چهار درجه هشتصد و پنجاه
فرسنگ خنسای دار الملک ماچین بعد پنجاه و دو درجه یک هزار و
سیصد فرسنگ چین دار الملک صین بعد پنجاه و شش درجه یک هزار
و چهار صد فرسنگ خان بلخ دار الملک ختائی بعد چهل و شش درجه
۱۰ یک هزار و صد و پنجاه فرسنگ نیز و مکران بعد بیست درجه پانصد
فرسنگ دبل بعد بیست درجه پانصد فرسنگ فندهار و کشمیر بعد
سی و چهار درجه هشت صد و پنجاه فرسنگ ما وراء النهر بعد سی
درجه هشتصد و پنجاه فرسنگ دیار ایغور و تنگت بعد سی و دو درجه
هفت صد و پنجاه فرسنگ ملک نبت بعد سی درجه هفت صد فرسنگ
۱۵ مملکت خوارزم بعد سی و شش درجه ششصد و پنجاه فرسنگ سقین و
بلغار بعد سی و دو درجه هشتصد و پنجاه فرسنگ صغالیان بعد بیست
و نه درجه هفت صد و بیست و پنج فرسنگ کپاک بعد سی و دو درجه
هشتصد فرسنگ فرخار بعد بیست و هفت درجه ششصد و هشتاد و پنج
فرسنگ کابل بعد بیست و یک درجه پانصد و بیست و پنج فرسنگ
۲۰ قرغیز و سلنگا بعد بیست و شش درجه ششصد و پنجاه فرسنگ دیسار
باجوج و ماجوج بعد شصت و دو درجه یک هزار و پانصد و پنجاه
فرسنگ

طرف غربی حجاج این طرفرا بضرورت گذر بر مدینه باشد تا آنجا
فیاس کیم و از مدینه تا مکه هشتاد و هفت فرسنگ است مصر تا مدینه
۲۵ صد و پنجاه فرسنگ اسکندریه دویست و ده فرسنگ دمشق دار الملک

شام صد و بیست فرسنگ بلاد حبشه بعد دوازده درجه سیصد فرسنگ
بلاد مغرب درو عبد المومن بعد سی درجه هشت صد و پنجاه فرسنگ
قرطبه دار الملك اندلس است بعد چهل و هشت درجه يك هزار و
دویست فرسنگ فیروان بعد سی و چهار درجه هشت صد و پنجاه
فرسنگ ولایت بربر بعد دوازده درجه هشتصد و پنجاه فرسنگ

طرف شمالی براه بغداد دشت قیاق چهار صد و پنجاه فرسنگ آن
و چرکس شبصد و پنجاه فرسنگ آس و روس چهار صد فرسنگ دبار
فرنگ پانصد فرسنگ یونان دویست فرسنگ صقلاب سیصد و پنجاه
فرسنگ بدریه و سوریه و بلند چهار صد و پنجاه فرسنگ

طرف جنوبی اهل این دیار را اول مکه باید آمد پس مدینه رفت
نام مکه شصت و یک طایف هشت فرسنگ عنفا بین صد و چهل فرسنگ
تهامه صد و چهل و هشت فرسنگ عدن صد و بیست فرسنگ عمان صد
و چهل فرسنگ سرندیب سیصد فرسنگ دیگر ولایت را که جنبه تخفیف
نظویل تحت بنناد و جون با ولایتی که در آن جوار است و تحت
۱۴ شصت فیس کند کعبت معلوم گردد تخمینا والعلم عند الله تعالی

حرم الروضة الشریفة شرفها الله تعالی

روضه رسول صلی الله علیه وآله در شهر مدینه است و آن شهر را
اول یثرب می گفتند رسول صلعم او را مدینه خوانند که قال صلعم ان الله
می المدینه طایفه از اقلیم دوم است طولش از جزایر خالکات سه ک و
۲۰ عرض از خط استوا که بعضی گفته اند که آن زمین را تهامه خوانند و در
صور الاقالیم گویند تهامه از ملک یمن است و آن شهر و مکه از ملک حجاز
در پای کوه احد افتاده است و طرف شرقش رود عقیق است بر يك
فرسنگ و نیم و راه مکه از آن جانب درآید و طرف غربی کوه سلح^{۱۱}

و طرف شمالی کوه احد است بر در فرسنگی و مدینه را از آن نزدیکتر
 کوه نیست رسول صلعم در وقت حرب الاحزاب بتدیر سلطنت فارسی
 او را خندق حفر فرمود و عمق آن خندق بیست ارش و عضد الدوله
 فنا خسرو دیلی او را بارو کشید شهری کوچک است بمساحت کم از نیمه
 مکه بود اما در آن زمین عاقل کمتر باشد هواش بغایت گرم است و درو
 آب روان است دزاج و باغستان و غنایات دارد و خرما ی بردی و عجمه
 در آنجا بهتر از دیگر بلاد بود مردم آنجا اکثر سیاه چهره اند و تجارت
 مشغول و در شان مدینه احادیث بسیار وارد است منها فی مصابح قال
 الذی صلعم حدیث^(۱) ان ابراهیم حرم مکه لمجعلها حراما وانی حرمت المدینه
 ا. حراما ما بین لابتها منق علی لایراق فیها دم ولا یجمل فیها سلاح القتل
 ولا یجیط فیها الا العلف وقال الذی صلعم علی بیان المدینه الملائکه لایدخلها
 الطاعون والدجال قال صلعم من استطاع ان یبوت فی المدینه فلیت بها
 فانی انفع لمن یبوت بها وقال صلعم اخر قریه من قرى الاسلام خرايا
 المدینه فضل بن عباس^(۲) رضی الله عنهما در حق مدینه گفت شعر
 ۱۰ وعلی طیبه التی بارک الله علیها لحاتم المرسلین
 شعر

و صرمة انصاری گفت^(۳)

فلما اتانا اظهر الله دینه . و اصبح مسرورا بطیبه راضیا
 پیش از وصول رسول صلعم بد آنجا حکامش از قبل مرزبان بادیه
 بودند ی یا از قبل حکام بن و اکثر اوقات از قوم بنی قریظه بیا بنی
 ۱۱ انصیر کس بر آنجا حاکم بودی و یکی از انصار گفته بود^(۴) شعر
 بودی المخرج بعد خراج کسری . و مخرج بنی قریظه و انصیر

(۱) M. al M. 231 Que. II. 71.

(۲) Read العباس بن الفضل العلوی and cf. I. K. 128. and note c.

(۳) I. K. 128.

و از خواص آن شهر است که چون در او نرود کند عرق خوشبوی از مردم حاصل شد

روضه شریفه که خوابگاه مصطفی صلعم است در آن شهر است در خانه عایشه همانجا که وفاتش رسید و اکنون آن مقام داخل مسجد است و در جانب یسار قبله که کنج ما بین مشرق و شمالی بود و قبله مدینه کنج ما بین مشرق و جنوب است امیر المومنین ابو بکر صدیق و عمر فاروق رضیما هم در آنجا مدفونند و بوقت آنکه رسول صلعم مدینه هجرت فرمود آن موضع زمین ساده بود رسول صلعم آنرا بخزید و مسجد و خانه ساخت بخشت خام و چوب نخل و عمر رضع بر آن زیادی نمود و عثمان غنی رضع بر آن افزونی بسیار کرد و دیوارش ببتک منقش بر آورد و سقف از چوب ساج ساخت و ولید بن عبد الملك مروانی بر آن عمارت فرمان افروید و المهدی بالله محمد بن عبد الله العباسی رحمه الله آنرا فراج گردانید و مأمون خلیفه رحمه الله نیز بر آن زیادی کرد و اکنون بر آن قرار است طول آن مسجد چهارده کز است و عرض دوازده کز است و در اطراف آن مدارس و خانقاهات بسیار است و مبانی خیر بیشمار از جمله در این عهد امیر چوهران در غربی آن مدرسه و حمامی بساخت و پیش از آن در مدینه حمام نبود و در آن حدود مساکین مردم نیز بسیار است و در فضیلت آن مسجد در مصابیح^(۱) از رسول صلعم مرویست که ما بین یثی و منبری روضه من ریاض الجنة و منبری علی حوضی و در کتاب استظهار الاخبار تالیف قاضی احمد دامغانی و مجمع ارباب الملك^(۲) فاضل رکن الدین جوینی آمد است که حاکم اسمعیلی که ششم خلیفه بنی فاطمه مغرب بود از مدینه علویا بفریفت تا در شب از خانه او نقب بروضة رسول صلعم میزدند تا امیر المومنین ابو بکر صدیق و عمر خطاب رضیما از آن

(۱) Cf. Buh. I. 509. line 10 and line 6 from below. (۲) Cf. H. Kh. No 609 and 11, 419.

روضه بیرون آوردند و هر چه خواهند یا ایشان کنند و در آن روزها در
مدینه گردیاد و صاعقه و تاریکی عظیم پیدا شد مردمان بترسیدند و در
انابت کوشیدند و در حرم رسول صلعم گریختند آن حال ساکن نمی شد
تا آن علوی اظهار آن قضیه کرد حاکم مدینه نمایان را بگرفت و سیاست
کرد همان روز هوا خوش شد و این حال در سنه احدى عشر و اربعه ماه
بود و از کرامات ابو بکر و عمر رضعها که بعد از وفاتشان برب چهار
صد سال چنین ظهور یافت حاکم اجمعی آن سال بسر نبرد
مصلی حضرت رسول صلعم که در اعیاد و ایام شریفه در او خطبه
فرمودی و آن در غری مدینه است و داخل شهر و مقبره مدینه که بقیع
خوانند در شرقی شهر است و در او قبور ابراهیم ابن رسول صلعم و بنات
مصطفی صلعم و عثمان بن عفان و امیر المؤمنین حسن و عباس بن عید
المطلب و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات
الله علیهم اجمعین در آنجا مدفونند و اکثر صحابه عظام رضی الله عنهم آنجا
آسودمانند اول ایشان اسعد بن زراره و او هم در آن سال وصول رسول
۱۰ صلعم مدینه در گذشت و آخرشان سهل بن سعد ساعدی و او در سنه
احدی و تسعین نماند و از تابعین کرام همچنین قراران آنجا نخته اند و از
کبار ائمه و علایم امام مالک بن انس الاصبی و نافع اول قراء سبعه و عثمان
و مالک مابین گورستان بقیع و گورستان جهودان بنار البوار مدفونند و چاه
اريس که انگشتری رسول صلعم از دست عثمان بن عفان در آنجا افتاد
۲۰ بود و پیدا نگشت در مجلسان قبا است بر دو میل مدینه مایل قبله و
در قبا مجموع بیوت انصاریان بوده و آن چون دجی بوده و در حوالی
آن شهر دجها معتبر بوده است بل قصبات مشهر اکثر آن اکنون
خرابست منها خیبر بریست و هفت فرسنگی و آن دبه سخت بزرگ بوده
است و هفت حصار در میان هم دانسته و در قرب آن فری خانه زیاد
۳۰ بوده و دبه وادی القری است بر دو فرسنگی و آن مساحت بزرگتر از

طایف بوده و دبه حجر از نواح وادی القری است بر يك روزه راه
ازو و آن مقام قوم نمود بوده است و حق تعالی در قرآن در حق آن قوم
فرموده که ^(۱) وَ تَوَدُّ الَّذِينَ حَابَوْا الْفِتْرَةَ بِالنَّارِ وَ تَوَدُّ الَّذِينَ حَابَوْا الْفِتْرَةَ بِالنَّارِ
خاتما ساخته بودند چنانکه حق تعالی میفرماید ^(۲) وَ تَوَدُّ الَّذِينَ حَابَوْا الْفِتْرَةَ بِالنَّارِ
و در آنجا چای بوده که درگاه نزاع ایشان با نافع صالح عم بانشور از
آنجا حق تعالی میفرموده فوله ^(۳) لَهَا شَرْبٌ وَ لَكُمْ شَرْبٌ یَوْمَ مَعْلُومٍ و
حصن بنیع ^(۴) بر امیر المومنین علی مرتضی رضع وقف کرده بود بعد ازو
اولادش بتصرف داشتند و دبه فدک که رسول صلعم چون بصلح سفر
گردانید خاص خود فرموده بوده بعد ازو فاطمه عم و امیر المومنین
۱۰ علی مرتضی رضع خواستند که بحکم مبرات نصرف نمایند امیر المومنین عمر
رضع مانع شد و مسلم ندانست و گفت که پیغمبرانرا مبرات نبود کما
قال الله صلعم نحن معاش الانبیاء لا نورث ما ترکاه صدقه و دبه سبیره
بر سی فرسنگی مدینه یا قلعه فید از ولایت علی که عایشه میگفت که
رسول صلعم بهم من داده و امیر المومنین علی رضع مسلم نداشت و مواضع
۱۵ عربیه و وجیه و نمره و حدیفه و عادی و خضره و سایر و رحبه و سیاله
و سابه و رهاط و غراب و اکهل و حمیه ^(۵) و غیر آن دیگر قری مدینه اند
و دبه جار فرضه اهل مدینه است بر سه مرحله شهر و کوه رضوی که
سنگ آسان از آنجا آرند هم بر سه مرحله شهر است بر سر راه بنی طی
و دبه ابوا که مادر رسول صلعم آنجا مدفون شد بر راه مکه است بر
۲۰ چهل و چهار فرسنگ مدینه و مرحله سجنه که میانست بک فرسنگ
ازو بر سوی مکه است و نیه موسی عم بر راه مصر و شام است تا مدینه
بیچند مرحله و آن زمین بفل صور الافالیم چهل فرسنگ در مثل آن است
۲۲ و بدیگر نقلها کمتر ازین

(۱) Qur. LXXXIX, 8.

(۲) Qur. XXVI, 140.

(۳) Qur. XXVI, 185.

(۴) Yag. IV, 1030.

(۵) Cf. I. K. 120.

مسجد اقصی آن مسجد در شهر اورشلیم است و آن شهر را بعبری بیت المقدس و بعبری ایلیا خوانند از ولایت شام و زمین فلسطین و اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدهات نول و عرض از خط استوا لان بر بلندی افتاده است و از اطرافش برو باید رفت و در کتاب معارف^(۱) این «قیبة آتک که وهب بن منبه گوید که اسحاق پسر عم پسرش یعقوب عم را فرمود که دختران خال خود لابان بن ناهرین آورا در نکاح آورد و او بدین مهم عازم خانه خال خود شد در آن راه شنی بمرحله اورشلیم بمجاوب دید که بر فوق او از آسمان دری کشوده بودی و نردبانی بر آن نهاده و فرشتگان از فروی آمدندی و برو میرفتندی پس حق تعالی بدو وحی کردی و فرمودی الی انا الله لا اله الا انا اهلك و الله اهلك و قد ورنك هذه الارض المقدسة و ذرنك من بعدك و بارکت لک و نبيک و جمالت فیکم الکتاب و الحکمة و السیاسة ثم انا معک و احفظک حتی اوردک الی هذا المكان و اجعله بیتا تعبدی فیہ و ذرنک فهو بیت المقدس بدان سبب آن زمین را قدس خوانند و یعقوب بعد از آن بنی اسرائیل در آنجا شهر اورشلیم ساختند و تختگاه آنجا بردند و چون روزگار بر زمان داود عم را رسید حق تعالی او را خلافت داد چنانکه در کلام مجید میفرماید قوله تعالی^(۲) يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ او در بیت المقدس مقام کرد و مسجد اقصی بنا نهاد و بعد از او پسرش سلیمان عم بانام رسانید و از تاریخ اتمام عمارتش تا اکنون دو هزار و پانصد و هشتاد و سه سال گشته اند گویند سلیمان عم بنشانی عمارت آن مسجد رفت و بر عصا تکیه کرد عزرائیل بفرمان رب جلیل روحش قبض کرد او همچنان ایستاده بود تا بعد از یک سال که دیوار عمارت مسجد تمام کرده بودند و مورچه چوب

(۱) Ibn Qut. 20.

(۲) Qur. XXXVIII. 25.

عصا خورده عصا بشکست و او پیفتاد و خبر موتش ظاهر شد و بعد از آن بخت النصر بکین بجای پیغمبر عم بیت المقدس و آن مجد نیز خراب میکرد و آن مجد را نیز خراب گردانید عزیر پیغمبر عم را آنجا گذر افتاد و آنرا خراب یافت بر دلش سخت گران آمد و گفت آیا خدای تعالی این مجد و شهر را بتازگی آبادان نماید بدین سبب حق تعالی امر کرد تا روح او را قبض کردند و او صد سال خفته بود تا ملکی از ملوک فارس که بنی اسرائیل او را کوشک و فاریان گودرز اشغابی خوانند آنرا بحال عمار آورد و بعد از آن عزیر عم زنک شد و تجدید دعوت دین موسی عم ایشانرا دلیل شد تا نوره که شعبا پیغمبر عم نوشته بود و در زیر ستون مجد بیت المقدس نهاده کس نمیدانست که کلامرستان است بیرون آوردند و مصدق دعوی عزیر عم شد و او را در میان بنی اسرائیل قبول تمام پدید آمد و ایشان در رواج دین و تزیین عمار آن مجد می افزودند در عهد اسلام امیر المومنین عمر خطاب رضع آن مجد را در فله نایع کعبه گردانید و محراب بر سمت کعبه راست کرد و بنی امیه و خلفاء بنی عباس و سلاطین آن دیار در آن عمار تکلفات بسیار کردند تا عدم المثال شد و بمرنه رسید که در تاریخ شام و مغرب آمده که در ربع مسکون بغیر حرمان عماری عالی تر از آن عمار نیست و در سه تسعین و اربعای هجری فرنگیان آن ملک را از تصرف مسلمانان بیرون بردند و محرابها اسلامی خراب کردند و تا بود و پنج سال بر این صورت بماند تا در سه خمس و ثمانین و خمایه آل ایوب آنرا بتوفیق الهه بحوزه اسلام گرفتند و درو شعار مسلمانی آشکارا کرده بر درگاهش نوشتند قوله تعالی ^(۱) وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ و سنگ صخره که رسول صلعم در شب اسری ازو بمعراج رفت و آن سنگ بتوافقت رسول صلعم ده گری بك طرفش از

(۱) Qur. XXI, 105.

زمین برخواست و چون رسول صلعم گفت که یغما همچنان هم خیزد
در آن مسجد است و اکنون زیارت گاه، مغیر و اکثر مشاهیر آنجا که
آنجا بوده اند هر یک را محراب است اما محراب داود عم از همه مغیر تر است
هم بهارت و هم تبرک و در کتاب مسالك المالك (۱) آمده که مقام
حضرت ابراهیم خلیل بر سزده میل مسجد اقصی است که چهار فرسنگ
و میلی بود و اکنون آن موضع شهرچه است که دورش سه هزار گام
باشد و در کتاب صور الاقالیم آمده که بر دو فرسنگی بیت المقدس درین
است آنرا ناصرة (۲) الجلیل خوانند ولادت عیسی عم آنجا بوده است و
نیز بابان را بدین سبب تصرای خوانند و الله اعلم،
قسم دوم، در شرح احوال ایران زمین و آن مشتمل است بر مطلق
و مقصودی و مغلطی

مطلع، در ذکر بخشی ایران از ملك جهان و صفت طول و عرض
و حدود آفاق و فله بلاد آن
فاما شرح نسبتها در شرح قسمت ربع مسکون که ایران یاره از آن
است اقوال مختلف است فارسیان گویند حکیم هرمس که اورا الملك
المحکمه خوانند و بالعینه نیز گویند زیرا که هم حکیم و هم پیغمبر و هم
پادشاه بود و از ادراک پیغمبر عم بود زمین را بهشت بخش کرده است
برخی مثل هفت دایره یکی در میان و شش در خیال اول از طرف جنوب
کنور مدوین است دوم کنور ناربان و بن و حبش سیم کنور شام و
مصر و مغرب چهارم که وسط است کنور ایران زمین پنجم کنور روم
و فرنگ و صلاب ششم کنور ترک و خزر هفتم کنور چین و ما چین
و بخای و خن و عت و بعد از آنکه فریدون ملکوت خور را بر سه
پسر خود بخش میکرد بر آنها سه قسم کرد قسم شرقی نور را داد و قسم
غربی سلم داد و قسم میانه که بهترین بود و مقام او بود به پسر کهنتر

(۱) I. K. 78.

(۲) Rand بهتلم Yaq. I. 770.

ایرج داد و بدو باز خواند و ایران گفتند و یکی از شعراء عرب در
شرح این قسمت گفته

و قسمنا ملكنا في دهرنا . فسمه الله على ظهر الوض
و جعلنا الشام و الروم الى . مغرب الشمس الى القطريف سلم
و لنور جعل الترك له . و بلاد الصين بموجبها اين عر
و لايران جعلنا عنقه . فارس الملك و فرنا بالنعر
و مشهور است كه سلم و نور جبهه آنكه بخش ایرج بهتر داده بود او را
بکشند و آن گه در میان آن ملکها باشد و بعضی گفته اند كه ایران
بكمبرث منسوبست و او را ایران نام بوده و جمعی گویند بهوشنگ منسوب
است و او نیز ایران نام داشت اما اصح آنكه ایرج بن فریدون منسوب
است و اهل عرب گویند كه نوح پیغمبر هم ربع مسكون را بر درازی ۳
سه بهره كرد بخش جنوی حطرا داد و آن زمین سیاهان است و بخش شمالی
بالمشرا داد و آن زمین سفیدان و سرخ چهره گانرا است و بخش میانی را
سلم داد و آن زمین اسمرانرا است و ایران از آن جمله است و اهل یونان
۱۰ گویند كه حكای ما تقدم ربع مسكون را از مصر بر بدو نیم نوم کرده اند
شرق آنرا اسیا خوانند و غربی آنرا دریای شام بدو نیم كرد جنوی آنرا
كه ربع اصل باشد لویه خوانند و آن مقام سیاهان است و شمالی آنرا
كه ربع دیگر بود اوری^(۱) گویند آن مقام سفیدان و سرخ چهره گان است
و نیمه اسیارا از زاویه میان شرقی و شمالی تا نیمه طرف جنوب بدو بخش
۲- کردند طرف میان کمر و طرف بیرون بیشتر جانب میازا اسیای خرد
خواندند و آن ایران زمین و حجاز و یمن و خزر است و جانب بیرونرا
اسیای بزرگ خواندند و آن خنای و ختن و ما چین و چین و هند
و سند و آف حدود است و حکماء هند بخش ربع مسكون را بصورت
۱۱ سه در سه نهاده اند بخش جنوی را دکشن خوانند و آن زمین نازیبان است

(۱) I. K. 16. Mas. II. 116.

(۲) Variant اوری.

و بخش شمالی را اوتر خوانند و آن فرکان را است و بخش شرقی را هورب
خوانند و اهل چین و ما چین را است و بخش غربی را بجم خوانند قوم
مصر و بربر را است و بخش زاویه ما بین جنوب و شرق آنگی گویند
هندوان را است و بخش زاویه ما بین شرق و شمال اینن خوانند قوم
بختای و خنن را است و بخش زاویه ما بین شمال و غرب بابب گویند
اهل روم و فرنگ را است و بخش زاویه ما بین غرب و جنوب نیرت
گویند اهل قبط و بربر و افریقه و اندلس را است و بخش در بین
مدویش خوانند یعنی میانه مملکت ایرانیان را است عرض آنکه بهم
قوی ایران میانه ربع مسکون است و خلاصه دهار و اکاف و امصار
و اطراف آن

اما طویلا و عرضها ملک ایران زمین بموجب شرح ما قبل در واقع
بر میان ربع مسکون است مایل بغرب چنانکه در طول اکثر آن از
نصف شرقی و اقلش از نصف شرقی است و در عرض بیشتر بلاد آن
از اقالیم سیم و چهارم است و اندکی از اقالیمهای دوم و پنجم افتاده
است و شرحی برین موجب طولی از قونیة روم است و آنرا نول
طول است تا جیجون بلخ و آنرا ضا طول است مسافت ما بین الطولین که
طول ایران زمین است بموجب اضطراب لدل باشد که بحسب بطليموس
هفتصد و پنجاه و شش فرسنگ بود و بشمار پهای هفتصد و شصت و
يك فرسنگ و نسی و بنیاس ابو رجحان هفتصد و چهل و هشت فرسنگ
و از جیجون بلخ تا سلطانیة سبصد و چهل و شش فرسنگ و از سلطانیة تا
قونیة روم سبصد و يك فرسنگ است و عرضش از عبادان بصره است
و آنرا كطك عرض است تا بساب الابواب غور قهو و آنرا مه عرض
است مسافت ما بین العرضین که عرض ایران زمین است باضطراب
به م باشد که بحسب بطليموس سبصد و پنجاه و هشت فرسنگ و بشمار
پهای سبصد و هجده فرسنگ و چهار نسی و ثلثان نسی بود و بنیاس ابو

ربحان دویست و هفتاد و يك فرسنگ باشد و بحسب پیمایش طرق از
 عبادان تا سلطانیه صد و شصت فرسنگ باشد و از سلطانیه تا باب
 الایواب نمر قابو صد و یازده فرسنگ باشد و ساحش بحسب طول و
 عرض پیمایش به اصطلاحی بم و این اعلاء طول و عرض ایران زمین
 ۸ است و لا شك تمامت ایران زمین در طول و عرض مربع مستقیم الاضلاع
 واقع نیست و در آن تفاوت بسیار است اما همچنانکه در شرح ربع
 مسکون اعتبار موضع خط استوا است و آن در مرتبه اعلا است آنجا نیز
 آنچه در اکثر زیمجات متفق علیه است مرتبه اعلا دارد ثبت افتاد و
 صورت طول و عرض افالیم و بلاد ایران آنچه در اکثر زیمجات متفق
 ۱۰ علیه است بر این موجب است که در این جدول نهاده میشود و اگرچه
 طول ربع مسکون صد و هشتاد درجه و در عرض بود درجه است و
 طول افالیم سیمه اولش صد و شصت درجه و آخرش شصت درجه
 است و عرض تقریباً سی و هشت درجه اما چون از این شرح طول
 و عرض غرض وصف ایران زمین است و آن در وسط افالیم سیمه
 ۱۵ افتاده است سهولت را از آنچه از حد ایران دور بود اجتناب واجب نمود
 بدان سبب طول از شصت و سیم درجه تا صد و دوازدهم که بخواهد
 درجه باشد و عرض از شانزدهم تا چهل و پنجم که سی درجه بود ثبت
 افتاده است و هذا شرحه و بالله التوفیق^(۱)

و اما حدود اقصایا ایران زمین را حد شرقی ولایت سند و کابل
 ۲۰ و صغانیان و ما وراء النهر و خوارزم تا حدود سفین و بلغار است و
 حد غربی ولایت نیکار و سب و شام و حد شمال ولایت آس و روس
 و مگر و چرکس و برطاس و دشت خزر که آنرا نیز دشت فیچاق
 خوانند و الان و فرنگ است و فارق میان این ولایت و ایران زمین
 ۲۱ فلجه اسکندر و بحر خزر است که آنرا بحر جیلان و مازندران نیز گویند

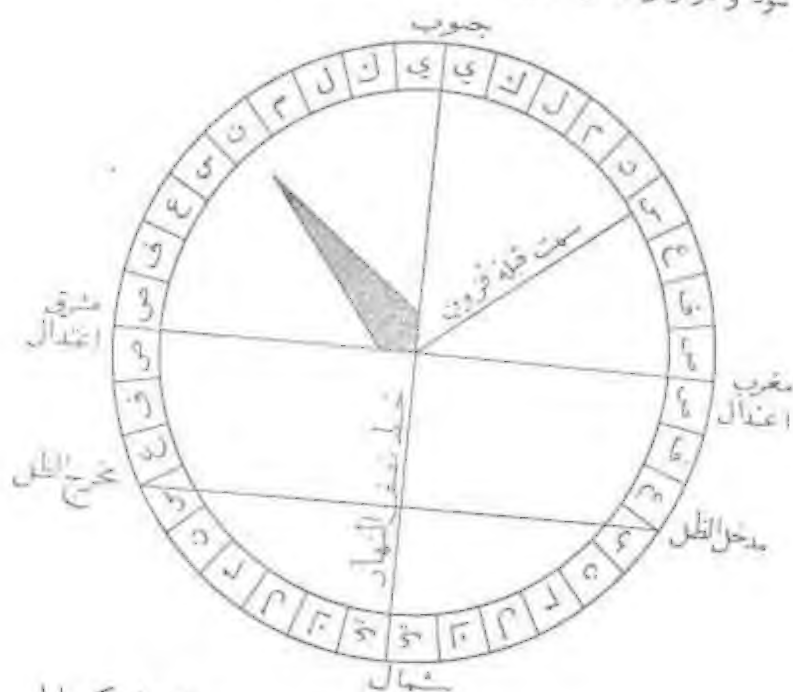
(۱) A rough Map of Iran is given in the MSS at this place.

و حد جنوب از بیابان نجد است که براه مکه است و آن بیابان را طرف
بین با ولایت شام و طرف یسار یا شربانی فارس که متصل دریای هند
است و پیوسته است و نا ولایت هند میرسد و اگرچه از این ولایت
بیرون بعضی اخیانا در تصرف حکام ایران بود است و چند موضع از
آن خود حکام ایران ساخته اند اما چون از این حدود غرض شرح
ایران بود واجب شد از ذکر آنها تجاوز نمود

و اما غله بلدانها غله امارت ایران زمین ما بین مغرب و جنوب است و
روغی بخاطر کعبه دارد و این طرف بدان سبب که در دخول کعبه بر
آنجاست و حجر الاسود نزدیک آن موضوع است بر آن به طرف دیگر
۱۱ الحرف دارد و حدیثی است بر این معنی قایل است قال صلعم ان الركن
و انعام یا قنوتان من بواقیت الحجة طمس الله نورها و اولم یطمس نورها
لاضاء ابدا ما بین المشرق و المغرب و کعبه از خط نصف النهار وسط
درج مسکون به سیزده درجه در جانب مغرب افتاده است و لا شک بحسب
افق طول و عرض بدان قنله هر موضعا را دیگر ولایت تفاوتی باشد و
۱۲ ولایت عرافین و اذربایجان و اران و موغان و شبروان و گنجان و
بعضی گرجستان و غام کردستان و قوس و مازندران و طبرستان و
جبلانات و بعضی خراسان را باید که چون روی قنله آرند قطب شمالی
از پس پشت سوی کوش راست بود و عروق را طلوع از پس فلک باشد و
قلب المغرب را غروب در پیش قنله بود و در وقت اعتدال ربیعی و خریفی
۲۰ مغرب بر دست راست و مشرق بر دست چپ نزدیک بود و ولایت
ارمن و روم و دیار بکر و ربیعه و بعضی گرجستان را از آنچه شرح داده
شد میل بطرف مشرق باید کرد و ولایت بصره و خوزستان و فارس و
سمنگان و کرمان و دیار مقاره و فہستان و بعضی خراسان را میل بجانب
۲۱ غرب این شرح باید کرد تا روی قنله درست آید و مکران و هرمز و

قیس و بحرین را روی مغرب مطلق باید کرد و صورت هریک را در جدولی که در ما قبل ذکر رفت بتحقیق روشن است و بتحقیق طالب سمت قبله باید که بحسب خط نصف النهار و خط مشرق و مغرب در شهر مطلوب بیرون آورد و استخراج آن بطریق بسیار میتوان کرد و از همه مشهورتر دایره هندی است و طریق دایره هندی آنکه زمین را بغایت مستوی و هموار گردانند چنانکه درو قطعا انحراف و تغییر و علو نباشد و بجایستی بود که اگر قدری آب بر آن زمین چکانند از جمیع جوانب یکسان رود بی آنکه بهیچ جانب میل یابد کند پس بر آن زمین ببعدی که خواهد دایره بکشند و به بلندی ربع قطر دایره عمود مخروط سازند چنانکه سرش بغایت باریک و تنش موازی بفرع باشد تا آسان بر زمین نشیند و آن عمود را سر مرکز دایره نهند و محکم گردانند چنانکه از جای خود نتوان رفت و باید که بعد سر عمود بدایره هندی زیادت از سه جای مساوی باشد و محقق گردد که عمود مخروط بر مرکز دایره هندی است پس بوقت چاشت ظل عمود را گوش دارند تا چون از بیرون دایره در اندرون دایره خواهد آمد بر خط دایره موضع ملتقی آن ظل نشان کنند و هم چنین در وقت عصر که ظل بطرف دیگر از اندرون دایره هندی به بیرون خواهد رفت موضع ملتقای ظل بر دایره هندی نشان کند و برین هر دو نشان در میان دایره خطی کشند و آن خط را تنصیف کنند و از این تنصیف و نقطه مرکز دایره هندی خطی کشند چنانکه بجانبین دایره هندی برسد این خط نصف النهار بلد مطلوب باشد و از این خط در آن دایره از هر دو جانب دو قوس حاصل شود هر دو قوس را تنصیف کنند و خطی بر آن کشند لاشک آن خط بر نقطه مرکز دایره هندی گذرد و این خط مشرق و مغرب بلد مطلوب باشد و این خط بزرگ چهار نقطه بر دایره هندی حاصل باشد دو نقطه که بر - رقی و مغرب بود ۲۵ شرقیش نقطه مشرق زمان اعتدال بود و غربیش نقطه مغرب زمان اعتدال

بود و دو نقطه که بر خط نصف النهار باشد جنوبش نقطه جنوب و شمالش نقطه شمال بود و دایره هندی ازین خطوط بچهار قسم مساوی منقسم شود و هر ربعی به اود بخش باید کرد و هر بخشی درجه بود و صورت



دایره هندی ایست که کشیده شد پس جهت سمت قبله بلاد باید که طول و عرض مکه و بلد مطلوب معلوم بود و گفته شد که طول مکه شرفها الله تعالی عز و عرض آن کام پس اگر طول بلد مطلوب مساوی طول مکه باشد شهر مطلوب و مکه بر يك خط نصف النهار افتاده باشد بر تقریر مساویات طولین و اگر عرض شهر مطلوب بیش از عرض مکه بود سمت قبله آن شهر بر خط نصف النهار باشد از جانب جنوب یعنی چون روی به قبله آرد شمال بر پشت ایشان بود و بر همین نیاس اگر عرض شهر مطلوب

کثر از عرض مکه بود سمت قبله بر خط نصف النهار بود بجانب شمال
یعنی در توجه قبله روی بجانب شمال داشته بود و اگر عرض بلد مطلوب
و عرض مکه مساوی بود و طول مختلف سمت قبله بر خط مشرق و
مغرب بود و اگر طول بلد مطلوب از مکه بیشتر بود در توجه قبله
روی بمغرب بود و اگر کثر باشد روی بمشرق باشد و درین چهار صورت
حاجت بترکیب جدول نیفتد و معرفت مقدار فوس انحراف احتیاج نباشد
اما دایره هندی جهت معرفت خطوط نصف النهار و شرق و غرب در
خور بود و آنکه طول و عرض بلد مطلوب مخالف طول و عرض مکه
باشد در بلادی که طول و عرض آن زیادت از طول و عرض مکه
۱. باشد سمت قبله ما بین جنوب و مغرب بود و اگر طول و عرض آن
کثر از طول و عرض مکه باشد سمت قبله ما بین شمال و مشرق باشد
و اگر طول بلد مطلوب بیشتر از طول مکه و عرض کثر از عرض مکه
بود سمت قبله ما بین شمال و مغرب افتد و اگر طول بلد مطلوب کثر
از طول مکه و عرض بیشتر بود سمت قبله ما بین جنوب و مشرق باشد
۱۰ و درین چهار صورت ضرورت افتد معرفت سمت قبله و جهت سهولت
نا در عمل آن زحمت نباید کشید شیخ زاهد عبد الرحمن خازنی جهت
سلطان سنجر خلجی جدولی ترکیب کرده است که سمت قبله اکثر مواضع
ایران یزجمعی از آنجا معلوم میتوان کرد و عمل بدین جدول جهت
معرفت سمت قبله درین چهار صورت آخرین چنان بود که تفاضیل
۲۰. ما بین طول مکه و طول شهر مطلوب بگیرند و همچنین تفاضیل ما بین
عرض مکه و عرض شهر مطلوب بگیرند و فضل ما بین الطولین در
طول جدول و تفاضیل ما بین العرضین در عرض جدول در آرند آنچه
برابر هر دو یابند در موضع ملتفا هر دو در جدول انحراف سمت قبله
باشد از خط نصف النهار و آن قدر درجه و دقیقه بود پس اگر طول
۲. و عرض بلد مطلوب از طول و عرض مکه بیشتر بود بمقدار آن انحراف

از تقاطع دایره هندی بخط نصف النهار که نقطه جنوب است از دایره
 هندی بشمارند و در جانب مغرب موضعی که برسند میان آن نقطه و
 مرکز خطی وصل کنند آن خط سمت قبله آن موضع باشد عراب سر آن
 خط راست کند و اگر طول و عرض بلد مطلوب کمتر از طول و عرض
 مکه باشد قدر انحراف سمت از نقطه شمالی در دایره هندی بجانب مشرق
 باید شمرد تا خط سمت قبله بیرون آید و اگر طول بلد مطلوب از طول
 مکه بیشتر بود و عرض از عرض مکه کمتر از نقطه شمال بجانب مغرب
 باید شمرد و اگر طول بلد مطلوب از طول مکه کمتر بود و عرض از
 عرض مکه بیشتر از نقطه جنوب بجانب مشرق باید شمرد و این قدر در
 عرض مکه بیشتر از نقطه جنوب معرفت طریق این عمل ثانی را معرفت
 معرفت سمت قبله نام است و جهت معرفت طریق این عمل ثانی را معرفت
 سمت قبله فزون باد می رود تا بر این قیاس در جمع بلاد عمل توان کرد
 فزون را طول و عرض لو و مکه را نیزها الله تعالی طول عرض
 کلام عاوت ما بین الطولین ح و ما بین العرضین بذكر تفصیل ما بین الطولین
 از طول جدول بر آید و تفصیل ما بین العرضین از عرض جدول
 ۱۰ موضع ملقا هر دو آمد تدلیلی حساب کرده شد بخ لو بیست و هشت
 درجه و سی و شش دقیقه بر آمد این مقدار انحراف سمت قبله فزون
 است از نقطه جنوب و چون طول و عرض فزون زیادت از طول و
 عرض مکه است در دایره هندی از نقطه جنوب در جانب مغرب بقدر
 انحراف شمردیم و خطی میان مرکز دایره هندی و آن نقطه کشیدیم سمت
 ۲ قبله فزون شد چنانکه در دایره هندی مسطور است و جدول این است
 که بر این صفحه بگذاشته شد و الله اعلم بالصواب

مقصود در ذکر ولایات و بلاد ایران زمین و چگونگی آب و هوا
 و بنیاد عمارت و وصف ساکنان هر ولایت و آن بیست باب است هر
 يك در وصف ملکی

و در نامت ایران زمین قری شهرست بیرون ولایات مفرد، حقوق

دیوانی آن پیش از این فترات بیرون خراسان که آنرا سلطنت علیجیه است و حساب آنجا در عهد مغول داخل جمع ایران نمیکرده‌اند و جداگانه نوشتندی بچند نوبت که جامع الحساب مالک نوشتیم تا اول عهد غازان خان تغه الله بفقرانه بکهزار و هفتصد و چند تومان بوده است و بعد از آن بسبب عدل غازان خان که در ولایت روی آبادانی نهاده بوده بمبلغ دو هزار و صد تومان و کسری میرسید و اکنون هانا نیمه آن نباشد چه اکثر ولایات از این تحکات و تردد لشکرها بر افتاده است دست از زرع باز داشتند و در مسالك المالك^(۱) آمده که در هفتم سال از پادشاهی خسرو پرویز که آخرین سال زمان کبر بود زیرا که^{۱۱} در نوزدهم حضرت رسول صلعم بشرق و حی مشرق شد جامع الحساب ملکیت او نوشتند چنانکه بار هزار هزار و بیست هزار دینار زر سرخ بوده است که اکنون آنرا عیامل میخوانند و بنیاس این زمان هشتاد هزار و چهار تومان رایج باشد و در رساله ملک شاهی آمده که در عهد سلطان ملک شاه خلجی بیست و یک هزار و پانصد و چند تومان زر سرخ بوده^{۱۲} است و دیناری زر سرخ را دو دینار و دو دینار حساب کردند که پنجاه هزار تومان و کسری بودی خرابی و آبادانی جهان از این قیاس توان کرد و شك نیست که خرابی که در ظهور دولت مغول اتفاق افتاد و قتل عام که در آن زمان رفت اگر تا هزار سال دیگر هیچ حادثه واقع نشدی هنوز ندارك پذیر نبود و جهان بدان حال اول ترقی که پیش^{۲۱} از آن واقع بود علی الخصوص در این زمانه از کثرت وقوع حدان

یست

هر روز که بگذرد خوشا آنکه دی

هر سال که نو شود خوشا غارت بار

^{۲۱} ورد خلاصی شد، حتی سجان و تعالی نظر مرحمت و رافت فرموده

^(۱) That of L. K. 15.

ایران زمین مملکت و سایر بلاد مسلمین را تا اید الدهر از نکبات زمان
در حفظ و امان خود نگاه دارد و آمانی کامل و رخصتی شامل و
عدلی نام و نیازی بر دایم کرامت کناد به و جوده و سعه لطفه و کرمه

باب اول در ذکر بلاد عراق عرب

در مسالك المالك آمده که عراق عرب را دل ایران شهر خواسته
اند و چون دل سلطان وجود است ابتدا بشرح آن اولی بود و در
صور الاقالیم گویند که چون عراق عرب در قبله ایران زمین افتاده است
آنها مقدم دانستن اولیتر است و بحقیقت چون امیر المومنین علی مرتضی
عمر (۱) دار المالك بوده و آنجا آسوده و پانصد و چهل سال مقر خلافت
ابی عباس گفته آنها تقدم واجبست حدودش تا بیابان نجد و دریا
فارس و ولایت خوزستان و کردستان و دیار بکر پیوسته است طولش
از تکریت تا عبادان صد و بیست و پنج فرسنگ و عرض از غره حلوان
تا قادسیه بمذی بیابان لمجد هشتاد فرسنگ مساحتش یانصد ده هزار
فرسنگ و در عهد خلافت عمر خطاب رضع که عراق عرب را بر مسلمانان
(۱) وقف نمود بمساحت جریان اشارت کرد بعد از احباط بی و شش بار
هزار هزار جریب بر آوردند و بدین حساب که ده هزار فرسنگ مساحت
دارد هر فرسنگی چهل هزار جریب می باشد و هر جریبی شصت کر در
شصت کر چنانکه این ده هزار فرسنگ چهار صد بار هزار هزار جریب
باشد اما جهت آنکه این مساحت ده هزار فرسنگ آن طول و عرض
(۲) مستطیل راست اضلاع حاصل تواند شد و این معنی در واقع صورت
نه بندد چه ما لا کلام جائی فراختر و جائی تنگ تر اتفاق افتاد و بیشتر
آن دیار خود بیابانها و بطنای است که خراب و عاطل تواند بود و آن
مساحت که در عهد عمر رضع کرده اند لا شک بر زمین مزروع و

(1) The Faoia Ma, Ancient foids 130, here and elsewhere has رضع

مغروس بوده باشد که آب بران مشرف شود و بدان سبب این تفاوت دارد و عمر رضع بريك جریب زمین گندم کار چهار درم و بر زمین جو کار دو درم و بر نخلستان هشت درم و چهل نخل را جریبی شمرده اند و بر رز و مینو شش درم خراج معین گردد و اهل ذمت را شمار کرده پانصد هزار آدی بر آمدند ایشانرا سه مرنه معین کرد اعلی را چهل و هشت درم اوسط را بیست و چهار درم و ادنی را دوازده درم جزیه متعین کرد تا سال بسال میدادند مبلغ آن خراج و جزیه صد و بیست و هشت بار هزار هزار درم بود که باصطلاح این زمان دو هزار و صد و سی و سه تومان و کسری باشد و در عهد حجاج بن یوسف بمحمد ۱۰ بار هزار هزار درم آمد که سیصد تومان این زمان باشد تفاوت عدل عمری و ظلم حجاجی چندین اثر کرد اگر چه سنیان عمر را عادل دانند و الا شیعه ظالم شمرد و هر چه از آن ترتیب اکنون برقرار است خراج راتب میخوانند و داخل منوجیات دیوانست و حقوق آن ملک در سه شمس و ثلاثین خانی سیصد و چند تومان رایج بود و از آن نیز ۱۵ بسبب ظلم حکام بسیاری منکسر میشد و اگر آن مقدار زمین که در عهد عمر رضع مساحت کرده اند معصور و مزروع و مغروس بودی اضعاف این قدر پیش حاصل داشتی چه اگر همرا جوکار شمریم که هر جریبی دو درم دهد دوازده بار هزار هزار دینار رایج بود که یک هزار و دویست تومان رایج باشد و من در بغداد بوقت آنکه تقریر اموال آنجا میکردم ۲۰ نسخه قانونی دیدم که در عهد ناصر خلیفه نوشته بودند عراق عرب را زیادت از سه هزار تومان حاصل بوده است و لیکن در آن وقت اهتمام حکام بکار زراعت و عمارت مرنه بوده است که ذبح کاورا مانع بوده اند و شاعری گفته است^(۱)

شکونا الیه خراب السواد . نحریم جهلا لمحور البفر

(۱) I. K. 15. Yaq. III. 178.

آنگون چون حکامرا اهتمام آبادانی جهان نماند است چنانکه باب المال
بعضی ولایت عراق از نهب عوامل و مواشی و غیر آن معین فرموده
اند لا شک محصول آن وقتی تا این زمان چنین باشد حق سبحانه و تعالی
از فضل و کرم خود همه ملک ایران زمین و دیگر بلاد مسلمین را حکام
عادل منصف نصب گردانند آنه علی ما یشاء قدیر و آنگون بشرح
ولایت و بلاد مشغول شوم و اگرچه به نسبت حروف اول حرف الف
باید نوشت و شهر کوفه از حرف کاف و بغداد از حرف با است اما
چون کتب دار الملک و مدفن حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضع
است و نام البلاد آن ملک و مقر خلافت بنی عباس بوده و مشهد
آدم موسی الخاتم عالم بود و محمد النبی عم بوده ابتدا بدان هر دو کرده
بار سر ترتیب حروف بهم و در قامت ابواب همین فاعله مقرر است
که اول دار الملک هر طورا یاد کنیم بعد از آن ترتیب حروف آوریم
کوفه از اقلیم سیم است و شهر اسلامی و طویش از جزایر حالات
عظ آب و عرض از خط است لاله و از روی اتفاق چون این طول و
عرض بحسب تجسس عظمت و لاله است و جرم از اهل آنجا کاری نیاید
و قولشان اعتماد را نباید کرد و قضیه ایشان با اهل بیت رسول صلعم
شاهد این معنی است و عرب را مثل بود الکوفی لا یوفی هوشنگ
پنداری ساخته بود و خراب شد سعد آبی و قاص تجدید عارنش کرد
بعهد عمر رضع طالع عارنش مرج دلو بود و قصبه هاشمیه در جنب آن امیر
المومنین علی مرتضی رضع بنیاد فرمود و ابو دوانق عیاسی خلیفه با نام
ربانیه و آنرا و کوفه را بارو کشید دور آن بارو هجده هزار گام است و
آنجا گرمتر از بغداد است و تالش نیز بیشتر ورزد آیش از شهر ناحیه
است که از فرات بر گرفته اند نخلستان فراوانی دارد و قصب آنجا نیکوتر
و بزرگتر از دیگر ولایت میباشد و غله و پنبه و دیگر ارتفاعات حاصل
و بیکو دارد و توری که آب طوفان در عهد نوح عم اول از آنجا بر آمد

و کلام مجید^(۱) و تَارَ النَّوْرُ شاهد است و بر زمینی بوده که اکنون داخل
 مسجد است در گنج ما بین فلی و غری و چون امیر المومنین علی مرتضی
 رضع را در آن مسجد زخم زدند او دست بر ستونی زد اثر دست مبارك
 آن حضرت در آن ستون پدید شد اکنون از بس که مردم از جهت
 نبرك دست در آن ماله اند گوی شده است و حضرت امیر المومنین
 رضع در آنجا چاهی حفر فرمود و در همه کوفه بغیر از آنجا چاه آب
 شیرین نباشد و در دیگر چاهها آب شور و تلخ بود و بیشتر شهر کوفه
 اکنون خراب است و مردم آنجا اکثر شیعه اند، عسری اند و زبان
 ایشان عربی بغیر گردانیه است و در او مزارات صحابه بسیار است
 ۱۰ آخرین ایشان عبد الله بن بکر و او در سینه است و ثمانین نمائند و از
 اکابر علما و مشایخ فیر ابو عمرو^(۲) ثالث قراء شیعه و ولایات بسیار از
 توابع کوفه است و حقوق دیوانی آن شهر متغیا مقرر است و در این عهد
 پاره بادیه بر شیوه غامت دیار عراق عرب باغستانرا خراجی مقرر است
 بعضی رانب و بهری حادث میشوند و از زراعت تنوع و صهی ثلثی
 ۱۰ دیوان و ثلثی بانی^(۳) یعنی زراعت فرمایند و خرج دهک و ثلثی بزرگ
 تصرف نمایند و این ولایترا در این زمان مقرر بدیوان است و بطرف
 قبله بدو فرسنگی کوفه مشهد حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضع است
 و آنرا مشهد غروی^(۴) خوانند جهت آنکه چون امیر المومنین را در مسجد
 کوفه زخم رسید وصیت کرد که بعد از وفات جسد مبارکش را بر شتری
 ۱۰ بار کند و آنرا بر دهد و شتر گردانند هر جا شتر فرود آید آنجا
 دفن نمایند و همین کردند آن شتر بر آنجا که اکنون مشهد است فرود
 آمد و آنرا آنجا دفن کردند و در عهد بنی امیه فیر مبارکش را آشکار نمی
 توانستند کرد تا در عهد بنی عباس هارون الرشید خلیفه رضع در سینه

(۱) Qur. XI, ۵۲.

(۲) Khull. No. ۵۱۰.

(۳) Variantه ثانی، ثانی.

(۴) غزوی، عرووی، عربی، غرق.

خمس و سبعین و مایه در آن حدود شکار میکرد غنچیری از بیم او پناه
 بآن زمین برد او چندانکه جهد نمود اسپش در آن زمین بمیرفت و از
 آن زمین شکوفی در دل او آمد از اهل آن حدود پرسش نمود غیر
 حضرت امیر المومنین رضع خبر دادند امر کرد زمین را کاویدند حضرت را
 حنطه و زخم رسد یافتند منبره او را ظاهر کردند و مردم سر آنجا مجاور
 شدند بعد از صد و نود و چند سال عقد الدوله فنا خسرو دلی در
 سنه ست و سنین و ثلثمایه آنرا عمارت عالی ساخت چنانکه اکنون هست
 و آن مقام شهرچه شد دورش دو هزار و پانصد گام است و طازان خان
 در آنجا دار السیاده و خانقاه ساخت سلطان ملك شاه ملجوفی در رساله
 آورده است که در راه کوفه مشهد ماری کج شد دید چنانکه نبی از زمین
 بر خاسته و نبی افتاده از حال آن پرسید گفتند که حضرت امیر المومنین
 علی مرتضی رضع اینجا می گذشت این منار بجهت نواضع کج شد حضرت
 امیر المومنین انارت کرد که بایست همین بماند و بطرف عربی کوفه
 جهشت فرستگی در میان کریملا امیر المومنین حسین بن علی رضعیهات
 آنرا مشید جاء، خوانند جهت آنکه چنان ذکر رفت که بعد منوکل
 خزینه آب در او بستند تا خراب شود آب حیرت آورد و زمینی که
 صریح حضرت است خشک ماند عمارت آن مشهد نیز عقد الدوله فنا
 خسرو دلی ساخت و آن موضع نیز شهرچه شد است که دورش دو هزار
 و چهار صد گام است و بر ظاهر آن غیر محمد بن جنم حر رباحی^(۱) است
 و اول کسی که جان را جهت امیر المومنین حسین فدا کرد و در آن
 جنگ شهید شد او است از طرف یزید علیه اللعنه و از رسول طلم
 مروست که من زار الحسین لیلۃ النیة غفر الله له السنة و شب نية
 گفته شد که غره شهر رجب است و بر طرف شمالی سر چهار فرستگی
 ۱۱ بتربك دید بر ملاحه مشهد ذو الککل پیغمبر است^(۲) و بنی اسرائیل

گورِ او را چون مسلمانان کعبه را زیارت کنند زیارت کردند و اوجایند
 سلطان مغول نولیت آن شه را از بنی اسرائیل باز گرفت و مسلمانان
 داد و آنجا مسجد و منبر ساخت و بطرف شرقی مقام یونس پیغمبر عم
 است و مشهد حذیفه بن الیان است ^(۱) مصاحب رسول صلعم
 بغداد از اقلیم سیم است و ام البلاد عراق عرب و شهر اسلامی است و
 بر طرف دجله افتاده است طولش از جزایر خالدات عز و عرض از خط
 استوا پنج در زمان اکاسره بر آن زمین بطرف غربی دبی کرخ نام بود
 شاپور ذو الاکتاف ساخته و بطرف شرقی دبی ساباط نام از توابع هروان
 و کسری انوشروان خفف الله عنه بر صحاری آن دبه باغی ساخته بود و باغ
 داد نام کرده بغداد اسم علم آن شد و عرب آنرا مدینه السلام خوانند و عجم
 زورا گویند امیر المومنین المنصور بالله ابو جعفر عبد الله بن محمد بن علی
 ابن عبد الله بن عباس رضعم که دوم خلیفه عباسی بود و بابو دوابی
 مشهور در سنه خمس و اربعین و ماهه بنا کرد و بر جانب غربی عمارت
 بیشتر ساخته طالع آغاز عمارت آن برج قوس پسرش مهدی بالله محمد بن
 ۱۰ عبد الله رضع دار الخلافه با طرف شرقی آورد و در آنجا عمارت بسیار
 کرد و چون نوبت خلافت پسرش هارون الرشید رسید در اتمام آن سعی
 بلیغ نمود و بمرنه رسانید که طولش چهار فرسنگ و عرض يك فرسنگ
 و نیم عمارت و احواش بود و در عهد پسرش المعتمد بالله محمد بن
 هارون الرشید رضعها جهت آنکه او را غلامان بسیار بودند و بغدادیان
 ۲۰ از ایشان بزحمت بودند دار الخلافه بسامره بردند و آنجا عمارت عالی
 ساختند و بعد از او اولاد و احفادش هفت خلیفه فائق و متوکل و
 منصور و مستعین و معتز و مهتدی و معتضد بسامره دار الخلافه آنجا
 داشتند تا المعتضد بالله احمد بن الامیر الموفق طلحه بن المتوکل علی الله
 ۳۰ که شانزدهم خلیفه بود دار الخلافه باز ببغداد آورد و بعد از او قنات

(۱) Naw, 190.

خلفا متابعت او کردند و دار الخلافه آنجا داشتند و پسرش المنکفی بالله
 علی بن المعتض دار الناطیة^(۱) و جامع طرف شرقی ساخت و چون خلافت
 بمنظهر بالله احمد بن المنتدی رسید آنرا بارو و خندق بآجر ساخت
 دور بارو بطرف شرقیش که آنرا حرمین خوانند هجده هزار گام است و
 چهار دروازه دارد باب خراسان^(۲) و باب خلج^(۳) و باب الحلیه و
 باب السوق السلطان و محلی است بطرف غربی که آنرا کرخ خوانند
 بارو او دوازده هزار گام است و اکثر عمارت شهر از آجر است و آب
 و هوا او درست دارد و بگری و برفی مایل است و شالیش کشوده و
 غریب و شهری را سازکار بود و با مزاج زنان سازکار تر بود و موافق تر
 از مردان و اکثر اولاد در آنجا از زانی بود و فحط و غلا از دوسه
 ندرت اتفاق افتد و در آن وقت بهر نا یافت کلی سود اما گران باشد
 میوههای آن هر چه گرمسیری باشد بسیار و نیکو است چون خرمای مخموم
 و حسوی و نار دراجی و انگور مورفی مثل آن در دیگر جای نیست اما
 آنچه سردسیری باشد سخت نیک نمآید بنه و غله بود و دیگر حیوانات
 به بغایت نیکو آید چنانکه در اغلب اوقات يك من غنم بیست من ربیع
 میدهد و از این گونه نشو و نما در آنجا درخت گز چنان بزرگ میشود
 که دوسه باغ دور سنویش میباشد و درخت خروع^(۴) چنان میگردد که
 مردی بر شاخش نشیند و می شکند شکارگاههای قزاقان و نیکو دارد
 و شکار بسیار و زمین عموار و علف خوارهای سازکار بود و غله آن
 ۲۰ ملک را از قوت نشو و نما نا بخوراند ربیع نیکو ندهد و بدین سبب
 چهار پایان آنجا نیک فربه باشند آب دجله بر میان شهر میگردد و از
 قزاقان شهر عیسوی^(۵) هم در شهر بدجله میپیوند و در زیر شهر بدو فرستگی

(۱) الناطیة، الشباطیة، الشاطیة، الشاطیة، الشاطیة، الشاطیة.

(۲) باب طریق خراسان.

(۳) Or ضرع which is a kind of grape vine.

(۴) عیسوی بن مرق.

آب نهریان یا هر دو، پیوندد و بواسطه میرسد و آب شط از کثرت زورنیا غنائی کفان را خوش آید مصرع

جو در شب ز انجم ره کهکشانش نماید و عظیم خوش در نظر آید

اما بحقیقت آن خوشی به نعلکه غرق شدن می آرد آب چاهش تلخ و شور باشد و کمایش بازده گز فرو رود و بجهت ریختن و چاه شدن بکار دارند مردم آنجا سبید چهره و خوب روی و خوش خوی و کم غم باشد اما کمالت بر طبیعت ایشان غالب باشد و پیوسته روزگار خود را بذوق میگذرانند اغیارا غایت تنعم کردن یأسانی میسر گردد و هر چه از اسباب تنعم طلبند میا توان کرد و فقرار یافتی چند فضاغت نمودن اکثاف حاصل بود و اکثر مردم ایشان ضعیف الجنه باشند و ضغامت جنه ایشان یرنه که در زمان اولجایتو سلطان نیرمان او خزاری را که در بازار نظامیه نشستی وزن کردند هفت صد و چهل رطل بغدادی بود زمان ایشان غری مغیر است و چون آن شهر مصر جامع است از مسلمانان ثمانت مذاهب در آنجا بسیارند اما غلو اهل سنه و سافعیها است و فوت حنابلرها و از اقوام دیگر ادیان هم اعداد بیشارند و در او مدارس و خانقاه بسیار است منها نظامیه که ام المدارس است و مستصربه که خوشترین عمارت آنجا است گویند که از خواص بغداد است و بنا عامت هیچ خلیفه و حاکمرا آنجا وفات نرسیده بر ظاهر آن مشاهد و مزارات متبرکه بسیار است بر جانب غری مشهد حضرت امام موسی کاظم و نواده او حضرت امام محمد تقی الجواد رضعهما است و آن موضع اکنون شهرچهی است دورش شش هزار گام بود و مزارات ائمه و مشایخ و اولیا مثل احمد حنبل رضع و ابراهیم ادم و جنید بغدادی و سری سقلی و معروف کرخی و شبلی و حسین منصور حلاج و حارث محاسبی و احمد مسروق و ابن محمد مرعش و ابو الحسن حضری و ابو یعقوب بویطی صاحب وجه مذهب شافعی رضع و دیگر علما و مشایخ رحمهم الله و در جانب

شرقی مشهد امام اعظم ابو حنیفه و در رصافه که شهرچه بوده مزارات
 خلفای بنی عباس رضعهم و در شهر مزار شیخ شهاب الدین سهروردی و عید
 القادر گیلانی و بر چهار فرسنگی بر جانب شمال مزارات شیخ مکارم و شیخ
 سکران و دیگر مشاهد است که شرح نامت تطویل دارد و از بغداد تا
 « دیگر بلاد عراق عرب مسافت بر این موجب است ابار یازده فرسنگ
 بصره هفتاد فرسنگ بعثوا هشت فرسنگ نکریت سی و دو فرسنگ
 نهریوان پنج فرسنگ نعمانیه هشت فرسنگ حله هجده فرسنگ حدیبه پنجاه
 و هشت فرسنگ حلوان سی و پنج فرسنگ سامره بیست و دو فرسنگ
 کوفه بیست و چهار فرسنگ مداین شش فرسنگ جیل ده فرسنگ واسط
 ۱. چهل فرسنگ و در این وقت محصول دهنوی آنجا بتغیض مقرر است و
 تقریباً هشتاد تومان میباشد و ولایت بغداد هرجه در حوالی شهر است
 افرجه^(۱) و مقاطعات گویند و دیگر اعمال هر يك متعاقب خواهد آمد و
 در حق بغداد اشعار از شعرای عرب و هم بسیار است از آنچه بر خاطر
 است شمه ثبت میرود و منها قول اثير الدین الاویانی^(۲)
 گرتو خواهی که جهان جمله يك جا بینی
 و آن جهانرا همه در عیش مهیا بینی

۱۰

همه سر دیکه چو خورشید شو اندر بغداد
 و انگش همچو فلک گرد ثریا بینی

شعر

و این قصیده مطولست و از قول الانوری
 خوش نواهی بغداد جای فضل و هنر
 کی نشان ندهد در جهان چنان کشور

۱۱

شعر

این نیز قصیده مطولست و در عرب گفته اند
 ۱۲ بغداد دار لاهل المال طيبة • و للنفائس دار الضنك والضيق

(۱) افرجه و مقاطعات

(۲) Cf. Dawlat Shih, 172.

و من گفته ام
 بغداد خوش است لیکن از بهر کسی . صورا بمراد دل بود دست رمی
 با همتی بر برو عمر عزیز . ضایع نگنارد از جولای شمی
 اگرچه اوصاف بغداد فراوان گفته اند و بسیار در خاطر بود بدین قدر
 قناعت کرد، انبار از اقلیم سیم بر کنار آب فرات بجانب مشرق افتاده است
 لمراصف کیانی ساخت جهت زندان امیران که بخت النصر از بیت المقدس
 آورده بود بدین سبب انبار گویند پیاپور ذو الاکتاف تجدید عمارت آن
 کرد و سناح خلیفه اول بنی عباس در آنجا عمارت عالی کرد و دار الملک
 ساخت و دور باروش پنج هزار گام است و آب و قیا و محصول و خوی
 و طبع مردم او مانند بغداد است حقوق دیوانش یک تومان میباشد و
 داخل تمامی شهر بغداد است، بابل از اقلیم سیم است و از مداین سبع عراق
 است و بر کنار فرات بجانب شرقی افتاده است قیاس بن انوش بن نیش
 بن آدم عم ساخت طهمورث دیوبند پیشدادی تجدید عمارت کرد و شهری
 سخت بزرگ و دار الملک نمود و ضحاک علوی^(۱) بوده است و ضحاک در
 آنجا قلعه ساخته بود آنرا کنگ در گفندی اکنون تلی مانده و در آن شهر
 جادوان بسیار بوده اند و بعد از ضحاک ملوک کنگان آنرا دار الملک
 داشته اند و بعد از آنکه خراب شد اسکندر روی تجدید عمارت کرد
 اکنون باز خراب است و از نواح شهر حله است و بر سر تلی که قلعه
 آن شهر بوده است چاهی عمیق است و در عجایب المخلوقات^(۲) گویند
 ۲۰ هاروت و ماروت در آنجا محبوس اند و در دیگر کتب آمده که در چاه
 گوگرد بکوه دماوند محبوس اند، براز الروز حقوق دیوانش دو تومان است
 و اقلیم سیم و مال او بنحفا مقرر است، بصره از اقلیم سیم است شهر اسلامی
 است طولش از جزایر خالدات عدد و عرض از خط استوا ل امیر المومنین
 ۲۱ عمر خطاب رضع ساخت در سنه خمس عشر هجری و معمار در آن عصبه

(۱) Tab. I. 202. ابن علوان

(۲) Qaz. II. 202.

این غزوای بود محمد جامع آن عبد الله بن عامر از حشمت خام ساخته بود
 ریاد بن ابیه باجر کرد و امیر المومنین علی مرتضی رضع آنرا بزرگ
 گردانید مروبست که جهت تحقیق سمت قبله بنارا بدست مبارک خود بر
 بالا داشت تا بنور کرامت او ولایت کعبه را در نظر آورد و قبله بر سمت
 ه آن راست کرد گویند که هر جامع که از آن بزرگتر ساخته اند بنام معور
 نمیشاند و هر چند جهد در عمارتش کند يك جانبش خراب میشود و
 شاهد این معنی محمد جامع جدید شیراز است که پیوسته يك طرفش
 خراب میباشد و در مسجد بصره منار است که گویند هر که آنجا رود و
 آنرا بحق علی بگوید دهد که چنان تو با ساکن باش چنان گردد و این
 ۱۰ معنی اگرچه عقل پذیر نیست اما در خفیت کرامت حضرت امیر
 المومنین علی رضع را عقل در آن مدخل ندارد و در آنجا مزار طایفه و ریح
 رضعها است و آنرا شهرت و شکوه تمام است و مزارات صحابه بسیار
 است آخرین ایشان انس بن مالک و او در سنه احدی و نعبین نماند
 و از تابعین کرام مثل حسن بصری و ابن سیرین معبر و سفیان ثوری و
 ۱۱ ابو داود سجستانی ثالث ارباب الصحاح فی الحدیث و مجرم یشار است
 موی آن شهر روز بقایت گرم است اما شب به تست خوشتر بود آب
 چاهش شور است اما از شط العرب جوی خوش آنجا روان است آنرا
 نهر ابله خوانند قرب چهار فرسنگ طول دارد و ملک بصره باغستان
 یشار دارد و زمین باغستان بلند است و آب شط العرب در گواما
 ۲۰ یوقت مد دریا همه روزه آب شط بلند شود و باغستان بصره را مسفی
 کند طول آن باغستان قریب سی فرسنگ در عرض دو فرسنگ و در
 اکثر مواضع از غلبه درختان کبایش حدیث زیادت دیدار ندهد و
 ترفتی آن مقام از مشاهیر جهان است و خرمایای خوب دارد و خرمای
 آنجا را نا هند و چین و ماچین میبرند اهل آنجا اکثر سیاه چهره اند و
 ۳۵ بر مذهب اثنی عشری و زبانشان عربی مغیر است و فارسی نیز گویند

ولایات بسیار از نواج آنجا است و معظم آن بلاس و زکبه و ميسان که
 بهط ابليس عليه اللعنه شد و بهین بن اسفندیار ساخت و اسکندر بنجدید
 عمارتش کرد^{۱۱} و عبادان که ورای آن عمارت نیست و در این معنی
 گفته اند مصراع لبس قرینه و را. عبادان طول عبادان از جزایر خالدات
 قدك و عرض از خط استوا كطك و فضیلت عبادان حدیث بسیار
 وارد است او را از نغور شارند که سرحد مسلمانی است تا کنار هند
 حقوق دهبالی بصره و ولایت چنانچه در این عهد پیش از این فترات
 بود چهل و چهار تومان يك هزار دینار راج بود، بدینچین^{۱۲} در دفاتر
 دهبالی آنرا لحف می نویسند و در تلفظ بدینان^{۱۳} میخوانند شهرکی کوچک
 است و آب و هوا و محصولات مقابل بیات حقوق دهبالش هفت تومان
 و شش هزار دینار است، بیات نصبه است و مادریا و باکسایا دو نصبه
 دیگر است و با چند موضع از طوايع بیات است و در محصول و آب
 و هوا مانند دیگر ولایات عراق عرب است و در بیات آب روان
 نیز تلخ است اما آب کارزش که سر بك فرسنگی بیات است خوش
 طعم بود و حقوق دهبالی آن چهار تومان و شش هزار دینار راج است
 و در مادریا قسب بسیار است، نکریت از اقلیم چهارم است طولش از
 جزایر خالدات عرك و عرض از خط استوا لدل بر کنار دجله افتاده
 است بجانب غربی شهری وسط بوده است دورش شش هزار و يك صد
 گام است و قلعه محکم دارد هم بر کنار دجله عواش درست است از
 ميوعاش خرزه اش نیکو باشد گویند که در يك سال سه نوبت زرع
 کند، تل عتروف^{۱۴} کی کاوس ساخت بعضی او را، مرود شارند آنرا
 بسبب آن ساخت که جون ابراهیم عمرا در آتش انداخته بود آنجا بر رفت
 و او را انخبار کرد، حدیثه از اقلیم چهارم است و آب و هوا و محصول

^{۱۱} Vastants بدینچین

بدینان، و دسان، بدینان^{۱۳}

عتروف^{۱۴}

مقابل تکریت، حربی شهری وسط است و آب از دجله خورد و باغستان
 بسیار دارد و حقوق دیوانش دو تومان و پنجهزار و یک صد دینار
 است، حله از اقلیم سیم است شهر اسلامی طولش از جزایر خالدات عظم
 و عرض از خط استوا لان امیر سیف الدولة صدقه منصور بن دیس
 اسدی ساخت بزمان قائم خلیفه در سه ست و ثلاثین و اربعایه ^(۱) آب
 فرات بر میان شهر میگردد و غلبه شهر بر جانب غربی بود و بطرف
 شرقی غارت اندک است و نخلستان بسیار دارد و بدین سبب هواش
 متعین است اکثر اوقات ارزانی باشد ارتفاعاتش مانند بغداد است اهل
 آنجا شیعه اثنی عشری اند سفید چهره ضخم چله همچون اهل بغداد و
 زبان عربی میفرست و در کار مذهب بغایت متعصب باشند و در آنجا
 مفای ساخته اند و اعتقادشان آنکه امام المنتظر مهدی محمد بن حسن
 العسكري رضع که در سامره در سه اربع و ستین و مائین غایب شد
 باز از آنجا بیرون خواهد آمد حقوق دیوان آن شیفا مقرر است، طولان
 از اقلیم چهارم و از مداین سبعه عراق عرب است طولش از جزایر
 خالدات فیه و عرض از خط استوا لد فید بن فیروز ماسالی ساخت
 اکنون خراب است و بقدر مختصر مزرعه مانده و دیوار مزارات آکابر
 قبر حمزه سادس فرای سبعه است و لایش کایش می پاره فربه است
 حقوق دیوانش شش هزار و صد دینار است، حمزه از اقلیم سیم است و
 از مداین سبعه عراق است شهری بزرگ بود و بر یک فرسنگی کوفه اکنون
 خراب است مدبر و خورق که دیگر آن در اشعار و اسام و افواه مشهور
 است دو گوشک بوده است در آنجا نعمات بن منذر جهت بهرام گور
 ساخته اطلاعات بر جاست و عمارت بس عالی بوده است و شاعری در
 شعر

۲۴ حق او گفته ^(۲)

(۱) Read A. H. 405, Yaq II. 329, and Caliph Mustaghfir.

(۲) Quoted I. K. 102. Some MSS give other verses, namely those attributed

و بت مجدها قبائل قحطیه و اقبالیها بپیرام جور
و بایوانه الخورنق فیه . عرفوا رسم مکلم و السدیر
خالص ولایت حالا خراب است بر آب نهران اما مرتفع تمام است
و بی پاره دیه بود حقوق دیوانش هفت تومان و سه هزار دینار است .
خانین قصه بوده است و اکنون بقدر دیهی مانده است آب حلوان بر
آنجا گذرد و بیت موضع از مواضع آنجا است حقوق دیوانش یک تومان
و دو هزار و دویست دینار است . دجل ولایت معتبر است و از دجله
آب میخورد و بدین سبب دجل میخوانند قصه وانه شهرستان آنجا است
و دیههای معتبر دارد و قریب صد پاره دیه باشد و جای یک مرتفع
است اما دراجی آنجا بهتر از دیگر ولایت بغداد است حقوق دیوانی آن
ولایت سه تومان و پنج هزار دینار است . دقوق (۱) از اقلیم چهارم است
و شهری وسط آب و هوای خوشتر از ولایت عراق عرب بوده و
در حوالی آن چاههای نطف است حقوق دیوانش هفت تومان و هشت
هزار و شصت دینار است . دهر عانول شهرکی است در میان واسط
و بغداد و محل متعین دارد بسبب نخلستان . رومیه از اقلیم سیم است
و از مداین سیعه عراق عرب بود انوشروان عادل ساخت نزدیک مداین
بر شکل انطاکیه اکنون خراب است . راذان و بین النهرین دو ولایت
است بر آب نهران محصولات نیکو دارد حقوق دیوانش پنج تومان
زنگباد ولایت است در غربی خانین حقوق دیوانش یک تومان و یک
هزار و پانصد دینار است . سامره از اقلیم چهارم است بر جانب شرق
دجله افتاده است و باغات و بعضی عمارات و فری آن بر جانب غرب
است طولش از جزایر خالدات عظمی و عرض از خط استوا ده در

۱۰ Adhiyy ibn Zayd, quoted by I. F. 178 and Yaq. II, 492, on Khawarism.

(۱) Variant دقوق

(۲) Rādhān I. K. o. Bayn-an-Nahrāyn unknown.

اول شاپور ذو الاكشاف ساخته بود و چون به نسبت آب و هوا خوشترين
 بلاد عراق عرب بود آنرا سر من رای خوانند اند بعد از خرايش امير
 المؤمنين المعتمد بالله محمد بن هارون الرشيد رضعها تجديد عمارت آن
 شهر كرد و دار الملك ساخت و بمرتب رسايد كه هفت فرسنگ طول
 عمارات و احواش آن بود و در عرض يك فرسنگ و فرمود تا بنوسره
 اسپان او خاك آورده نئي ساخته و آنرا نل الخالي خوانند و بر آنجا كوشكي
 بلند ساخت و در سامره مسجد جامع عالي بنا كرد و كاسه سنگي كه دورش
 پست و سه گز در علو هفت گز و حجم بيم گز بكاره در ميان آن مسجد
 نهادند آنرا كاسه فرعون خوانند و در آن حدود زيادت از سي فرسنگ
 ۱۰ چنان سنگ پست و در آن مسجد مناري ساخت بلندی ضد و فناد گز
 چنانكه مرش در بيرون بود بدین صورت منار پيش ازو كسي ساخته
 بود و در پيش مسجد قبر امام معصوم علي النقی بوده امام علي الرضا
 عم و از آن پسرش امام حسن عسکري رضعها و متوكل خليفه عباسي در
 سامره عمارات افزود بخصيص كوشكي عالي بنا كرد كه در ايران زمين از
 ۱۰ آن عظيم تر عمارتي نبود و بنام خود جعفریه خواندی اما نشود آنكه قبر
 امير المؤمنين حسين بن علي رضعها را خراب كرد و مردم را از مجاور شدن
 بر آنجا مانع شد بعد ازو آن كوشك بشكافتند چنانكه اثرش نكني ناچيز
 شد اکنون از سامره مختصري معمور است ، صدرين ولايتي است غله و
 خرما و حيوات بسيار در آنجا حاصل شد و آب از فرات مجرود و
 ۲۰ حقوق ديوانش سه تومان است ، طريق خراسان ولايتي معتبر است و
 شهرش قصبه بعثوا و آنرا دختری از نحم كسري قويا نام ساخت و بيعت
 قويا خواند هرور زمان بعثوا شد بر كار آب نهران است و جوی از
 آن در ميان شهر ميگذرد و تمامت ديهها بر آن شهر زراعت ميكند باغستان
 و نخلستان بسيار دارد نارنج و ترنج بيشمار ميباشد چنانكه سبزد و چهار
 ۳۰ صد نارنج يك درم میدهند هوای آن مانند بغداد است اما بسبب

بسیاری نخلستان بعفونت مایل است و شهرهای یاجسری و شهرابان^(۱) که
 دختری ابان نام^(۲) از تخم کسری ساخته و اعمال طاق و مهروود^(۳) از
 توابع آن عمل است و آن اعمال هفتاد پاره دبه است حقوق دیوانی آن
 شانزده تومان و چهار هزار دینار در دفتر مثبت است، خانه از اقلیم چهارم
 است طولش از جزایر خاللات غول و عرض از خط استوا لده شهری
 وسط است و شهرستان بسیار دارد و آب و هوا و محصول مقابل دجله
 عکبر^(۴) شاپور ذو الاکناف ساخت شهر بود و اکنون خراب است، قصر
 شیرین از اقلیم سیم است خسرو پرویز ساخت جهت منکوهه اش^(۵)
 شیرین و آن قلعه بزرگ بوده است از سنگ لاشه و گچ دوش دو هزار
 گام است و در غری آن قلعه جهت خسرو پرویز باجگاه^(۶) ساخته
 بود و ریاضی تحت عالی جهت آینه و رونه و از آن ریاض اندکی معور
 است آب حلوان از آنجا میگذرد و هوای عظیم بد دارد و بهنگام گرما
 اکثر اوقات آنجا باد جنوب آید جوی که گویند شهر درو میرفت جهت
 باجگاه ساخته اند که بر بلندی است تا آب روان بر باجگاه باشد و
 ممکن که خلیک شیر در آن جوی افکند باشند تا باجگاه و قلعه برده
 اما آنجا که نم جوی است زیرا که زهر گیاه است چراگاه گله نیست^(۷)
 فادسیه شهر وسط بوده و از مداین سبعة عراق عرب و اکنون خراب
 است، قوسان^(۸) شهری وسط است و قرب صد پاره دبه از توابع آن
 حقوق دیوانی نه تومان و چهار هزار دینار است، محول شهرچه است بر
 دو فرسنگ بغداد بر جانب غری بطرف شهر عباسی افتاده باغستان اش
 بیابان بغداد پیوسته و درو خلنا عمارات خوب ساخته اند و بر سر او

(۱) Variant شهرابان. (۲) کلان، کله بان، کله بانی. (۳) Yaq. I. 812, III. 486.

IV. 200. (۴) عکبر، عکبره، عکریه، عکری، عکری. (۵) عکبر المنصم. Cf. Yaq. III. 675.

(۶) باجگاه. (۷) For a more comprehensible text, cf. Qaz. II. 290.

(۸) Or قوسان but see Yaq. IV. 200.

کوشکی که جهت معتمم خلیفه ساخته بودند جهت آنکه در میان باغستان
است در او پشته بسیار مینمود باقوسون پشته را بسته اند چنانکه در آن
عمارت يك میباشد حقوق دیوانی محول داخل عمل شهر عیسی است، مداین
از اقلیم بم طولش از جزایر خالدات قب و عرض از خط استوا لح نا
طهورت دیونند پیشدای ساخت و گردا باد خوانند و جمشید با تمام
رسانید و طیسون گفت معظمین مداین سبعة عراق بوده است و بدین
سبب او را مداین گفته اند و شش شهر دیگر فادسه و رومیه و حیره و
بابل و حلوان و تهران بوده است و هر هفت شهر اکنون خراب است
و جمشید پیشدای در مداین بر دجله از سنگ و آجر فطره ساخته
بود و اسکندر روی گفت که اثری عظیم است ملوک فرس را و آنرا
خراب کرد اردشیر بابکان تجدید عمارت شهر کرد و دار الملک ساخت
خواست فول نیز هجیان بسازد و دشتی تمام و از ریخبر چسبست و
بعد از او اغلب آکاسره آنرا دار الملک ساختند شاپور ذو الاکناف در
آن شهر عمارت کرد و انوشیروان عادل درو ایوان کمری ساخت و آن
را برای بوده است از گنج و آجر و از آن عالیه عمارت آجری کسی نکرده
بود بختری در وصف آن گفته^(۱)

و کان الایوان من عجب الصنعة جوب فی جنب ارعن جلس
مشعر تعلو له شرفات . رفعت فی رؤوس رضوی و قدس
لیس بدری اصنع انس لبن . سکوه امر صنع جن لانی
صحن آن برای صد و پنجاه گز خباطی در صد و پنجاه گز بوده
و در آنجا صفا بزرگ دهانش چهل و دو گز در طول هشتاد و
دو گز و در علو شصت و پنج گز و در اطراف این برای و عمارات
فرمان که در خور آن باشد و در نیکوکاری بانیش و استحکام آن عمارت
بیت

گفته اند

جزای حسن عمل بن که روزگار هنوز

خراب می نکند بارگاه کسری را

ابو دوانیق خلیفه بوقت که شهر بغداد میساخت خواست که آن ایوان را
خراب گرداند و بدان آلت بغداد را بسازد و با وزیر خود سلیمان بن
خالد مشورت کرد وزیر خلیفه را مانع شد گفت بروزگاراها باز گویند
که پادشاهی خواست که شهر بسازد تا دیگری خراب نکند شهر خود
توانست ساخت خلیفه سموع ندانست گفت هنوز ترا دل بکسری می کشد
و نمیفهمی که آثار کبر آن ناچیز شود و در خرابی شروع نمود دید آلت
که از آن حاصل میشود بخرج مخرب و اجرت نقل آن وفا نمیکند خواست
۱۰ ترش گیرد و زورش مانع شد و گفت الشروع مکن چون در خرابی شروع
کردی تمام خراب باید کرد و اگر نه مردم گویند که پادشاهی ساخت
و دیگری توانست خراب کرد اما طاق ایوان که در شب ولادت
حضرت رسول صلم بمجره او شکسته شد بگذار که آن اثری عظیم است
و شامدی عدل بر نبوت پیغمبر^(۱) محمد مصطفی صلی الله علیه و تا آن
۱۱ طاق بر جا بود آن مجره از دیده پنهان نبود و نیز همکارا معلوم شود
که آن کسی که او آن خانه کرد چون در آنجا پیاپی بایستادی سرش
بسف رسیدی بیرون آید و خاندان چنین کس را که این عمارت کرد بر
اندازد و کارش خدائی بود نه هوائی اکنون شهر مداین خراب است بر
طرف غربی قصبه مانده است و بر جانب شرقی بخلاف مزار سلمان فارسی
۱۲ که بمحاذی ایوان کسری است هیچ عمارتی نیست در آن زمین آب چاه
مانند بغداد تلخ و شور است و از کرامات سلمان گویند که چون او را
وفات رسید و غسل میدادند دلو در چاه افتاد و دیگری حاضر نبود
آب بر سر چاه آمد و شیرین شد تا غسل او تمام کردند باز آب بجای
۲۱ بخود رفت اما همچنان شیرین مانده است و در آن حدود جز آن یک

(۱) Variant عزاده ات.

چاه آب شیرین میدهد، معبادیه از اکابر اولیا سیدی احمد کبیر و سیدی
 ابو الوفا^(۱) در آن زمین مدفونند، نهر عیسی عیسی بن موسی بن علی بن
 عبد الله بن عباس که عمزاده ابو دوانیق خلیفه بود از فرات ببرید و
 بدان دبیها و مزارع ساخت و آن مقام پاره دبیہ باشد و مرتفع نام
 و ولایت منصور^(۲) و شرب دبیها که محاذی بغداد است از نواصع نهر
 عیسی است حقوق دیوانی نهر عیسی بها نواصع هشتاد و هفت تومان و
 شش هزار و پانصد و پنج دینار مقرر است، نهر ملک بعضی گویند که سلیمان
 در دارد عم حفر کرد و بعضی گویند منوچهر پیشدادی و برخی گویند
 اسکندر موی و اصح آنکه شاپور بن اشک بن دارا که او را شاپور بزرگ
 خوانند از نرات اخراج کرد و بر آن دبیها ساخت و ریاست از سیصد
 دین و مرعه باشد و مرتفع نام حقوق دیوان آنجا پنج تومان بوده است،
 نهریان شهر بزرگ است و از مداین جبهه عراق عرب است از اقلیم
 سیم بر کنار آب نامره افتاده است و آن آبرو آنجا نهریان خوانند و آن
 شهر اکنون بکلی عراب است و آن زمین از حساب سر جلولا و نواصع
 و بغویا باشد، نمایه قصبه است میان بغداد و واسطه سر طرف دجله
 افتاده است و نخلستان بسیار دارد، نیل ولایت است چند پاره دبی از
 نواصع آن و غله خیز عظیم است و نخلستان و باغستان بسیار دارد، هیت
 شهر است و درو قلعه محکم بر کنار نهری فرات و سی پاره دبی و نواصع
 دارد از قریه جبهه^(۳) که بنوع است تا هیت پانزده فرسنگ باغستان
 متصل است و بر هر دو کنار آب فرات باغات است و نخلستان بسیار
 دارد و میوهها میباشد و در قریه جبهه که از نواصع آن میباشد هوا معتدل
 است چنانکه درخت جوز و بادام و خرما و نارنج در همه بای باشد و

(۱) He died at Baghdad. See *Safinat-al-Awliyā* No. 813.

(۲) Variant مستطیری. (۳) جبه.

از میوه‌های سردسیری و گرمسیری حاصل می‌شود اما در هیت از بوسه
گند چشمه قبر نمیتوان بود، واسطه شهر اسلای است از اقلیم سیم طولش
از جزایر خالدات فال و عرض از خط استوا لاک حجاج بن یوسف
تقی ساخت در سه ثلاث و ثمانین به طرف دجله افتاده است و غلبه
او بر طرف غربی است و نخلستان بهار دارد بدین سبب هوایش بعفونت
مایل باشد و حقوق دیوان آن شهر بخفا مقرر است چهل و چهار تومان
و هشت هزار و پانصد دینار است

باب دوم، در ذکر ولایت عراق عجم

و آن نه تومان است و در او چهل پاره شهر و اکثر بلادش هوا
۱۱ معتدل دارد و بعضی بگری و بعضی سردی مایل است حدودش با
ولایات آذربایجان و کردستان و خوزستان و فارس و مازنه و قومن
و جیلانات پیوسته است و طولش از سقند رود تا یزد صد و شصت
فرسنگ در عرض از جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ و در ما قبل
از بلاد عراق چهار شهر معتبر بوده است و درین معنی گفته اند شعر

چهار شهر است عراق امر ره نخبین گویند

طول و عرض صد در صد بود و کم نبود

اصنهان کامل جهان جمله مفرند بدان

در اقلیم چنان شهر معظم نبود

همان جای شهن کز قبل آب و هوا

در جهان خوشتر از آن بقعه خرم نبود

تم نیست کم ازین است ولیکن آن نیز

نیک نیک ارچه نباشد بد بد م نبود

معدن مردی و کان کرم شاه بلاد

ری بود ری که چوری در همه عالم نبود

۱۲ حقوق دیوانی ولایت عراق در سه خمس و ثلاثین خانی سی و پنج تومان

تجایع الحساب در آمد و نخته دیدم بخط پدر جدم مرحوم امین الدین
 نصیر^(۱) مستوفی که در عهد سلاجقه مستوفی دیوان سلاطین عراق بوده و
 عراق عمرا دو هزار و پانصد و بیست^(۲) نویان و کسری این زمان
 حاصل بوده است و اکنون جهت تخریب ولایات باین قدر آمده
 نویانین اصفهان در سه شهر است اصفهان و فیروزان و فارغان،
 اصفهان از اقلیم چهارم شمرده اند اما بحسب طول و عرض حکما از اقلیم
 سوم گرفته اند طولش از جزایر خالداث عوم و عرض از خط استوا
 لب که در اصل چهار دبه بوده است کران و کوشک و جوباره و
 درشت آنرا با چند میرزا بعضی گویند طهماسب پشدادی و چندی
 ۱- جمشید و ذو القربین ساخته بودند و چون کتیبه اول کبابان آنرا دار
 الملک ساخته کثرت مردم آنجا حاصل شد بر بیرون دیوارها عمارت میکردند
 بندرج با هم پیوست و شهر بزرگ شد رکن الدوله حسن بن بویه او را
 بارو کشید و دور باروش بیست و یک هزار گام باشد طالع عمارش برج
 قوس چهل و چهار محله و دروازه دارد و هوای او معتدل است در
 ۲- ناسان و زمستان سرما و گرما چنان بود که کسی را از کار باز دارد
 و زلزله و بارندگی و ساعقه که موجب غرایب باشد درو کثر اتفاق افتد
 طاعنی مرده را دیر ریزاند و مریجه بر آن ببارند از غله او بجز آن
 چکو بکار دارد و با چند سال تباه نکند و درو جاری زمزم و دوا کثر
 بود آب زنده رود بر جانب فله بر ظاهر شهر میگردد و ازو بهرها در
 ۳- شهر جاری باشد و آب چاهش در پنج شش گوی بود و در گیاره گوی
 و خوشی آب رود نزدیک بود و هر تخم که از جای دیگر آنجا برسد و
 زرع کند اکثر بهتر از مقام اول بود و در ربیع نیز کثر نباشد الا انار
 ۴- که آنجا نیکو بیاید و آن نیز از نیکوی آب و هوا است که انار در هوای

(۱) نصیر: نصیر

(۲) بیست و هشت

مستغن نيك آيد و تسعير غله و ديگر ارزاق پيوسته وسط باشد اما نرخ
 ميوه در غایت آرزائی باشد و غله و صبی لیکو آید و میوههای او بفایت
 خوب و نازک بود بتخصیص سبب و به و امرورد بلخی و عثمانی و
 زردآلو و سریش و ترغش نیکوی باشد و خرزهره اش تمام شیرین است و
 ازین میوهها از شیرینی که دارد بی آنکه شکم آب خورد نتوان خورد
 و کثرت خوردن آن مضر نیست و میوههای او تا هند و روم برند و
 علزارهای نیکو دارند و هر چهار پائی که آنجا فربه شود دو چندان توانائی
 داشته باشد که بجای دیگر فربه شود و در آن ولایت مرغزارهای است
 بزرگترین مرغزارشان بلاشائب و شکارگاههای فراوان و نیکو دارد
 چون گاوخانی و مرغشکاری درو باشد و در آن شهر مدارس و خانقاهات
 و اجاب خیر بسیار است از جمله مدرسه که خوابگاه سلطان محمد لحوئی
 است بجهه جلیباره بنی سنگین بوزن کایش ده هزار من که بهترین هند
 بوده و از سلطان آنرا برابر مرورید عشری بازی خریدند و فروخت و
 نداد و بیآورد و ناموس دین را در آستانه آن مدرسه بسر درانگد و
 مردمان آنجا سفید چهره و مردانه باشند و اکثر سنی و شافعی مذهب و
 در طاعت درجه تمام دارند اما بیشتر اوقات با هم در محاربه و رراع
 باشند و رسم دو هوای هرگز از آنجا بر نیفتد و همه خوشبهای آن شهر در
 هنگام اظهار دو هوای با ناخوشی آن قتنه مقابل می توان کرد و بدین
 سبب گفته اند

- ۲۰ اصفهان شهر کیست پر نعمت • جز جوانی درو نمی باید
 همه چیزش نیکوست الا آنکه • اصفهانی درو نمی باید
 و کمال الدین اسمعیل اصفهانی گفت^(۱)
 تا در دشت هست و جوباره • نیست از کشتن و کشش چاره

(۱) Dawlat-Shāh p. 148. The three latter couplets are quoted by him p. 152. The MSS give several unimportant variants.

ای خداوند جمع سیاره . لشکری را فرست خونخواره
 تا درشت را جو دشت کند . جوی خون راند او ز جویاره
 عدد هر دو شان بیفزاید . هر کس را کند دو صد پاره
 از رسول صلعم مرویست بروایت عبد الله بن عباس رضهما یخرج الدجال
 من یهودیه الاصفهان حتی یاتی الکوفه فیلحقه قوم من المدینه و قوم من
 السور و قوم من ذی بن و قوم من قزوین مثل با رسول الله ما قزوین
 قال قوم یکنون باخره یخرجون من الدنیا زهدا فیها یرد الله بهم قوما
 من الکفر الی الایمان و حقوق دینی اصفهان بتغای مقرر است و در سنه
 خمس و ثلاثین خانی سی و پنج تومان حاصل داشت و لا یش هشت ناحیه
 است و چهار صد پاره دبه یرود مزارع که داخل دبهها باشد اول
 ناحیت جی در نواحی شهر باشد هفتاد و پنج پاره دبه و طهران و ماربایان
 و جادوان^(۱) و شهرستان که آنرا شهر نو اصفهان خوانند و اسکندر
 روی ساخته و فیروز ساسانی تجدید بنامش کرده معظم قرای آن است
 دوم ناحیت ماریین پنجاه و هشت پاره دبه است خوزان و قرطان و
 ریان^(۲) و اندوآن معظم قرای آن و بحقیقت این ناحیت همچون باغی است
 از پیوستگی باغستان و دبهها با هم متصل و در این معنی گفته اند شعر
 مارینی صکه نسخه ارم است . افتاب اسدر او درم درست
 و در این ناحیت قلعه بوده است که طهورت دهبند ساخته است آنرا
 آتشگاه گفته اند و در او دهن بن اسفند بار آتش خانه ساخته بود مبوب
 ناحیت کراچ^(۳) سی و سه پاره دبه است دشنه و اشکوند و فیزادان^(۴)
 از معظم قرای این ناحیت است و نیز همچو باغی است از پیوستگی اشجار
 دبهها با هم چهارم ناحیت قهاب چهل پاره دبه است و هشویه^(۵) و

(۱) جادوان، جادان، جادوان and ماربایان Variants.

(۲) ریان، رمان.

(۳) کراوج.

(۴) قماروان، فیزادان.

(۵) معشویه، معشویه، معشویه.

رازنان^(۱) و قهبارستان^(۲) معظمترین قرای این ناحیت است و آب کاریز
 میخورند بدان سبب قهاب^(۳) میخوانند پنجم ناحیت سرخوار است سی و
 دو پاره دیه است دیه جز معظم قرای آن و این ناحیترا نیز آب از
 کاریز است و دیگر نواحی را آب از زنگرود و بدین ناحیت بدیه جز
 هفتم بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود ششم ناحیت لیجان^(۴) بیست پاره
 دیه است گونان^(۵) و قهدریجان^(۶) و گلستان^(۷) معظم قرای آن هفتم ناحیت
 برآن^(۸) هشتاد پاره دیه است و اسکنان^(۹) و برهان و رزن^(۱۰) و
 سمارت^(۱۱) و جوزدان و فسارن و کومان^(۱۲) و کاخ و دادمان^(۱۳)
 معظم قرای آن هفتم ناحیت رودشت^(۱۴) شصت پاره دیه است فارغان
 قصه آن و فولطان و ورزنه^(۱۵) و اسکران^(۱۶) و کندان معظم قرای آن
 و این دیهارا که معظم قرای میخوانند از آنها است که در دیگر ولایت
 شهر خوانند زیرا که در هر يك از آن دیها کایش هزار خانه باشد
 و بازار و مساجد و مدارس و خانقاه هست و حمامات دارد حقوق دیوانی
 آن ولایت اصفهان پنجاه تومان است و از اکابر شیخ علی سهل اصفهانی را
 تربت آنجا است و از اصفهان تا دیگر ولایات عراق عجم مسافت بر این
 موجب است اردستان سی و چهار فرسنگ ایذج لر بزرگ چهل و پنج
 فرسنگ بروجرد لر کوچک شصت و شش فرسنگ جرابادفان سی و یک
 فرسنگ و نیم دیجان سی و پنج فرسنگ ری هشتاد و شش فرسنگ شهر
 فیروزان شش فرسنگ ساوه شصت و چهار فرسنگ سلطانیه صد و شش

قه چاورسان or قه چارستان (۲) Often written. رازنان، رازان. (۱) Variant.

کومان (۵) التهان (۴) On margin of one MSS قرات، in explanation.

افشکستان (۸) برآنان (۷) قه دربیجان. (۶) Often written.

سمارت، سمآورد، سمارت (۱۰) هریشان، هریبان، دیرستان، ترین. (۹)

دادتان or کاخ و دادیان (۱۲) کومان and فزاران، فساران (۱۱)

اسکران (۱۶) درزنه and قورطان (۱۴) رودشت، رودشقی. (۱۳) For

فرسنگ و نیم فروین نود و دو فرسنگ قم پنجاه و دو فرسنگ قومه فارس
چهارده فرسنگ کرج چهل و پنج فرسنگ کلان سی و دو فرسنگ
لوردگان لر بزرگ سی و پنج فرسنگ نظریست و یک فرسنگ نائین
یست و شش فرسنگ نهاوند هفتاد و چهار فرسنگ همدان شصت و دو
فرسنگ نزد شصت و دو فرسنگ، فیروزان شهری است بدو قسم سر
کنار زنك رود بالای اصفهان از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدهات فوج
و عرض از خط استوا آب که اکنون داخل اصفهان است کیومرث ساخت
در آب و هوا و غله و میوه و بنه و غیر آن و طبع و خوی و مذهب
اهل آنجا مانند اصفهان حقوق دیوانی آن سیزده تومان و چهار هزار و
پانصد دینار است

تومان ری این تومانرا شهری سواد ری نموده است اکنون که ری
خراب است و ریامن شهر آنجا است و مواضع دیگر که ذکرش متعاقب
میآید هر يك قصه شده و حقوق دیوانی آنجا هفت صد تومان بوده و ملك
ری بعلتمنی بوده که حکمرانش در اول عمر سعد علیه اللعنه باعث قتل
امیر المومنین حسین بن علی رضعها شد و آن حکایت مشهور است
ری از اقلیم چهارم است و ام البلاد ایران و محبت قدمت آنرا شیخ البلاد
خوانند طولش از جزایر خالدهات عوك و عرض از خط استوا لابل شهر
گرسپر است و شالش بسنه و هواش متعین و آبش ناگوارنه و در او
و با بسیار بود و در این معنی گفته اند

دیدم سحر گهی ملك الموت را بجواب

بی کنش می گریخت ز دست و پای ری

گفتم تو نیز گفت جورست دست بر کنف

بو بچی ضعیف چه سنجید پشای ری

و در مضحکات آمده که اصفهانی و رازی را در باب خوشی شهر یا م
۲۵ مشاهده شد هر يك هنر شهر خود غرض میکرد اصفهانی گفت خاک اصفهان

مردم را تا بی چهل سال نمرزاند رازی گنت خاک ری مرده سی چهل
ساله را بر در دکان بداد و سند دارد و نمی راند و بدین مضحکه اصناف را
ملزم گردانید شهر ری را شیت بن آدم پیغمبر عم ساخت هوشنگ پیشدادی
عمارت آن افزود و شهری بزرگ شد بعد از خرابی منوچهر بن ابرج^(۱)
این فریدون تجدید عمارتش کرد باز خراب یافت امیر المومنین المهدی
با به محمد بن ابو دوانیق عباسی احیای عمارت آن کرد و شهر عظیم شد
چنانکه گویند سی هزار مسجد و دو هزار و هفت صد و پنجاه مناره در آن
بود دور باروش دوازده هزار گام است طالع عمارتش برج عقرب اهل
شهر را بر سر سبکی با هم مختصت افتاد زیادت از صد هزار آدمی بقتل
آمدند و خرابی غلام بحال شهر راه یافت و در قنرت مغول بکلی خراب
شد و در عهد غارن خان ملک لغر الدین رقی بحکم برلیغ درو اندک
عمارتی افزود و جمعی را ساکن گردانید قلعه طبرک بجانب شمال در پای
کوه افتاده است ولایت قصران در پس آن کوه افتاده است و دیگر
نواحی چون مرجی و قها^(۲) که در صحرا است و نمانت ولایت حبصه
و شصت پاره دبه است و دبه دولاب و قوسین و قصران و ورزین
و فیروزرام که فیروز ساسانی ساخت و اکنون فیروزیان^(۳) میخوانند
ورامین و خاوه فرای بهنام و سیور فرج است و قوه^(۴) و شندر^(۵) و
طهران و فیروزان از معظم ناحیت غار است^(۶) این ولایت بچهار قسم
است ناحیت اول بهنام و در او شصت پاره دبه است ورامین و خاوه
از معظم فرای آن ناحیه است دوم ناحیت سیور فرج و در او بود پاره
دبه است قوه^(۷) و شندر و ایوان کیف از معظم فرای آنجا است سیوم

^(۱) Variant میسحور یا.^(۲) Yaq. IV, 208, 490.^(۳) Yaq. II, 422, 111,

828, IV, 105, 921.

^(۴) Or قوه. Yaq. IV, 53, 205.^(۵) Yaq. III, 329

possibly we should read شلنت.

^(۶) The paragraph following is given

in the British Museum MS. Add. 23543 f. 176a.

^(۷) Or قوه.

ناحیت فتابوه است و در او سی پاره دبه است کوشک و علیاباد و
 کلین^(۱) و جرم و فوج آغاز معظم فرای آنجاست چهارم ناحیت غار است
 و سبب تسمیه غار آن است که امام زاده از فرزندان امام موسی کاظم علیه
 السلام را در ری قصد کشتن او کردند و او از آن ظالمان فرار نموده در
 «نواحی جال کولی غاری پدید آمد امام زاده پناه بدان غار برده غایب
 شد و الحال آن ناحیت را جهت غایب شدن آن بزرگوار بناحیت غار
 نامیده شد و در او چهل پاره دبه است طهران و مشهد امامزاده حسن
 بن الحسن علیه السلام که به جیان مشهور است و فیروز بهرام و دولت
 آباد از معظم فرای آن ناحیت است^(۲) و غله و هند آنجا سخت نیکو آید
 و بسیار بود و آکار اوقات آنجا فراخی و ارزانی باشد و قحط و غلا از
 روی بدرت اتفاق افتد و از آن ولایت غله و دیگر ارزاق به بسیار
 ولایات میرد و از میوه‌های انار و امرو و عباسی و شفتالو و انگور
 بهکویت اما خورند میوه‌های آنجا بر مسافران از تنب این نبود و اهل
 شهر و آکار ولایات شیعه اتنی عشری اند لا دبه قومه^(۳) و چند موضع
 دیگر که حقی باشند و اهل آن ولایت آن موضع بدین سبب قومه خران^(۴)
 میخوانند و در ری اهل بیت بسیار مدفون اند و از آکار و اولیا
 آسوده اند چون ابراهیم خواص و کسائی سابع فرا السبعه^(۵) و محمد بن
 الحسن التقی و همام و شیخ جمال الدین ابو الفتح و جوافرد فصاب و

(۱) Yaq. IV. 334. (2) The above paragraph is also given by C. Bebelve in his extracts from the *Nakhs*, and he has added here a long passage, in the districts of Ray, the original of which is not to be found in the Paris MSS or, apparently, elsewhere. In his *Siamet Namah Supplément* it runs from p. 173, 4 lines from below, to p. 176, line 10. Its language is verbose and it would appear to have been a marginal note by some later writer.

(3) در قومه.

(4) Yaq. IV. 335.

(5) Nat. p. 133. 24*, 133. Elachi.

حنوق دیوانی آن ولایت با آنچه داخل آن تومان است پانزده تومان و یک هزار و پانصد دینار است، طهران قصه معتبر است و آب و هوایش خوشتر از ری است و در حاصل مانند آن و در ما قبل اهل آنجا کثرتی عظیم داشته اند، و رامین در ما قبل دیهی بوده است و اکنون قصه شده و دارالملک آن تومان گفته طولش از جزایر خالذات عزکه و عرض از خط استوا له کقط در آب و هوا خوشتر از ری است و در محصول پنبه و غله و میوهها مانند آن اهل آنجا شیعہ اثنی عشری اند و تکبر بر طبعشان غالب بود.

۱. تومان سلطانی و قزوین اگرچه در اول این تومان بقزوین منسوب بود اما چون در این چند سال شهر سلطانی را انشا فرمودند و دارالملک ایران شد آنرا مقدم داشتن اولی بود و درین تومان نه پاره شهر است؛ سلطانیه از اقلیم چهارم است شهر اسلامی طول از جزایر خالذات فند و عرض از خط استوا له کقط ارغون خان بن اقای خان بن هولاگو خان مغول بنیاد فرمود پسرش اولجایتو سلطان نعت الله بفرزانه با تمام رسانید و بنام خود منسوب کرد طالع عمارتش برج اسد و دور باروش که ارغون بنیاد کرده بود دوازده هزار گام و آنکه اولجایتو سلطان میساخت و بسبب وفات او تمام ناکرده ماند سی هزار گام و درو قلعه است از سنگ تراشیده که خوبانگاه اولجایتو سلطان است و دیگر عمارات در آنجاست و دور آن قلعه دو هزار گام بود هوایش پسر دی مایل است و آبش از چاه و قنوات است و نیک هاضم و چاه آنجا از دوسه گری است تا به گز و ولایات سردسیر و گرمسیر در حوالیش بیک روزه راه است و هرچه مردم را بکار آید در آن ولایات موجود و بسیار است و علنزارهای بقایات خوب و فراوان دارد و شکارگاههای نیکو و اکنون چندان عمارات عالی که در آن شهر است بعد از تبریز در هیچ شهری دیگر نه باشد مردم آنجا از هر ولایات آمده اند و آنجا ساکن شده اند از همه

ملك و مذاهب هستند و زبانشان هنوز بك رویه نشد اما بفارسی مزوج
 مایتر است و حقوق دیوانی آنجا بتیغا مقرر است و در این سالها اگر
 اردوها در آنجا می بودی سی نومان و الا بیست نومان حاصل داشت و از
 سلطانیه تا دیگر بلاد عراق عجم مسافت بر این موجب است ابهر نه
 ۵ فرسنگ اندر طارم ده فرسنگ اصفهان صد و شش فرسنگ اسفاباد می و
 هفت فرسنگ ری پنجاه فرسنگ زنجان پنج فرسنگ ساوه چهل و دو
 فرسنگ سجاس پنج فرسنگ قزوین نوزده فرسنگ قم پنجاه و چهار فرسنگ
 کاشان هفتاد و چهار فرسنگ همدان سی فرسنگ یزد صد و چهل و پنج
 فرسنگ تا دیگر بلاد مشهوره ایران زمین بر این صورت بغداد صد و
 ۱۰ هفت فرسنگ گنیشیر بکرمان نویست و سه فرسنگ نیشابور بخراسان صد
 و هفتاد و هشت فرسنگ هری بخراسان دویست و پنجاه و یک فرسنگ بلخ
 بخراسان سیصد و چهار فرسنگ سرو بخراسان دویست و پنجاه و شش
 فرسنگ جرجان یازدهران صد و چهل و پنج فرسنگ دامغان بقومس صد
 و ده فرسنگ لاهان بچیلان چهل و چهار فرسنگ تبریز اشرا بجان چهل
 ۱۵ و شش فرسنگ قرا باغ و اران هفتاد و دو فرسنگ شیراز صد و هفتاد
 و شش فرسنگ،

قزوین از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فیه و عرض از خط
 استن بوا از حساب ثغور است جهت آنکه پیوسته با دیالیه و ملاحظه در
 محاربه بوده اند احادیث بسیار که در فضیلت آن بقعه وارد است و
 ۲۱ مشهور است در تدوین رافعی مسطور منها عن جابر بن عبد الله الانصاری
 رضی الله عنه قال النبي صلی الله علیه وآله اغزوا قزوین فانه من اعلی
 ابواب الجنة و بدین سبب او را باب الجنة خوانند و احوال آن اگرچه در
 کتاب گریه مشروح گفته ام از اینجا نیز بمجمل ربط سخن را یاد کنم در
 ۲۲ کتاب التبیان آمده^(۱) که شاپور بن اردشیر بایگان ساخته است و شادشاپور

(1) H. Kb. N°. 2404, Folia 221.

نام نهاده و همانا آن شهری بوده است که در میان رودخانههای خسر رود
و بهر رود میساخته اند و آنجا اطلال بارو پدید است و مردم آنجا در
دیه سرجه که یار دشر بابگان منسوب باشد مسکون ماند و مشهور است
و در کتاب تدوین مسطور است که حصار شهرستان قزوین که اکنون
محلی است در میان شهر شاپور ذو الاکتاف ساسانی ساخته تاریخ عمارت
آن ماه ابار سنه ثلاث و ستیف و اربعمایه اسکندری طالع عارضی برج
جوزا اطلال آن بارو هنوز باقی است بزمان امیر المومنین عثمان رضع
برادر مادریش ولید بن عتبہ الاموی سعید بن العاصی الاموی را^{۱۱}
باجاک آن نفر فرستاد او حصار را بمردم مسکون گردانید و شهری شد و
۱۰ امیر المومنین الهادی بالله موسی بن مهدی در آن حوالی شهرستانی دیگر
کرد و مدینه موسی خوانند و غلامش مبارک ترکی شهرستان دیگر ساخت
و مبارک آباد خوانند چون خلافت بهارون الرشید رسید اهالی مداین مذکوره
از غلبه دیلمه و ارتعاج و پریشانی خود بدو شکایت کردند او باروی
که محیط مداین ثلاثه و دیگر محلات بود بنیاد فرمود و جهت وفات او
۱۵ بانجام رسید تا در عهد معتز خلیفه موسی بن یوقا در سنه اربع و عسین
و مائتین هجری عمارت آن بارو بانجام رسانید و بمردم مسکون گردانید و
شهری عظیم شد و بعد از آن صاحب جلیل اسمعیل بن عباد رازی
وزیر فخر الدوله دیلمی در سنه ثلاثه و سبعین و ثلثمایه جهت آنکه خرابی
بحال بارو راه یافته بود و او در کتب احادیث دیده بود فانه بکون فی
۲۰ آخر الزمان بلذی بقرص الدیلم یقال لها قزوین هی باب من ابواب الحنفه
من عمل فی عماره سورها و لو بقدر کف من الطین غفر الله له ذنوبه صغیرها
و کبیرها تجدید عمارت بارو کرد و جهت آنکه هم در کتب احادیث خوانند
بروایت عمر بن عبد العزیز مروانی رضع متفتح علی امتی مدینتان احدیها
۲۵ من ارض الدیلم یقال لها قزوین و الاخر من الروم یقال لها الاسکندریه

من رابط فی احدیہما یوما او قال یوما و لیلۃ و جبیت لہ الحجۃ و قال عمر
 ابن عبد العزیز اللہ لا تمنی حتی تجعل لی فی احدیہما دارا و منزلا و
 جہت خود در آنجا عمارت عالی ساخت در محلہ جوسق و آکوٹ آن
 زمین را صاحب آباد خوانند و در سنہ احدی عشر و اربعایہ جہت نزاعی
 ۵ کہ میان سالار ابراہیم بن مرزبان دیلی خال مجد الدولۃ بن فجر الدولہ
 با اہل فروین بود خرابی بجال بارو راہ یافت امیر ابو علی جعفری مرمت
 آن خرابیہا کرد و در سنہ اثنی و سبعین و خمسایہ وزیر صدر الدین محمد
 بن عبد اللہ مراغی تجدید عمارت باروش کرد و اکثر روی بارو
 باجر بر آورد و شرفہای آن از آجر ساخت و معار در آن عمارت امام
 ۱۰ جمال الدین بابوہ راہی بود لشکر مغول آن بارو را خراب کردند و دور
 باروش دہ ہزار و سبصد گام بود بخلاف ادوار سروج عوایش معتدل
 است و آتش از قناتست و درو باغستان بسیار است و در ہر سال
 یک نوبت بوقت آب حیرتخی کند انگور و بادام و فستق بسیار ازو
 حاصل شود بعد از سیل خربزہ و ہندوانہ بکارند لی آنکہ آب دیگر
 ۱۵ باید بر نیکو دہد و اکثر اوقات آنجا ارزانی غلہ و انگور باشد نانش نیکو
 است و از میوہاش انگور و آلو پنج خوب است شکارگاہا و غلزارہا
 نیکو دارد بخصبص علف اشتر بہتر از دیگر ولایات بود و شتر قزوینی
 بقیمت تر از شتران دیگر برسد فرسنگی آنجا چشمہ است اورا انکول^(۱)
 خوانند و در روزہا گرم تابستان آب آن چشمہ بخ بندد و اگر روز
 ۲۰ خشک باشد بخ کمتر باشد چون بخ شہر تمام شود بخ از آنجا آرند و مردم
 آنجا بیشتر شافعی مذهب اند و در کار دین بغایت صاحب و ذریک اندکی
 حتی و شیعی نیز باشد و با وجود قرب و جوار ہرگز ماسور ملاحظہ
 نندند و در آنجا مشہد امام زادہ سین پسر امام علی بن موسی الرضا
 ۲۵ عم و فہر یکی از صحابہ و مزار اولیاء کبار بسیار است مثل خواجہ احمد

(۱) Variants ریح.

(۲) Variants انکول، مکول.

مزار شیخ ابو بکر بن طاهر طیار^(۱) ابهری است ولایتش بیست و پنج پاره
 دیه است حقوق دیوانی آن شهر با ولایتش یک تومان و چهار هزار دینار
 است، اشکور و دیلمان و ولایت طولش و خرکان و خستیان^(۲) ولایات
 بسیار است ما بین عراق و جلالانات در کوهستان سخت افتاده است و هر
 ولایتی در حکم حاکم علیحه باشد و آن حاکم خود را پادشاهی شمارد و مردم
 آنجا جنگی و مردانه باشند اما چون از آن ولایت بیرون آیند سخت زبون
 شوند و چون کوی اند از مذاهب فراغتی دارند اما بنوع شیعه و بواسطه
 نزدیکی آنست و هم آن ولایت سرد است و آتش از عیون و ادویه آن
 جبال حاصلش غله بسیار بود و پنبه و مین کمتر باشد و در او کوفسند
 نیکو آبد و شکار بسیار بود و علف عوارها بسیار بود و سازگار باشد
 اوه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خاللات فته و عرض از خط
 استوا کم بانی آن معلوم نیست طالع بناتش سبله دور باروش قرب بنج هزار
 گام است هوائش معتدل است و آتش از رودخانه گاواما^(۳) که با بین
 بره میاید و در آن شهر زمستان یخ آب در چاه میبندند بچند کرت نسا
 فرو میخورد و در تابستان همین یخ آب باز میدهد و چون آن قدر که
 آب یخ فرو خورده باشد باز دهد بعد از آن آب ساده مانند دیگر چاهها
 دهد و غله و پنبه در آنجا بسیار نیکو بود اما نانش سخت نیک نبود از
 میوههای انجیر نیکو بود مردم آنجا سفید چهره و شیعه اثنی عشری اند و
 در آن مذهب بغایت منعصب اند و بام اتفاق نیکو دارند و حقوق
 دیوانی آنجا بتفا مقرر است و ده هزار دینار ضای آن باشد و از آن
 ولایتش که چهل پاره ده است هفت هزار دینار است و شهر و ولایتش
 داخل بلوک ساهه است، رود بار ولایت است که شاه رود بر میانش

(۱) Variant طایر، طاهران. See Qaz. II. 191. Yaq. I. 100.

(۲) خستیان، خستیان and جرکان، خرکان.

(۳) Or گاواما

میگردد و بدان باز میخوانند و در ثانی فروین بیش فرستگی افتاده است
 در آنجا فریب به بخاه قلعه حصین مستحکم است و بهترین آن فلاح الموت
 و میمون دز و لبسر^(۱) بوده و معتبرترین همه قلعه الموت که دار الملک
 اسمعیلیان ایران زمین بود و صد و هفتاد و یک سال مفر دولت ایشان
 بود و آن قلعه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خاللات فدلز و
 عرض از خط استوا لوکا الداعی الی الحق حسن بن زید الباقری در
 سه ست و اربعین و مائین ساخت و در سه ثلاث و ثانیین و اربعایه
 حسن صباح بر آن مستولی شد و بدعوت بواطنه مشغول شد و آن قلعه را
 در اول اله اموت گفته اند یعنی اشیانه عقاب که بچگانرا برو آموزش^(۲)
 ۱۰ کردی برو الموت شد و حروف اله اموت بعدد حمل چند سال صعود
 حسن صباح است بر آن قلعه و این از نوادر حالاتست در سه اربع و
 خمین و شمایه برمان هولاکو خان آن قلعه را خراب کردند و ولایت
 رودبار اگرچه اکثرش گرمسیر است اما سرد سیرش نیز چنان نزدیک
 است که در دو موضع که آواز م توان شنید و در یکجا جو بدروند و در
 دیگری هنگام زرع جو باشد و حاصل نیکو باشد و غله و پنبه و انگور
 و میوه بسیار نیکو بود و از میوههای سبب کم بکار آید و امروز کم از
 اصفهان نبود و نانش نیکو باشد و مردم آنجا مذهب بواطنه داشته اند
 و جمعی را که مراغیان خوانند بزدکی نسبت کنند اما اهل رودبار غامت
 خود را مسلمان شمرند و اکنون پاره یا براه دین میآیند حقوق دیوانیش
 ۲۱ هشت هزار دینار است، زمین از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خاللات
 فخم و عرض از خط استوا لول اردشیر بابکان ساخت و شپین خوانند
 دور باروش ده هزار گام است در فترت مغول خراب شد هوش سرد
 است و آبش از آن رودخانه که بر آن شهر منسوب است و از حدود
 ۲۲ سلطانیه بر مییزد و در سفید رود میریزد و از قنوات ارتفاعات آنجا اکثر

(۱) Variant آبسر

(۲) Or باروش

غله بود و در رودخانه جالیز و برنج نیز کارند اما در آن شهر و ولایتش
 مبره نیست و از طارمین آورند و مردم آنجا سنی شافعی مذهب اند و بر
 طغر و امتهزا بسیار اقدام نمایند و در صور الاقالیم گوید که غنلت بر
 ایشان غالب است و زبانشان پهلوی راست است و از مزار اکابر و
 اولیا در آن شهر بسیار است مثل قبر شیخ ابی فرح زنجانی و استاد عبد الغفار
 سبکاک و عیسی کاشانی و غیره و حقوق دیوانیش بتغنا مقرر است و دوازده
 هزار دینار خضای آن و از ولایتش که گایش حد پاره دیه است هشت
 هزار دینار متوجه است که جمله دو تومان باشد، ساق از اقلیم چهارم
 است و شهرکی اسلامی طولش از جزایر خاللات فیه و عرض از خط استوا
 ۱۱ آه و در اول در آن زمین مجمره بوده است در شب ولادت رسول صلعم
 آب آن مجمره بر زمین فرو شد و آن از میمرات بود و بر آن زمین شهری
 ساختند بانی آن معلوم نیست بطالع جوزا در این عهد خیرای بحال باروی
 او راه یافته بود صاحب سعید خواجه ظهیر الدین علی بن ملک شرف
 الدین (۱) ساوجی طالب تراها آنرا عمارت کرد و شرف و فرش آجر ساخت
 دور آن بارو هشت هزار و دویست ذراع خلقی است پسرش صاحب
 اعظم خواجه حسن الدین عمر نسره دبه رود آبادان (۲) نیز که پیوسته شهر
 است بارو کشید و داخل شهر گردانید و دور آن قرب چهار هزار ذراع
 خلقی بود هوا آن شهر بگرمی مایل است اما درست است و آبش از رود
 خانه مزدقان و قنرات در آنجا نیز همچون آن در زمستان بخ آب در چاه
 بندند تا بهنگام گرما باز دهد ارتفاعش بنه و غله بسیار بود اما نانش
 صفت نیکو نبود از میوههای انجیر و سیب و به و انگور مرق (۳) و انار
 خراباد بنفایت خوب است مردم آنجا و اهل شهر شافعی مذهب پاک
 اعتقاد باشند و اهل ولایت بخلاف الوبحر (۴) که سنی اند تمامت دیوها

(۱) Variant حسن الدین

رود آبادان (۲)

صوم

دلودمیرد، ولوبجر (۳)

شعبه اثنی عشری باشد حقوق دیوانی آن بتغایا مقرر است و دو تومان و نیم فضائی آن ولایت و ولایتش چهار ناحیه است و صد و بیست و پنج پاره دبه است اول ساه^(۱) چهل و شش پاره دبه است خرم آباد و سرایشون و طبریز ناهید^(۲) و ورزنه و انجیلانند و طردجرد^(۳) معظم قرای آن و دوم آوه^(۴) هفت پاره دبه است و سرو حبرقان^(۵) و فیلع بالغ و نوذر^(۶) و کهندان و ابردز و کاسوا^(۷) معظم قرای آن و سیم جهرود^(۸) بیست و پنج پاره دبه است و خبو^(۹) و دستجرد و نامه معظم قرای آن و چهارم بوسین چهل و دو پاره دبه است و راودان و ازناوه^(۱۰) و شمیرم و مری^(۱۱) و دس^(۱۲) و خجین معظم قرای آن و حقوق دیوانی این نواحی ۱۰ چهار تومان و سیم مقرر است جو و گاه این ولایت یا چهار پایان سازکار بود تا مرتبه گفته اند هکته گاه قم بهتر از جو ساه و از مزار آکاسر و اولیا تربت شیخ عثمان ساوجی و بر ظاهر آن بنیاب شمال مشهد^(۱۳) بدی استحقاق بن امام موسی الکاظم رضعها است و بر چهار فرسنگی بجانب مغرب در حدود خرفان مشهدی که باشویل بغیر منسوب میگویند، ساوج بالغ^(۱۴) ولایتی است که در اوان سلاجقه مال بری میداده و در عهد مغول سوی شد هوا بغایت خوب دارد اکثر آبش از قنوات است مربع و غله بسیار میباشد و نانش در غایت نیکو و حقوق دیوانی او دوازده هزار دینار مقرر است و مردم اینجا چون اکثر صحرا نشین اند مفید بمذهب نیستند و از اعظم قرای اینجا خراو و نهم آباد^(۱۵) و سنقر آباد و در سنقر آباد سادات

جهرود، طردجرد (۲) طبریز ناهید and سرایشون (۳) ساه Variant (۴)

حبرقان، حبرقان and صدر، منیر، نیر (۵) قناره، وزوا (۶)

جو (۷) حبرود، جهر (۸) کاساو (۹) نوبر and فیلع بالغ، قلع، بالغ (۱۰)

برق and شمیر، شمیر (۱۱) آرناده، آرناده and دراوران، دراوران (۱۲)

Wānting B. L. from B. M. احمد ایرواحی (۱۳) دسن، وفسن (۱۴)

Add. 23543 f. 176b and Cambridge B^o. 2324 f. 204a and N^o. 3146 f. 267a.

نهم آباد، جهر آباد and خرا (۱۵)

عالی نسب و حسب اند و الحال خراب است، بحاس و مهرورد در اول
دوشهر بوده است و در قدرت مغول خراب شد اکنون بزرگ از قدر
دیهی مانده و چند دیهی دیگر و نواحی جرود^(۱) و انجروند از توابع آن
است بر جنوبی سلطانیه یک روزه راه افتاده است از اقلیم چهارم است
طولش از جزایر خاللات فتح و عرض از خط استوا او ولایت سردسیر
است و حاصلش غله و اندک میوه باشد زیاده از صد پاره دیه است و
اکثرش مغول نشین قبر ارغون خان در کوه بحاس است و چنانکه عادت
مغول بود تا پیدا کرده بودند و آن کوه را قورغ^(۲) گردانید و مردم را از
حدود گذشتن زحمت رسیدی دخترش اولجای^(۳) خانم قبر پدر را آشکار
ا کرده آنجا خانقاه ساخت و مرقم بنشاند و اهل آن ولایت سر مذهب
امام اعظم ابو حنیفه اند رحمه الله و در ولایت انجروند قصه است مغول
آنها سنوری^(۴) خوانند بر سر پشته است کهنسرو کبانی ساخته است و در
آن قصه سرای است بزرگ و در صحن سرای چشمه است بشکل حوض
بزرگ بلکه دریاچه ملاحان بنعش نمیتوانند رسید دو جوی آب هر یک
به مقدار آسیا گردانی نام از آنجا بیرون می آید و چون در می بندند آب
حوض زیادت نمیشود و چون میکشاید بر قرار جاری است و در هیچ
موسم کم و بیش نمیشد و این از نوادر است ابفای خان مغول آن
سرای را با حال عارت آورد و در آن حیالی علف زاری خوب است حقوق
دیوانی آن دو تومان و نیم است، سرجهان قلعه بود بر کوهی که بمحاذی
طارمین است بر پنج فرسنگ سلطانیه بجانب شرقی است و کبابش بخانه
پاره دیه از توابع آن بوده و تمامت در قدرت مغول خراب شد بود و
دیه قبود که مغول آنرا صاین قلعه میخوانند و ام القری آنجا است و اکنون
بسیب مسایگی سلطانیه آن موضع آبادی میشود ولایت سردسیر است

(۱) جرود Varant

(۲) قورغ

(۳) اولجای

cf. Khakib pt. 103, 20 top line.

III. p. 70 top line.

(۴) سنوری، سنوری، سنوری

حاصلش غله و پالیز باشد چون بر جاده علم واقع است و اخراجات بسیار دارند از حقوق دیوانی معافست، طارمین ولایت گرمسیر است بر شمال سلطانیه بر يك روزه راه و درو ارتفاعات بسیار نیکو میباشد و اکثر مینو سلطانیه از آنجاست در اول آنجا شهری فیروزآباد نام بزمین طارم^(۱) منلی دارالملک بود اکنون بکلی خراب است و قصبه اندر بطارم علیا شهرستان آنجا شد طول آن از جزایر خالدات قد و عرض از خط استوا لومه مردم آن ولایت شی شافعی مذهب اند و آن ولایت پنج عمل است اول طارم علیا از نواح قلعه ناچ بوده است قرب صد پاره دبه است و جزایر و شوزرد^(۲) و درام و حیات و فلات و رزید و شید^(۳) از معظم قرای آن است دوم بطارم منلی نواح قلعه شیران پنجاه پاره دبه و مزرعه بوده است لون و خورق^(۴) و شروزارد و کلج^(۵) از معظلات آن است سیم م بطارم منلی نواح قلعه فردوس بیست پاره دبه است و سروان^(۶) معظم آن چهارم بسیار^(۷) و بریدون دو دبه معتبر است و هشت دبه دیگر از نواح آن پنجم درآباد^(۸) منلی بیست و پنج پاره دبه است و گکهار و گکچین و بلبل^(۹) از معظلات آن حقوق دیوانی آن ولایت با باغات فلات وارد و هیکل^(۱۰) شش تومان و چهار هزار دینار است، طالنان ولایت سرد سیر است در شرقی قزوین طولش از جزایر خالدات هه و عرض از خط استوا لوی در کوهستان افتاده است و کلاشها بوده و دبیها معتبر کمتر باشد حاصل آنجا غله و اندکی جوز و مینو بود و مردم آنجا دعوی مذهب سنی کنند اما به بیاطنه مایلتر باشند ولایت سرانرود و جرود و فیایه و کن و کرخ^(۱۱) از نواح آنجا است و در این ولایت دبیها معتبر بود حقوق

شد و زرد^(۱) سوزره and جزلاد^(۲) طارم^(۳) Often written

شیردان، سردان^(۴) کلج and شروزلر^(۵) خروقی and الرن^(۶)

بلبل، ملبل and ککچین، ککها^(۷) درآباد^(۸) ناسر، ناسر^(۹)

سرانرود، سرارود، سراندود^(۱۱) دارد و هیکل، ارد ملک، وارد ملک^(۱۰)

دیوانی طالقان یا این ولایت يك تومان است، کاغذ کان شهر وسط بوده
 است. امیر میشود^(۱) زنجانی که جد مادری شروین بوده است ساخته بود
 و خویش نام کرده است چون در آنجا کاغذ خوب میکردند کاغذ کان
 مشهور شد اکنون خراب است و مقدار دبه وسط مانده مردم آنجا شافعی
 مذهب باشند هوائش سرد است و آبش از چسبائی که از آن کوهها بر
 میخیزد و به سفید رود میریزد حاصلش غیر از پنبه^(۲) نبود مواضعی که در
 اول از توابع آنجا بوده قریب بی و پنج موضع است در قدرت مغول
 خراب شد و اکنون چون مغول نشین است و ایشان زراعت میکنند آنرا
 مغولیه میخوانند ولایت مردقان^(۳) و درآباد علیا هم از توابع آنجاست و
 قریب هفتاد موضع بوده و در این ولایت پنبه و میوه نیز میباشد حقوق
 دیوانی کاغذ کان و این ولایت پنج هزار دیار است، مردقان شهر وسط
 است از اقلیم چهارم طولش از جزایر خاللات قدن و عرض از خط
 استوا له دورش سه هزار گام بود و هوائش سردی مایلست و آبش از
 رودی که بدان شهر منسوبست از حدود سامان میآید غله و انگورش نیکو
 بود و میوه اندکی باشد و مردم آنجا سنی شافعی مذهب اند حقوق دیوانی
 آن و ولایتش که قریب شیزده پاره دبه است یکتومان است و در حکومت
 داخل بلوک ساره است، نیرک و مرجان و اندجن^(۴) نیرک قصبه است
 از اقلیم چهارم در شمال ابر افتاده می پاره دبه از توابع آن است هوائش
 سرد است و در درستی چنانکه بیشتر ساکنان آنجا مغیر باشند آبش از هان
 ۲۰ کوهها بر میخیزد و سفید رود میریزد و حاصلش انگور و غله و میوه سردسیری
 بود مردم آنجا شافعی سنی مذهب اند حقوق دیوانش چهار هزار
 دیار است مرجان و اندجن و ولایت کایش بیست پاره دبه است و

(۱) Variants: امیر، میشود. and for Shurwin cf. Yaq. IV, 520 line 14.

(۲) ترك، نیرک (۳) درآباد and مردقان، و مردمان، و هزروانی (۴) غله
 ترك، نیرک، اندجن، اندخوی، اندی، اندجی، مرجان، مرجان، نیرک

در آب و هوا و حاصل مانند نهرک و آن هر دورا شش هزار دینار منوجه
دیوانست و از حقوق دیوانی این ولایت و تبرک نمی بدیوان فروین برود
و نمی بدیوان طارمین، ولایت پشکل دره ولایتست در شرقی فروین و
جنوبی طالغان چهل پاره دبه باشد هوایش معتدل است و آبش از کوهها
بر میخیزد حاصلش غله و میوه و جوز بود و مردمش بطبع و مذهب اهل
طالغان نزدیک باشد حقوق دیوانیش سه هزار دینار است و آن ولایت
وقت جامع فروین بود اکنون مغلوب مغول متصرف شدند،

تومان قم و کاشان قم از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالذات قد به
و عرض از خط استوا ده مده طهورث ساخت طالع عارنش برج جوزا دور
۱ باروش زیادست از ده هزار گام است گویند بچهل گام بر باروش فروین
زیادست و هوایش معتدل است و آبش از رودی که از حر بادقان میاید
و در آنجا همچون آوه زمستان بخ آب در چاه می بندند تا بهنگام گرما باز
بدهد و آب چاهش در پانزده گری بود و اندکی بشوری مایل بود از
ارتفاعاتش غله و پنبه بسیار بود و از میوههایش انار و قسق و خربزه و
۲ انجیر سرخ نیکوست و در آن شهر درخت سرو سخت نیکو میباشد و مردم
انجا شیعه اثنی عشری اند و بغایت متعصب و اکثر آن شهر اکنون خراب
است اما باروش بیشتر بر جاست و حقوق دیوانی آن بمغافر است و از
آن شهر ولایت چهار تومان باشد، کاشان از اقلیم چهارم است طولش از
جزایر خالذات قوم و عرض از خط استوا ده زیده خانون منکوحه هارون
۳ الرشید ساخت بطالع سنبله و بر ظاهر آن قلعه گلین است که آنرا فین
خوانند هوا آن شهر گرمسیر است و آبش از کاربز فین و رودی که از
فهرود و نیستر^(۱) آید و زمستان سرما چنان بود که بخ بسیار بگیرند و
انجا نیز همچو آوه بخ آب در چاه میگیرند تا بهنگام گرما باز میگردد و
۴ ارتفاعاتش وسط بود و از میوههایش خربزه و انگور نیکوست مردم شیعه

(۱) Variant باسر

مذهب اند و اکثر ثقات حکیم وضع و لطیف طبع و در آنجا جهال و
 بطلال کثر باشد و از حشرات در آنجا عقرب بسیار بود و قتال باشد و
 گویند که در آنجا غریب را کتر زخم زنند و حقوق دیوانی آن بنحوا مقرر
 است و در ولایتش کرایش دبه پاره دبه است و اکثرش معظم و اهل
 آن ولایت سی اند و در ولایتش بدیهه فصر حبش نادر بوده حقوق
 دیوانی شهر و ولایت یازده تومان و هفت هزار دینار است، ارستان ولایت
 است قرب بنجاه پاره دبه و در محصول بکاشان مناسب و درو بهمن بن
 اسفندیار آتش خانه ساخته بود، نفرش ولایت است که از هر طرف که
 بدو روند بگریه فرو باید رفت سیزده پاره دبه است نم و طرخوران^(۱)
 ۱. از معظلات اوست همایش معتدل است و آبش از چشمها و کاریر که
 از آن کوهها بر میخیزد و ارتفاعاتش غله و پنبه و بوم بود و اکثر اوقات
 آنجا ارزانی بود و مردم آنجا شیعیانی عشری اند حقوق دیوانش شش
 هزار دینار است، جریادقان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خاللات
 فله لب و عرض از خط استوا لدم های پست بهمن کیانی ساخت و بنام
 ۱۰ خود سمر خوانند که در اول هابرا سمر گفتندی دخترش آنرا تجدید عمارت
 کرد و گلبادگان^(۲) گنت عرب معرب کردند جریادقان خواندند و
 همایش معتدل است و آبش از رودی که بدان شهر منسوب است و بنم
 میروند و از محصولش غله بهتر بود و مردم آنجا اکثر شافعی اند
 و ولایتش قرب بنجاه پاره دبه است و نیمور^(۳) و دلجان هم از توابع اوست
 ۲. حقوق دیوانی آنجا چهار تومان و دو هزار دینار مقرر است، دلجان در
 اول شهر وسط بوده است طولش از جزایر خاللات فله و عرض از
 خط استوا لجه و این زمان خراب است و بیست پاره دبه توابع دارد
 و در محصولات نزدیک جریادقان، زواره از اقلیم چهارم و بر سر مفازه

نیمور، نیمور، نیمور، نیمور (۳) گریادگان (۲) ترخوران Variant (۱)

زواره برادر رستم دستان ساخت و سی پاره دیه نواح آن بود حقوق
 دیوانش هشت هزار دینار است، فراهان و درو دیها معتبر بود و دیه
 ساروق دارالملک آنجاست و طهمورث ساخت اکنون زلفاباد و ماسهر^(۱)
 عظیم فرای آنجاست طولش از جزایر خاللات فدک و عرض از خط
 استوا لدن هواش معتدل است و آبش از کاربها ارتفاعش غله و بنه
 و انگور و میوه نیکو میباشد و پیوسته در آن ولایت ارزانی بود و مردم
 شیعه اثنی عشری اند و بغایت منعصب و در آن بحیره است که آنرا
 مقول چغان نامور خوانند و در آن حوالی شکارگاه خوب است حقوق
 دیوانی آن ولایت سه تومان و هفت هزار دینار است، کرج و گرهرد^(۲)
 از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خاللات فدمه و عرض از خط
 استوا لدن ابو دلف بجل بهمد هارون الرشید ساخت کنی راسخ بر طرف
 شمال آنجاست و در پای آن کنی چشمه بس بزرگ است آنرا چشمه
 کبفسرو خوانند مرغزاری طویل و عریض دارد شش فرسنگ در سه
 فرسنگ آنرا مرغزار کبتو^(۳) خوانند و در آن حدود قلعه محکم بوده آنرا
 ۱۰ فرزین^(۴) خوانند حقوق دیوانی آن یک تومان و یک هزار دینار است،
 نطنز از اقلیم چهارم است شهری وسط و قریب سی پاره دیه از نواح آن
 حقوق دیوانی آن ده تومان و دو هزار و پانصد دینار است، نیسور^(۵) از
 اقلیم چهارم است جمید پیشدادی ساخت و در آنجا جهت خود قصری
 عالی کرده بود اطلال و آثار آن هنوز باقیست و گشتاسف درو آتخانه
 ۲۰ ساخت هواش خوب و معتدل است و در محصول و ارتفاعات مانند
 نطنز، مراودین^(۶) ولایت است بیست پاره دیه از نواح آن و حقوق
 دیوانش سه هزار و دویست دینار است، و شاق^(۷) قلعه است در ولایت

گرهرد^(۲) مایس، ماسر، ماسر and دلفاباد، فولتاباد Varinab^(۱)

مراودین^(۶) تهمور، تهمور، نیسور^(۵) فرزین، فرزین^(۴) کبتو^(۳)

و شاق، و شاق^(۷) مراودین، مراودین، مراودین

نظمت در اول آنرا کثرت گفتندی چون و شاقی بر آنجا حاکم شد بوشاق
 معروف گشت نجیب الدین جربادفانی در حق او گفته شعر
چه سرکنی که بهر مسجد بگاه طلوع • در آید از کثرت پای آفتاب سنگ
 تومان لر بزرگ ولایتی معتبر است و درو چند شهرها شولستان فارس و
 کردارگان فیایه المستان^(۱) از حساب آنجاست حقوق دیوانی که بانابک
 میبرد میگوید بیش از صد تومان میباشد اما آنچه اتابک بدیوان مغول
 میدهد نه تومان و یک هزار دینارست و مفصل آنکه از هر ولایت او را
 حاصل چند است معلوم نیست، ابدج از افلیم چهارم است شهر کوچک و
 گرمسیر است هوای بد دارد جهت آنکه شمالش بسته است اما آبش
 گوارنه بود زیرا که ناکه برف چهار فرسنگ است، عروج^(۲) یعنی جانبی
 شهر سوس را گویند شهری کوچک است بر دو جانب آب نهاده باغستان
 بسیار دارد و ارغج و نرغج و لیمو و درخت گرمسیری بسیار دارد،
 اردگان^(۳) شهر کوچک است و هوای بد دارد و آبش ناگوارنه حاصل
 انگور بسیار دارد، تومان لر کوچک ولایتی معتبر است حقوق دیوانی آنجا
 که اتابک میرفته گویند صد تومان بوده است اما آنچه بدیوان مغول
 میدهند نه تومان و یک هزار دینار بدفتر در آمد است، بروجرد از افلیم
 چهارم است و شهر بزرگ طولانی و درو دو جامع عتیق و حدیث بوده
 است آب و هوایش وسط است و شرایش نیکوست و درو زعفران
 بسیار بود، خرما باد شهر نیک بود اکنون خرابست و خرما بسیار است،
 سما^(۴) ولایتی است از حساب ما برود^(۵) بوده سی پاره دیه است و درو

(۱) Cf. Qaz. المستان، فیایه المستان، کور وارگان and که وارگان Variants II. 208. (۲) In many MSS Jghaliq, Sūs and Argh are given in separate articles each name followed by a blank. (۳) لوردگان، لوردگان. Before this in some MSS are the following names, but with blanks
 بیرون، مارود، مانرود (۴) سما، سما (۵) قلعه مرو، قلعه ما بخت، کدمان

قلعه است در سیاه خوانند، صبره^(۱) شهری نیک بوده است و اکنون خراب است و در همه کوهستان غیر از آنجا خرما نمیباشد، گردلاخ^(۲) فئلاق شجاع الدین خورشید، کورشت^(۳) شهر بزرگ بوده و اکنون خراب است^(۴)

تومان همدان درو پنج شهر است

همدان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالذات پنج و عرض از خط استوا له ی جمشید پیندادی ساخت بطالع حمل و درو قلعه گلین است در میان شهر شهرستان خوانند دارا بن داراب ساخت اکثر آن قلعه اکنون خراب است و همدان در اول شهری سخت بزرگ بوده است چنانکه در کتاب طبقات گوید^(۵) دو فرسنگ طول داشته است و بازار زرگراش بر زمین دیه بوده چون خرابی محال آن یافت جمشید پیندادی تجدید عمارتش کرده آنرا بارو کشید و دور آن دوازده هزار گام است عمارتش سرد است و آتش گوارنه از کوه الوند^(۶) و در اندرون شهر چشمهها بسیار است هم در طبقات آمده که يك هزار و شصت و چند چشمه از آن کوه روانست و در اندرون شهر بوده است باغستان بسیار دارد و میوهاش در غایت ارزانی باشد و غله فراوان خیزد اما ناناش نیکو نبود و مردم آنجا اکثر معتزله و مشبه اند و در او مزارات متبرکه مثل قبر خواجه حافظ ابو العلامی همدانی و بابا طاهر دیوانه و شیخ عین القضات و غیره بسیار حقوق دیوانی آنجا بمقتضا مقرر است و بمبلغ ده تومان و نیم حاصل دارد و ولایتش پنج ناحیه دارد اول فریوار^(۷) و در حوالی شهر

(۱) Before this many MSS give the two following names, but with blanks:
 (۲) Various کروملاخ (۳) لورشت (۴) In many MSS there are also the following names, but all with blanks after them
 مارود، or مایرود، مارو، مایرود، قلعه، مانکره، or قلعه، ماکر، قلعه، کبریت
 (۵) Il. Kh. №. 7932. (۶) Or ابروند (۷) کربوار، فریوار

است یا دو فرسنگ هفتاد و پنج پاره دبه است و شهرستانه و لایچین^(۱)
و نغراباد و فاساباد و کونک باغ معظم فرای آن و ولایت ماشانرود^(۲)
که نحه خلد برین و رشک نگارخانه چین است از حساب فریوار است
و نه پاره دبه همچون يك باغ زیرا که قطعا معلوم نتوان کرد که زمین هر
دبه کدام است از پیوستگی باغات باهم دیگر و در آن از کثرت درختان
آفتاب نمی تابند طول ماشانرود دو فرسنگ است و عرضش از نیم
فرسنگ و شهر در نظر باشد و در دبه ماشان^(۳) مزار ابو دجانه انصاری
صاحب رسول صلح ناحیه دوم ازمارین^(۴) چهل و يك پاره دبه است و
دبه درودا و آفتاباد و نغاباد^(۵) و گراباد و مارمیان و فابیی^(۶) معظم
فرای آن ناحیه سیم شراغین^(۷) چهل پاره دبه است و اورغین و قائره^(۸)
و کوچمان و میلادجرد^(۹) و اسطه و اشود^(۱۰) معظم فرای آن ناحیه چهارم
اعظم بی و پنج پاره دبه است اشوند و ادمان و استوزن^(۱۱) و توار و
مروکه^(۱۲) معظم فرای آن ناحیه پنجم سردرود و برهنه درود^(۱۳) است که
بیست و يك پاره دبه است دبه کرکهرید و پرود^(۱۴) معظم فرای آن حقوق
دیوانی آن ولایت در این سالها سیزده تومان و شش هزار دینار است
اسداباد از اقلیم چهارم است و شهر کوچک و هواش معتدل است و
آبش از کوه آروند و قنوات حاصلش غله و پنبه و میوه و انگور بود و
اهل آنجا سفید چهره اند حقوق دیوانش يك تومان و پنج هزار و پانصد

ماشان^(۱) ماشانرود، ماشانرود^(۲) لایچین، لایچین، لاهی Varianno^(۳)

داد و تاباد^(۴) آزماین، ازباردین، ازماردین، ازماردین^(۵)
مارغیان، مارجهان، فارمیان^(۶) دروآفتاباد، نغاباد، جرد و دابوآفتاباد، درودآفتاباد
اورغین^(۷) شراغین، شراغین^(۸) قائمقی، قاسمی، قاسمی، قاسمین، قاسمین
کوچمان^(۹) قاهره، قاهرین، قزین، فارین and آفریجین، آفرین، آفرین
ایوان، ادیان، اشو^(۱۰) اشود، اشود، واسط^(۱۱) سبلادجرد and کوچمان
برهنه درود^(۱۲) قروود، قرووط، قرووط and لوار، لوار^(۱۳) استوزن، استوزان
سردرود، هرود and کرکهرید^(۱۴) برهنه درود، برهنه درود، برهنه درود

دیار است و ولایتش می و پنج پاره دبه است، ماحلو و نِسار^(۱) موضع
چند است اما علزارهاست و شکارگاههای خوب دارد، خرفانین ولایتی
است چهل پاره دبه است و از اقلیم چهارم هواش سردی مایل است
و آتش از چشبهایی آن کوه سر میخیزد و درو غله و میوه باشد و پنبه
کثیر باشد مواضع آبه و اردان و البشار و کلین^(۲) و طبشکری و تبرک و
الویر و سیف آباد^(۳) از معظلات فرای آن حقوق دیوانی آن نه هزار و
پانصد دیار است، درگزین در ما قبل دهبی بوده است از ناحیت اعلم
اکنون قصبه است و چند موضع دیگر بدان باز میخوانند زمینی مرتفع دارد
و درو باغستان بسیار است غله و پنبه و انگور و میوه نیکوی آبد مردم
آنجا سنی لطیفی مذهب پاك اعتقادند و منابع شیخ الاسلام شرف الدین
درگزینی منع اهل المسلمین بطول بقایه حقوق دیوانش يك تومان و دو
هزار دیار است، رودراور^(۴) قصبه است از فصاحت سکان^(۵) و نوی و
دبه سرکان با اعتقاد موضع دیگر به پنج ناحیت موضع چوت هندرود و
سرکان رود و کیران رود^(۶) و لاجانرود و سرزمین^(۷) از نواع آن
هواش معتدل است و آتش از کوه الوند جاریست و زمینش مرتفع تمام
باشد و در آنجا زعفران بسیار باشد و بدین سبب آن زمین را زعفرانی
خوانند حقوق دیوانیش دو تومان و سه هزار و پانصد دیار است،
سامان دهبی بزرگ است و در حوالی خرفانین^(۸) هواش سردی مایلت
و آتش م از آن کوه و آب مزدقان پیوسته بساوه رود حاصلش غله و
انگور و اندکی میوه بود حقوق دیوانیش يك هزار و دویست دیار است،

البشار، اروان، اردوان (۲) نِسار، ماحلو و نِسار، Variante (۱)
رودراور (۱) سیاباد، الویر، ترك، طبشکری (۲) کلین، کلین، کلین
مسکان، مسکان، شکان (۳) روداورد، روددود، رودارد، روداور، رودراورد
کرزانه رود، عقده رود، جده رود (۴)

خرفان (۸) برزمن، لای رود (۷)

شیدهر و قولاً^(۱) ولایتی است و چند مواضع از نواح آن، نهاوند از اقلیم
چهارم است طولش از جزایر خاللات فج به و عرض از خط استوا لدك
شهری وسط است و هواش معتدل و آبش از کوه الوند می آید و درو
باغستان بسیار است و زمینی مرتفع دارد و مردم آنجا آکراد اند و بر
مذهب شیعه اثنی عشرین غله و انگور نیکو بود و پنبه اندکی ولایتش
قریب صد پاره دیه است به ناحیه ملایر و استدهان و جقوق^(۲) و
حقوق دیوانش سه تومان و هفت هزار دینار بود و درخیل آکراد صحرانشین
بسیار است و هر ساله دوازده هزار گوسفند مفری ایشانست، تومان یزد
سه شهر است یزد در کتب ما تقدم از کوره اصطخر فارس گفته اند و از
اقلیم سیم است طولش از جزایر خاللات فقط و عرض از خط استوا لب
هواش معتدل است و آبش از کارنها و قنوات ضیاع بسیار در میان
شهر گذرد و مردم بر آن سرهاها و حوض خانهها ساخته اند چنانکه بدو
فرو باید رفت اکثر عمارات ظاهری آن از خشت خام بود جهت آنکه درو
یارندگی کم باشد و گلش بقوشت و شهری نیکست و پالت و مضبوط
حاصلش پنبه و غله و میوه و ایریشم بود اما چندان نباشد که اهل آنجا را
کافی شود و از دیگر ولایات نیز بسیار بدانجا برید از میوههایش انار
بغایت نیکوست مردم آنجا اکثر بمذهب شافعی اند پیشه وران شان و دست
کار ایشان خشت نیکو مرد و سلامت رو باشند و عمل پیشکار ایشان اکثر
بغایت متعجب و متکبر و طامع و منفسد اهل آنجا را بستی طبع نسبت کند
۱۰ و حقوق دیوانی آنجا پنجاه مقرر است و از آن شهر و ولایتش بیست و پنج
تومان و یک هزار دینار است، مبد شهری کوچک است و آب و هوا و
حاصل مانند یزد، نائین شهر کوچک است از اقلیم سیم است دور قلعه اش
چهار هزار قدم است حقوق دیوانش دو تومان و دو بیست دینارست،

شیدی شهر و قولاد، شیدی و شهر قولاد، شیدهر و قولاً Variante (۱)

حقوق، جقوق (۲)

باب سوم، در ذکر بلاد اذربایجان،

و آن نه تومان است و بیست و هفت پاره شهر اکثرش را هوا
 سردی مایل است و اندکی معتدل بود حدودش با ولایت عراق عجم
 و موغان و گرجستان و ارمن و کردستان پیوسته است طولش از باکو به
 ۱۰ تا خلخال نود و پنج فرسنگ و عرض از باجروان تا کوه سبنا^(۱) پنجاه و
 پنج فرسنگ دار الملک اذربایجان در ما قبل مراغه بوده است و اکنون
 شهر تبریز است و آن نزهتین و معظمترین بلاد ایران است حقوق
 دیوانی اذربایجان در زمان سلاجقه و اتابکان قریب دو هزار تومان این
 زمان بوده است، تومان تبریز سه شهر است، تبریز از اقلیم چهارم
 ۱۱ است و شهر اسلامی و قبه الاسلام ایران طولش از جزایر خالذات فب
 و عرض از خط استوا لح زیبه طائون منکوحه عاروت الرشید خلیفه
 رحمها الله ساخت در سنه خمس و سبعین و مایه بعد از شصت و نه سال
 در سه اربع و اربعین و مابین بعد متوکل خلیفه عباسی بزلزله خراب
 شد خلیفه آنرا باحال عمارت آورد بعد از صد و نود سال در رابع عشر
 ۱۲ صفر سه اربع و ثلثین و اربعایه باز بزلزله یکی خراب شد و در مجمع
 ارباب الملک قاضی رکن الدین خوبی آمد که در آن وقت ابو طاهر منجم
 شیرازی در آنجا بود و حکم کرده که در فلان شب آن شهر بزلزله خراب
 شود و حکام بالزام مردم را از شهر بیرون و بصحرا بردند تا در زیر خاک
 هلاک نشوند و آن حکم راست آمد آن شهر در آن شب بکلی خراب شد
 ۲۰ چنانکه کایش چهل هزار مرد در آن واقعه هلاک شدند امیر و هسودان
 بن محمد بن رواد الازدی که از قبل قائم خلیفه حاکم آن دیار بود در
 سنه خمس و ثلثین و اربعایه بااختیار منجم مذکور بهطالع برج عقرب بنیاد
 عمارت تبریز کرد و منجم مذکور بالغه کرده است که من بعد تبریز را از
 ۲۱ زلزله خرابی نبود مگر از سیل خوف باشد و نا غایت که تبریز را سیصد

سال است که حکم کرده است و راست آمده است و هر چند در آن
 شهر زلزله بسیار اتفاق افتاده است اما خرابی عظیم نکرده و سبب آنکه
 اکنون در آن زمین قنوات بسیار اخراج کرده اند و چاهها کف و منافذ
 زمین کشوده شده است لا جرم انجره قوت قوی نمیشوند کرد و زلزله سخت
 اتفاق نمی افتد دور باروی تبریز شش هزار گام بوده است و ده دروازه
 دارد ری و قلعه و سخاران^(۱) و طاق و دروب^(۲) و جوه سرد و سر
 دستی شاه^(۳) و نارمیان^(۴) و نوبره و موکله^(۵) محله است چوب در عهد
 مغولان شهر دار الملک گشت کثرت خلایق در آنجا جمع شدند و بر
 بیرون شهر عمارات کردند تا بمرتبه که بر هر دروازه زیادت از اصل شهر
 آبادانی پیدا شد غازان خان آنرا بارو میگوید چنانکه تمام باغات و
 عمارات و دیوها و ویلان کوه و سخاران نیز داخل آن بارو بود چیت
 وفات او تمام شد و دور باروی غازانی بیست و پنج هزار گام است و شش
 دروازه دارد اوجان و امر و شروان^(۶) و سردرود و شام و سراورد^(۷) و
 تبریز در زیر شهر موضعی که شام میخوانند خارج باروی غازانی غازان خان
 ۱۰ شهرچه بر آورده است و جهت خوابگاه خود در آنجا عمارات عالی کرده
 چنانکه مثل آن در تمام ایران نیست و در بالای شهر وزیر سعید خواجه
 رشید الدین طاب ثراه موضع ویلان کوه داخل باروی غازانی شهرچه دیگر
 ساخته و آنرا ربع رشیدی نام کرده و درو عمارات فراوان و عالی بر
 آورده و پسرش وزیر غیاث الدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر آن
 ۲۰ عمارت بسیار افزوده و وزیر خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی در تبریز
 در خارج محله نارمیان مسجد جامع بزرگ ساخته که هشتاد و دوست و پنجاه

سرد می شاه (۱) سرد and در جو، شور جو (۲) سخاران (۳) Varant

موکله and نوبره، نوبره (۴) نارمیان، نارمیان، نارمیان (۵) سر قوی شاه

و چرنداب (۶) شروان، و بر شروان، و بر شروان (۷) Some Mss. add.

رشیدی (۸)

گر در دوست گز و درو صفه بزرگ از ابوان کسری بمیان بزرگتر اما
چون در عمارتش تعجیل کردند فرود آمد و در آن مسجد انواع نکلتات
بنفدم رسانیدند و سنگ مرمر بقیاس درو بکار برده و شرح آنرا زمان
بسیار باید و اکنون چندان عمارت علی و خوب که در تبریز و این دو
شهرچه است در تمام ایران نیست شهر تبریز باغستان بسیار دارد و
آب مهران رود که از کوه سهند می آید و نه صد و چند کاریز که
ارباب ثروت اخراج کرده اند که در آن باغات صرف میشود و هنوز
کافی نیست و آب این کاریزها و رود همه ملک است الا کاریز زاهد^(۱)
بدروازه ری و کاریز زعفرانی بدروازه ناریان و دو دانگ از کاریز
۱. رشیدی که بر شش کیلان سیل است هوای تبریز سردی مایل است و
آتش گرانگ و آب رودش بهتر از کاریز و کاریز بهتر از چاه بود و در
تبریز چاه سی گر کایش باب رسد و در شام که گز برسد و در ربع
رشیدی از عتبات گز بگذرد ارتعاش غله و سایر حبوب و بقول بغایت
نیکو می آید و موهش در غایت خوبی و بسیاری و ارزانی بود بخصوص
۲. امروغ غم خلف و پیغمبری و سبب سلاقی^(۲) و زرد الوی حلوانی و غم
احمد و انکور خورده رازی و ملکی و طبرزد و خریزه مجد الدینی و باقوی
و ملکی و الوی زرد مثل آنجا دیگر نیست و مردم سفید چهره و خوش
صورت و متکبر و صاحب نفوذ باشند و اکثرشان سنی و شافعی مذهبند
و از مذاهب و ادیان دیگر بیخارند و درو معاشران بغایت لطیف و شریف
۳. سخن و صاحب جمال هستند و در حق ایشان گفته اند که ان الکیر اهل
من الشاب و فقیر و غنی از کسب خالی نباشند و در آن دیار مشغول بسیار
است و ایشان در صحبت و دوستی سخت سخت نهادند و گفته اند رباعی
هرگز نشود بطبیع تبریزی دوست . مغزند همه جهان و تبریزی دوست
آنها که بدوستی نیای صادق . گر نیز غریبست که تبریزی دوست

میلانی، میلانی (۲) زاهد Variant (۱)

مولانا جام الدین تبریزی در جواب گفته است رباعی
 تبریز نکو هر چه زانجاست نکوست . مغرور میندار تو ایشانرا پوست
 بسا طبع مخالفان موافق نشوند . هرگز نشود فرشته با دیوان دوست
 و من این دو رباعی گفته ام رباعی
 تبریز جو جنست و قومش ز صفا . چون آینه اند پاک از رنگ جفا
 گفتی که بدوشی نه صادق باشد . از آینه جز عکس نگردد پیدا
 و ایضا

تبریز بهشت و گروهش جو حور . جوری بود از لطف زید فعلی دور
 با ناکس و ناجنس بی آمیزند . زیرا نشود جمع هم تن و بخور
 و شود^(۱) آنها محض خیره کش باشد و این حال حال ناخوش است بر
 روی خوشیهای آن شهر و در آنها مقابر بچند موضع متفرق است چون
 سرخاب و جراباد و کجیل و شام و ولایت کوه و سیاران^(۲) و غیره
 ذلك و در این مقابر مزارات منبرکه بسیار است مثل فیه زاهد و امام
 جمعه و ابراهیم کئی‌هان و بابا فرج و بابا حسن خواجه ضیاء الدین و
 گالینی و بالینی تبریزی و حسن بلغاری و شیخ نور الدین سارستانی و در
 مقبره الشعرا سرخاب انوری و خاقانی و ظهیر الدین فارابی و شمس الدین
 سجانی و فلکی^(۳) شیروانی و دیگر شعرا و بدیه کجوجان مزار خواجه محمد
 کجوجانی است و بدیه شاداباد پیر شیروان و اکابر بسیار است و از صحابه
 رسول صلعم بکوه سهند مزار اسفیلار اسامه بن شریک و بر کار - راورود
 ۲. مزار ابو المحجن کرد و مقبره سرد رود مزار فیس و در باویل رود مزار
 عجل برادر حمزه و مقبره سرخاب مزار امیه بن عمرو بن امیه و مزارات
 اکابر در شهر و ولایات بسیار است و ذکر ثمانت ملالت افزاید حقوق
 دیوانی آن بهمغا مقرر است و در سه اربعین خانی مبلغ هشتصد و هشتاد
 تومان و پنجاهزار دینار در دفاتر مثبت است و هفت ناحیه است اول

ملکی (۴) سیاران ، سیارستان (۵) زبان (۱) Some MSS give

ناحیه مهرانرود و بطرف شرقی شهر است از در شهر تا آنجا پنج فرسنگ
و کندرود^(۱) و اسفنج و سعدآباد از معظلات آن است دوم ناحیه سردرود^(۲)
و صحرا بطرف جنوبی مایل بغرب بیکفرسنگی شهر افتاده است و دیه‌های
سردرود و باغات شهر متصل است و اکثر باغستان آن موضع بام پیوسته
است چنانکه فرق نتوان کرد از توابع کدام دیه است و میوه‌های خوب
دارد و سردست و دوش و جولاندرق^(۳) و الغابدر^(۴) و کج‌آباد و لاکدرج
از معظلات آن ناحیه صحرا غله روست آب سراو رود بر زراعت آنجا می
نشیند سیم ناحیه باویل^(۵) رود مشهور است و در زاویه غرب و جنوب
است و بر چهار فرسنگی شهر افتاده است و ولایتی سخت نزه است و
بجذیفهت همچون يك باغ و ناحیه نخه سفد جمرقد و غوطه دمنی و رشك
شعب بیان و مائشان رود همدان است و بیست و پنج دیه است و باویل
و خورشاه^(۶) و میلان و اسکوت^(۷) از معظلات آن ناحیه است چهارم
ناحیه ارواق بر غرب شهر است آغازش سه فرسنگی شهر است تا پانزده^(۸)
فرسنگی و عرض پنج فرسنگ باشد و حاصل نیکو باشد و از غله و انگور
و میوه مدار تریز بر ارتفاعات آنجا باشد و سی پاره دیه است و اکثرش
معظم که هر يك فصبه است چون سنر و سنست و سلورود^(۹) و دایغان^(۱۰)
و کوزه کنان و صوفیان و غیره پنجم ناحیه رودقاپ^(۱۱) در پس کوه
سرخاب بر شمال بریک فرسنگی تا چهار فرسنگ شهر است و غله روی
نماد دارد آنجا ده من آرد شانزده من نان کند و قریب چهل پاره ده
است و رودهند و سارو^(۱۲) و النقی و اوفرید^(۱۳) از معظلات آن ششم
ناحیه خاتم^(۱۴) رود و هفتم ناحیه بدوستان هم بر شمال شهر است خلف رود

الغابدر^(۴) جولاندرق^(۳) سرورود، سرود^(۲) کلدر Variant^(۱)
خورشاه، خودشان^(۶) و یدهر باویل رود، تاویل، ساویل، تایل^(۵) الغابدر
دوازده^(۸) O: ۵۰ فیندیس، قلندیس، اسکویه، و میلان^(۷) خودشاه
رودبار، رودفات^(۱۱) رایغان، وایغان^(۱۰) سلورود، سلبر، شبر^(۹)
خاتم، جام^(۱۴) و ادفرید^(۱۳) اروند و سار^(۱۲)

قاب می پاره ده است و مادرگاو و اوریشاق^(۱) از معظلات آن حقوق
 دیوانی این نواحی صد هزار دینار و کسری است و مواضع اهجوم^(۲) در
 این نواحی که بوقف خاص غزائی تعلق دارد صد و هشتاد و پنجاهزار
 دینار مفری دارد و نامت حقوق ولایت بیست و هفت تومان و نیم
 میباشد و با تمغای شهرم صد و پانزده تومان میشود از تبریز تا دیگر
 ولایات اذربایجان مسافت بر این موجب است اوجان هشت فرسنگ
 اردبیل می فرسنگ اثنویه می فرسنگ ارمیه بیست و چهار فرسنگ آمر
 چهارده فرسنگ پشکون هجده فرسنگ خوی بیست فرسنگ سلماش هجده
 فرسنگ و براه مراغه بیست و شش فرسنگ سراب بیست فرسنگ مراغه بیست
 ۱۱ فرسنگ دهمارقان هشت فرسنگ مرند پانزده فرسنگ نخجوان بیست و
 چهار فرسنگ اوجان از اقلیم چهارم است و در دهان قدیم آنرا از نواح
 ناحیه مهرانرود شمرده اند و نامناسب است باین گویا بن گذرد ساخت
 غزان خان تجدید عمارتش کرد از سنگ و گچ بارو کشید و شهر اسلام
 خواند و دارالملک ساخت دور باروی غزائی سه هزار قدم بود هواش
 ۱۰ سرد است و آبش از کوه سهد است حاصلش غله و بقول بود و میوه
 و پنبه نباشد و مردمش سفید چهره و شافعی مذهب اند و درو از
 عیسویان^(۳) جمعی باشند حقوق دیوانش بتمغای ده هزار دینار مفری است و
 ضیاعش که بعضی در حوزه حکام است ارتفاعی است و غله نیکو حاصل
 دارد و با حاصل شهر هم بوقف ابواب البر غزائی تعلق دارد و آنچه از
 ۲۰ معظلات قزاقی آن حدود است چون سرمان و سبتان،^(۴) طسوج^(۵) قصبه
 است بر دو مرحله تبریز بجانب غربی و در شمالی بحیره چیچست افتاده
 است باغستان بسیار دارد و میوه اش نیکو و بسیار بود هواش از تبریز
 گرمتر است و بجهت قرب بحیره چیچست بغنوت مایل و آبش از رودی

جیران (۳) اهجوم (۲) ارسان or ارپیان، باورگا (۱) Variants

طسوج، طروج (۵) جیران and سرمان، سرمان (۴)

که از آن جبال آید و از عبور سنگانش از تیرك و ناحيك مزوج اند
 حقوق دیوانیش کایش پنجهزار دینار بدقت در آمد است و بوقت ایواب
 البر ابو سعیدی تعلی دارد

تومان اردبیل در این تومان دو شهر است اردبیل و خخال،

اردبیل از افلج چهارم است طولش از جزایر خالانات فبك و عرض
 از خط استوا لح کیمسرو بن سیاوش کیانی ساخت در پای کوه سیلان
 افتاده است هوایش در غایت سرد است چنانکه غله در آن سال که
 بدروند بتمام خورد نتوان کرد بعضی با سال دیگر بماند و آنجا خلاف غله
 چیزی دیگر حاصل نباشد آبش از کوه سیلان جاریست و نیک گوارست
 ۱۰ است و بدین سبب مردم آنجا اکول غلام باشند و اکثر بر مذهب امام
 شافعی اند و مرید شیخ حنی الدین علیه الرحمه اند ولایتش صد پاره دبه
 است و همه سردسیر است و بر سر کوه سیلان قلعه محکم بوده است آنرا
 دز بهن و رویین دز^(۱) خوانند اند و در شاه نامه^(۲) گوید بوقت نزاع
 پادشاهی میان کیمسرو و فریدوز بر فتح آن قرار دادند و فریدوز از فتح آن
 عاجز شد و کیمسرو فتح کرد و پادشاهی بدو مقرر شد اکنون خراب
 ۱۵ است و دز شیدان^(۳) که مقابل بابك خرم دین بوده در کوه اردبیل
 است بجانب جیلان حقوق دیوان اردبیل هشتاد و پنجهزار دینار بر روی
 دفتر است، خخال شهر وسط بوده است و اکنون دبه است کایش صد
 موضع پیمار ناحیه و خامت بیل^(۴) و صبرود و انجیلاباد از توابع اوست
 ۲۰ و مسجین^(۵) در سابق شهر فیروز آباد نام که بر سر گریوه بردلیز بوده
 حاکم نشین آن دیار بوده است و حکامش را افاجریان^(۶) می گفتند و

از شدن (۱) Variant (۲) Shah-Namah II. 548. (۳) دز شیدان، دز رشیدان

خامت بیل، خامت بیل، آمد، انید، است، آمد (۴)

مسجین and زنجیلاباد، زنجیلاباد and صهر، سقید، صبرود، صبرود (۵)

خامت بیل (۶) افاجریان

بعد از خرابی فیروز آباد خلخال حاکم نشین شد و اکنون آن نیز خراب است در آن ولایت محدود دبه کوهی^(۱) دره است بطرف آفتاب روی آن دره چشمه است که آبش بنابستان میخ میبندد و بر طرف فاذ که قزاقان یسار^(۲) خوانند چشمه دیگر که در آبش بیضه می بزد و بریک فرسنگ خلخال کوهی است همچون دیواری راست شاعولی بر آمدن کبابش دویست گز بر بلندی او و بر فرازش بشکل مخرجه کوهی تقریباً پانزده گز بیرون آمدن و آن مخرجه ذهاب است لا یزال قطرات از او فرو میریزد چنانکه دو آسیا گردان آب از آنجا حاصل میشود و بنیاد زرع خلخال از این آبست و در حدود علفزار نیکو است و بدین سبب ماست آنجا آنچنان می بندد که مانند پتیر بگارد می برند و شکار گاههای قراوان و بر شکار دارد و شکارش سخت فربه بود و حقوق دیوانش سی هزار دینار است، دارمردین^(۳) ولایت است و صد پاره دبه باشد فول^(۴) و جامکو و زهر^(۵) از معظلات آن و حقوق دیوانش بیست و نه هزار دینار بر روی دفتر است، شاهرود ولایتی است متصل طولایش کایش سی پاره دبه است از ۱۰ معظلاتش شال و کلور و حص و درود^(۶) و کیلان هوایش معتدل است و بگری مایل حاصل غله نیکو باشد و اندکی میوه دارد و مردمش گویند که شافعی مذهب اند اما مذهبی ندارند و بدترین طوایف اند حقوق دیوانش ده هزار دینار بر روی دفتر است، تومان پیشکین^(۷) در این تومان هفت شهر است پیشکین و خیاب و اناد و ارجاق و آهر و نکلنه و کلبر، پیشکین از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالذات قبک و عرض از خط استوا لزم و در اول دروای می خوانندند چون پیشکین گرجی حاکم آنجا شد بدو معروف گشت هوایش بعنوان مایل جهت آنکه شالاش را

دارمردین، دارمرد، دارمزر^(۱) نبار، نسا^(۲) لوی Variant^(۳)

دور^(۴) رامر، زمرا and جوگور، جامکور^(۵) فول، فول، تول، طول^(۶)

منکین، پیشکین^(۷)

کوه سیلان مانع است و آبش از کوه سیلان می آید و غله و میوه بسیار باشد و اهل آنجا شافعی مذهب اند و بعضی حنفی باشند و بعضی شیعه حقوق دیوانش هفت هزار و دویست دینار است و ولایتش باقطاع لشکر مقرر است کمایش پنج تومان مقرری دارد، اناد و ارجاق^(۱) دو قصبه است در فیه کوه سیلان افتاده قصبه اناد فیروز بن یزدگرد بن بهرام گور ساسانی ساخت و در اول بعضی شادار بعضی شاد فیروز خواندندی و ارجاق پسرش قباد بن فیروز ساخت هوای هر دو معتدل است و آب از کوه سیلان جاری باغستان نیکو و فراوان دارد و میوه و انگور و خرزهره و جوز بسیار بود و قریب بیست موضع از نواح آنجاست حقوق دیوانش هفت هزار دینار مقرر است، آخر شهر کوچک و هوایش سرد است و آبش از رودی که بدانجا منسوب است از جبال اشکیر سر میگذرد و از عیون و قنوات نیز آب دارد حاصلش غله و اندک میوه بود و مردمش شافعی مذهب اند و حقوق دیوانش بیست و هفت هزار است و قریب ده هزار دینار حاصل دارد و ولایتش قریب بیست پاره دبه بود و قریب بیست هزار دینار منوجه دارد، تکلفه^(۲) قصبه بوده است و اکنون خراب است حاصلش غله و زمینی مرتفع باشد، خیاب^(۳) قصبه است در قبلی کوه سیلان افتاده چون سیلان در شمال اوست هوایش بگرمی مایل است و آبش از آن کوه جاریست باغستان اندک دارد حاصلش غله بیشتر بود و مردمش اکثر موزه دوز و چوخابر باشد حقوق دیوانش دو هزار دینار است، ۲۰ درآورد در زمان سابق قصبه بوده و اکنون ولایتی است و فثلاق جمعی از مغول حاصلش از غله و پنبه و شتوک میباشد، قلعه کهران پیشتر از این قلعه محکم بوده و اکنون خراب است حاصلش غله و پنبه نیکو باشد،

اخری : امار : Yaq. I. 267 given

یکار، بیکه، بیکاه، تکله، تکله

جبار، جاد، حصار، جیاد، خیاب، خیا، خیابو

کلبهر^(۱) قصبه است در میان بیشه افتاده و کوهستان بزرگ و قلعه نیکو دارد و در پای آن قلعه رودی روان است هوایش معتدل است و آبش از رود مذکور و حاصلش غله و انگور و میوه باشد و مردمش از ترک و طالش مزوج اند و شافعی مذهب حقوق دیوانش مبلغ سه هزار دینار بر روی دفتر است، کیلان فصلون^(۲) ولایتی است قریب پنجاه پاره دبه طوالبش اند و مردم دهری راه انسانیت در ایشان بغیر از اسم موجود نه حاصلش غله و پنبه و شلوك نیکو میباشد، مردان نفیم^(۳) ولایتی است کوانی^(۴) و کلاله و جرم از معظلات آن حاصلش غله و انگور و میوه نیکو باشد و بعضی مواضع در کنار ارس واقع شد حقوق دیوانش هشت هزار و هشت صد دینار است، نودز^(۵) قلعه خراب است بر سر کوهی که رودخانه آهر در زیر او جاریست و بیست و چند موضع از نواح او است و هول و بول^(۶) و هندوان از معظلات آن است و دبه هول حاکم نشین است و در آنجا آثار محمد مصطفی صلعم دارند و تائیری نیکو دارد و هوای آن ولایت بگری مایل است و آبش از آن رود و عبون و حاصلش غله و پنبه و برنج بود و باغستان بسیار دارد و از میوههایش انگور نیکو بود حقوق دیوانش یازده هزار دینار است و آن ولایت را در دفاتر بلوک ابغو نویسد، بافت^(۷) ولایتی است و قریب بیست پاره دبه است در میان بیشه و هوایش بگری مایل است حاصلش غله و اندکی میوه حقوق دیوانش مبلغ چهار هزار دینار مقرر است، تومان خوی چهار شهر است خوی و سلماس و ارمیه و ایشویه، خوی از افلیح چهارم است طوالبش از جزایر خالانات عظم و عرض از خط استوا نهم شهر وسط است و دورش شش هزار و پانصد گام

کیلان فصلون (۱) کلبه، کلبز، کلین، کلبهر، کلبهر Varianta (۲)

مردان نفیم، مردان نفیم (۳) کیلان فصلون، کیلان فصلونیه

جرم، کوانی (۴)

CE. Yaq. IV. 822 (۵)

بول، لول (۶)

بافت، بافت (۷)

است هوایش بگرم مایل است و آبش از جبال سلس آید و بآرس
 ریزد و باغستان بسیار دارد و از انگور و امرود پیغمبری مانندش جای
 دیگر نیست بشیرینی و بزرگی و آبداری مردمش سفید چهره و خنای نژاد
 و خوب صورت اند و بدین سبب خوی را بترکستان ایران خوانند قریب
 هشتاد پاره دیه از توابع آن است مشاهیرش خرس و یذلاباد حقوق
 دیوانش بنجد و سه هزار دیار است، سلس از اقلیم چهارم است طولش
 از جزایر خاللات عطید و عرض از خط استوا لزم شهر بزرگ است و
 باروش خنای بافته وزیر خواجه ناج الدین علیشاه تبریزی آنرا عارت
 کرد دوش هشت هزار گام است هوایش سردی مایل است و آبش از
 اودیه جبال کردستان میفرزد و ببحره چیچت ریزد باغستان بسیار دارد
 بیه و انگورش بیکو باشد غله و دیگر حیوانات نیکو آید مردمش سنی
 پاک دین اند و پیوسته با اکراد در محاربه باشند خصوصت همیشه در
 میانشان قائم بود و چون فانی و موروثی است اصلاح پذیر میباشد حقوق
 دیوانش سی و سه هزار و دویست دیار است، ارمیه اقلیم چهارم است
 طولش از جزایر خاللات عطیمه و عرض از خط استوا لزم شهری بزرگ
 است دوش ده هزار گام باشد برکنار بحره چیچست افتاده هوایش گرم
 است و بعنوت مایل و آبش از عیون آن جبال بر میفرزد و ببحره
 چیچت زبرد باغستان فراوان دارد و از میوهانش انگور خلوقی و امرود
 پیغمبری و آلوی زرد بقایت خوشت و بدین سبب تبارزه اگر صاحب
 ۲۰ حسنی را با ایاس ناسزا باید گویند^(۱) انگور خلوقی بچه در سبد اندرین
 یعنی انگور خلوقی است در سبد درین مردمش اکثر سنی اند و صد و

(۱) Variants در سبه آید: درو پوشیده اند: انگور خلوقی بچه در. The meaning is clear, but the exact words in the old Ādharbūjārdī Turkī cannot now be recovered; for the modern dialect would differ considerably from what is written here.

بیست پاره دبه از توابع آن است و ضیاعش مرتفع نام بود حقوق دیوانیش هشتاد و چهار هزار دینار است؛ اثنویة شهری وسط است در میان کوهستان بربك مرحله ارمیه افتاده در غرب مایل قبله هوایش خوشتر از ارمیه بود و آبش از اودیه که از آن جبال برمیخیزد حاصلش غله و دیگر حیوانات و انگور بود و مردمش بیشتر^(۱) سنی اند و صد و بیست پاره دبه از توابع اوست و ضیاعش را نیز حاصلی نیکوست حقوق دیوانیش نوزده هزار و سیصد دینار است

تومان سراو^(۲)

سراو شهری وسط است از اقلیم چهارم از شرقی کوه سیلان مایل ۱۰ بنالی افتاده هوایش سرد است و آب آن از رودی که بدان شهر مسوب است و از کوه سیلان برمیخیزد و در بحیره جیجست بریزد حاصلش غله و دیگر حیوانات بیشتر است و انگور و میوه کمتر بود مردمش سنی و چهره اند و سنی مذهب و اکول باشند و لایش قرب صد پاره دبه باشد و چهار ناحیه روند و درند و براغوش و سقیر^(۳) و ضیاعش غله روی ۱۵ نیکوست حقوق دیوانیش هشتاد و يك هزار دینار است، میایح و گرمورد میایح شهری بوده است و اکنون بقدر دبهی مانند و چند موضع از توابع اوست و هوای گرم و عنن دارد و درویش بسیار بود و گرمورد ولایتی است درو صد پاره دبه بود هوایش خوشتر از میایح بود حاصلشان غله و پنبه و انگور و میوه و برنج^(۴) و دیگر حیوانات باشد و آبش از آن کوهها جاریست و فضلائش در سفید رود بریزد و مردمش سنی و چهره و نرک اخلاق اند حقوق دیوانیش بیست و پنج هزار و هشتصد دینار است، تومان مراغه چهار شهر است مراغه و بسوی و دهخوارقان و نبلان،

سرات and سرب، سراه (۱) Throughout (۲) Variant شاعی

The سهره، سهره، سقیر، سقیر، براغوش، درند and ارد، درویش، زرد (۳) برنج (۴) Vienna MS gives سهره و علم و سهره

مراغه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالذات قُبْع و عرض از خط استوا لَرَك شهری بزرگ است و در مقابل دار الملک آذربایجان بود هوایش معتدل است بعلت مابل جهت آنکه کوه سهند شمالی را مانع است و باغستان بسیار دارد و آبش از رود صافی است که از سهند بر میخیزد و در بحیره چبچست ریزد حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه باشد اکثر اوقات آنجا 'روانی' باشد و لایتش شش ناحیت است - راجون و نیاجون و درجروه^(۱) و گاودول و مشترود و بهستان و انگوران و ولادوان^(۲) از توابع است مردمش سفید چهره و ترک و ش میباشند و بیشتر بر مذهب حنفی^(۳) میباشند و زبانشان پهلوی معرب است حقوق دیوانیش بشفا مقرر است مبلغ هفتاد هزار دینار ضمانتی آنجا است و از آن ولایت صد و هشتاد و پنج هزار و پانصد دینار است بر ظاهر مراغه حکیم خواجه نصیر الدین طوسی فرمان هولگو خان رصدی است و اکنون شراب است، بسوی شهری کوچک است و آبش از کوههای آن بر میخیزد و در بحیره چبچست میرود حاصلش غله و انگور و اندک میوه باشد و حقوق دیوانیش بیست و پنجهزار دینار است، دهنوارقان شهری کوچک است هوای معتدل دارد و آبش از کوه سهند است و باغستان فراوان دارد و انگورش بیفاس بود غله و پنبه و میوه درو نیکو میآید و مردمش سفید چهره اند و بر مذهب امام شافعی ولایتش هشت پاره دبه است حقوق دیوانیش بیست و سه هزار و شصت دینار است،

۱۰. لیلان^(۴) شهری کوچک است و باغستان فراوان دارد غله و پنبه و انگور و میوه بسیار آرد و آبش از رود جغتو^(۵) و از عیون مردمش ترک اند و حنفی مذهب حقوق دیوانیش ده هزار دینار مقرر است، تومان مرند

درجروه، نیاجون and باحون، راجون and سراجون، راجون Varianta (۱)

فول اولوان and قول، فول، مرل اولوان، مرال دادران (۲)

جغتو (۵) لیلان (۴) حیل and حقیه، ابو حقیه، امام حنفی (۳)

ولایتی چند از توابع آن است، مرند از اقلیم چهارم است طولش از
 جزایر خالدات فانه و عرض از خط استوا از فط شهری بزرگ بوده است
 دور باروش هشت هزار گام است اکنون کایش نیمه از سر جاست و
 هوائش معتدل است و آیش از رود زلور^(۱) حاصلش غله و پنبه و دیگر
 حیوانات و انگور و میوه بود و از میوههای شتالو و زردآلو و سیب در
 غایت خوبی باشد ولایتش شصت پاره دیه است و حاصلی نیکو و زمین
 مرتفع دارد و در صحرای مرند بجانب قبله کرم قرمز پیدا شده است و در
 يك هفته موسم تابستان آنها میتوان گرفت و اگر بگیرند قرمز را - و راخ
 کند و به پرد حقوق دیوانیش از مرند و ولایتش هشت و چهار هزار
 ۱۰ دینار است، دزمار^(۲) ولایتی است در حال تبریز کلیش پنجاه پاره دیه
 بود و دورال^(۳) و کوردشت و قزلان و هزار و خجور و اتی^(۴) از معطیات
 آن هوائش معتدل است بگری مایل و آیش از آن جبال سر میخورد و
 حاصلش در اوس میریزد حاصلش غله و پنبه و میوه همه انواع میباشد
 و بیشتر از همه جا رسد و نوابوه تبریز از آنها باشد حقوق دیوانیش چهل
 ۱۶ هزار و هشت صد دینار است و رنگبان چند پاره دیه است و اکنون
 داخل مردان نفیم پل خدا آفرین بر آب ارس در آن حدود است بکر
 بن عبد الله صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم ساخت در سه خنجر
 عنبر هجری، ربور^(۵) قصه است باغستان فراوان دارد حاصلش غله و
 انگور و میوه بحدیص سیب سید که فیلی می خوانند عظیم خورند حقوق
 ۲۰ دیوانیش سه هزار دینار است، کرکر^(۶) قصه است حاصلش غله و پنبه و

دورال، دوزاق^(۳) دربار ۳۸۷ J. N. (۲) زلور or زلور، Varhanta (۱)

زلور، دزمار^(۵) اتی، دوزاق: هزارچود، قزلان^(۴) دلال، دزمار

کرکر^(۶) Zay. IV. 202. Possibly the same as in Zayn Namah, I. 320. زلور، زلور

انگور و میوه باشد و در حدود آن ضباء الملك نخجوانی پلی بر رود ارس ساخته و از جمله کبار ابنیه خیر است

نومان نخجوان پنج شهر است، نخجوان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فته و عرض از خط استوا لحم آنرا بهرام چوبین ساخت شهر خوشی است آنرا نقش جهان خوانند اکثر عمارات آن از آجر است حاصلش غله و پنبه و انگور و اندکی میوه دارد و مردمش سفید چهره و شافعی مذهب اند و ولایت بسیار دارد چند قلعه محکم از توابع آن مثل البقی و سورماری و نغمر و فغان^(۱) و حقوق دیوانش صد و سیزده هزار دینار است، اعیان^(۲) آنرا کارخانه میخوانند جهت آنکه معدن مس آنجاست، اردوباد فصبه است و باغستان بسیار دارد و انگور و غله و پنبه نیکو آورد و آتش از کوهها قیان^(۳) خیزد و فصلایش در ارس رود، آزاد شهری کوچک است حاصلش غله و پنبه و انگور فراوان دارد و شراب آنجا را شهری عظیم باشد و آتش از کوهها قیان خیزد و در ارس ریزد مردمش سفید چهره اما عوان طبع باشد حقوق دیوانش هجده هزار و سیصد دینار است، ماکویه قلعه است بر شکاف سنگی دیهی در پای آن قلعه چنانکه آن کوه تا امروز سایه بان آن دیه شده است و مرجانیا^(۴) که بزرگ کنیشان است آنجا ساکنی باشد

باب چهارم، در ذکر دیار اران و موغان،

هواش گرمسیر است و بعفونت مایل حدودش بسا ولایات ارمن و شهریان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است حقوق دیوانش در عهد اتابکان زیاده از سیصد تومان این زمان بوده است و اکنون سی تومان و سه هزار دینار است که بر روی دفتر آمده است، موغان از گریوه

اعیان، اعیان (۲) فغان nml نعم، نغمر، سورماری، سورماری (۱) Yarinots

مرجانیا، مرجاسیا (۳) قیان، قاپان (۴)

سنگ بر سنگ که محاذی تومانت پیشکین است تا کنار آب ارس از ولایت موغان است و در این مسافت چندانکه کوه سیلان نا پیدا باشد گیاه درخت در پاییز زهردار بود خوردنش چهار پایانرا هلاک کند و در بهار زهرش کمتر بود و دابه گرسنه را مضرتر از آنکه علفی دیگر خورده شود و چون کوه سیلان پیدا شود این مضرت در آن درمنه مانند آن نبود، باجروان^(۱) از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فتح نقط و عرض از خط استوا لح در اول شهرستان موغان بود و اکنون خرابست و بقدر دهبی معور در مسالك المالك آمده^(۲) آنچه حق تعالی در کلام مجید در قصه موسی و خضر علیهما السلام میفرماید و إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَاتِهِ لَآ أُرْجِعُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا نَا اینجا که قَالَ لِقَاتِهِ حَتَّىٰ إِذَا لَبَّيَا غُلَامًا تَقَنَّنَهُ قَالَ أَنَا نَفْسُكَ يَغْيَرُ نَفْسُ لَقَدْ جُنْتُ شَيْئًا تُكْرَهُ آن صخره صخره شیروان است و آن بحر بحر جیلان است و آن قریه دبه باجروان و آن غلامرا در دبه خیزان^(۳) کشته اند در صور الاقلیم آمده که صخره موسی در اطراف آن بوده است و در کتب تفاسیر این حکایت را در مجمع البحرین میگویند و این روایت سیم درست است هوای باجروان بگری مایل است و آتش از جالی که در حدود آن است بر میخیزد حاصلش غیر از غله چیز دیگر نمیباشد، برزند از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فتح نقط و عرض از خط استوا از مط شهری وسط بوده است بعد از خرابیش افشین غلام معنصم خلیفه عباسی آبادان و نشست خود ساخت اکنون باز خراب است بقدر دهبی معور مانده هوایش بگری مایلت و آتش از عیون زمین مرتفع دارد حاصلش غله باشد، پیلوار^(۴) از اقلیم پنجم است امیری پوله سوار نام او بعضی

(۱) Variant باجروان

(۲) I. E. 124. 174.

(۳) Qur., XVIII, 50 and 53.

فیلود J. N. 393 : پیلوار (۴) جیران III 282 in Yaq. III 282 جیلان، چندان (۵)

سوار بزرگ که از امرای آل بویه ساخت و اکنون بنادر دهبی مانده است و آتش از رود باجروان است و حاصلش غله باشد، محمود آباد در صحرای گاویاری در کنار دریا است غزان خان مغول ساخت از اقلیم پنجم است. همدوره از اقلیم پنجم است بساحل بحر جیلان ازو نا دریا ۵۰۰ فرسنگ بود و در اول ایر شهره^{۱۱} میخوانند و جای نشست فرهاد بن کودرز بوده که او را بخت نصر شمارند و فردوسی در ذکر آن مقام و فرهاد گوید

گرین ایر شهره جو فرهاد کرد بجنگ از جهان روشنائی ببرد

اران از کنار آب ارس تا آب کر بیت النهرین ولایت اران است. ۱۱. بیتان^{۱۲} از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فج لب و عرض از خط استوا ۱۰۰۰ فداد بن فیروز ساسانی ساخت و اکنون خراب است و بیشتر عمارات آن از آجر است عیایش گرم است حاصلش غله و شادوک و پسته و دیگر حیوانات نیکو باشد، برده از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فج و عرض از خط استوا ۱۰۰۰ م که اسکندر روی ۱۴ ساخت قیاد بن فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرد شهر بزرگ بوده است و کثرت عظیم داشته درو عمارات عالیه فراوان بوده و کثرت میوه و از میوههای فندق و شاه بلوط بهتر از جاهای دیگر باشد آتش از رودی که به ترنر مشهور است، گنجه از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فج و عرض از خط استوا ۱۰۰۰ م که شهر اسلامی است در سه تاع ۲۰ و ثلاثین مجری ساخته شد شهری خوش و مرتفع بود و در این معنی گفته اند

چند شهر است اندر ایران مرتفع تر از همه

بهتر و سازنده تر از خوشی آب و هوا

ایر شهره، ایر شهر، ایر شهر Variants^{۱۱}

بیتان^{۱۲}

گنجی پر گنج در ازان صناعات در عراق
در خراسان مرو و طوس در روم باشد افسر
میرک^(۱) بلاق بردع است و جای عظیم خوب و نزع آبهای روان و
غلب زارهای فراوان و شکارگاههای بسیار و مردم بردع تابستان بدانجا
روند و زمستان بشهر اند

باب پنجم در ذکر بقالی شروان^(۲) و گشتاسی^(۳)

شروان از کار آب کر تا در بند باب الابواب ولایت شروان است
حقوق دیوانی آن در عهد خوافین شروان صد تومان این زمانی بوده است
و اکنون بازده^(۴) تومان و سه هزار دینار بر روی دفتر است و در وجه
انقطاع متفرق ولایت بسیار است، ماکوه از اقلیم پنجم است طولش از
جزایر خالدات فدل و عرض از خط استوا میل هواش بگری مابلست
حاصلش غله بیشتر باشد، شایق قصه شروان است از اقلیم پنجم طولش
از جزایر خالدات فدل و عرض از خط استوا میل هواش بگری مابلست
ساخت هواش بگری مابل است و بهتر از مواضع دیگر در مسالک
المالک^(۵) گوید که صخره موسی علیه السلام و چشمه حیوان در آن بوده
است و دیگر کتب گوید که در مجمع البحرین بوده است، قبله از اقلیم
پنجم است و قریب در بند^(۶) قباد بن فیروز ساسانی ساخت حاصلش ابریشم
و غلات و دیگر حیوانات نیکو باشد، فیروز آباد^(۷) در معین البلدان آمده
که قصه است بنزدیک در بند هواش نیکو و جاهای بس نزه دارد،
شاهان انوشروان عادل ساخت هواش گرم است و آتش ناگوارنده حاصلش
غله و دیگر حیوانات نیکو باشد، گشتاسی از کار آب دریا ولایت
گشتاسی است و گشتاسف بن طراسف ساخت و نهری بزرگ از آب کر و

(۱) Variant: میرک، ج. IV، 302، ترک

(۲) شروان (۳)

(۴) I. R. 123.

(۵) Cf. Zafar Nizami I. 400.

(۶) فیروز قباد (۷)

III, 928, 929.

ارس برین است و از آن جوها بر داشته و بر آن دیهای فراوان ساخته
حاصلش غله و برنج و اندک پنبه و میوه بود مردمش سفید چهره اند و
بر مذهب امام شافعی زبانیشان بهلوی بخیلانی باز بسته است حقوق دیوانیش
بر زمان سابق پیش از ظهور دولت مغول کاپش صد تومان این زمان بوده
است و اکنون صد و هجده هزار و پانصد دینار است و در وجه
اقتاعات عساکر که آنرا ساکن اند متفرق باشد

یاب ششم، در ذکر بلاد پنجار و گرچستان،^(۱)
و آن پنج موضع است و هوایش سرد است و حدود آن تا ولایت
اران و ارمن و روم پیوسته است و حقوق دیوانی آن ولایت در عهد
ملوک آنجا قریب پانصد تومان این زمان حاصل شد و در این عهد صد
و بیست تومان و دو هزار دینار است و دارالملک گرچستان و پنجار شهر
تقلیس است، الان از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فج و عرض
از خط استوا قریب بیست و چهار ساسانی ساخت هوایش بغایت خوب است
و سردی مایل و آبش از جایی که متصل البرز میآید و در رود کر میریزد
حاصلش غله و میوه باشد، ای از اقلیم پنجم طولش از جزایر خالدات عظم
و عرض از خط استوا ما هوایش سرد است حاصلش غله و اندکی میوه
دارد، تقلیس از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فج و عرض از
خط استوا مع در دره افتاده است که طرفی از آن پاکوه است و آب
کر بر میان آن روان است و از طرفی غارات بر روی کر ساخته اند
چنانکه بام هر رسته خانههای زمین کوی بر رسته علیا است و در آنجا
حمامات بسیار است که آب گرم آنرا رایند است و سه آتش اختیاج
ندارد حاصلش غلات بغایت نیکو بر آید و اندکی میوه دارد، خنان^(۲)
قلعه مستحکم است بر سر تلی عظیم بر سرحد اران، فرس در معجم البلدان^(۳)

(۱) Variant ۱۱۱ گرچستان (۲) چنان، چنان، چنان (۳) Yaq. IV, 67.

گوید که شهرکی است بر دو روزه نفیس و هوای خوش دارد و حاصلش غله عظیم نیکو بود و زمین مرتفع دارد

باب هفتم، در کیفیت اماکن ملک روم،

و آن قریب شصت شهر است و سردسیر است و علما ما تقدم آنرا منصفه
 ۱۰ البلاد گویند و حدیث نبوی مصدق این تقریر است که قال رسول الله عم
 الروم ما دخله المعصوم در مسالك المالك آمد^(۱) و علما گفته اند که چون
 رومیان بیت المقدس را خراب کردند و از آنجا برده بودند حق تعالی بر
 ایشان خشم گرفت و از آنجا اسیر و برده بردن رسم فرمود لا جرم از آن
 وقت باز هیچ روز نگذرد که از روم شهرکی ولایت برده آمد و مؤلف
 کتاب گوید که از زندگانی بد ماست که این زمان برده از ایران بیرون
 و کلام حمید شافعی این تقریر است قوله تعالی^(۲) و ما کنّا ملکی الا و
 اقلها غالیون بعد بالله من حفظ حدود مملکت روم تا ولایات ترکستان و
 ارمن و سیس و شام و بحر روم پیوسته است حقوق دیوایش در این زمان
 بیضد و سی تومان بر روی دفتر است و در زمان سلاجقه زیادت از
 ۱۱ يك هزار و پانصد تومان این زمانی بوده است و شهر سیواس اکنون
 معظم بلاد آنجا است، سیواس از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالذات
 غالب و عرض از خط استوا اظک خرابی بحال باروی او راه بافته بود
 سلطان علاء الدین بن کیناد حلبی باروی آنرا سنگ تراشید بر آورد
 هواش سرد است حاصلش غله و میوه و پنبه باشد صوف سیواسی مشهور
 ۱۲ است از آنجا میآورند، استان شهری وسط است از اقلیم پنجم، آنقره از
 اقلیم چهارم طولش از جزایر خالذات عجم و عرض از خط استوا الح هوای
 سردی مابست حاصلش غله و میوه و پنبه باشد، ارزجان از اقلیم چهارم
 است طولش از جزایر خالذات عد و عرض از خط استوا اظ سلطان

(۱) L. K. 117.

(۲) Qur. XXVIII. 32.

علا الدین کیشاد سلجوقی تجدید عمارت کرد و بارویش نیز بستگ
 نداشت بر آورد و هوایش بغایت خوب است و آب فرات بر ظاهر
 آنجا میگذرد حاصلش غله و میوه و پنبه و انگور فراوان باشد حقوق
 دیوانش سی و سه تومان و دو هزار و پانصد دینار، ارزشن الروم از
 ۱۰ اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عو و عرض از خط استوا
 لطم در آنجا کلیسایی است در عظمت چنانکه عالیه از آن عمارت در
 آن ملک نیست و درو گنبد عالی بوده پنجاه گز در پنجاه گز و بعضی از
 طاق آن گنبد در شب ولادت حضرت رسول عم فرود آمد و چنانکه
 میخوانند که باز جای کند عمارت تمیزد و فرود میآید و در برابر آن
 کلیسای محمد بر شکل طول و عرض آن مانند کعبه سالکان ساخته اند
 و آرا نودار کعبه میخوانند حقوق دیوانش بیست و دو هزار دینار
 است، اراک شهری وسط است آبش از فرات و هوایش سردی مایل
 حاصلش غله و اندک میوه باشد حقوق دیوانش ده هزار و هفت صد
 دینار است، ارمناک^(۱) در اول شهر بزرگ بوده و در این زمان فصبه
 ۱۱ است حقوق دیوانش هفت هزار دینار است، افسنک^(۲) شهری کوچک
 است حقوق دیوانش پنج هزار دینار است، افسرا از اقلیم چهارم است
 طولش از جزایر خالدات سج و عرض از خط استوا لمح عز الدین فلج
 ارسلان بن مسعود سلجوقی ساخت در سه ست و ستین و خمیایه جای
 عظیم خوب بوده و مرتفع و حاصلش غله و میوه و انگور فراوان خوب
 ۱۲ باشد حقوق دیوانش پنجاه و یک هزار دینار است، افشهر ارزجان هفت
 فرسنگی آنجاست و قونیه بر سه مرحله است حقوق دیوانش صد و سی و
 پنجهزار دینار است، امامیه شهر عظیم بوده سلطان علا الدین کیشاد
 ۱۳ سلجوقی تجدید عمارت آن کرد و حاصلش از انواع میوه باشد و هوای

افسك، افنيك، انيك، املك، افنيك (۱) Thin Bibi 323, 329. ارمیان، ارمیالی (۲)

خوش و نزه دارد، انطاکیه شهری وسط است و از اقلیم چهارم و هوای
 بغایت خوب دارد، او نیک قلعه است بر سر کوهی و شهری آشفور^(۱)
 در پای آن قلعه شیخ حسن پسر حاجی طغای سوتای^(۲) ساخته است و
 امیر شیخ حسن چوپانی آن شهر را خراب کرد بر هشت فرسنگی ارزن الروم
 است، بایرت^(۳) شهری بزرگ بوده و اکنون شهری کوچک است و اندک
 باغستان دارد حقوق دیوانش بیست و یک هزار^(۴) دینار است،
 دورکی^(۵) شهری وسط است حقوق دیوانش چهل هزار و سیصد
 دینار است، دولو شهری وسط است حقوق دیوانش چهل هزار و سیصد
 دینار است، درجان^(۶) شهری وسط است حقوق دیوانش چهل هزار
 و سیصد دینار است، حریرت^(۷) شهری بزرگ و از اقلیم چهارم و
 هوای بغایت خوب دارد حقوق دیوانش دویست و یازده هزار دینار
 است، شهره شهر کوچک است و بر کنار دریا حقوق دیوانش پانزده
 هزار دینار است، سمون بر کنار بحر روم است و بندر کشتی، نشاط
 از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خاللات عب له و عرض از خط
 استوا م شهری بزرگ است و درو قبر صفوان بن معطل صاحب رسول
 عم و در این حدود درختی است غره اش پیادام مانند است و با پوست
 میتوان خورد از عل شیرینتر است و خوش طعم تر و کسی نداند آن
 چه بوه است، عوربه از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خاللات سو
 و عرض از خط استوا میج و در نائط انگوربه^(۸) خوانند در جامع
 الحکایات گوید قسطاس بقصر روم ساخت و در آن زمین گلجی بافته بود
 بر عمارت آن شهر صرف کرد حقوق دیوانش هشتاد و دو هزار و هشتصد

(۱) Variants اسفور، انشور (۲) سوتای (۳) بایرت (۴) Variants

دیرجان، و درجان (۵) دورکی، دورکی (۶) درجان، حریرت (۷) حریرت

انگوربه (۸) انگوربه

دینار است، قاپقلا از افلیم پنجم است طولش از جزایر خالذات عجله
و عرض از خط استوا لطم شهر بزرگ است زیلو قالی بدانجا منسوب
است و در محکم البلدان^(۱) آمده که در بیعه نصاری آنجا خانه بوده است
که در هر سال در شب شعانین که آخرین بکشنه صوم ایشان بود موضعی
گناده شدی و ازو خاک سفیدی بیرون آمدی آن خاک چون تریاک دفع
زهر شدی و زیادت از دانگی نشابشی خورد والا هلاک کردی فرا حصار
چند قلعه است بدین نام، قراحصار در کمر^(۲) کوه بر سه مرحله فیصریه
است بیست و پنجهزار و سیصد دینار حقوق دیوانی دارد، قرا حصار را
بهرام شاه محدود فونیبه ساخته است حقوق دیوانش یازده هزار و ششصد
۱. دینار است، قراحصار بواسی^(۳) محدود نیگه حقوق دیوانش چهارده هزار
و ششصد دینار است، قراحصار لیمونیه^(۴) محدود آفشهر ارزجان، قسطنطنیه
شهری وسط است حقوق دیوانش پانزده هزار دینار است، قومیات^(۵)
شهری کوچک حقوق دیوانش چهارده هزار دینار است، قوبه از افلیم
پنجم است طولش از جزایر خالذات سه مده و عرض از خط استوا ما شهری
۱۰ بزرگ است از کوره قبادق سلطان فتح ارسلان در آنجا قلعه ساخت از
سنگ تراشیده و در آن قلعه جهت نشست خود ابوابی عظیم بر آورده و
چون خرابی بمجال قلعه و باروی فونیبه راه یافت سلطان علا الدین کبکباد
لجوقی و امراء او تجدید عمارت باروی شهر کردند باروی بس بلند از
سنگ تراشیده از قعر خندق بر آورده است بیست گز عمق خندق و سی
۲. کمر دیگر بلندی باروست دور آن بارو زیادت از ده هزار گام است و
در آن شهر عمارات عالی ساخته و دوازده دروازه دارد بسر فراز هریک
کوشکی قلعه شکل است و هواش معتدل است و آتش از آن جبال و
۳. بر آن آب در دروازه جهت مطهر آب گبندی عظیم ساخته اند چنانکه

(۱) Yaq. IV, 30.

(۲) Variant کم

(۳) نویاس

(۴) لیمونیه

(۵) قومیات، قومیات

بر بیرون گنبد سیصد و چند اوله آب جار بست ارتفاعش غله و بیه
و دیگر حیوانات بسیار و نیکو باشد باغستان فراوان دارد بدو طرف یکی
بجانب صحرا و آن اکنون خراب است و دیگری بجانب کوه در پای قلعه
گوله^(۱) و آن معمور است انگور و میوه انواع ازو حاصل شود از میوهایی
زرد آلو ناپاک، شجری و آنداز باشد و چون شهر بر سر خط قرطمان است
همیشه از ایشان رحمت باشد و پیوسته پاس دارند و از مزار آکاسر
ارست مولانا جلال الدین بها قدس زرد آنجلس، فیضیه از اقلیم پنجم
است طولش از جزایر خالدها خط و عرض از خط استوا اطارک در پای
کوه ارجاس افتاده است شهری بزرگ است قلعه آنرا سلطان علاء الدین
که قباد خلجی نام او از سنگ تراشیده ساخت حقوق دیوانش صد و چهل
هزار دینار است در هم المان آمده است^(۲) که درو بیاس حکیم حجت
قیصر حمای ساخت بود که جراحی گرم باشد و درو منای است مسوب
سجاس محمد بن حنفیه بن امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و او را عظیم
نیز که دارند کاب^(۳) شهری وسط است و هوایش سرد است و از اقلیم
ششم است حقوق دیوانش بیست و دو هزار و صد دینار است کاج قلعه
است و شهر کوچک در پای آن قلعه هوایش سردی مایل است و چند
یاره دین بر توابع آن و حقوق دیوانش سی و چهار هزار و چهار صد دینار
است کولا^(۴) شهری وسط است و از اقلیم چهارم و میوه فراوان دارد
کید و بقم^(۵) در اوّل دو شهر بوده است متصل بهم دیگر این زمان خراب
است و اندکی عمارت دارد اما میوه فراوان و خوب باشد لوان شهر
کوچک است و از اقلیم پنجم هوایش سردی مایلست و غلزار بسیار دارد
و شکار گاه بحد و شمار، مطنبه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر
خالدها تا و عرض از خط استوا اطارک و در آن حدود حصن حصین

(۱) Variant کولا (۲) Yaq. IV, 214. (۳) Cf. Ibn Bibi, 292. (۴) کولا

(۵) Variants e. g., and کید و بقم، کیز و بقم

است و آنرا ارفلودیه^(۱) خوانند و بطلیوس صاحب المجسطی بدانجا
منسوبست شهری عظیم بزرگ بوده و هوایش در غایت خوشی و آبهای
روان و عنزارهای فراوان حاصلش غله و بنه و انگور و میوه فراوان باشد،
نیکه^(۲) شهری وسط است و از اقلیم بهضم حقوق دیوانش چهل و
یک هزار و پانصد دینار است، نکسار^(۳) شهری وسط است و باغستان
فراوان دارد و میوه بسیار دارد حقوق دیوانش صد و هشتاد و هفت
هزار دینار، هوشیار قلعه است محدود ولایت قرامان کوهستان و بیشه است
و درو فلاع فراوان و آن ولایات متصل ارمینیه الاصفه و شام و سواحل
بحر روم و فرنگ است اهل آنجا سلاح ورز و دزد و راه زن باشند و با
اهل روم همیشه در محاربه و پیشوایان ایشان از نسل سلاجقه اند،
بلشان بازار^(۴) قصبه ایست ما بین قونیه و آقشهر و درو آب گری است
که در جهان ماندش نیست و بر آن عمارت عالی ساخته اند، زمتو^(۵)
شهری وسط است حقوق دیوانش چهارده هزار و ششصد دینار است،
قیر شهر شهری بزرگ است و درو عمارات عالی و هوای خوب دارد حقوق
دیوانش پنجاه و هفت هزار دینار، گدوک^(۶) شهری کوچک است و هوایش
بسردی مایل حقوق دیوانش شانزده هزار و پانصد دینار است،
طوزاغچ^(۷) شهری وسط است حقوق دیوانش نوزده هزار و پانصد
دینار است، زیارت بازار قصبه ایست و جای عظیم خوش و حقوق دیوانش
یک هزار و ششصد دینار است، اگریدور^(۸) قصبه ایست حقوق دیوانش
چهار هزار دینار است، قوزاق^(۹) قلعه ایست عظیم و محکم در دامن کوه
افتاده است، قوشحصار شهری وسط است حقوق دیوانش بیست و هفت

بلشان، بلشور، بلشون (۱) نکسار (۲) نیکه (۳) قلعه دیه Variant (۴)

(۵) Ibn Hibl, 210 (۶) Ibn Hibl, 40 (۷) Ibn Hibl, 281

(۸) اگریدور (۹) قزاق

هزار دینار است، سوری حصار^(۱) شهر وسط است حقوق دیوانیش بیست و پنجاه هزار دینار است، فلونه شهر است بر ساحل بحر قسطنطنیه، کسفی^(۲) شهری کوچک است بر ساحل بحر، ملتونه در معجم البلدان^(۳) گوید که محدود فونه است از کوره قبادق و حصون قوه و اظنهوش^(۴) در آن حوالیست

باب هشتم، در ذکر مواضع ولایت ارمن،^(۵)

و آن بر دو قسم است ارمنیه الاکبر و ارمنیه الاصغر و ارمنیه الاصغر داخل ایران نیست و ارمنیه الاکبر در شرق او افتاده است و ولایات روم بر شالش و دیار شام بر جنوبش و دریای روم در غربش و بلاد حبش و قبرس^(۶) و طبریزون معظم بلاد آنجا است و از آنجا هر سال سه تومان بر سیل خراج بایران میدهند و ارمنیه الاکبر داخل ایران است و بحساب یکتومان و بتومان اخلاط مشهور است و هواش اکثر معتدل خلوتش تا ارمنیه الاصغر و دیار بکر و کردستان و آذربایجان و ازان پیوسته است طولش از اردن الروم تا سلس و عرض از ازان تا اقصی ولایات اخلاط و دار الملک آن دیار شهر اخلاط است حقوق دیوانیش در زمان سابق قرب دویمت تومان این زمانی بوده است و اکنون سی و نه تومان است، اخلاط^(۷) از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالذات عزنه و عرض از خط استوا لح کط هواش معتدل است و باغستان بسیار دارد و میوههای خوب نیز بسیار باشد حقوق دیوانیش پنجاه و یک هزار و پانصد دینار، ابوت^(۸) قصبه ایست مختصر حقوق دیوانیش یک هزار دینار است، ارجیش بیشتر از این شهر بوده است طولش از جزایر

کسفی، کسفی، کسفی (۱) شهری، شعری، شعری حصار Variants (۲)

ارمنیه (۳) قوه و اظنهوش (۴) Yaq. IV, 433 (۵) کبیر، کبیر

خلاط (۶) طرون، نوطرون and قوس، قرین (۷) ارمنیه، ارمنه

اظوط، ابوط (۸)

خالدات ع و عرض از خط استوا ط خواجه تاج الدین علی شاه وزیر
 تبریزی آنرا حصارى کشید اکنون قلعه محکم است حاصلش غله و پنبه
 حقوق دیوانش هشتاد هزار دینار است، ارسوك^(۱) قلعه ایست بر کنار
 بحیره اخلاط و جای عظیم سخت نیکو است حقوق دیوانش سیزده هزار
 و شصت دینار است، الاطاق^(۲) قلزار بسیار نیکو است و آبهای فراوان
 و شکارگاههای بسیار دارد و ارغون خان مغول در آنجا سرای ساخته
 و بیشتر تابستان آنجا بودی حقوق دیوانش شش هزار و پانصد دینار است،
 برگری^(۳) شهری کوچک است و در زمان سابق شهر بزرگ بوده
 است و بر سر پشته افتاده است و بودی بزرگ دارد و از الاطاق
 بی آید و باغستان بسیار است و درو میوه بسیار میباشد و اندرون شهر
 قلعه محکم يك طرف شهر حقوق دیوانش هشت و پنجاه هزار دینار است،
 بیان^(۴) قصه ایست درو باغستان و میوه بسیار حقوق دیوانش شانزده
 هزار دینار است، خرا دین^(۵) شهری کوچک است و در اول شهر بزرگ
 بوده حقوق دیوانش پنجاه هزار و شصت دینار است، خوشاب قصه ایست
 و حقوق دیوانش يك هزار دینار است، خرمرست و لوقیامات^(۶) شهر
 کوچک است و درو باغستان و میوه بسیار باشد و هوای در غایت
 خوبی حقوق دیوانش شانزده هزار و شصت دینار است، هنگامباد^(۷)
 در اول شهر بزرگ بوده و اکنون بقدر دهی باقی مانده است حقوق
 دیوانش نه صد دینار است، سلم^(۸) قصه ایست حقوق دیوانش هفت هزار
 و دویست دینار است، عین شهری وسط است حقوق دیوانش پانزده
 هزار دینار است، کبود شهری کوچک است حقوق دیوانش چهار هزار و
 شصت دینار است، ملازجرد از اقلیم چهارم است طولش از جزایر

برگری، بارگری، هرگری (۱) لاتی (۲) ارسوك، ارمول، ارموك Variants (۳)
 خرمرست (۴) خرا دین (۵) CL. J. N. 418 for this and following. بیان، بیان (۶)
 سلم (۷) سکامباداد (۸) توفات، تومانات and خرمرست، خرمرست، خرمرست

خالدات عو و عرض از خط استوالح مه و اکنون قلعه دارد محکم عظیم
جای خوب است و هوای خوش حقوق دیوایش چهارده هزار دینار
است، وان و وسطان از اقلیم چهارم است وان قلعه است و وسطان
شهری بزرگ بوده و اکنون شهری وسط است طولش از جزایر خالدات
عج و عرض از خط استوا از هوایش بغایت خوب و آبش از جبال که
در آن حدود است بر مییزد و در بحیره اخلاط میریزد و باغستان بسیار
دارد و ميوهای فراوان و خوب و حقوق دیوایش پنجاه و سه هزار و
چهار صد دینار است، ولاسجود^(۱) قلعه ایست و قصبه در پای آن
حاصلش غله و پنبه و اندک ميوه باشد و حقوق دیوایش هشت هزار
دینار است.

باب نهم، در ذکر دیار بکر و ربیعہ

در صور الاقالیم آنرا جزیره میخوانند بیست و نه شهر است و گرمسیر
و حدودش با ولایات روم و ارمن و شام و کردستان و عراق عرب
پیوسته است و شهر موصل دار الملک آنجاست حقوق دیوایی آن مملکت
در عهد اتابکان تا زمان بدرالدین لؤلؤ مبلغ یک هزار تومان بوده است
و اکنون صد و نود و دو تومان است و نیم، موصل از اقلیم چهارم
است طولش از جزایر خالدات عز و عرض از خط استوا له لب بر کنار
دجله افتاده است دور باروش هشت هزار گام است و مسجد جامعی دارد
و محرابی از سنگ تراشیده و منقطع کرده که هیچ ملکی مثل آن عظیم کس
از چوب نکرده باشد و عمارات عالیہ بدرالدین لؤلؤ ساخته است و اکنون
بیشتر خراب است حقوق دیوایش سیصد و بیست و هشت هزار دینار
است، اربیل از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عز و عرض
از خط استوا لد شهری بزرگ است و قلعه عظیم دارد حاصلش غله و

(۱) Yaq. IV, 333.

پنبه نیکو دارد حقوق دیوانیش بیست و دو هزار دینار است از دیار
ربیعه است،

- ۴ ارزن شهری بزرگ است و قلعه دارد عظیم محکم حاصلش غله و پنبه
نیکو باشد حقوق دیوانیش دویست و هشتاد و پنج هزار و پانصد دینار
است، آمد^(۱) از دیار بکر^(۲) است و از اقلیم چهارم است طولش از جزایر
خالدات عجم و عرض از خط استوا له بر کار آب دجله^(۳) است و
شهری وسط است و حقوق دیوانیش سی هزار دینار است، یاصد^(۴)
شهری وسط است حاصلش غلات و پنبه و اندکی میوه باشد حقوق
دیوانیش بیست و چهار هزار و سیصد دینار است، باظر نوح^(۵) شهر
کوچک است حقوق دیوانیش پانزده هزار دینار است، برطی فصبه
است و جای عظیم خوب است و تره و میوه دارد و غله و پنبه نیکو و
حقوق دیوانیش سیزده هزار و دویست دینار است، بوازنج شهری کوچک
است حقوق دیوانیش چهارده هزار دینار است، جبار^(۶) در صورت
الاقالم گوید شهری کوچک است در باغستان و کوهستان ایشان زرع
نمیکنند، جزیره از اقلیم چهارم است اردنبر یا بکان ساخته شهر بزرگ
است و قرب صد پاره ده از نواصع اوست انگور بسیار دارد و حقوق
دیوانیش صد و هشتاد هزار و دویست دینار، حاتی و سلوان^(۷) شهری
وسط است از اقلیم چهارم حقوق دیوانیش صد و هشتاد و یک هزار
دینار است، حران از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات ع و
۲۰ عرض از خط استوا لد ارتخند بن سام بن نوح عم ساخت و قلعه ایست
از سنگ تراشیده دورش یک هزار و سیصد و پنجاه گام و علو دیوارش
پنجاه گز آنرا قلعه نجم خوانند و از فرای حران در دپه تلان^(۸) گویند

قرات ۳۱۸۸ (۲) ربیعه ۳۱۸۸ (۱) این، ایو، آمد Variante (۱)

حار، جاد، جبار (۶) باظر نوح (۵) یازدها Yaq. I. 407 یاصد (۴)

فران، تلان، دپه قان (۸) سیان، سیران and جای (۷)

ولادت حضرت اسراهم خلیل عم بدو بوده است و اصح آنکه بولایت
 بابل بوده است بدیه نورس^(۱) و اورا آنجا پنهان داشته اند و در حران
 قوم صایان بسیار بودند، حصن کیفا شهری بزرگ بوده و اکنون بعضی
 خرابست و بعضی آبادان حقوق دیوانش هشتاد و دو هزار پانصد دینار
 است، مابور از اقلیم چهارم است فباد بن فیروز ساسانی ساخت، راس
 العین از دینار ربیع است و از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات
 عجمک و عرض از خط استوا لندک دورش پنجهزار گام است هزایش
 بغایت خوش است و مویه و انگور و غله و پنبه نیکو باشد، رقه از اقلیم
 چهارم است طولش از جزایر خالدات عدیز و عرض از خط استوا لدم
 اکنون خراب است بریان روی آنرا فالانفوس خوانند و در رساله
 ملکشاهی آمده که بعد قادر خلیفه جعفر نامی که حاکم آن دیار بوده بر لب
 فرات شادی شهر رقه قلعه از سنگ خارا ساخته است دورش یک هزار
 گام بعد از صد سال نبیره اش سابق بن جعفر بر آن قلعه بقطع طریق
 مشغول بود و راههای شام و دیار بکر و عراق بدان سبب مسدود بوده
 سلطان ملک شاه سلجوقی آنرا بر جر بسته و سابق را با پسران سیاست فرمود
 تا آن راهها گشاده و این شد و از عجایب حالات در شرح آن مقام آورده
 است که آن قلعه در برابر دبه صفین است که رزمگاه امیر المومنین
 مرتضی علی کرم الله وجهه و معاویه و بر لب آب فرات در حوالی مشهدی
 است که شهداء طرفین آنجا مدفونند از دور انخاص شهدا در ناوهای پدید
 آمد چون نزدیک می رفتند هیچ میشا بست دید رها از اقلیم چهارم است
 در رساله ملکشاهی آمده که دورش پنجهزار و هشتصد گام است از سنگ
 تراشیده کرده اند و درو کبسه م از سنگ ساخته بودند و گدی بزرگ
 در میان زیادت از صد گز صحن گدیده بوده است و گوید در مسالك

(۱) نوری، نورس، ویرس (۱) Vairins

المالك از آن عظیم تر و نیکوتر در جهان عارت کس نه ساخته بوده
 اما اکنون خراب است، ساعد شهری بزرگ است از اقلیم چهارم و هوای
 خوش دارد و درو آلات مس خوب میسازند و طلسمهای بی نظیر مشهور
 است حقوق دیوانش چهل و شش هزار و پانصد دینار است، سجار از
 دیار ربیعہ است و از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالذات عد و عرض
 از خط استوا له دور باروش سه هزار و دویست گام از سنگ و گچ
 کرده اند و بر روی کوهی نهاده است بر جانب قبله و چنان افتاده است
 که بامهای هر رسته خانهها زمین کوی بك رسته دیگر است باغستان فراوان
 دارد و ساق و زیتون و انجور و میوههای فراوان و انگور خوب دارد و
 ۱۰ حقوق دیوانش عد و چهل و شش هزار و پانصد دینار، سوق غانیت
 دیبیه بوده است در پای کئی جودی شش نوح پیغمبر عم بوفت آنکه
 از طوفان خلاص شد ساخت و آن اولین مقامی است که بر روی
 زمین بعد از طوفان ساخته اند و اکنون خراب است، عقرا از اقلیم
 چهارم است کیکاروس کبانی ساخت و بر پشته موضوع است و مصنوع
 ۱۱ انگور بسیار دارد و شراب بد باشد حقوق دیوانش بیست و هفت
 هزار و چهار صد دینار است، عادیة شهری بزرگ است و عباد
 الدوله دیلی مجدد عارت مسعود و بعادیة منسوب گردانند هوایی
 بغایت خوب دارد حقوق دیوانش شصت و هشت هزار دینار است،
قرقیبا از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالذات عدم و عرض از خط
 ۲۰ استوا لدك بقرقیبا بن ظهورت دیوبند منسوب است، کرملیس شهری
 وسط است حقوق دیوانش بازده هزار و دویست دینار است، ماردین از
 دیار ربیعہ است از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالذات عد و عرض
 ۲۲ از خط استوا له بر روی پشته ساخته اند و درو قلعه ایست بر سر سنگی که

بر سر شهر مشرف است و در آن دیار رودی است هنجند زبجان رود
 باشد صور نام باغستان ماردین را آب از او است و اراضی که بر آن
 آب است قریب ده فرسنگ کمایش طول دارد و یک فرسنگ عرض
 غله و پنبه و میوه حاصل دارد و اکثر حاصل آن ولایت از آن رود
 است حقوق دیوانش دویست و سی و شش هزار و دویست دینار است،
 موش بیش از این شهری بوده است و اکنون خراب است و صحرایی
 خوب و عمارت‌های بقایت نیکو از یک طرف آن آب دجله و از یک
 طرف آن آب فرات می‌رود و حقوق دیوانش شصت و نه هزار و پانصد
 دینار است، میافارقین از دیار ربیع است از اقلیم چهارم طولش از جزایر
 ۱۰ خالذات ۳۰ به و عرض از خط استوا ۱۰ شهری بزرگ است و هوای خوش
 دارد و میوه فراوان و حقوق دیوانش دویست و بیست و چهار هزار
 دینار، نصیبین^{۱۱} از دیار ربیع و از اقلیم چهارم است طولش از جزایر
 خالذات ۳۰ و عرض از خط استوا ۱۰ دور یاروش شش هزار و پانصد گام
 است آبش از نهر هرماس است و هوای او معتدل است ارتفاعش میوه
 ۱۱ و انگور بسیار دارد و شرابش بد نیست و مانع مضرت غنوت هوا میشود
 گل آنجا بهترین گلهای ایران زمین است و در آنجا عقارب قنار و پنبه
 بسیار است در جامع الحکایات آمده که در ما قبل باغسون پنبه و ملخ را
 بسته بودند چنانکه قطعا در آن شهر در نیامدی و در عهد صلاح الدین
 یوسف باروی آن عمارت میکردند خنجرها بر بسته دیدند تصویر گنجی
 ۱۲ کردند و آنرا بر داشتند و سرش باز کردند پنبه و ملخ دیدند باز بر
 جای نهادند و آن عمل باطل شد، نبوی بر کنار دجله نهاده اند دورش
 شش هزار گام است و مشهد بونس پیغمبر عم در قبلی آن شهر است و از
 ۱۳ شهر تا آن مشهد هزار گام است بی زیاد و کم،

باب دوم، در ذکر بقاع^(۱) کردستان،

و آن شانزده ولایت است و حدودش بولایات عراق عرب و خوزستان
و عراق عجم و آذربایجان و دیار بکر پیوسته است حقوق دیوانیش در زمان
سلیمان شاه ابو^(۲) قریب دوست تومان این زمان بوده است و اکنون بیست
تومان و یک هزار پانصد دینار بر روی دفتر است الافی^(۳) قصبه ایست معتبر و
هوای خوش دارد و آبهای روان حاصلش غلات باشد و غلزارهای نیکو و
شکارگاه های خوب فراوان دارد، الیشتر^(۴) شهری وسط است و جای نزه و
درو آتش خانه اروخش^(۵) نام بوده است، بهار قلعه ایست و در زمان
سلیمان شاه دارالملک او بوده خفتیان^(۶) قلعه ایست محکم و بر کنار آب زاب
۱ و چند باره دبه است در حوالی آن، دربند تاج خاتون^(۷) شهری وسط
خوب و نزه بوده است، دربند زنگی شهر کوچک است و هوای خوش
و معتدل و آبهای روان بسیار دارد و غلزارهای فراوان و مردم آنجا
دزد و راهزن و ناباک باشند، در نیل^(۸) شهر وسط است و آب و
هوای خوب دارد، دینور شهری است از اقلیم چهارم طولش از جزایر
۲ خالذات فج و عرض از خط استوا له شهری کوچک است و هوایش
معتدل و آبش فراوان و ارتفاعش غله و میوه و اندکی انگور باشد مردم
آنجا بهتر از دیگر مواضع باشد، سلطان آباد جمعیال قصبه ایست از اقلیم
چهارم در پای کوه بیستون افتاده است اولجایتو سلطان بن ارغون خان
مغول ساخته جای خوش و بغایت خوب حاصلش غله بیشتر باشد،
۳ شهرزور از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالذات فاک و عرض از
خط استوا لدک قصبه آنرا در ازل نیم آرداء گفته اند یعنی نیم راه منابین

است، الیشتر (۱) الافی (۲) اباء، الو (۳) اشکال ولایات Variant (۴)

اروخش، اردخش، اروخش (۵) I, II. 239. J. N. 459. الیشتر، الیشتر، یشت،

(۶) Cf. Zafar J. N. 490. خفتیان، خفتیان، خفتیان، خفتیان، خفتیان، خفتیان (۷)

Vienna, I, 563, 599, 649.

در نیل (۸)

تا آتش خانه آذربایجان قباد بن فیروز ساسانی ساخت در صور الاقالیم
گفته اند که آن شهر زور بدان گویند که پیوسته حکامش اکراد بوده اند
و هر که را زور بیشتر بوده حاکم میشد، کرمانشاه ^(۱) آنرا در کتب
قرماسبین ^(۲) نوشته اند از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خاللات فج
و عرض از خط استوا لدک بهرام بن شاپور ذو الاکناف ساسانی ساخت
و قباد بن فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرده و درو جهت خود عمارت
عالیه ساخت و پسرش انوشیروان عادل درو دکه ساخته حد گیر در حد
گزر و در يك جشن برو فغنور چین و خاقان ترك و رای هند و فیصر
روم اورا دست بوس کردند شهری وسط بوده است اکنون دهبی است
و صفتش بدین در آن حدود است و خسرو پرویز ساخته و در صحرائ آن
باغ انداخته دو فرسنگ در دو فرسنگ و بعضی از آن شهر گردانی
چنانکه همه میوه های سردسیری و گرمسیری درو بودی و بانی چون میدانی
بعلتزار گذاشته و درو انواع حیوانات - در داده تا نواله و ناسل کردیدی،
کردند و خوشان دو دبه است بر سر گریه حلوان و کردند خراب است و
خوشان آبادان هوای معتدل دارد و آتش از آن کوه جاریست و درو
زراعت و باغستان بسیار است، کنگور آنرا قصر اللصوص خوانند اند
جهت آنکه اهل آنجا در دزدی درجه عالی دارد خسرو پرویز درو قلعه
ساخت و سنگهای گران بسنون کرده اند چنانکه هربك کایش ده هزار
من بود و در آن نزدیکی چنان سنگ نیست مونس استاد در کنگور
جامعی ساخت بغایت خوب و عظیم، مابدشت ولایتی است قریب پنجاه
پار دبه بود و در صحرائی واقع است که متصل میدان بزرگ است و
علفزارهای در غایت خوب است و هوای معتدل دارد و آب آن از جالی
۲۲ که در آن حلود است بر میخیزد، هرین ^(۳) قلعه ایست و قصبه در پای

هرین (۳) قرماسبین (۲) کرمانشاهان Vaziani (۱)

آن هوای معتدل دارد و آبهای روان، و سطلام^(۱) دبی بزرگ است بمحاذی
صفه شیدر هوای معتدل دارد و آبش از رود کولکو که از کوه بیستون
و حوالیش بر میخیزد

باب یازدهم، در ذکر بلاد خوزستان،^(۲)

درو دوازده شهر است و بغایت گرم حدودش بولایت عراق عرب
و کردستان و لرستان و فارس پیوسته حقوق دیوانش در زمان خلفا
زبادت از سصد تومان این زمان بوده است و در این عهد می و دو
تومان و نیم بر روی دفتر است اما توفیری نبکو دارد و دارالملکش شهر
شستر است،^(۳) در نقاط شستر خوانند و از اقلیم سیم است طولش از
۱۰ جزایر خالدات قدسك و عرض از خط استوا لاله هوشنگ پستادی
ساخت و خراب شد بود اردشیر با بگن تجدید عمارت آن کرد و شکش
بر مثال اسپ ساخت شاپور ذو الاکناف چون از روم بایران رسید و بر
قبصر غلبه کرد و پادشاهی یافت قبصر را الزام نمود تا بعد از تدارك خرابی
که درین ملک کرده بود آب شسترا مثاله گردانید و بر آن سدای عظیم
۱۶ بست و جوی دشتاباد که مدار ولایت شستر بدانست بسبب آن بند جاری
شد و در مسالك المالك^(۴) گوید که از آن محکم تر بندی بر هیچ آب نه
بسته اند اما بند امیر که بعد از تألیف مسالك المالك در فارس عضد
الدوله دبلی بر آب کر بسته است از آن عظیم تر است و شاپور ذو
الاکناف در شستر عمارت علی کرد در آن شهر پانصد گام است و چهار
۲۰ دروازه دارد و همایش بغایت گرم است و اکثر بهار و تابستان درو باد
سوم وزد چنانکه بسبب نیز آید و بدین سبب هر بامها نیارند خفتن اما
آبش نیک هاضم است چنانکه در آن گرما اعتماد بر آن آب اغذیه غلیظ
۲۲ خورند و مضر نبود و زمیش مرتفع فلام است و از نیکوی زمین ختم يك

شستر، شوستر^(۳) در عیانت کشور خوزستان^(۲) سطلام Variant^(۱)

^(۴) I. K. 102.

دراز گوش کافی بود^(۱) غله و پنبه و فی شکر درو نیک میآید و پیوسته در آنجا ارزانی بود چنانکه موسم تنگی آنجا هنوز بهتر از فراخی شیراز بود و مردم آنجا اکثر سیاه چهره و لاغر باشند و بر مذهب ابو حنیفه باشند و نیکو اعتقاد و سلیم طبع و بخود مشغول و در ایشان هیچ فتنه و فضولی نبود کم سرمایه باشند و در ایشان مثول بنادر افتد شکارگاههای بسیار دارد و در رساله ملک شاهی گویند چهار شکارگاه است بزرگ یکی رخش آباد بازده فرسنگ در دوازده فرسنگ دوم دورق و هندوان^(۲) بیست فرسنگ در ده فرسنگ سیم مشهد کافی^(۳) ده فرسنگ در شش فرسنگ چهارم حویزه بیست فرسنگ در دوازده فرسنگ و غلزارهای خوب است و از غایت گرما مردم غریب در آن دیار بعد از بهار اقامت نتوانند کرد و هر غله که در تور میرسد باشد چون آفتاب بخورزا رسد نتوانند برید و تلف شود و حقوق دیوانی آن شهر بنوعی مقرر است و بر ظاهر شهر قلعه ایست محکم، اهواز از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خط استوا لا اردشیر بابکان ساخت و آنرا کوره عظیم نواح کرد چنانکه ۱۸ قنات خورشان بدانجا باز خوانند، غرب^(۴) از اقلیم سیم است و شهر کوچک است و گرمسیر برکنار دریا افتاده است چنانکه جزر و مد ماهیانرا در خشکی اندازد و قوت ایشان از آن بود و مردمش قوی هیکل و دراز بالا و صاحب قوت و سپاه چهره باشند باغستان بسیار دارد نارنج و نریج و لیمو و خرمای خوب درو بسیار بود، جندی شاپور^(۵) از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فده و عرض از خط استوا لا به شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و شاپور ذو الاکتاف درو عارت بسیار کرد شهر وسط گرمسیر است هوای بد دارد و در آنجا فی شکر بسیار دارد، حویزه از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فده و عرض از

کافی (۱) عندمان (۲) شم بیکه گاو تیران زدن Variant (۳)

جندی شاپور (۵) نرانب، توب، تعرب، و ترب (۴)

خط استوال شاپور ذو الاکناف ساخت شهری وسط است و گرمسیر
و هوای او بهتر از دیگر شهرهای خوزستان حاصل غله و پنبه و بنجر
بسیار است و درو قوم صایان بسیار اند، در قول آترا اندیشک (۱)
گفته اند از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فده و عرض از
خط استوال اردشیر بابکان ساخت بر دو جانب آب جندیشاپور نهاده
است و پل بر آن آب بسته اند بچهل و دو چشمه و درازی آن پل
پانصد و بیست گام و عرض پانزده گام و آترا پل اندیشک خوانند
و آن شهر را بدان پل باز خوانند بر جانب شرقی بالای شهر جویی در
سنگ بریده اند در زیر شهر با رود رسانده اند و دولای بزرگ بر آن
۱۰ حوی ساخته چنانکه پنجاه گز آب بالای اندازد و منار شهر بدان آب
است و شهری وسط است مواضع بسیار از توابع اوست و محدود فری
شامگرد و مطران مرغزاری است نیم فرسنگ در نیم فرسنگ و نبات
نرگس خود روست و هم در این حدود درختان اند آترا زرین درخت
گویند شکوفه زرد بسیار بنا دارد اما ثمره نمیدهد، سنگر از اقلیم سیم
۱۱ است اورمزد (۲) بن شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و قلعه گلین محکم
دارد و هوایش بغایت گرم است و منفعتن، رامز طولش از جزایر خالدات
فده و عرض از خط استوال اورمزد بن شاپور بن اردشیر بابکان
ساخت و رام هرموز خوانند برور رامز شد شهری وسط است و هوای
گرم دارد حاصلش غله و پنبه و فی شکر فراوان بود، سوس (۳) از اقلیم سیم
۲۰ و شهری وسط است و گرمسیر مهالیل بن قینان بن انوش بن شیخ
این آدم عم ساخت و این اولین شهر است که در خوزستان بنا کردند
و هوشنگ بر آن عمارت افزود آنجا قلعه محکم ساخت و بر آن قلعه دیگر

(۱) Variantes اندک، اندلک Yaq. I. 372, Jnl. 197 اندامش

(۲) سوسین (۳) هرموز، هرمز

ساخت که در غایت استحکام بود شاپور ذو الاکتاف تجدید عمارت آن شهر کرد و شاپور خوره خوانند و شکش بر مثال باز نهاده بود گور دتال پیغمبر عم بر جانب غربی آن شهر است در میان آب و در آنجا ماهیان انسی اند و از مردم نه گریزند و کس ایشانرا نه رنجاند، طرازک^(۱) شهری وسط است و در آنجا نیشکر بهتر و بیشتر از دیگر مواضع خوزستان و عظیم و فراوان باشد، عسکر مکرم از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فذک و عرض از خط استوا لامه شاپور ذو الاکتاف تجدید عمارتش کرد و برج^(۲) شاپور خوانند بر دو جانب آب دو دانگه نسر نهاده است و در اول بلفظ لشکر خواندند و لشکر بن طهمورث^(۳) دیوبند ساخته شهری بزرگ است از همه ولایات خوزستان دیای آن خوشتر است اما درو غنارب قتال بسیار است، مرفان از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات فذک و عرض از خط استوا لا اردشیر پاهگان بر آن جوی برید و بر آن جوی آن ولایت نهاده شهری وسط است و ولایتی بسیار دارد و همه گریسیر است،

۱۰ باب دوازدهم، در ذکر مواضع بر و بحر مملکت فارس،
در فارس نامه^(۴) آمده است که مملکت فارس دار الملک پادشاهان ایران بوده است و مشهور است که ایشان اگرچه بر تمامت ایران حکم داشته اند ملوک فارس خوانده اند و قدرت و شوکتشان چنانکه اکثر پادشاهان ربع مسکون خراج گذار ایشان بوده اند و کلام مجید از قدرت و شوکت ایشان خبر میدهد^(۵) بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ و حضرت رسول صلعم در حق فارس فرموده آن آفة خیر بین خلفه من العرب فریش و من العلم فارس و بدین جهت اهل آنجا را

(۱) Variante طرازک، J. N. 294 (۲) برج (۳) See British Museum MS Or. 5082; and J. R. A. S. for 1912: pp. 4, 311, 805.

(۴) Qm. XVII, 6.

اخیار الفارس خوانند و در معجم البلدان^(۱) از حضرت رسالت پناه صلعم مرویست که ابعد الناس الى الاسلام الروم و لو كان الاسلام معلقا بالثریا لتناولته فارس و ملك فارس هم بر است و هم بحر و هم یرك را علیحدت میبوسم حقوق دیوانیش بموجب عهود و شروط امیر المومنین عمر خطاب و علی مرتضی رضی الله عنهما و دیگر خلفا بمقامه معین بوده است و بعضی نصف و برخی ثلث و هری ربع و بختی خمس و چندی عشر بقدر حاصل میداده اند و در عهد واثی خلیفه آنرا معین کردند و بمقدار و مبلغ سی و سه هزار هزار درهم و صد و پنجاه هزار خروار غله بر آوردند سه اثنی و ثلثایه علی بن عیسی بنیمان مقتدر خلیفه آنرا اخراج معین مقرر گردانید بمبلغ شصت و سه بار هزار هزار درهم که یک هزار و پنجاه تومان این زمان باشد و در عهد آل بویه پنجاه و پنج^(۲) بار هزار هزار دینار عوال حاصل داشت که نزدیک این مقدار بود اما ایشان با دار الخلافه هشت صد هزار دینار حساب کردند و اکثر اوقات آن نیز ندادندی و در عهد سلاجقه جهت نرد عساکر در کشور کشانی تا مبلغ دو بار هزار هزار و سیصد و سی و پنجهزار رایج بوده که هم بدان نزدیک باشد و اکنون بر دفاتر دیوانی دویست و هشتاد و هفت تومان و یک هزار و دویست دینار رایج است و در ولایت اکثر محصول می ستانند و از آن شهرها بمقام مقرر است و شرحش متعاقب میآید:

۱. البر ولایت بر یعنی خشکی فارس در قدیم پنج کوره گرفته اند چون اردشیر خوره^(۳) و اصطخر و داراچرد و شاپور خوره و قباد خوره و در هر يك چند ولایات و شهر بوده و هست و حدود آن کورها تا ولایات عراق عجم و خوزستان و لرستان و شایانکاره و بحر فارس پیوسته است طوایف از قومته تا قبس صد و پنجاه فرسنگ و عرض از یزد تا حوز سیصد و بیست فرسنگ مساحتش هجده هزار فرسنگ باشد

خوه (۱) Yaq. III, 837. (۲) قریب پنج (۳) So in all the older MSS, more correctly

کوره اردشیر خوره باردشیر باهگان اول اکاسره منسوبست و در این
کوره اول شهر شهر فیروز آباد بوده و در فارس دار الملک اصغر گرفته
بودند و آن کوره فدیه از دیگر کوره‌هاست اما چون اکنون دار الملک
فارس شهر شیراز است و آن در کوره اردشیر خوره است این کوره را
مقدم دانستن اولی است؛

شیراز از اقلیم سج است و شهر اسلامی و قبه الاسلام آن دیار طولی
از جرایم خالدهات فج و عرض از خط استوا کطالو بروایی شیراز است
طهورت ساخته بود و خراب شد و بقولی در زمان سابق بر آن زمین
شهر فارس نام بوده است و بفارس بن ماسور بن سام بن نوح عم
منسوبست و اضح آنکه بزمان اسلام محمد بن یوسف ثقی برادر حجاج بن
یوسف ساخت و تجدید عمارتش کرد و بروایی عزاده اش محمد بن قاسم
بن ابی عقیل تجدید کرد تاریخ تجدید عمارتش سه اربع و سیمن شمیری
طالع برج سنه در عهد عضد الدوله دلی آن شهر چنان معور شد که
درو جای لشکرش نماید در قلی شیراز قصه ساخت و لشکریار را درو ننشاند
۱۰ فنا خسرو گرد خوانندی و عوام سوق الامیر خواندندی و این قصه
بر تبه رسید که بیست هزار دیار حاصل داشت اما اکنون خراب است و
داخل قرای حومه^(۱) شده و شیراز را زمان صمصام الدوله بن عضد
الدوله بارو نبود از جهت دفع اعدا آنرا بارو کشید دورش دوازده
هزار و پانصد گام است و در این تاریخ خرابی بحال او راه یافته بود
۲۰ ملک شرف الدین محمود شاه اینجو تجدید عمارت بارو کرد و بر بالای آن
بروج جهت محافظان از آجر خاتنها ساخت شهر شیراز هفت محله است و
نه دروازه دارد اصغر و دراک^(۲) موسی و بیضا و کازروبن و سلم و
فنا^(۳) و باب^(۴) و دولت و سعادت شهر در غایت خوشی است اما
کوچه‌های بیست آنکه اکنون در م... ساختن مقصّر اند بر چرکین میباشد

فنا و بال، فنا و بات (۳) دارک (۲) حومه Variant (۱)

و مردم معتبرا در آن کوهها تردد متعذر است و هوايش معتدل است و بپوسته هم کاری درو نوات کرد و اکثر اوقات روی بازارش از رباجين خالی نبود آبش از قنات است و بهترين آن کاريز رکاباد است که رکن الدوله حسن بن بويه دلی اخراج کرده و بزرگتر قنات فلات بندر که بکت^(۱) سعدی مشهور است و هرگز بعارت محتاج نمیشود و در بهار سیلاب از کوه دراک می آید و بسر ظاهر شهری گذرد و به بجمه ماهلویه میرود و ارتفاعات آنجا وسط است و بیشتر اوقات سر خوردنی بالا باشد از میوه‌های انگور منفالی بغایت نیکوست و در آن شهر درخت سرو را می‌بینی نیکو می‌فروست مردم آنجا اکثر لاغر و امیر و سنی شافعی

۱- مذهب اند و اندک حنفی و شیعه نیز باشند و درو سادات بزرگ صحیح النسب اند و آثار رسول صلعم دارند و اثری دارد و اکثر نکو دارد و اهل آنجا درویش نهاد و پاک اعتقاد باشند و بکتر کسی فایده و درو بینای بسیار است اما از گدازه معتز باشند و البته بکسی مشغول و مشغولان آنجا اکثر غریب و شیرازی مشغول بدار افتد و اکثر اهل آنجا در خیرات

۲- ساعی اند و در طاعت و عبادت حق تعالی درجه عالی دارند و هرگز آن مقام از اولیا خالی نبوده است و بدین سبب او را برج اولیا گفته اند اما اکنون بسبب نا انصافی و طمع پیشوای ممکن استیاست و در آن شهر جامع عتیق عمرو بن لیث ساخته است و گفته اند آن مقام هرگز از ولی خالی نبوده و بین المهراب و المنبر دعا را اجابت بود و مسجد جدید اتانک سعد

۳- بن زنگی سلفری کرد و مسجد سفر در خرگاه نراشان بانانک سفر بن مودود سلفری منسوبست و دار الشفا بعضد الدوله و دیگر جامعها و خانات و مدارس و مساجد و ابواب الخیر که ارباب مؤل ساخته اند بسیار است همانا از پانصد بنفعه در گذرد و بدان موفوفات پیشار اما از آن کم بنصب استخفاف می‌رسد و اغلب در دست مشکله است و در آنجا

مزارات متبرکه مثل امامزادگان محمد و احمد ابنی موسی الکاظم رضی الله عنهم و شیخ ابو عبد الله خفیف که آنرا انابک زنگی سلمی عارت کرد و وقف معین فرمود و شیخ بهلول مرمت عارنش کرد و بابا کوهی^(۱) و شیخ روز بهان و شیخ سعدی و کرخی و شیخ حسن گباه و حاجی رکن الدین رازگو و اساطم فراوانست چه در اکثر مدارس و خوانق و مساجد نیز مفایر خواص است و عموم مفایرش بعضی در اندرون شهر است و برخی در بیرون و بچند موضع متفرق اند و حقوق دیوانیش بقفا مقرر است و اکنون چهار صد و پنجاه هزار دینار ضای آنجاست و ولایش غایت فارس از توابع اوست آنچه بدان شهر مخصوص است و در حوالی آن آرا حومه^(۲) میخوانند و هجده پاره دبه است و آتش از قنات و در عیا مانند شیراز حاصلش غله و پنبه بود و اندکی مین از همه نوع، اشیای سیف ناحیتی چند است بر کنار دریا هم گرمسیر و بیشتر عرب مقام دارند و آب و هوایش سخت مخالف بود و بعضی از این ولایات سیف ای زهر و بعضی سیف غایره منسوبست و حاصلشان جز غله و خرما نبود، پوشکانات^(۳) چند ناحیه است و هم گرمسیر و درو خرما بسیار بود و در آن ولایت هیچ شهری نیست و حاصلشان غله و خرما باشد، نوج^(۴) در قدم شهر بزرگ بوده است و عرب نشین و گرمسیر عظیم در بیابانی است که درو آب روان نیست و اکنون خراب است، خیر^(۵) شهری وسط است بزرگتر از کوار هوای معتدل دارد و در آن حدود از آن بهتر هوا نیست و آتش گوارانه است و زمینی غله بوم و میوهای سردسیری و گرمسیری هم درو باشد و نیکو بود و قلعه محکم دارد و آنرا تبر خدا خوانند و درو نخچیر کوهی و دشتی فراوان بود، حنیزیر^(۶) ناحیتی است هم گرمسیر و درختان

F. N. N. پوشکانات (۱) Est. 103 wrong (۲) جومه (۳) کوهی Varinut (۴)

خیر F. N. N. 105, 200. (۵) F. N. N. 104, modern (۶)

حیزیر Cl. Est. 103, 136 خیزیر، جیزیر، خوزیر (۷)

خرما دارد و در هیچ شهر نیست و مردمانش سلاح ورز باشند، خبثان^(۱)
 دینی بزرگ است و در تلفظ خاقکان خوانند بر راه فیروز آباد است و
 از و تا فیروز آباد راه سخت بود و تنگها و کوهستان درشت و لگام گیرهای
 سخت و پیوسته آن راه از دزد پیاده مخوف باشد هواش معتدل است مردم
 آنجا کوهی طبع باشند آبش از آن کوه و کوهستان است و آن منبع رود براز
 است که بنفروز آباد رود و محصولش غله و پنبه فراوان بود، رمزان و
 داذین و دوان^(۲) چند ناحیه است هم گرمسیر و بعضی که کوهستان است
 هواش معتدل است و حاصلش غله و میوه و شلتوک باشد، سروستان
 و کوبنجان^(۳) و لاهی گرمسیر و آب و هواش مخالف بود درخت خرما بسیار
 دارد و حاصلش غله و خرما باشد، سراف در قدیم شهری بزرگ بوده
 و بر لغت و مشرع سفر بحر در روزگار دیاللم مشرع سفر بحر از آنجا با
 فیس افتاد هواش بیفت گرم است و آبش از باران در مصانع محافظت
 نماید و درو سه چشمه نیز دارد و حاصلش غله و خرما موضع نخیم و
 خوراشی^(۴) از توابع آن بوده است، صمکان و هیرک^(۵) صمکان شهری
 خوش بوده است و از عجایب دنیا زیرا که در میان او رودی میگردد و
 بر آن رود پلی ساخته اند طرف بالای پل سرد سیر است و درختان
 جوز و چنار و امثال آن و طرف زیر پل گرمسیر است و درختان
 نارنج و نریج و مانند آن و شراب انگوری آنجا چنان است که تا دوه

(۱) Variants خبثان Modern خبثان F. N. N. 198.

(۲) Ist. 98, 112.

114, 145; Yaq. II, 613. F. N. N. 13, 43

(۳) کوهجان F. N. N. 221, 223. Cf. Ist.

130 where the name is printed

الاستیجان and Yaq. IV, 316.

(۴) حوشی.

(۵) هیرک. Najirani (Ist. 34) is probably بدر دیر F. N. N. 217.

دیر Shinkga in modern دیر, F. N. N. 225.

چندان آب بر آن نهید نتوان خورد و مردم آنجا مسکین و مزارع باشند
و هیرک دهن بزرگ است و از توابع آنجاست، فیروزآباد^(۱) از اقلیم
سب است طولش از جزایر خالدات فزک و عرض از خط استوا کج مه
در اول فیروز ساخته بود و جور نام کرده و در میان شهر عاری علی
ساخته و چندان بلند گردانید که هوایش خوش باشد و از کوه آب
بنواره بر آن بالا میرد و بر گرد آن دکه عظیم کرده و آن عمارت را ابوان
خواندندی بوقت آنکه اسکندر روی فتح بلاد میکرد جهت آنکه از هر
طرفی بدانجا رفتن بگریوه فرو میبایست رفت از فتح آن عاجز شد آب
رود خبثان را از مرز خود اول بگردانید و سر در آنجا داد تا آن شهر
خراب شد و بجزیره گشت و اردشیر بابکان خواست که آن بجزیره را خشک
گردانید تا بر آنجا باز شهری بسازد برازه معار بر طرف تنگ نهمی برید
و بر وقت آب کشودن زنجیر بر میان خود بست تا سالم ماند آب قوت
کرد و زنجیر بگسیخت و او را هلاک گردانید و آن سفت بروزگار فرو
و افتاد تا دره شد اردشیر بر آن زمین شهری ساخت و اردشیر خوره
نام کرد عضد الدوله دیلی تجدید عمارت آن کرده فیروزآباد خواند
هوایش گرم و متعفن و آتش از رود خبثان میآید و اکنون باب برازه
مشهور است گلابش خوشبوی تر و بهتر از دیگر ولایات بود و مردمش
متمیز و بصلاح باشد، کارزین و قیر و ابزر^(۲) کارزین شهری وسط است
و قیر شهری کوچک و همچنین ابزر شهری کوچک و هر سه گرمسیرند و در
آنجا درختان خرما بسیار آبش از رود زکان است و به کارزین قلعه
محکم است و از رود زکان آب بدانجا برده اند و هیرم^(۳) و کاریان و
مواضع بسیار از توابع صحرای این عمل است، کران و ایراهستان^(۴) در

(۱) F. N. N. 241. Ruins now known as کورک (۲) F. N. N. 179, 243, 244.

(۳) F. N. N. 182. هیرم of Ist. 105 and Mus. 456. (۴) Variants ایرستان and

بیابانی است و گرمسیر بغایت چنانکه تابستان آنجا جز معدودی چند
نباشند و آب روان و کاریز ندارند و غله آنجا همه دبی بود و از میوه
جز خرما ندارند و همه در کوهها نشاند تا در زمستان از باران بر آب
شود و تابستان درخترا نازه دارد و مردم آنجا اکثر دزد و راهزن و
پیاپیاده رو باشند و مردم غریب جز به ماه سرما در آن ولایت نتوانند
بود و بدان سبب آن گروه عصبان بسیار نمایند، کوار^(۱) شهری خوش است
و نواح بسیار دارد و هواش بگری مایل است و آتش از زکان همن
این اسفندبار بر آب آن رود بندی بسته تا آن آب بالا آید و دبیهای
آن مزروع گشت و درو غله و میوه بسیار باشند و اکثر حواج نیز
از آنجا آورند و از میوههای ناروان و بادام نیکو بود و در آن حدود
لحجیر فراران بود صاحب فارس نامه^(۲) گوید اهل آنجا چلف و کثیف
طبع باشند و متابع مذهب شافعی باشند، لاغر و کهرجان^(۳) از نواحی
کارزین است و گرمسیر است و هواش مخالف و درو مردم دزد و
راهزن باشند حاصلش غله و بنه و خرما باشد، مایستان^(۴) بیابانی
است سی قرنگ در سی قرنگ بر ساحل دریا و در آنجا دیهات
و هیچ آب روان و کاریز ندارد و حاصلش جز غله و بنه دبی نبود اما
اگر آذرماه و دیماه که آخر خریف و اول شتا بود باران باشد يك من
غم کایش هزار من ربع دهد و اگر این دو ماه بارندگی نبود چندین
ربع نتواند داد بلکه بزبان رود و هر که بهنگام سرما آنجا زرع کند چون
هوا گرم شود بگریزد و برزگران آنجا بدروند و خرمن کنند و خرد
کنند نهی مزارع را بود و نهی دروخترا بردارند، مهند^(۵) شهری کوچک
است و گرمسیر و غله و خرما و انگور و همه میوه دارد و انگور بیشتر

(۱) P. N. N. 203.

(۲) P. N. 20

(۳) Variant مکرجان، مکرجان.

CE. Isl. 105. I. H. 191 P. N. N. 198.

(۴) مایستان P. N. N. 213.

(۵) CE. F.

N. N. 203; or possibly Isl. 104.

مربع نهاده اند و بارهای آن ستونها هريك زبادت از صد هزار من باشد
و در آن نزدیکی بر آن شکل سنگ نیست و براده آن امساک خون
میکند بر جراحات و بر آنجا هريك صورت براق مصطفی صلعم کرده
اند و روش بشکل آدمی با ریش مجعد و تاج بر سر و دست و پا و دم
بر صفت گاو و صورت جمشید بشکل تخت زیبا کرده بودند و در آن
کوه گرمابه از سنگ کهنه اند چنانکه آب گرمش از چشمه زاینده است و
باتش محتاج نباشد و بر سر آن کوه دخمه‌های عظیم بوده است که عوام
آنها زندان یاد کنند و وقت ظهور اسلام چون اهل اصطخر چند توبت
خلافه عهد کردند و عذر اندیشیدند مسلمانان در آنجا قتل و خرابی عظیم
کردند و در عهد صمصام الدوله دلی امیر قتلش لشکر کشید و آنرا شکنج
خراب گردانید و فدر دهبی مختصر مانده در میان خرابیهای عمارت حمیدی
توبتای هندی بایست که چندی را بنید بود و کسی ندانند که آن توبتای از
کجاست و چون در آنجا افتاده و اکنون مردم ستونهای که در آن عمارت مانده
چهل متر بخوانند و در مجمع ارباب الملك گوید که آن ستونها از عمارت خانه
های بنت بهمن است و در صور الاقالیم آمده که آن ستونها از مسجد سلیمان
پیغمبر عم بوده است و شاید که خانه جمشید را سلیمان پیغمبر عم با مسجد
کرده باشد و های خانه کرده و هر سه روایت درست بود و چون عرصه
اصطخر طویل و عریض بود بعضی از مواضع که اکنون مرویست بخوانند
داخل آن عرصه بوده است ارتفاعش غله و انگور بهر بود و از میوه‌هایش
سبب شیرین خوب میباشد، ابرج^(۱) دهبی بزرگ است در پایان کوه
افتاده است و کوه پناه ایشان است چه غامت آن خانه‌ها در آن کوه
کنند و ایشان هم از آن کوه فرود می‌آید، ابرقوه از اقلیم سیم است در
اول در پایان کوهی ساخته بوده اند و بر کوه میگفتندی و بعد از آن
بر صحرای که اکنون است این شهر کردند شهری کوچک است و هوای

(۱) Variant P. N. S. 170, modern دشتك

معدل دارد و آتش هم از کار بر است و هم از رود غلّه و ینه نیکو میآید
 مردمش اکثر پیشه‌ور باشند و بطاعت و عبادت مشغول و از مزار آکا بر
 در آنجا ملاوس الحرمین است و آن تربت را خاصیتی هست که اگر مستف
 میگردانند خراب میشود تا بر تبه که سایه بان کرباس نیز نمیدارد و گویند
 ه که در ابرقوه جهودی چهل روز اگر بماند نماید و بدین سبب جفود در
 آنجا نیست و اگر از جای دیگر بماند بدان موضع روند کمتر از چهل روز
 معاودت کند و مواضع بسیار از توابع ابرقوه است و از جمله دبه مراغه^(۱)
 و در آنجا سروی است که در جهان شهرتی عظیم دارد چنانکه در عهد
 کیابان سرو کشمیر و بلخ شهرتی داشته و اکنون این از آن بلندتر و بزرگتر
 است و درخت سرو در ایران زمین مثل آن نیست حقوق دیوانی ابرقوه^(۲)
 و ولایتش صد و چهل هزار و چهار صد دینار است اسفندان و قهستان^(۳)
 اسفندان شهرکی کوچک است و حصاری دارد و قهستان دهبی بزرگ است و
 هر دو سرفسیر اند و در کوه آنجا غاری عظیم و محکم است که ایشانرا در انام
 معروف بناء باشد، افلید و سرق و ارجمان^(۴) افلید شهری کوچک است و
 ۱۵ حصاری دارد و هوایش معتدل است و آب روان دارد و درو از همه
 نوعی میوه هست و غلّه بوم و سرق هم شهری کوچک است و در همه حال مانند
 افلید اما زرد آلودی سرق بغایت نیکو و شیرین باشد و آنرا خشک کرده به
 بسیار ولایات بریند و مواضع بسیار از توابع سرق و افلید و ارجمان است،
 بوان و مروت^(۵) بوان شهری کوچک است و غلّه بوم و میوه روی و هوای
 ۲۰ معتدل و آب روان دارد و مروت دهبی بزرگ است و همان صفات
 دارد، بیضا شهری کوچک است و تربت سفید دارد و بدان سبب بیضا
 خوانند گشتاف بن طراسب کیانی ساخت هوای معتدل و آب روان دارد

(۱) Variant فراغه J. N. 200.

(۲) J. N. 200. و قسان

F. N. N. 221 اسفندان

(۳) ارجمان F. N. N. 100, 171, 204.

Variant ارجمان

(۴) مروت و مروت F. N. N. 101, 301 Jst. 102.

و غله بوم و ميوه روئے است و مواضع بسيار از نوايح بيضا است و مرغزارى دارد ده فرسنگ در ده فرسنگ و از بيضا علمائى متبحر خلعت اند چون فاضى ناصر الدين ابو سعيد عبد الله بن محمد بن على البيضاى صاحب تفسير فاضى و ديگر اكابر، خير و آباد و سروا^(۱) خير و شهرى كوچك است و هواى معتدل و آب روان دارد غله و ميوه بسيار بود و آباد هم شهرى كوچك است با قلعه استوار و هواى معتدل دارد و آبش از فليس رود كمر است و در آنجا غله و انگور بسيار بود و مواضع پيشار از نوايح آنجاست حقوق ديوانش بيست و پنج هزار و پانصد دينار است، خورك و قالى^(۲) ديهى است محدود مرغزار قالى ميوه اندك دارد و غلات فراوان، خرمة^(۳) خرمة شهرى خوش است و قلعه محكم دارد هوايش معتدل است و آبش روان و ميوه دارد و غله نيز دارد، راجرد^(۴) ناحيى است بر كنار آب كرو بندى بر آن آب بسته بودند نا ديهارا آب ميدادند چون خراى بحال بند راه باغت آن ولايت مناصل گشت انابك جاولى آن بند را عمارت كرد و آن ولايت باز معروف شد و قصه ماين شهرستان آن علمست حقوق ديوانش پنجاه و دو هزار و پانصد دينار است، صاهك و هرات^(۵) دو شهرى كوچك است و هواى معتدل دارند، صاهك معدن بولاد است حاصلش غله و ميوه بود، فطره^(۶) شهرى است و هواى معتدل و آب روان دارد و غله و ميوه درو باشد و معدن آهن است، قمشه^(۷) در ما قبل آنرا از ملك عراق شمرده اند و سرحد عراق و فارس است و قولجان قلعه گلبن است و چند موضع نوايح دارد و از اعمال قومشه است هوايش

سروا، سروار، سردار: مسزوار F. N. N. 173. مريو، جبريو، خيريو Variants (۱)
 181, 108 I. H. 182. (۲) خورك، ميرك، خيرى F. N. N. 174, 300 خورك (۳)
 174, 300 خورك (۴) F. N. N. 257 خرمة (۵) F. N. N. 214. هرات (۶)
 Modern چاهك F. N. N. 181, 301. (۷) فطرو F. N. N. 308. قومشه

نزدیک است بهای اصفهان و آبش از قنات و حاصلش غله و میوه و انگور بود طبع و خوی مردمش مانند اصفهان و در آنجا پیوسته رسم دو هوای بود، کامیروز^(۱) ناحیتی است برکنار آب کر و در آن حدود بیشه عظیم و در آن بیشه شیر بسیار بود و سخت بغوث باشند، گربال^(۲) "علیا و سفلا هر دو از رود کر آب میخورند علیا از بند امیر که عضد الدوله دلی ساخت و سفلا از بند فصار که اناک جالوی تجدید عمارتش کرد، کین و فاروق^(۳) دو شهر است و توابع بسیار دارد و هوای معتدل و آب روان و غله و میوه بسیار بود و در آن حدود نخجیر بسیار است، کورد و کلار کورد شهرکی است و کلار دهبی بزرگ و ناحیتی با آن میورد و جمله غله بوم است و هوای سرد دارد، مابین شهرکی است در میان کوهستان بر راه کوشک زرد و هواش معتدل و سردی مایل است آب روان دارد و حاصلش غله و میوه و مردم آنجا بیشتر دزد باشند و آنجا مزار شیخ گل اندام است و در پای گریوه مابین مزار امامزاده اسمعیل این موی کاظمست و آن شهرک قصه عمل را مجرد است، برد خواست^(۴) و ده گردو دوده اند و چند دبه دیگر چون سروستان^(۵) و آباده و غیر آن از توابع آن و همه سردسیر است و غله بوم و جز جوز هیچ میوه ندارد، دبه مورد و ارادان دو دبه است به نزدیک هرات^(۶) هوای سرد دارد و مورد بسیار باشد و غله فراوان دارد و چند دهبی دیگر از توابع آن است، کوره دارا مجرد بداراب بن بهمن بن اسفندیار کیانی منسوب است و ولایتی که اکنون شبانکاره میخوانند و علی حد بانی در ذکرش خواهد آمد اکثر از این کوره بوده است آنچه از این کوره از فارس

(۱) P. N. N. 230.

(۲) P. N. N. 200, 300.

(۳) P. N. 21 گرز.

P. N. N. 220. Variant بزدهخاص

(۴) سروستان Ist. 103

بولگان 108

(۵) MS هوان and ارادان cf. Ist. 102, Moq. 457.

نشانند باد کیم، جهنم شهری وسط است بهین بن اسفندیار ساخت و مواضع بسیار از نواح آنجاست هوای گرم دارد و در آن ولایت غله و میوه و پنبه بود و آب روان و کاریز دارد و در آن حدود قلعه محکم است آنرا خورسه^(۱) خوانند، جوم ابی احمد از ولایت ایراهستان است و ولایت ایراهستان^(۲) از کوره اردشیر خوره است و جومه آنرا کوره رود خوانند گرمسیر است و آبش از کاریز و چاه بود حاصلش غله و خرما بود و در آن ولایت قلعه ایست سبیران^(۳) خوانند اهل آنجا سلاح ورز باشد پیاده رو و دزد و راه زن، فسا از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالذات فح نه و عرض از خط استوا که در اول فسا بن طهپورت دیو بند ساخته بود خراب شد گفتاسف بن طراسه کیانی تجدید عمارتش کرد و میرهانش بهرام بن اسفندیار بالنام رسانید سامان نام کرد و در اول دولت بود بعد خجاسم بن یوسف ثقی عاملش آزاد مرد قربان او آنرا از آن شکل برگردانید و تجدید عمارتش کرد چون از شانکاربان خرابی یافت انانک جاولی باز معور گردانید شهری سخت بزرگ بوده است و اعمال و نواحی بسیار دارد و هوایش گرمسیر است و آبش از قنوات و هیچ آب روان ندارد و میوه گرمسیری و سردسیری نیز باشد از نواحش ثقی رودبار و میشکانات^(۴) گرمسیر است و غله بوم و دیگر نواحی بسیار دارد که همرا ذکر کردن دراز کشد، کوره شاپور خوره این کوره شاپور بن اردشیر بابکان مشهور است و در اول شهر بر رنگی ۲۰ پشاور^(۵) بوده است و اکنون کازرون است، کازرون از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالذات فح و عرض از خط استوا کط بط در اصل سه دیه بوده است نودر و در است و راهبان^(۶) طهپورت دیوبند ساخته چون

سبیران^(۱) ایراهستان، ایراهستان^(۲) غرثه، عرثه^(۳) Variants

نشانور^(۴) میشکانات cf. Tab. 103, note c, Map. 422 میشکانات

راهستان، رهبان، راهبان، دویست، در بست، دورد، نورد^(۵)

شاپور بن اردشیر بابکان بشاور بساخت آنرا از تنایع بشاور کرد تا فیروز
 این بهرام بن بزد گرد بن بهرام کور آنرا شهری گردانید و پسرش قباد
 بر آن عمارت افزود شهری معظم شد و چون در اصل سه دیه بوده
 اکنون نیز عمارت منفرق بود و درو کوشکیهای محکم و معتبر که هر يك
 همر قلعه باشد و هوایش گرمست و آتش از سه کاریز که بدان دیهها
 متوسست و اعتقاد بر باران دارند و میوهانشان نارنج و نریخ و لیمو و
 انواع میوههای گرمسیری باشد و درو نوعی خرماس است آنرا جیلان^(۱)
 خوانند مثلش در جهان نیست و آنجا بنای بسیار بود و فاش کرباسین
 از کارروان دیه اطراف برند و سخت بسیار بود و اندکی کتان نیز باشد
 و قاش آنجا اگر جر آب کاریز را میان شوند طراوت پذیرد و مردم
 آنجا شافعی مذهب اند و در آنجا مزار شیخ ابوالحسن بن ابراهیم بن شهریار
 کارروان رحمه الله است و آن حرمی شده است و دیگر مزارات آکار
 بسیار است که ذکرشان طولی دارد و نواحی بسیار از تنایع کارروان
 است. بشاور^(۲) از اقلیم سیم است طولش از جزایر خاللات فویه و
^(۳) عرض از خط استوا که طهورت دیوبند ساخت و دین دلا^(۴) خواند
 اسکندر روی بوقت فتح فارس آنرا بکلی خراب گردانید شاپور بن
 اردشیر بابکان از نو عمارت کرد و بشاور خوانند بنام خود اصل آن بنام
 شاپور است و هرور ایام از اعدام حروف بشاور شد هوایش گرمسیر
 است و تلاش بسنه و بدین سبب منعین است و آتش از رود بزرگ
 که بدین شهر باز خوانند حاصلش غله و برنج و خرما و نریخ و نارنج
 و لیمو و انواع میوههای خوب گرمسیری بود و آنجا فیتی زیادت ندارد
 و آبها و رودها را از خوردن آن باز ندارند و مشروبات چون بیلوقرو
 بنفشه و یاسمین و رنگ بسیار بود و ابریشم نیز خیزد و مردم آنجا شافعی
^(۵) مذهب اند و بر ظاهر بشاور شکل مردی سیادست بهیکل بزرگتر از مردی

دین دار (۵) تنشاپور and بشاور Throughout (۱) خسلان، خلان، خیلان Variants (۲)

بعضی گویند طلحی است و برخی گویند که مردی بوده که خدای تعالی
 او را سنگ گردانیده شاهان آن ولایت آنرا معزز و مکرم دارند و بزیارش
 روند و درو روغن مالد، انبوران و باشت قوطا^(۱) انبوران شهرکی است
 بمحدود نوبختان و از آنجا چندی از اهل فضل خاسته اند هوابش معتدل
 است و آب روان دارد باشت قوطا ناحیتی است که در کوهستان و
 سردسیر است حاصلش غله و اندک میوه دارد، بلاد شاپور^(۲) ناحیتی
 چند است ما بین فارس و خوزستان و هوابش معتدل بگری مایل و
 آب روان بسیار دارد و اکثر خراب است، نهر مردان و جویگان^(۳) دو
 ناحیت است و دیبهای بزرگ دارد و در میان شکستهها و شب و
 بالای خاکبست و هوابش سردسیر است باعتدال مایل و درو درختستان
 و انواع میوههاست و مخصوص جوز که بسیار باشد و اکثر غله ایشان
 دمی باشد و اندکی آبی و در آن ولایت غنچیر بیکو باشد و مردم آنجا
 سلاح ورز باشد و دزد و شب‌رو چنانکه در یکسب قریب بیست فرسنگ
 راه بروند، جبل جلویه^(۴) ولایات بسیار است و نهستان و نواحی فراوان
 دارد با لرستان پیوسته است و هوابش سردسیر است و آتش بسیار
 بود و درختان بیشمار و میوه بسیار دارد و شکارگاههای بیکو دارد و
 مردم آنجا شافعی مذهب و سنی اند، جره^(۵) شهرکی کوچک است در تلفظ
 گره خوانند در زیر شیراز است و بعد امیر که از عمارات عالی جهان
 است در بالای شیراز در این معنی گفته اند
 از خطه شیراز کنایش مطلب که زیر گره دارد وز بالا بند

هوابش گرمسیر است و آتش از رودی که بدان شهر منسوب است
 حاصلش غله و خرما بود و مردم آنجا بیشتر سلاح ورز باشد و موضع

(۱) Variant مالت قوطا P. N. N. 271. Ist. 110. (۲) P. N. N. 209. Moq. 422.

Ist. 113. (۳) Variant خویگان Ist. 110. P. N. N. 303, 304. (۴) P. N. N. 202.

(۵) Modern اشفاقان P. N. N. 185.

چند از توابع آنجاست، گند ملغان^(۱) شهری کوچک است و ناحیهی بول
بولست^(۲) و هوایش گرم است و آب روان دارد حاصلش غله و میوه
و مشومات بود و در آنجا قلعه حصین است، خلعت و کمارج^(۳) دو
شهرند در میان کوهستان گرمسیر است و آب روان دارند و جز درخت
و خرما هیچ میوه دیگر نبود غله اش غم دینی و هم آبی باشد و مردم آنجا
سلاح ورز باشند و دزدی و راهزنی کنند، خلار^(۴) دینی بزرگ است و
چشمه کوچک دارد و سنگ آسیا از اکثر ولایات فارس از آنجا برسند
و ایشانرا غیر از آن حاجتی نیست عجب آنکه ایشان از کم آبی آسیا
دارند و بجهت آرد کردن دیگر میاضع روند، خماجان و دبه علی^(۵) دو
ناحیه است و هوای سردسیر دارد و درخت چوب و انار نیز باشد
و از آنجا عمل بر فراوان خیزد و عجبگاه است و مردم آنجا سلاح
ورز باشند و بعضی مکاری، سبخت^(۶) ناحیه سردسیر است و
درخت و آهای روان دارد حاصلش غله و اندکی میوه باشد، جرام و
بازرونک^(۷) دو ناحیه است میان ریز^(۸) و سمجهرستان و هوایش بغایت
سردسیر است و آتش از آن کوهها اندر بوقت از برف خالی نبود و
راههای سخت و دشوار بود و آب روانش بسیار است و غنچهپرش بیکو
باشد و مردم آنجا بیشتر شکاری باشند، غندجان در تلفظ دشت بارس^(۹)
گویند شهری کوچک است و گرمسیر و یک چشمه کوچک دارد و آب
چاهش شور باشد و غله آنجا دینی باشد و مردم آنجا بیشتر کشتگر و
چوپان باشند و از آنجا اهل فضل خاسته اند، نوبجان و شعب بوان^(۱۰)

(۱) Variant بلغان چند (۲) بول بولور (۳) R. N. N. 196 (۴) F. N. N. 191

(۵) سلطنت، سبخت، سبخت (۶) F. N. N. 173, loc. 111. (۷) دبه علی

جرام و بازرونک (۸) F. N. N. 112, loc. 44, 45 (۹) Yag. II, 44

بورد، دهر، ریز (۱۰) Modern دشت باری or تازی

(۱) F. N. N. 305

نوبختان در تلفظ نویسندگان است از اقلیم سیم است طولش از جزایر خاللدات
 فوبه و عرض از خط استوا كه شاپور بن اردشیر بابکان ساخت شهری
 بزرگ بوده است و در ایام قنرت ابو سعد کازرونی آنرا چنان خراب
 گردانید که مأوی دد و هام شد انالك جاولی آنرا با حال عمارت آورد هوایش
 گریسیر است و از همه نوع درو میوه‌ها و مشروبات باشد اهل آنجا میزد
 و بصلاح نزدیک باشد آتش از کوه‌هایی که در حدود آن است و شعب
 بون از مشاهیر شهرت‌ها جهان است دره ایست در میان دو کوه طولش
 فرسنگ و نیم در عرض يك فرسنگ و نیم هم درختان است
 بانواع میوه‌ها و هوای در غایت خوشی و اعتدال و در آنجا دره‌هایی
 فراوان و در میان دره رودی بزرگ روان است و بر هر دو طرف سر
 آن کوه‌ها اکثر اوقات از برف خالی نبود و درین عرصه مذکور قطعا از
 کثرت درختان آفتاب بر زمین نیاید و چشمه سارهای بسیار و آب‌های
 زلالست و حکما گفته‌اند که من محاسن الدنيا اربعة غوطه دهنی و سفند
 سمرقند و شعب بون و مرج شیدان و از این چهار موضع دو موضع
 شعب بون و مرج شیدان از حساب ملك فارس است و نوبختانرا دیگر
 نواحی و نواح است هم سبلی و هم جلی و قلعه سفید در يك فرسنگ
 آن شهر است و در ولایات نوبختان نخجیر بی اندازه بود، کوره فباد خوره
 بنیاد بن فیروز پدر انوشیروان عادل منسوب است و در این کوره سه
 شهر است، ازجان در تلفظ ارغان میخوانند از اقلیم سیم است طولش از
 جزایر خاللدات فوك و عرض از خط استوا كه به فباد بن فیروز ساسانی
 ساخت در اول شهری بزرگ بوده است بسا نواح و نواحی بزرگوار
 استیلای ملاحه لعنهم الله خرای تمام بحال ایشان راه یافت هوایش گریسیر
 عظیم است و آتش از رود طاب که در میان آن ولایت میگذرد و بر
 آن آب بولی ساخته اند آنرا بول ثکان^(۱) خوانند و آن زمین را ریمی

(۱) مکان، بهمان Variants

نیکو است و از همه نوع میوه ها باشد و خرمای بسیار بود و آنجا انسان
ملی^(۱) سخت نیکو باشد و مشروبات خوب بود و در آن حدود فلاحی
است چون قلعه طغفور^(۲) و دزکلات و خرابی آن شهر از ساکنان آن
قلعه ها بوده است و مردم از آن بیشتر صلح و بخوشتن منقول باشند
بوستانک بر سرحد فارس و خوزستان است و از آگاه^(۳) شیخ ابو الحسن
شیرازی مشهور به پره دار با از آن آمده است، راضی^(۴) پارسیان آنرا
ریشه خوانند و بر بیان^(۵) معروف است لمراسب کیانی ساخت و شاپور
بن اردشیر بابکان تجدید عارتش کرد شهری وسط است بر کنار دریای
فارس و دهائی بغایت گرم و معتدل دارد و بناستان اهل آنجا آرد^(۶) حب
الطوط بدند و الا از کلبه عرق مجروح گردند حاصلش خرما و کتان
ریشه ری بود و اکثر مردم آنجا تجارت دریا کنند و در ایشان شیخ مردم
فصول نبود بلکه زبون دیگران باشد و از آنجا بد کلات یک فرسنگ است
و بناستان بیشتر مردم آنجا بقلعه ها روند از بهر حوسی هوا خیس و تبرک^(۷) و
همدچنان این نواحی میان از آن و دیگر اعمال فارس است و خیس بازگاه
است و این ولایات در آب و هوا مانند از آن است، جنایا جنایا بین
ملهورث دوست ساخت پارسیان آنرا کجه^(۸) خوانند یعنی آب کجه و
موضعی را که چنین نای باشد بشرحی دیگر محتاج نبود و چهار دبه از اعمال
آنجا است و شهری است بر کنار دریا جلادجان و^(۹) ابو و دیر از اعمال

(V) Variant (٧) راجعہ

بلوط، جغت، بلوط الحن، اشک، آبجو (۱۱) برنگ، برنگ، برنگ، برنگ، برنگ (۱۲)
 اهل آنجا کان پوشند درخت D. M. MS. Or. 16737, has for this passage
 The corresponding passage in the F. S. (L. 780) is: و الاز کثرت گرما بدن ایشان مجروح گردد
 و آن گرمسری آمد بغایت چنانکه آنجا تابانست حبه در
 جغت بلوط گز و اگر نه ریش شود از عطشی که عرف و اگر در آن کار کند و
 نوزل، جسی، جسی، جسی، جسی (۱۳) برلغها بر تن ایشان میخوابد و دواز گردد
 مودین، مودی، مودین، خلادخان، خلادخان (۱۴) گنداب، گنگه (۱۵) نوزل

آرژان است و باب و هوا و محصول مانند آن و بتکرار محتاج نیست و موضعی چند از اعمال آنجاست، مهریوان^(۱) پارسی مافی رویان خوانند شهری است در کنار دریا چنانکه موج دریا بکناش میزند و چند موضع دیگر از تبایع آن است هوای گرم و متعفن دارد اما مشرع دریاست چنانکه هر که از راه فارس براه خوزستان بدریا رود و آنکه از بصره و خوزستان بدریا رود عبورشان بر آنجا بود و آنجا خرما میوه دیگر نبود حاصلش اکثر از کشتها باشد و آنجا گوشت کتر است اما بز بسیار است مؤلف فارس نامه گوید که از يك بز هشتاد رطل غیر دوشه اند و هم بدر کتاف آنجا بسیار است و بدیگر ولایات نیز میزند^(۲) سیر شهری بر کنار دریا و حصاری دارد و درخت خرما بود و هوایش گرم و متعفن است و حاصلش کتان و روغن چراغ باشد اما کتانش را داشتی باشد و اهل آنجا سلیم و زیون باشند،

و در این پنج کوره مذکوره فلاح و مرغزارها بسیار است آنچه معتبر است یاد کنیم، فلاح اکنون شانزده قلعه معروف و مشهور است و در زمان ما قبل هشتاد و چند قلعه در ملک فارس بود چون فارسیان با سلاجقه نا فرمانی کردند و سلاجقه اتابک جالو را فتح آن دیار فرستادند و او غیر و جبر اکثر فلاح آنجا خراب کرد و بعضی که بطاوعت در آمدند بر قرار بگذاشت و نگهبانان نشاند اکنون از آن فلاح آنچه مشهور است این است، قلعه اسفند در فارس نامه آمده که آن قلعه در قدیم آبادان بوده است و از قدمت بانی آن معلوم نشد و سلطانی دراز خراب ماند و در اوایل عهد سلاجقه ابو نصر تیمردانی آنرا با

(۱) Variants مهریوان، مهریوان (۲) In P. S. (L. 79a) the passage runs:

و گوسفندان آنجا بیشتر از باشد و بزغال بیروند و هجئاتک بصره و میگویند بزغال تا هشتاد رطل و صد رطل برسد و بیشتر بز و بز و کتان بسیار باشد چنانکه همه جای بیرون

حال عمارت آورد و آن قلعه بر کوهی است که دورش پست فرسنگ است
و با هیچ کوه پیوسته نیست و جز يك راه ندارد و بر سر کوه زمین نرم
و عمار و چشمه های آب خوش و باغات و ميوه و اندکی زراعت دارد
و در آن زمین چاه بسیار فرو برود و آب خوش دهد و هوای معتدل
دارد و در زیر قلعه درزی است آنرا *نشانك* ^(۱) خوانند و حصارى محکم
دارد و پیرامین آن کوه میدان فراخ و غنچیر گاهی نیکوست و عیب آن
قلعه جز آن نیست که مردم بسیار نگاه باید داشت و چون پادشاه مستقیم
الدوله قصد آن کند تسلیم اولی باشد، ^(۲) قلعه اصغر در فارس نامه گوید
در آن ملك هیچ قلعه از آن فندقیتر نیست و هر استحکامی که جهت قلاع
ممکن بود در آنجا کرده اند در قدم آنرا سه گنبدان خوانند زیرا قلاع
شکنه و شکنان ^(۳) در ما حول آن است و بر آن قلعه دره شکل زمینی
عینی بود که آب باران در او رفتی و از يك طرفش بعمرا انبادهی عضد
الدوله بر آن طرف بندی پست و آن زمین را ساروج و سنگت و گچ
خوضی ساخت که بهشت پایه نردبان درو روید و بکراس و قیر و موم
ساروج را چنان محکم گردانید که قطعا آب نمی تراوید و چندان آب درو جمع
میشود که اگر هزار مرد يك سال از آن بکار برند يك پایه فرو نشینند
و آن حوض را ستونها در میان ساخته اند و مستقیم گردانیده تا از تغییر
هوا آب سالم ماند و همچون از این مصانع دیگر دارد و هوای آن قلعه
معتدل است و عیب این قلعه آنکه حصار بلبلع نه توان داد؛ قلعه اصغر
۱۰ بار قلعه محکم است و بدین سبب آنرا بدین نام خوانند که در استحکام
مانند اصغر است هوای خوش و مصنعه دارد و برو چشمه زاینده نیز

(۱) *اشناك، اساك، اشاك، اسناك، نشانگان* Variants (۲) In the P. B.

اما عیب این قلعه: (L. 87a) the passage runs thus, but the sense is not clear: قلعه

آنست که مردم بسیار نگاه توان داشت و چون پادشاه مستقیم قصد آنجا کند مردم

شکون، شکون، شکون، شکون ^(۳) بوی باشد که آنرا بدردند

هست، قلعه آباده در استواری کمتر از دیگر فلاع است و در مساحت کوچکتر و هوایی معتدل دارد و آبش از مصلعه است و مجال جنگ دارد، در ابرج کوهی است بالای ابرج که يك تپه اش استحکام دارد و يك تپه نه و برین تپه ابرج جنگ توان کرد و بر آن کوه آب روان است که بدیه میرود، قلعه نیر^(۱) بر سه فرسنگی شیراز است بطرف جنوب مایل بشرقی بر کوهی است که با هیچ کوه پیوسته نیست و بر آنجا چشمه مخفصری است و در پای آن قلعه چشمه دیگر هست و در حوالی آن قلعه بکروزه راه آبادانی و علف چهار پای نیست و بدین سبب آنرا محصور نشان کرد و اکنون در دست امیر جلال الدین طیب شاه است و اصل او نرکان است و هوایش بگری مایل است، قلعه نیر خدای این قلعه بخیر^(۲) است بر کوهی در غایت بلندی و بدین سبب آنرا بدین نام خوانند هوایش سرد است با اعتدال مایل و آبش از مضاع است، قلعه خورشه^(۳) بر بخیرسنگی جهنم بر کوهی بلند نهاده است هوایش معتدل است بگری مایل خورشه نامی [مرد] که از قبل برادر حجاج بن یوسف عامل جهنم بود او آنرا ساخت و با اعتماد آن حصن و مالی که داشت بر وی نعمت خود عاصی شد و بدین سبب جایز نداشته اند که هیچ عامل صاحب قلعه بود جهت آنکه غرور زیادی مال با غرور حصن قلعه پارس شود اکثر آنکه دماغ را بنساز آورد و بعضیان انجماد، قلعه خرمة قلعه محکم است و در میان آبادانی و هوایی معتدل دارد و آبش از مضاع، قلعه خواندان^(۴) قلعه محکم است بولایت فسا هوایش معتدل است بگری مایل و آبش از مضاع، قلعه خوار^(۵) قلعه حصاری است و هوایش سرد است و آبش از چاه،

(۱) Nair and an J. N. but see پیر، نیر، پیر، نیز، نیر (۲)

خواندان (۳) خرمة، خورش، خورش (۴)

cf. Mun. 453. (۵) فلات خار P. N. N. 174.

قلعه دم زوان^(۱) محدود غند بجان جانی محکم است و هوایش گرمسیر است و آتش از مصانع، قلعه سهاره^(۲) بر کوهی عظیم است بچهار فرسنگی فیروز آباد آنرا مسعودیان ساخته اند هواش خوش و آبی سرد دارد و دروغه بسیار توان نهاد و بچنگ نتوان شد، قلعه شیران^(۳) جانی استوار است و بمجموع ابو احمد است هوایش گرم است و آتش از مصانع، قلعه کاروزی در استواری کمتر از دیگر فلاع است و گرمسیر سخت و سرکار آب نکان نهاده و از آن آب بر این قلعه برده اند، قلعه گند ملغان محدود ازجان از محکم یک مرد نگاه توان داشت هوایش معتدل است و آتش از مصانع و غله در آنجا چند سال از آفت این بود،

(۱) و درون ازین فلاع ولایات ابراهستان هر دهر را حضاری است که هر يك قلعه محکم است بعضی بر سر کوه سنگ و بعضی بر پشتهای خلك و بعضی بر زمین و هواي همه گرمسیر است، مرغزارها در ملك فارس مرغزار بسیار است آنچه بزرگتر است و مشهورتر باد کیم، مرغزار آورد اکنون بکوشك^(۴) زرد معروف است غلزاری خوب و طویل و عریض است و چشمه‌های بسیار دارد و هوايش سرد است و غلش در غایت سازگاری و از دهرهای بزرگ در آن حوالی دهر بجه و طبرخان^(۵) و غیره است طول این مرغزار ده فرسنگ است در عرض پنج فرسنگ، مرغزار دشت رون^(۶) غلزاری نیکوست و آب روان و چشمه‌های فراوان دارد و هوايش سرد است و اندکی از مرغزار آورد کمتر است و رباط صلاح الدین و فوله شیریار در این صحراست و آن علف نیز با چهارپا سازگار است طول این غلزار هفت فرسنگ در عرض پنج فرسنگ است،

(۱) دهروران، روم دوان، دم دوان، روم دوان، Varianta (۲) سهاره، نهاده
 (۳) کاشیجان، شیران (۴) کوشك P. N. N. 804 سهاره، سادات، نهاده
 (۵) طبرخان، طبرخان، طبرخان (۶) دون، دوان (۷) 12. Yaq. J. ذروندی و دهنی
 197, 908.

مرغزار دشت ارژن در کنار بحیره است که در آن صحراست و در آن حدود
 یشت است و درو شیران شرزه باشند و حکایت امیر المومنین علی عم
 و سلطان فارسی و قصه دشت ارژن مشهور است از این دشت ارژن
 است طول این مرغزار در فرسنگ در عرض يك فرسنگ، مرغزار سیکان^(۱)
 در میان شیراز و کوار است و در میانش آبی اسفاده و در این حدود
 یشت است و جای شیران طول این مرغزار پنج فرسنگ و عرض سه
 فرسنگ، مرغزار بهمن^(۲) محدود جوم ابو احمد است يك فرسنگ در يك
 فرسنگ طول و عرض دارد، مرغزار پید و مشکان^(۳) ناحیت بسرا
 است^(۴) و سردسیر است طولش هفت فرسنگ در عرض سه فرسنگ و
 ۱۰. علفزار عظیم دارد، مرغزار بهضا بر سه فرسنگ بیضا است و علف نیکو و
 سازگار دارد ده فرسنگ در ده فرسنگ مرغزار است و چهار بار بکوه،
 مرغزار شیدان^(۵) علفزاری در غایت خوشی است چنانکه ماندش کم حاشی
 بود و پیرامانش همه ولایت معور است و درو چشمه های بسیار است و آبهای
 روان و بوقت آب خیز میانش بحیره شود و بهنگام گرما خشک گردد و
 ۱۵. این مرغزار ده فرسنگ در ده فرسنگ است و علفها و سازگار است و
 حکما در باب خوشی آن موضع و غوطه دمشق و سغد مبرقند و شعب
 بیان گفته اند بیشتر یاد کرده شد، مرغزار فالی^(۶) سرکنار آب پرواب
 افتاده است و جایی خرم اما گیاهش بزستان چهار پائینا موافق بود
 و بتایستان زبان دارد طولش سه فرسنگ در عرض يك فرسنگ، مرغزار
 ۲۰. کلان^(۷) بجزر گور مادر سلیمان عم است طولش چهار فرسنگ اما عرض کم
 دارد و فیر مادر سلیمان از سنگ کرده اند خانه چهار سو است در فارس

عن، بهمن، بهمن (۲) سکان، لوشکان، مشکان، (۱) Variants

Cl. J. N. 272, P. N. N. 245, lat. 121, بدون سکان، بدوشکان، بدوشکان (۳)

ارشدان (۵) اسرا، نسر (۶) 1. II, 122, Yaq. II 141, IV, 343.

لالان، کلان (۷) فالی، قول (۸) شدان، رشیدان

نامہ آمد کہ کس در آن خانه نتوان نگرید از لغوف کور شدن اما ندیدیم
 که کسی آزمون کرده باشد، مرغزار کامفیروز مرغزار نازہ نازہ است بر
 کنار رود کر و بیشہ و معدن شیر است و علش بغایت نیکوست اما از ہم
 شیر آنجا چهارپا کم برند، مرغزار کین و برفاب و خواست جان^(۱) از
 مرغزارهای معروف نیست اما گیاهش با چهارپایان سازگار بود و بہتر از
 دیگر جاہا، مرغزار ترکس بجوار کازرون و جرہ محدود خان آزاد مرہ^(۲)
 طولش بہ فرسنگ در عرض دو فرسنگ و گیاه این مرغزار ہمہ رنگی
 خود روست چنانکہ نامت صحرا مرو گرفته است و شہری عظیم دارد و
 از کثرت نوی ترکس در آن مرغزار سرخوش شوند و دل فرج یابد و
 ۱. بیرون از این مرغزارهای کوچک متفرق بسیار است ذکرش تطویل دارد؛
 البحر جزایری کہ از حد سند تا عمان در بحر فارس است از حساب ملک
 فارس شمرده اند و بزرگترین آن بکثرت مردم و نعمت جزایر فیس^(۳) و
 بحرین است و حکام فیس در ایام سالف اکثر ولایات ایران بخصیص نام
 ملک فارس را از توابع فیس شمرده اند و فیس را دولت خانہ خوانند
 ۲. حقوق دیوانی آنجا ہم اکنون بر دفتر چهارصد و بود و یک هزار و سیصد
 دینار است و جزایری کہ ذکر مہرود ہمہ از توابع دولت خانہ فیس است،
 فیس از اقلیم دوم است طولش از جزایر خالدات فج و عرض از خط
 استوا کہ بہ و آن جزیرہ ایست بر چهار فرسنگ باحل مرو و آن جزیرہ
 چهار فرسنگ در چهار فرسنگ است و برو شہر فیس است و بسر آن
 ۳. جزیرہ زریع و محل است و در آنجا غوض مروارید است ہواش بغایت
 گرم است و آبش از باران کہ در مضائق جمع شود و در فارس نامہ
 فیس را از کورہ اردشیر خورہ شمرده است، بحرین از اقلیم دوم طولش از

خاک زاد مرہ (۲) حاسہ حران، خواست خان، برداب (۱) Variants

قیس (۳) Variants Hormuzd

ت و مویه و غله نیکو بود و غوص مروارید آنجا بهتر و بیشتر از جزایر دیگر است و غلبه غوص آنجا است و ازو تا ساحل فرسنگی است و آنرا از کوره فباد خوره شمرده اند،

باب سیزدهم در بیان خطه شیانکاره،

و آن شش موضع است و گرمسیر و از افلیم سیم حدودش با ولایات فارس و کرمان و بحر فارس پیوسته است حقوق دیوانش در عهد سلاجقه بالای دویست تومان این زمان بوده است و در این زمان بیست و شش تومان و شش هزار و صد دینار است و دار الملک آنجا قلعه ایگ^(۱) و قصبه زرکان است و هر دو متصل بهم اند،

۱. ایگ و زرکان قلعه ایگ بروزگار ما قبل دین بوده است حصه در عهد سلاجقه آنرا شهری گردانید و بر روی کوهی افتاده است و قلعه صفت است و برو آب روان است هنگام محاصره اگر خصم متع آن آب بداند و مترش از قلعه بگرداند زود مختلش شود و زرکان^(۲) قصبه ایست در زیر آن قلعه هواش باعتدال نزدیک بود اما آبش ناگوارند^(۳) است و دروغله و پنبه و مویه و خرما بسیار نیکو باشد، اصطهبانات^(۴) شهرکی بر درخت است هوای معتدل دارد و درو از همه نوع مویه بود و آب روان بسیار دارد و در آن حدود قلعه محکم است بوقت نزاع سلاجقه با شیانکاریان انايك جاوای آنرا خراب کرد و بعد از آن معمر کردند، یرك و نارم^(۵) دو شهرک اند و یرك بزرگتر است و قلعه محکم دارد^(۶) و بر حد کرمان است حاصلش غله و خرما فراوان بود، خیره^(۷) و نیریز دو شهرک اند و قلعه نیز دارند و آنجا کشتش بسیار بود و هواش بگری مایل است و مېشکانات^(۸) ناحیتی معمر است از توابع نیریز و در آب

اصطهبانات^(۳) P. N. N. 223. دراکو^(۴) Variant ایگ^(۵) P. N. N. 178.

P. N. N. 175. یرك، فرگه و ملارم^(۶) P. N. N. 178, 199, 305. خیره^(۷)

مېشکانات^(۸) Yaq. IV, 304 Ist. 109 note & Muq. 422 Mishkan P. N. N. 398.

و هوا و حاصل مانند آن، دارابگرد از اقلیم سیم است داراب بن بهمن بن
اسفندیار ساخت شهری مدور بوده است چنانکه به پرکار گشت و حصاری
محکم در میان شهر بوده و خندق عمیق داشته اکنون خراب است هوایش
گرمسبز است غله و میوه و خرما درو نیک آید و در آن حدود کوهی است
بهت رنگ نیک دارد نواحی حشو و دارکان^(۱) و مص و رستاق از توابع
آنجاست و درو دیه‌های معتبر و در آن حدود تنگی است سخت محکم آنرا
تنگ ربه^(۲) خوانند و درو قلعه استوار است و هوای خوش دارد و آبش
از عبون و مصانع است در زمان ما قبل هر که حاکم دارابگرد بودی بر
آن قلعه نشستی و در ایام سلف ابراهیم بن مهاران بر آن قلعه مسئولی شد
کرمانیان غلبه کردند و قلعه را از دستش بیرون آوردند و در آن حدود
مرغزار است سه فرسنگ در طول و یک فرسنگ در عرض، کرم و
رویز^(۳) دو شهری است در راه فسا هوایش معتدل است بگری مایل و
آب روان دارد لار و لاهی است نزدیک کار دریا و مردم آنجا بیشتر
تاجر باشند و سفر بجز و بسر کنند و حاصلش غله و پنبه و اندکی خرما
باشد و اعتماد کلی بیاران دارند و مردم او مسلمان باشند،

باب چهاردم در تعیین ولایات کرمان و مکران و هرموز،

و آن بازده شهر است حقوق دیوانش در عهد سلاجقه هشت صد
و هشتاد هزار دینار بوده است و اکنون شصت و هفت تومان و شش هزار
و پانصد دینار است، کرمان بکری منسوب است که هفتاد داشته و حکایت
آن مشهور است بازده شهرت و اکثر هوای معتدل دارد حدودش تا مکران
و منازعه که در آن حدود است و تا شیانکاره و عراق عجم و منازعه که ما
بین کرمان و قهستان است و دار الملکش شهر گواشیر، گواشیر از اقلیم
سیم است طولش از جزایر خالیدات صلب و عرض از خط استوا کط نه

رویت^(۲) cf. F. N. N. 334. ربه، ربه^(۱) و ارکان، حدود^(۱) Variants.

رویت (cf. F. N. N. 237, 238, Ist. 107. I. II. 183).

در تاریخ کرمان^(۱) آمده است که گشتاف آنجا آتش خانه ساخت بود پس اردشیر بابکان قلعه شهر ساخت و بردشیر خواند طالع عمارتن برج میزان و بهرام بن شاپور ذو الاکتاف بر آن عمارت افزود و در کتاب سبط العلی آمده است که حجاج بن یوسف غصان بن القیس عری را فتح آن ولایت فرستاده بود او بحجاج نوشته بود^(۲) ما و ما و شل و ثمرها دفل و لصها بطل إن قل المجوش بها ضاعوا و ان کفرت جاعوا او آن سپاهرا باز خواند و در عهد عمر عبد العزیز بردست صفوان فتح شد و فرمان عمر عبد العزیز درو مسجد جامع عتقی ساختند و امیر علی الیاس درو باغ شیرجانی ساخت که اکنون آن نیز عمارتست و قلعه کوه م او ساخت و جامع نهریزی^(۳) نورانشاه طوقی ساخت و در گواشیر از مزار اکابر اولیا شاه شجاع کرمانی است هم از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات ص و عرض از خط استوا لح که گویند که کرم هفتواد در آنجا بتزکد^(۴) بدان سبب آنرا هم خوانند قلعه حصین دارد و هواش از جبرفت خوشتر است و بگری مایل است، جبرفت از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات ص و عرض از خط استوا کرن در تاریخ کرمان آمده است بوقت آنکه عبد الله عمر عبد العزیز رضی الله عنهما فتح کرمان میکرد آن موضع یشه بود و در او سیاه ضاری بود لشکر اسلام آنرا پاک کردند و دهبها ساختند و هر يك بنام بانیش موسوم گردانیدند هواش گرمست و آتش از دیو رود درو نخلستان بسیار بود و خرما ارزان بود، خیص از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات ص و عرض از خط استوا لا هواش گرم است و آتش از رود درو نخل بسیار است، ریقان^(۵) در تاریخ کرمان آمده که بهمن بن اسفندیار ساخت هواش گرمست حاصلش غله و جربا باشد، سیرجان از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات مرک

(۱) Cf. H. Kh. No. 7252.

(۲) Cf. Min. V, 341.

(۳) Variants

(۴) بتزکد، مقبر کند (۵) ریقان

و عرض از خط استوا کمال هوایش بگرف مایل است و درو قلعه محکم است و حاصلش غله و پنبه و خرما بود، شهر بابک بابک که جد مادری اردشیر بابگان بوده ساخته است از اقلیم سیم است حاصلش غله و پنبه و خرما باشد، ^(۱)نمایش از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صدک و عرض از خط استوا کط در تارنج کرمان آمد است که اردشیر بابگان ساخت، مکران ولایتی وسیع است و خارج ملک ایران و شرحتش در آخر خواهد آمد اما چون خراج بایران میدهد و داخل عمل کرمان است باین قدر ذکرش در اینجا کردن درخور بود، هرموز ^(۲) از اقلیم دوم است طولش از جزایر خالدات صب و عرض از خط استوا له بر ساحل بحر فارس افتاده است و بغایت گرمسیر اردشیر ساخته بود و اکنون از خوف حرای ملک قطب الدین ^(۳) آنرا بگذاشت و در بحر بجزیره جبرون شهر ساخت از هرموز کهنه تا آنجا يك فرسنگ است و در هرموز نخل و نهشکر بسیار است حقوق دیوانش که بر سیل خراج بایران میدهد و داخل کرمان است شش تومان است،

۱۰ باب پانزدهم در ذکر بقاع مفاره مابین کرمان و سیستان،
آغاز این مفاره از ولایت قزوین از دبه سومیفان که مغول آنرا آق خواجه خوانند تا کنار دریاغان مجد هرموز میرسد و چندانکه میرود عرض فراختر طرف جنوبش از ولایات ساق و قم و کاشان و زواره و نایین و یزد و کرمان و مکران گذشته بدریا رسد و طرف شمالش بر ۲۰ دیار ری و قوس و خراسان و قهستان و زاول و سیستان و غزنه و کاول گذشته در بحر افتد و آغاز این مفاره از اقلیم چهارم است و چون از اردستان بگذرد تا بحر رسیدن از اقلیم سیم است طولش چهار ۲۲ صد فرسنگ بود آغاز عرضش يك دو فرسنگ و انجامش از کنار دریا از

(۱) Variant مایل

(۲) هرمز. The Paris MS reads سیم for هرمز

(۳) قهرالدین

دوبست فرسنگ میگذرد و اگرچه در این مفاز سکّان گفته از دیگر
مفازات اسلام اند اما دردان و قطاع الطريق که سکّان تحقیق الله بیشتر
از دیگر مفازات باشند این مفازها هواش معتدل است، جرمق سه
دیه است بر راه نیشابور باصنهان و درو چشمه آب و نخیلات و زروع
و موانی است، سید در معجم البلدان^(۱) گوید محدود سیستان است، طبرستان
کبکی از اقلیم سیم است طولش از جزایر خاللات صلا و عرض از
خط استوا پنج و لایبی است و حاصلش غله و پنبه و خرما فراوان بود،
کهنان شهرکی کوچک و از اقلیم سیم است غله و خرما دارد نه از اقلیم
سیم است اردشیر بابکان ساخته است،

باب شانزدهم در ذکر بلاد فهستان و فیروز و راواستان^(۱)
و آن هفت شهر است و هوای معتدل دارد و حدود آن تا ولایات
منازه و خراسان و ماوراءالنهر و کابل پیوسته است حقوق دیوانش
داخل مملکت خراسان است و دارالملکش شهر سیستان و شهرنون و
فاین و خوسف و جاببد از معظلات بلاد آن، سیستان ولایتی است
طویل و عریض از اقلیم سیم طولش از جزایر خالذات صر و عرض از
خط استوا آب که جهان پهلوان گرشاسف ساخت و زرنگ نام کرد و
عرب درینج خواندند و بر راه ریگ روان نزدیک بحیره زره بندی عظیم
بست تا شهر از آسیب ریگ روان ایمن شد بعد از آن بهمن تجدید
عمارش کرد و مگان خوانند عوام نیز سگستان گفتند و عرب معرب
کردند سحجان خواندند بهرور سیستان شد هواش بگری مایل است و
آبش از سیاه رود شق هرمند^(۲) است و درو باغستان بسیار و میوه های
خوب و فراوان باشد بست از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالذات

(1) Cf. Yaq. III, 170 a. v. ع for ع : variants ا , ا , ا .

ہیرمند (۲) زابلستان (۳)

صب و عرض از خط استوا لح شهری وسط است و هوايش معتدل و
 آتش از رود ارتفاعش خرما و غله و اندکی ميوه باشد در صور الاقليم
 گوید مردمش صاحب مروت باشد، نکیناباد^(۱) از اقليم سیم است طولش
 از جزایر خاللات فانه و عرض از خط استوا لح ك شهری وسط است و
 هوايش يگرم مایل و آتش از جبالی که در آن حدود است ميوه فراوان
 باشد، فستان شانزده ولایت است، ترشیز از اقليم چهارم است طولش
 از جزایر خاللات صب و عرض از خط استوا له بهین بن اسفندیار
 ساخت شهری کوچک است و گرمسیر و حصاری بغایت حصین دارد و
 آب آن از کارسز است و دبههای بسیار دارد و ارتفاعات نیکو دارد و
 ثلاث بسیار و مینهای خوب و انگور و انجیر و انار بغایت نیکو باشد و
 ابریشم حاصل شود و سه نوع ارتفاع دارند کثیر^(۲) در آن ولایت قصه
 است و در قدم درختی سرو بوده است چنانچه در عالم شیخ درختی از
 آن بلندتر نبود چنین گویند که جاماسب حکیم نفاغه بود و در شاهنامه
 ذکر درخت کثیر بسیار آمده چنانکه گفته اند بیت^(۳) یکی شاخ سرو
 آورد از بهشت، بیش در کثیر اندر بکشت، و در دبه کثیر هرگز زلزله
 نیامد در حدود آن در مواضع دیگر زلزله بسیار باشد و در ولایت
 ترشیز چند قلعه محکم است اول قلعه بردارود و دوم قلعه میکال^(۴) سیم
 قلعه مجاهد آباد چهارم قلعه آتشگاه و از این ولایت غله و ميوه به
 نیشاپور و سبزوار برند و سایر ولایات نیز برند شهر ترشیز خراب است
 اما مواضع آن بغایت معور است، تون از اقليم چهارم است طولش از
 جزایر خاللات صب ك و عرض از خط استوا لدك در اول شهر بزرگ
 بوده و این زمان شهری وسط است و وضع آن شهر چنین نهاده اند که اول

یکی شاخ سرو از درخت بهشت^(۴) کثیر^(۲) نکیناباد^(۱) Variant

به پیش در شهر کثیر کنت Cl. *Shāh Nāmah* (Turner Macan) III, p. 1067, line 8
 from the bottom, and Mohl's translation, IV, 201. میکال، میکال^(۴) بردارود^(۱)

حصاری بغایت بزرگ نهاده و خندق عمیق بی آب دارد و بازار در گرد
 حصار در آورده و شهر و خانهها در گرد بازار و باغات و تودستنها در
 گرد خانهها و غله زار در گرد باغات و در گرد غله زارها بندها بسته که
 آب باران میگیرند و آب بدان غله میرسد و در آن بندها خریزه بی آب
 زراعت میکند بغایت شیرین میباشد و آتش از کاربها است و هوای
 معتدل و حاصلش غله و میوه و ابریشم باشد: ^(۱) تجده از افلام چهارم است
 بطول و عرض و آب و هوا مانند نون، جناید در تلفظ گناید گویند
 شهری کوچک است بهر از خور و چند موضع توابع دارد و او را قلعه ایست
 که پسر گودرز ساخته است و حصاری محکم دارد چنانکه از بالای آن تل
 رنگ نماند و دیوار و ولایتها مجموع در نظر باشند اما هرگز آن رنگ
 در باغات نی آید و آتش از کاربهاست و چهار فرسنگ درازی کاربها
 است و چاه آن غمبها قنط صد گز باشد و چند موضع باشد و از توابع
 آن است و مجموع را آب از کاربها و بیشتر کاربها همچنین عمیق باشد
 و کاربها از طرف جنوب پشال میرود و قلعه بر دو طرف آن است
 ۱۰ که یکی را قلعه خواشیر ^(۲) گویند و یکی را قلعه درجان حاصلش غله و میوه
 و ابریشم نیکو و فراوان باشد، دشت بیاض شهری ندارد ولایتی است
 قصبه آنرا فارس گویند به نسبت جناید و نون ییلاق و میوه سردسیری
 مثل جوز و بادام و غیره باشد، بر چند قصبه ایست و در آن قصبه
 زعفران بسیار باشد و اندکی غله حاصل شود و چند موضع توابع دارد و
 ۲۰ در دیههای آن انگور و میوهها باشد نزاری شاعر از آن موضع است
 خوسف شهری کوچک است و چند موضع توابع آن است و آب آن از
 رود خانه باشد و دیهها را آب از کاربها باشد و در آنجا هم ارتفاعی حاصل
 ۳۰ باشد، شاخین ^(۳) ولایتی است چند پاره دیه مختصر و بلوک فشا ^(۴) رود و

(۱) Variants تجده، تجبه، probably for مجمان. See Yaq. I. 407.

فیا (۴) شاخین (۳) درخان، ورجان، خواشیر (۲)

همچنین موضعی چند است و به آب و هوا و محصول مانند دیگر ولایات آن، زیرکوة ولایتی است به قصه است یکی را اسفند^(۱) و دیگری را اشتر و یکی را شارخت گویند و در این ولایت غله و پنبه و ابریشم و انگور باشد و آب همه دیها از کاریز باشد، خور^(۲) شهری کوچک است بر سر یابان و آبش از کاریز و درو باغستان بسیار،

طیس سینان^(۳) از اقلیم سیم طولش از جزایر خاللات صد نه و عرض از خط استوا لج شهری کوچک است و گرمسیر و درو غلات فراوان بود و آبش از کاریز است غلات این قصه در هفتاد روز آب خورد و غلات ماضع که در حوالی آن است در هفت روز آب خورد و در آن ولایت چای بود که خاک آن مقدار دانه جاورس هر که بخوردی در حال بردی اما در این نزدیکی آن چاه را نباشته اند و هم در آن ولایت چای است که در زمستان آب بسیار در آن چاه می رود و در تابستان بیرون می آید و بدان زراعت میکند و چای دیگر هست که هر وقت که در آن چاه نگاه میکند شکل ماهی می نماید

۱۱ طیس گیلکی شهری است کوچک و از اقلیم سیم است طولش از جزایر خاللات صبط و عرض از خط استوا لط در هفت روزه راه یزد است و هوایش گرم است بغایت و خرما و ترنج و نارنج بسیار است و در خراسان غیر از آن جای دیگر نیست و آبش از چشمه است مقدار دو آسیا گردان آب باشد حصاری محکم دارد و در جوار آن علف نیست و ۲۰ چند پاره دیه از توابع آن است، قاین از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خاللات محک و عرض از خط استوا لج م شهر بزرگ است و حصاری محکم دارد و چند کاریز آب در اندرون شهر دارد در زیر زمین چنانچه در بیشتر خانه ها سردابها ساخته باشند و از قاین بهر شهر

سینا (۳) جور (۲) ابر ساخت، هر اسفند، احمد Varlamita (۱)

ولایت از قستان غیر از ترشیز و طیس گیلکی بیست فرسنگ راست باشد
و هوای معتدل دارد و حاصلش غله و میوه و زعفران بسیار باشد و اکثر
مردم آن شهر سیاهی^(۱) باشند و همه کس را آلات حرب مهیا باشد و در
هر وقتی که چهل روز از تابستان میگذرد زراعت میکند و در اول
قوس میدروند و حاصل بسیار دارد و آنرا جوی ترش خوانند و بر
چهار پایان بغایت سازگار باشد و يك قریه شوند و دجك حمزه^(۲) سلطان
محمود سبکدین از آن شهر بوده است، قلعه دره حصاری محکم است و
برو چشمه آب جاری بر بالای آن قلعه هست حاصلش غله و غناب
بسیار دارد و میوه و انگور کثیر باشد، مومایاد ولایتی است و چند پاره
دیه توابع آن و قلعه محکم در آن ولایت است که تلاجه ساخته اند و
در غایت استحکام است، ولایات زاول^(۳) ولایتی عربی است و طویل
و منتهی بوده است، زاول شهری بزرگ است و گرسیر و درو میوه بسیار
و شکارگاههای خوب و عتزار بسیار دارد، فیروزکوه در معجم البلدان^(۴) آمده
که قلعه حصین است ما بین هرات و غزنین و دار الملک حکام غزنین
است و هوایش سردی مایل است و آبش از چشمه و مصانع، قلعه طاق
شهری کوچک است و درو انگور بسیار باشد و چند دیه توابع آن است،
غزنین از افلیم سیم است طولش از جزایر خاللات فاك و عرض از خط
استوا لاج کا همچون عرض بغداد شهر کوچک است و هوایش سرد است
و اگر تغییر هوا بسبب عرض بودی بایستی این هر دو موضع يك هوا
داشتی بلکه تمام افلیم اول و ثانی و ثالث که بارتفاع آفتاب نزدیک اند
گرم بودی و دیگرها که بعدی دارند سرد بودی اما چون تغییر هوا
جهت فراز و نشیب زمین است هر جا بلند است سرد است و هر جا

(۱) Variant سیاه چپره

(۲) Cf. *Ta'rikh-i-Furushan* (Bombay, 1831) I, 44(lines 7 to 13), in *Ta'rikh-i-Haydar-i-Jilā*, (B. M. MS. Or. 4304, I, 504.) the name is given as دلك (۳) زاول (۴) Yaq. III, 160

پست است گرم میباشد، طرث^(۱) شهر کوچک است و بگری مایل
 فاقی ابو بکر صاحب شکر و شکایت از آنجا است، مجید^(۲) از اقلیم
 سیم است طروش از جرایر خاللات فانه و عرض از خط استوا لح
 شهر وسط است و گرمسیر در کوهستان واقع و آتش از رودخانه و
 بنایع حاصلش غله و خرما و میوه باشد مکان خواجه حسن میندی وزیر
 سلطان محمود، قرنین در معجم البلدان^(۳) آمده که فصبه ایست از توابع
 سیستان و بنی لیت صفار از آنجا خروج کرده است حاصلش غله و اندک
 میوه باشد.

باب هفتم در ذکر ارباع مملکت خراسان

۱. درو چند شهر است حدودش تا بسا ولایات قهستان و قومس و
 مازندران و مغازه خوارزم پیوسته است حقوق دیوانیش در زمان سابق
 داخل ایران بودی در عهد طاهریان قریب هزار تومان بوده است اما
 در زمان دولت مغول چون اکثر اوقات وزرا و کتائب دیوانت اعلی
 خراسانی بوده اند خراسان و قهستان و قومس و مازندران و طبرستان را
 ۱۰ مملکتی علی حد گرفته اند و حسابش جداگانه کثیر چیزی بر پادشاهان
 عرض میکرد و بدین حیل هر سال بده خرج لشکر خراسان بیست تومان
 از این ولایات میستند اند تا در عهد سلطان ابو سعید وزیر خواجه
 غیاث الدین امیر معبد رشیدی ظاب ثراه بر این حال اطلاع یافت دیگر
 وجوهی از این ولایات بدیشان نداد و بر آن بود که آن مملکت را اموال
 ۲. معین گردانید و اخراجات مقرری ولایات و اقطاع لشکرها و دیگر
 مصالح آنجاها را وضع کرده ما بقی را بوجه خزانه عامره داخل محاسبات
 این ولایات گرداند زمان امانش نداد و بر آن قرار نماند، ربع نیشابور
 ۳. درو چند شهر است و همایش اکثر معتدل است، نیشابور از اقلیم چهارم

(۱) Varand, طرمیش, طرمیت, طرمیت (۲) مجید (۳) Yaq. IV, 53

است و اکنون ام البلاد خراسان طولی از جزایر خالدات صلب و عرض
از خط استوا لوکا طهمورث دیویند ساخته بود بعد از خرابی چون
اردشیر بابکان در مقاره شهر نه ساخت شاپور بن اردشیر حاکم خراسان
بود از پدر آن شهر را در خواست کرد و او مضایقه نمود شاپور را غیرت
آمد و آنجا تجدید عمارت کرد و نه شاپور نام نهاد شاپور اسم علم آن شد
و عرب نیشاپور خواندند دور باروش پانزده هزار گام است و بر شیب
رقعة شطرنج هشت قطعه در هشت قطعه نهاده اند و آکسره را عادت
بودی که شهرها را بر شکل جانوران و اشیا ساختندی شاپور ذو الاکناف
در زیادی عمارت آن شهر سعی نمود و دار الاماره خراسان در عهد اکسره
۱۰ تا آخر عهد طاهریان در بلخ و مرو بودی و چون دولت به بنی لبت
رسید عمرو بن لبت در نیشاپور دار الامارت ساخت و نیشاپور دار الملک
خراسان شد در سنه خمس و ستمایه^(۱) آن شهر بزلزله خراب شد م در
آن حوالی شهری دیگر ساختند و شادباغ خواندند دور باروش شش هزار
و نه صد گام بود در سنه سبع و سبعین و ستمایه آن نیز بزلزله خراب
۱۰ شد بگوشه دیگر شهری ساختند که اکنون ام البلاد خراسان آن است در
پیش کوهی نهاده است بر جانب قبله دور باروش پانزده هزار گام است
و آبش از قنوات و بیاویع و بعضی قنوات ضیاع در میان شهر گذرد
و در شیب مساکن و در آنجا عمارات و حوضخانه ها ساخته باشند و آب
رود از کوهی می آید که در شمال شرقی نیشاپور است و آن کوه بغایت
۲۰ بلند است و از کوه تا نیشاپور دو فرسنگ بیش نیست و درین دو فرسنگ
برین رود خانه چهل آسیا ساخته اند و آب چنان نیز آید که يك خروار
گندم در دلو آسیا میکند مقدار سر دو جوال دوخن آن يك خروار
آرد شد میباشد چنانکه در آرزگوش در دنباله م میرسد، بر جانب شمال بر
۲۰ قبه کوه مسافت پنج فرسنگ بر گرین بر آید که چشمه ایست که چشمه

جز میگویند و آبی شیرین و سبز بیرون میآید و امیر چوپان بر لب آن چشمه کوشکی ساخته است بر بام کوشک بر آید میانه چشمه میباشد و در شب جمعه آواز هایل از میانه چشمه ظاهر میشود از آبادانی تا این چشمه پنج فرسنگ است و پارسایان^(۱) در شب بر کار چشمه احیا داشته اند شتر آبی و گاو آبی و مردم آبی^(۲) بیرون آمدن و خریدن دیده اند و آب این چشمه در میان صحرا میآید و بر آن عمارت و زراعت بسیار است و چشمه دیگر است میان صحرا بطرف طوس و رایگان و امیر چوپان مای در آن انداخته است و حله در گوش آن مای از مروارید است بمقدار بیضه کبوتری و اکنون مردم جوق جوق و طایفه طایفه بفرج میروند و نان در آن چشمه میاندازند مای جهت نان میآید مردم تفرج میکنند و از این چشمه تا طوس چهار فرسنگ است و از مزار اکابر اولیا درو تربت ابو عثمان جهری^(۳) و ابو علی نفی و عید الله مبارک و شیخ فرید الدین عطار است، اسفراین از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدهات صا و عرض از خط استوا لویج شهری وسط است و در مسجد آنجا کاسه بزرگ است از روی دورش دوازده گره خیاطی و از آن بزرگتر کاسه پیش از این کسی نساخته است و بر جانب شمال آن شهر قلعه است محکم آنرا دز صعلوک خوانند و فریب پنجاه دبه از نواح اسفراین است و هوایش معتدل است اما چون آب از رود خانه که در پای قلعه است میآید و آنجا درخت جوز بسیار است تا سازگار میباشد و ولایت و نواح آن فنایات دارد و همه محصول است از انگور و میوه و غله داشته باشد، بیق ولایتی و شهرستان آن سبزوار است و آن شهر وسط است از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدهات قطبیه و عرض از خط استوا لونه هوایش معتدل است و بازارها قراخ و خوب دارد و طاقی از جوب ۲۱ بسته اند که چهار سوی بازار است بغایت محکم و عالی حاصلش غله و اندکی

جزیری (۲) شیر آبی و گاو و اسب و آدمی (۳) پارسایان Variant (۱)

میه و انگور باشد و قریب چهل پاره دیه است که از توابع دارد و مردم آنجا شیعه اثنی عشری اند، بیار از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالذات قطبه و عرض از خط استوا لدمه شهری وسط است و هوای معتدل دارد و حاصلش غله و اندکی میوه باشد، جریب ولایتی است پیش از این داخل تومان بیق بوده و اکنون مفرد است قصه فریوند شهرستان آنجاست و بحرآباد^(۱) که مقام سعد الدین حموی است و اروکازی^(۲) و دلبند و خورشاه از معظم فرمای آن اهل آن اکثر شافعی مذهب اند آب این ولایت از قنوات است و هر موضعی يك دو کاریز معتبر دارد و محصولات او از همه چیزی باشد و میوه و انگور کثر باشد، جاجرم از اقلیم چهارم است و شهری وسط است و در حوالی آن يك دو روزه راه زهرکپاش است و بدین سبب لشکر بیگانه بدانجا نمیواند رسید و در آن شهر قلعه است و در پای آن دو درخت چنار گویند که هر که صلاح چهار شنبه پوست آنها بدندان گیرد هرگز او را درد دندان نباشد و بدین سبب پوست آن درختانرا بدندان برده اند و موضعی چند از توابع آن است و در شهر خانه های تکلف باشد محصول آن غله و میوه فراوان باشد، خوشان شهری وسط است از اقلیم چهارم و توابع بسیار دارد و در دفاتر دیوان آن ولایت را استو نویسند و در عهد مغول هولاکو خان بنجدید عمارت آن کرد و نیروه اش ارغون خان بر آن عمارت افزود و آب و هوای خوب دارد حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه فراوان باشد،^{۲۰} شقان^(۳) شهری وسط است و بیست پاره دیه از توابع آن است و از اقلیم چهارم است و محصول از هر نوعی دارد، طوس از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالذات صلب و عرض از خط استوا از جمشید پیشدادی ساخت بعد از خرابیش طوس نوذر بنجدید عمارتش کرده بنام خود

آرامدار و کازری. درانوکازی^(۲) بحرآباد^(۱)

شنان، شعان، شقان^(۳)

منسوب گردانید و از مزار عظام قبر امام معصوم علی بن موسی الرضا
رضی الله عنهما بن جعفر در دبه سناباد^(۱) بپهار فرسنگی طوس است و قبر
هارون الرشید خلیفه عباسی در مشهد مقدس آن حضرت است و مشهد
طوس از مشاهیر مزارات متبرکه است و آن موضع اکنون شهرچه شک و از
مشهد تا زاوه سیخان پانزده فرسنگ است و قطب الدین جدر در زاوه
است و شاه سیخان در سیخان است و سلطان سلیمان در ولایت باختر
و در جانب قلی طوس دروازه ایست که سه هزار ولی ابو بکر نام در
مزارات این دروازه رودبار آسوده اند و در جانب شرقی او قبر
امام حجة الاسلام محمد غزالی و احمد غزالی و مزار فردوسی و معشوق
۱۰ طوسی هم آنجاست مردم طوس نیکو سیرت و پاک اعتقاد و غریب دوست
باشند و از میوه های آنجا انگور و انجیر بسیار شیرین باشد و در حوالی
طوس مرغزاری است که آنرا مرغزار رابکان گویند طولش دوازده
فرسنگ و عرض پنج فرسنگ از مشاهیر جهان است، کلات و جرم کلات
قلعه ایست در غایت محکم چنانکه درو زرع و کشت توان کرد و آب
۱۵ فراوان دارد و جرم قصه ایست در پای آن قلعه و چند پاره دبه است
که از توابع آن است، مرسان^(۲) از اقلیم چهارم است طولش از جزایر
خالدات ص ۸ و عرض از خط استوا لو شهری کوچک است و هوایش
بسردی مایل و آب روان و باغستان بسیار و غله فراوان دارد، قراوه^(۳)
از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات ص ۸ و عرض از خط استوا
۲۰ لط شهری وسط است و هوای خوش و معتدل دارد حاصلش غلات
و میوه باشد، ربع هری^(۴) هرات نه تومان است و ولایتی وسیع دارد و
همه از اقلیم چهارم است، هرات از اقلیم چهارم است طولش از جزایر

فراود MSS (۷) cf. J. N. 225. جریبان، مریمان (۸) نوبان Variant (۱)

هرات، هراء (۴) فراود

خالدات صدك. و عرض از خط استوا لدك هرات نام امپری از توابع
جهان بهمان نریمان ساخت اسکندر روی بعد از خرابی محمد بن عبد الله
کرد دور باروش نه هزار گام است و هراتی در غایت نبکوئی و درستی
دارد. و پیوسته در تابستان شمال وزد و در خوشی آن گفته اند لو جمع
ترتبات الاصفهان و شمال الهرات و ماء الخوارزم فی بقعة قل الناس بوث
فیها ابداء و آبش از هرچه هری رود است باغستانش بسیار است و هجده
پاره ذیه است متصل آن شهر از میوه هایش انگور فخری و خربزه نیکوست
و مردم آنجا سلاح ورز و جنگی و عیار پیشه باشند و سنی مذهب اند و
در آنجا قلعه محکم است و آنرا خیرم خوانند و سردو فرسنگی هرات
۱۰ بر کوه آشفخانه بوده است آنرا ارشك^(۱) گفته اند و این زمان قلعه
اسکله^(۲) میگویند و مابین آشفخانه و شهر کبک نصاری بوده است و از
مزار کبار اولیا و علما تربت شیخ عبد الله انصاری معروف به پیر هری و
خواجه محمد ابو الوالد و امام فخر الدین رازی است و در حق خوشی
هرات گفته اند

۱۰ گر کسی پرسد نرا از شهرها خوشتر کدام

در جواب راست خویشی گفتت او را گو هری

این جهان را همچو دریا و آن خراسان را صدف

در میان این صدف شهر هری چون گوهری

و در حین حکومت ملکان غور دوازده هزار دکان آبادان بوده و شش هزار
۲۰ حمام و کاروانسرا و طاحونه و سیصد و پنجاه و نه مدرسه و خانقاه و
آتش خانه و چهارصد و چهل و چهار هزار خانه مردم اندین بوده است؛
استقرار شهری وسط است و چند پاره دبه توابع دارد و باغستان بسیار
و میوه و انگور و انار قرآن باشد و در صور الاقالیم گوید اهل آنجا
۱۱ سنی شافعی مذهب اند و در دین متعصب؛ فوشخ^(۳) از اقلیم چهارم طولش

یوشخ (۱) اسکله (۲) زیك، رشك، Varananta (۳)

از جزایر خالدها صده و عرض از خط استوا لدیه شهری کوچک است
و ولایتی بسیار از توابع آن است و قصبه کوسوی و خسروگرد و روح
داخل آن ولایت است و موضع معتبر دارد و باغستان بسیار و انگور و
خریزه و میوه اش نیکو میباشد چنانکه گفته اند صد و چند نوع انگور
دارد و آسیاهای آن همه بهاد میگردد و گویند که فرعون که در زمان
موسی عم در مصر بوده از آنجا بوده است و همامان که م وزیر او است
هم از آنجا است و گویند که جاماسب حکیم در کوسوی مدفون است، باخرز
ولایتی است از اقلیم چهارم و ولایتی بسیار دارد و معتبر است و در
مجموع مواضع باغات انگور و میوه فراوان باشد بتخصیص قصه مالان^(۱)
که جای عظیم و پر نعمت است و خریزه بلد در جمیع خراسان مشهور
است، یادغیش از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدها صده ل و عرض
از خط استوا لهک قصبه کوه نقره و کوه غنایاد و بزرگترین و بست
و لب و حاد و از کابرون و کالون و دهستان^(۲) از توابع آن است حاکم
نشین کوه غنایاد و بزرگترین و دهستان و کاریز که مقام حکیم بصرقی
که سازنده ماه نخست است هم از توابع آنجا است و در آن ولایت بیشه است
بنج فرسنگ در پنج فرسنگ غنیمت است مجموع درخت فستق است و از
هرات و دیگر ولایات بوسم محصول فستق در آنجا روند و هر کس از
برای خود حاصل کند و ولایت برند و بفرشید و بعضی مردم باشند
که معاش ایشان از این حاصل شود و از عجایب حالات آنکه اگر کسی
قصه کند و از فستق کسی دیگری که حاصل کرده باشد بر دارد خر
اورا همان شب گرگ خورد و اگر خیانت نکند سالم بماند، جام از اقلیم

(۱) Variants of کوسوی، وفره، کوسویه، وخرگرد، cf. J. N. 313.

(۲) از کابرون، الحجب و اتحاد، حاد، کوه غنایاد و بست (۲) پالن، مالان (۱)
J. N. 314 gives its capital as کاریز and finally کالو، از کابرد، او کابرون
قلعه ابرو که

چهارم است طولش از جزایر خالدات صده و عرض از خط استوا لدن شهری وسط است و قریب دویست پاره دبه از توابع آنجاست باغستان بسیار و میوه بیشمار دارد و آب شهر و ولایت مجموع از قنوات است و از مزار اکابر تربت زنده پیل احمد جام آنجاست و بسر آنجا عمارتی و گنبدی عالی خواجه علا الدین محمد ساخته و دیگر مزارات متبرکه بسیار است، جشت شهری وسط است و ولایتی قریب پنجاه پاره دبه که بهری رود منسوب است از توابع آن است این زمان موضع او حاکم نشین آنجاست محصولات فراوان و میوه خوب دارد بتخصیص سبب سفید بزرگ که در خراسان مثل آن جایی دیگر نیست، خواف ^(۱) ولایتی است طولش ۱۰ از جزایر خالدات صحه و عرض از خط استوا له که قصبات سلامه و سخنان و زوزن از توابع آن است و ملک زوزنی در آنجا عمارت عالی ساخت از میوه هایش انگور و خربزه و انار و انجیر نیکوست مردم آنجا حنفی مذهبند و شریعت رو و در آن مذهب بغایت صلب اند و غریب دوست باشند و مایل خیرات و حج باشد و در آنجا ابریشم و رویاس بسیار باشد، ۱۵ زاوه ولایتی است و قصبه او زاوه و در آنجا قلعه گلین محکم باشد و قریب پنجاه پاره دبه از توابع آن است و بعضی را آب رود است و بعضی را آب از قنات حاصلش ابریشم و غله و پنبه و انگور و میوه فراوان است و مزار شیخ قطب الدین حیدر که مقدم حیدریان است در آنجاست، غور ولایتی است و شهرستان آنرا آهنگران خوانند از اقلیم چهارم است ۲۰ طولش از جزایر خالدات صط و عرض از خط استوا له و قریب سی پاره دبه از توابع آنجاست و مردم آنجا را ببلایهت نسبت کنند، غرجه ^(۲) از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صط و عرض از خط استوا لوم ۲۵ ولایتیست و قریب پنجاه پاره دبه از توابع آن است و آب و هوا مانند

(۱) Variant خاف

(۲) زاوه

غرجه

ولایت غور، ربع بلخ و طخارستان و ختلان و بامیان، بلخ از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خاللات فاما و عرض از خط استوا لوما کبوترت بنیاد کرد طهنورث دیوبند بانام رسانید و طراسب تجدید عمارتش کرد و بارو کشید شهری بزرگ است و گرمسیر و آب و هوایش در سازکاری وسط است از میوه هاش انگور و خرزهره سخت نیکوست سلطان ملک شاه در رساله آورده است که مردم آنجا را غیرت کتر باشد، بامیان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خاللات فب و عرض از خط استوا لدله هوایش سرد است در عهد خروج مغول جهت آنکه شهزاده موتوکن^(۱) بن جغتای خانرا آنجا کشته بودند جنگیز خان بکین نبیره اش آنرا بکلی خراب کرد و مار بانی^(۲) خواند و حکم کرد که هیچ کس آنجا عمارت و مسکن نکند و از آن وقت باز خراب است، پنجپیر از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خاللات فب و عرض از خط استوا لوله شهری وسط است و هوای خوش دارد حاصلش غله و اندکی میوه باشد، جوزجان ولایتی است و شهرش بوده و فاریاب و شیورقان است از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خاللات صح و عرض از خط استوا له ک هوای معتدل دارد و آبش از قنات و جبالی که در آن حدود است بر میخیزد و حاصلش اندکی غله و میوه باشد، ختلان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خاللات فا و عرض از خط استوا ک شهری بزرگ بوده و اکوت خراب است حاصلش غله و پنبه و انگور باشد، سخنان^(۳) از ولایت طخارستان است و از اقلیم چهارم طولش از جزایر خاللات فب و عرض از خط استوا له شهری کوچک است بر طرف شرقی سه محله است بهم متصل و طرف غربی سه محله است متفرق و قلعه محکم دارد و آب فراوان و باغشان

(۱) Varianta مامکان، مامکین، مامکین of Abu-l-Ghazl, text pp. 314, 149.

(۲) نوی مانی (۳) سحیان

بسیار دارد و از میه انگور و انجیر و شتالو و فستق بغایت فراوان و
 خوب باشد، طالغان از ولایت طخارستان است و از اقلیم چهارم طولش
 از جزایر خالدات فا و عرض از خط استوا که شهر کوچک است اکثر
 مردم آنجا جولاه باشند و دروغه و میوه بسیار است و ولایت معمور و
 آبادان است، فاریاب از اقلیم چهارم است و توابع جوزجان طولش از
 جزایر خالدات صط و عرض از خط استوا نزمه شهری کوچک است کمتر
 از طالغان و ولایتی بسیار و میه فراوان از اقلیم چهارم است، فوادیان
 طولش از جزایر خالدات فب و عرض از خط استوا لح کیتباد اول
 کبانیان ساخت شهری کوچک است و فصبات نوید و وانجرد و شیوان
 ۱۰ از توابع اوست هوای گرمسیر دارد و درو زعفران بسیار بود، کالف
 شهری کوچک است بر کنار جیحون و بهنای جیحون بدینجا سه هزار گام باشد
 دور باروش سه هزار گام است آب و هوایش درست است و میوه های
 خوب و فراوان باشد، دلمج^(۱) قلعه^(۲) ایست بر بیست^(۳) فرسنگی بلخ بر کوهی
 که هشت فرسنگ دور آن کوه است و همه سنگ سیاه است و بر آنجا
 ۱۵ راه نیست و بر فرازش آب و گیاه بسیار است و جانی عظیم محکم است،
 ربع مرو شامغان، مرو از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صوز
 و عرض از خط استوا نزم کهن دز مرو طهورث ساخت و شهر مرو
 اسکندر روی بر آورد و دار الملک خراسان ساخت ابو مسلم صاحب
 دعوت در آنجا مسجد جامع ساخت و در جنب آن دار الاماره سخت عالی
 ۲۰ و درو قبه و پنجاه و پنج گز در پنجاه و پنج گز و از هر طرف آن قبه
 ایوانی است سی گز در شصت گز مأمون خلیفه بوقت آنکه حاکم خراسان
 بود دار الملک آنجا داشتی بنی لیث صفار به نیشابور بردند چون دولت
 ۲۵ بسلاجنه رسید جفری بیگ باز بآنجا آورد و نیره اش سلطان ملک شاه

هست (۱) اوزج possibly for دمج، قحما، و (۲) Variante

مرورا بارو کشید دورش دوازده هزار و شصت گام است و در آن ملک
 غله بی نیکو می آید و معنی این آیت مَثَلُ الَّذِينَ يُبْتِغُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبًّا^(۱) گویی در شان
 آن ملک وارد است گویند که بك من غله چون آنجا زرع کند در سال
 اول صد من حاصل دهد و در سال دوم از غله که دروید باشند و غم
 افشانند صد من و در سال سیم ده من هوابش منعفت است و درو
 بیماری بسیار بود بخصیص علت ریشه آتش از مرور است و فتوات
 زمینش شورناک است و بدین سبب ارتعاش نیکو باشد و جای ریگ
 روان باشد چه در آن تردیکی غلبه ریگ روان است و از مویه هاش
 امرو و انگور و خرزه نیکو است و خشک کرده به بسیار ولایات برند
 و آبی بك بك نیک افتد مردم آنجا بیشتر جنگی بوده اند اکنون آن شهر
 خراب است و از آنجا اکابر و عتلا بسیار خاشه اند و در عهد اکاسره
 برزویه طیب و بزرجمهر جنگان و بارید مطرب و دبه سفید فج^(۲) که
 از ضیاع مروست مقام ابو مسلم صاحب دعوت آنجا بود، اسفوران^(۳) از
 اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات سه و عرض از خط استوا
 لومه شهری کوچک است و درو جز غله حاصل نیست، ایورد از اقلیم
 چهارم است طولش از جزایر خالدات فج م و عرض از خط استوا از که
 نهری کوچک است و درو مویه فراوان، تنبازان از اقلیم چهارم است
 طولش از جزایر خالدات سه و عرض از خط استوا لومه شهری وسط
 است و درو باغستان فراوان و آب روان بسیار و حاصلش مویه و غله
 اند، غاوران^(۴) از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات سه و
 عرض از خط استوا م شهری وسط است و درو باغستان فراوان و آب

(۱) Qur'an II, 233.

(۲) Variant سفیدج of Ibn Khall. No. 233. p.

(۳) اسفوران

(۴) غاوران

بسیار روان و حاصلش غله و میوه باشد قصهٔ مهینه^(۱) که مقام شیخ
ابو سعید ابو انحر بوده قدس الله سره و او آنجا آمده است از توابع
خاوران است و در حق بزرگان که از دشت خاوران خفته اند گفته
اند

شعر^(۲)

تا سپهر صیت گردان شد بخاک خاوران
تا شبانگاه آمدش چار آفتاب خاوره
خواجۀ چون بو علی شادانی آن صاحب فرمان
منتی چون سعد مهینه ز هنر شینی بری
صوفی صافی جو سلطان طریقت بو سعید
شاعری فاخر جو مشهور خراسان انوری
شادباش ای آب و خاک خاوران کروری لطف
محبو آب بحر و خاک کاف گهری پروری

سرخس از اقلیم چهارم است طولی از جزایر خاللات صدک و عرض
از خط استوا از افراسیاب نرک ساخت دور باروش پنج هزار گام است
۱۰ و قلعهٔ محکم از خاکریز دارد و هواش گرمسیر است و آبش از رود
خانه که از هری بطوس میآید و عظیم و نیکو و هاضم و از میوه‌های
انگور و خربزه نیکوست، شرفان^(۳) شهری کوچک است و گرمسیر و غله
فراوان سخت ارزان بود، مرو الزود از اقلیم چهارم است طولی از
جزایر خاللات صر و عرض از خط استوا لوک از قصبات آن پنج ده
۲۰ بوده که سلطان ملک شاء ساخت دور باروش پنج هزار گام است و
گرمسیر است اما هوای درسته دارد و آب گوارنه و اکثر اوقات آنجا
ارزانی بود و از میوه‌های انگور و خربزه سخت نیکوست چند پاره ده

(۱) مهینه و مهینه

(۲) Cf. Dawlat Shah, p. 51.

(۳) Duplicate of اسرفان. See preceding page, and cf. Yaq. III, 231, 236.

از توابع آن است؛ پازر ^(۱) شهری وسط است و از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات صد و عرض از خط استوا لوم در آن ولایت غله فراوان بود، قلعه نای ^(۲) محبس مسعود سعد سلطان است،

باب هجدهم در ذکر ولایت مازندران،

و آن هشت تومان است برین سیل اول تومان جرجان که دارالملک آنجاست دوم موروثاق ^(۳) سیم استراماد چهارم آمل و رستمدر ^(۴) پنجم دهستان ششم روغد هفتم سیاه رستاق ^(۵) حقوق دیوانیش داخل مملکت خراسان است، جرجان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات ص و عرض از خط استوا لونه نیمی سلطان ملک شاه ساخت دور باروش ۱۰ فست هزار گام است هواش گرم است و منعن و آبش از کوه اما چون کوه نزدیکی دارد و در هنگام گرما برف از کوه بیاورند و حاصلش غله و پنبه و ابریشم بود و از میوه هایش خرما و انگور و عناب و سبج نیکو و بسیار بود و از نیکویی نشو و نما نسا درخت دوسه ساله از ده ساله دیگر ولایات نوی تر و بقوت تر باشد و اهل آنجا شیعه و صاحب مروث ۱۰ باشند و در اوایل عهد اسلام کثرت و غلبه عظیم داشته اند و در زمان آل بویه بویا و جنگ شهر نقصانی فاحش در عددشان ظاهر شد و در عهد مغول قتل عام رفت و اکنون خراب است و آنجا مردم اندک اند فیروز ساسانی در آن حدود جیت دفع تازع با نورانیان دیواری طولش بنیاه فرسنگ بساخت و از مزار اکابر تربت محمد بن جعفر الصادق عم ۱۰ و آن مزار بگور سرخ مشهور است و در آنجا دو سنگ آسیا است هنر بکرا بیست گز قطر و دو گز ضخیم، استراماد از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات قطله و عرض از خط استوا لونه شهری وسط است

CE Chahar نامی، گمار، پای (۱) پازر، مادر، یادز، مالو Variants (۲)

روم رستاق، برو، موشان، برور، موشاق، برورد و موروثاق (۳) رستمدر (۴) 244, in Magāzī

ساورستان، سیاه، دهستان (۵) رستمدر (۶)

نزدیک بدریای خزر و آب و هوای معتدل دارد حاصلش غله و میوه و
 انگور و ابریشم باشد، امل از اقلیم چهارم باشد طولش از جزایر خاللات
 فزك و عرض از خط استوا اول طهورت ساخت شهری بزرگ است و
 هواش بگرمی مایل و مجموع میوه های سردسیری و گرمسیری از لوز و
 جوز و انگور و خرما و نارنج و نرج و امرو و مرکب و غیره فراوان باشد
 و مشروبات بغایت خوب و فراوان چنانچه اگر شهر بند شود هیچ چیز از
 بیرون احتیاج نباشد، دهمتان از اقلیم چهارم طولش از جزایر خاللات
 صاید و عرض از خط استوا لزنه قباد بن فیروز ساسانی ساخت و آما
 از ثغور نهاده اند میان مسلمانان و انراك هواش گرم است و آیش از
 رود اندك میوه دارد، رستمندار ولایتی است فریب نمی دهد پاره دیه از
 نواح آن است و هواش بگرمی مایل است و بیشتر ولایات را آیش از
 شام رود، ساری از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خاللات فتح و عرض
 از خط استوا از طهورت دیوبند ساخت شهری وسط است و دورش
 تقریباً چهار هزار گام است و ولایتی بسیار از نواح اوست و میوه و
 ۱۵ پنبه و غله فراوان دارد، روغد از اقلیم چهارم است طولش از جزایر
 خاللات فتح و عرض از خط استوا از شهر وسط است، کیود جامه ولایتی
 است و اکنون چون جرجان خراب است مجموع ولایت داخل کیود جامه
 است حاصلش ابریشم و انگور و غله بسیار میباشد و ولایتی عریض است،
 تیم مردان جزیره ایست مردم بسیار در آنجا ساکن اند کشتیها که از
 ۲۰ اروس^(۱) و گیلان و مازندران می آیند آنجا می آیند و از آنجا سه فرسنگ
 است تا استراباد و محصول بسیار از کشتیها دارد، شهرآباد فصبه ایست
 قباد بن فیروز ساسانی ساخت و اکنون خراب است،

باب نوزدهم در ذکر دیار قومس^(۱) و طبرستان،

حدود آن با ولایات خراسان و عراق عجم و مازندران و مغازه پیوسته
است حقوق دیوانی آنجا داخل خراسان است، خوار^(۲) از اقلیم چهارم طولش
از جزایر خالدات فزی و عرض از خط استوا له كه شهری كوچك است
عنه و پلنه درونيك میباشد، دامغان از اقلیم چهارم طولش از جزایر
خالدات فح به و عرض از خط استوا لوك هوشنگ ساخت دور باروش
هشت هزار گام است و هوایش بگری مایل است و آتش از رود و از
میوه هاش امروء نيكوست چشمة ابست در حوالی چهار دبه آب اندك
دارد میل بزردي از قاذورات هرچه در آنجا اندازند باد چنان بر خیزد
در دامغان كه مجموع درخت بشكند معتدلان بروند و آنرا پاك كند
باد ساكن شود و بكرات آزموده شده است،

چنان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از
خط استوا لو طهورث ساخت هوایش معتدل است و آتش از رود و
از میوه هاش انار و فستق و انجیر بغایت نيكو باشد، بسطام از اقلیم
چهارم است طولش از جزایر خالدات قطك و عرض از خط استوا لوی
شهری كوچك است و هوای معتدل دارد و از مزارات اكابر مزار
سلطان العارفين ابو یزید^(۳) طیفور بن عیسی سروشان^(۴) آنجا است حاصلش
میوه و غله فراوان است، گردكوه آنرا دز گبدان^(۵) گفته اند سه فرسنگ
است بدامغان پیرامون او منصور آباد و مهات^(۶) و رستاق است زراعت
و محصول بسیار دارد، فیروزكوه در معجم البلدان^(۷) و آمده كه قلعه ایست
كه كوه دماوند بر او مشرف است هوایش سرد درخت نمیباشد و غلات
بسیار زراعت میکند و حاصل نيكو دارد و آب خوار از در قلعه و دبه

بایزید بسطامی (۳) خار Vaelant (۲) قومس In the MSS generally (۱)
مهاق، مهاب، مهات (۶) ده گبدان (۵) بروشان (۴) Yang, III, ۲۳۰. (۷)

میگردد، دماوند قصهٔ ایست که آنرا پیشان^(۱) خوانند از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فرک و عرض از خط استوا لهی کیومرث ساخت و هوای سرد دارد و از بیهاش عبای نیکوست چنانکه از عبای دوشاب گیرند، فرم بعضی از فوس گرفته‌اند و بعضی از توابع مازندران و اکثر اوقات داخل ساری میباشد و بوالی او تعلق دارد و بعضی داخل فوس کند و بعضی داخل ساری، خرفان دبی است از توابع بسطام هوای خوش و آب فراوان دارد و از مزار اکابر تربت شیخ ابو الحسن خرفانی در آن موضع است، باب بیستم در ذکر بقاع جیلانات،

و آن دوازده شهر است و از اقلیم چهارم و بر کنار دریای خزر طولش از سفید رود و رستمدار تا موغان چهل فرسنگ و عرض از ولایات دیلمان و طوالتش تا دریا بک فرسنگ حدود آن با ولایات مازندران و عراق عجم و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است حقوق دیوانش هر جیلانی را بدان امیری تعلق دارد که حاکم آنجاست اما آنچه بدیوان مغول میدهند دو تومان است و معظم بلاد آن لامیجان است و فومن و دیگر جیلانات با یکی از این دو دوست باشد و متابعت او نمایند، اصنهد از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فیه و عرض از خط استوا لح شهری وسط است حاصلش غله و برنج و اندکی میوه باشد ولایت بسیار است و قریب صد پاره دبه از توابع اوست حقوق دیوانش دو تومان و نه هزار دینار است، نولم^(۲) از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فیه و عرض از خط استوا لح شهری وسط است حاصلش غله و پنبه و برنج و نارنج و برنج و ایبو باشد، نمیجان شهری وسط است از اقلیم چهارم حاصلش چنانکه از دیگر مواضع است، رشت از اقلیم چهارم هوایش بغایت گرم و منفعتن است حاصلش غله و

پنبه و ابریشم و برنج است و مردم آنجا کوهی و فی قییز باشند، شفت از اقلیم چهارم و شهری کوچک است و آب و هوا و حاصلش مانند دیگر مواضع باشد، فومن از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات قد و عرض از خط استوا لح شهری بزرگ است و ولایات بسیار دارد حاصلش غله و برنج و ابریشم بسیار باشد و مردم جیلانات بیشتر علی العرش باشند، کسکر^(۱) از اقلیم چهارم است و شهری وسط است و آب و هوا مانند دیگر مواضع، کوجنهان^(۲) از اقلیم چهارم است اردشیر بابگان ساخته است و سهش^(۳) خوانند، گوتم از اقلیم چهارم است و در کنار دریا افتاده است و بندرگاه کشتی که از گورگان و طبرستان و شیروان از آنجا بیرون میآید و حاصل عظیم دارد، کرجان^(۴) از اقلیم چهارم است و در قدم شهری بزرگ بوده و اکنون وسط است و آب و هوا مانند ولایات دیگر، لاهیمان^(۵) از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فک و عرض از خط استوا لح شهری بزرگ است و دار الملک جیلانات آیش از جبال بر میغیزد و حاصلش برنج و ابریشم و اندک غله میباشد و نارغ و نرغ و میوههای گرمسیری فراوان است، نسر^(۶) از اقلیم چهارم است و شهری کوچک و در ارتفاع و هوا مانند دیگر جیلانات باشد،

مخلص^(۷)، در صفت طرق و جبال و معادن و انهار و عیون و آبار و بشار و بحیرات و آن پنج فصل است،

فصل اول، در ذکر کیفیت مسافت طرق ایران،

در اول کتاب شرح مسافت فرسنگ بتدقیق داده شد که حکمای ما تقیم در عهد کعباد کبانی اعتبار فرائع کرده مسافت هر فرسنگ سه میل کرده اند که دوازده هزار ذراع خلقی باشد نه گز خیاطی و در

سهش^(۳) کرجنهان، کوجنهان، کرجان^(۲) کسکر^(۱) Vorfant
نعم^(۷) نسر، نیر^(۶) لاهیمان^(۵) کوجنهان، کوججان^(۴) سهش

رسالة ملك شاهی آمله که سلطانی در کینت مسافت فراع کم و بیش
استماع میکرده است اکثر طرق ایران و دیگر ولایات که او را بر آن
عبور بوده است میفرموده است پیوند فراع خوارزم کایش پانزده
هزار گام است و در آذربایجان و ارمن محدود ده هزار گام است و
در عراقین و کردستان و لرستان و خوزستان و خراسان و فارس و
شاهانکاره و دیار بکر و غیر آن بمجوار شش هزار گام بر می آید و در
ولایات روم و گرجستان و ازبان و موغان و شیرفان خود فرسنگ اعتبار
نمیکرده اند و منازل و اوقات می شمرده اند و در تمام مملکت خود
بنیاد فرسنگی بر شش هزار گام معتدل نهاده است و کینت مسافت طرف
که او را بر آن عبور بوده منزل بمنزل در آن رساله گفته است و در عید
اولمجان سلطان مغول همچنین بعضی طرق را که میپسوده اند و میل
مینهاد اند فرسنگی کایش هشت هزار گام خیاطی بر می آید و ذراع
خانی کایش ثلثان گام خیاطی باشد و گاهی معتدل البته یک گام خیاطی
بیشتر است پس هر چه نزدیک است و فرسنگ دوازده هزار ذراع خانی
و کما بیش که حکمای ما تقدم اعتبار کرده اند معتدل علیه است اکنون
آغاز از شهر سلطانی که میان ایران زمین است و دارالملک است کرده
شاهراه را تا اقصی ایران یاد کنیم و راه را که در حدود هر شاه راه
باشد هم در پی آن شاهراه بیاوریم تا زود فهم شود،

شاهراه جنوبی و هی القبلی من السلطانیة الی النجف اقصی حد الایران
۲۰ صد و چهل و چهار فرسنگ است، من سلطانیة الی همدان از سلطانیة
نا دبه غنبر^(۱) پنج فرسنگ ازو تا دبه و لح پنج فرسنگ ازو تا رباط
انابک محمد بن ایلدگر^(۲) چهار فرسنگ ازو تا دبه کرکهر^(۳) بولایت
۲۲ همدان چهار فرسنگ ازو تا دبه صاحب^(۴) همدان شش فرسنگ ازو تا

(۱) بحر، بحر، مجنه، مجنبر، و مجنبر، ولائجود، مجنبر (۲) Qas. II.

صاحب، صاحب، مسامین، صاحب (۳) کرکهرند، کرکهر (۴) 257.

شهر همدان نش فرسنگ جمله باشد از سلطانیة تا همدان سی فرسنگ،
 ثم^(۱) من همدان الى قصر شیرین از همدان تا شهر اسد آباد هفت
 فرسنگ گریوه کوه الوند^(۲) در این راه است ازو تا دبه کنگور اول
 کردستان نش فرسنگ از و تا دبه صبه پنج فرسنگ ازو تا شهر
 «چمچمال»^(۳) چهار فرسنگ ازو تا دبه کرمانشاهان نش فرسنگ صفت
 شد بر که صورت خسرو و شیرین بر آنجا در سنگ تراشیده اند بر دست
 راست يك فرسنگی این مرحله است و دو چشمه آب صه آسیا
 بگرداند از زیر صفت شد بر بیرون میآید و از کرمانشاهان تا جکارمس^(۴)
 نش فرسنگ ازو تا دبه حاکاران^(۵) پنج فرسنگ ازو تا دبه کرند و
 خوشان^(۶) نش فرسنگ ازو تا شهر حلوان بگریوه طاق کرا^(۷) فرو باید
 رفت هفت فرسنگ و برآه کبل و کیلان يك فرسنگ زیادتست و راه
 خوشتر از حلوان که اول ملک عراقی عرب است تا قصر شیرین پنج
 فرسنگ^(۸) راه از آنجا جدا میشود از همدان تا قصر شیرین پنجاه و هشت
 فرسنگ و از سلطانیة هشتاد و هشت فرسنگ از قصر شیرین برآه بغداد
 «تا شهر خانیق پنج فرسنگ از و تا رباط جلولا»^(۹) که سلطان ملک شاء
 الجوقی ساخت پنج فرسنگ ازو تا هارونیة^(۱۰) پنج فرسنگ شهرابان
 بدست راست بدو فرسنگی این مرحله است از هارونیة تا شهر بغویا
 هفت فرسنگ ازو تا شهر بغداد هشت فرسنگ جمله باشد از قصر شیرین
 تا بغداد سی فرسنگ و از همدان هشتاد و هشت فرسنگ و از سلطانیة
 «صد و عجم فرسنگ، ثم من بغداد الى الخف اقصى حد الايران، از بغداد

(۱) Many MSS give بر and so throughout.

(۲) Variant ازود

(۳) جکارش، چکارش، چکاو، حکاریش. (۴) Qud. 10. جچمال، چچمال

جفاه کزان، حیارکازان، حفاکادان، چاکازان، چکار، حیارکازان (۵) حکارمس

جوشان خوشان (۷) حاکاران، خفاکاران، خفاکاران، جفاکاران

(۸) I. K. 18. Qud. 197. I. R. 163, 195, Yqb. 263. J. N. 470. کرا ماد (۹)

(۱۰) حلونه رباط (۱۱) هارونیة

تا ديه صرصر دو فرسنگ ازو تا ديه فراشه^(۱) هفت فرسنگ ازو تا
 شطّ النيل هفت فرسنگ و ديه نرس^(۲) که مقام نمروود بوده و ابراهيم خليل
 عمرا آنجا يائش الداخنه بر دست چپ يك فرسنگي اين طريق است
 از شطّ النيل تا شهر حله دو فرسنگ شهر بابل بر دست راست يه نيم
 فرسنگي اين مرحله است بر كار فرات ازو تا شهر كوفه شش فرسنگ
 و از كوفه تا مشهد امير المؤمنين مرفض على كرم الله وجهه شش بر سر
 بيايان نجف است دو فرسنگ جمله باشد از بغداد تا مشهد نجف بيست
 و شش فرسنگ و از همدان حد و چهارده فرسنگ و از سلطانیه حد و
 چهل و چهار فرسنگ، ثم من النجف الى مكة از مشهد که بر سر نجف
 است تا مکه بيست و هفت مرحله است و در آن مراحل زيبه خاتون
 عباسه زن هرون الرشيد و سلطان ملك شاه سلجوقي و ديگر اكابر مصانع
 و آثار و امثال طرق فراوان ساخته اند اول^(۳) از مشهد تا مغنيه بيست
 و چهار ميل و متعشى بوادی السباع است بر پانزده ميل چنانکه جرير
 گفته است

۱۰ ان الرّيزة من نضن فبره . وادی السباع لكل جنب مصرع
 و در مغنيه مصانع است ازو تا فرعا درو چاههاست سی و دو ميل و متعشى
 مسجد سعد فزاری^(۴) است که عمام آنرا سعد بن ابی وقاص خوانند بر
 چهارده ميل از فرعا تا واقصه بيست و چهار ميل درو چاههاست و از
 جمله چاه قرون که سلطان ملك شاه سلجوقي حفر کرده پانزده گز در پانزده
 گز است در عنى چهار صد گز در سنگ کده اند و متعشى بطرف است
 بر چهارده ميل از واقصه تا عنبة شيطان درو چاههاست بيست و نه ميل
 و متعشى بقييات است بر چهارده ميل چنانچه شاعر گفته است شعر

باديه، فراش، خواشه، فراج، فراشه، فرات، Variants Cf. I. J. 217.

ديوس و لولوس، بر نوس، ابريوس، ديبوس و بوس Cf. I. K. 199.

from whom all this route is copied. Cf. Yaq. II, 398. (۲)

هل لنا من زماننا بالقياس مرجع.

از عقبه تا فاع درو چاههاست بیست و چهار میل و منعشی بالجمله
 است بر سیزده میل و از فاع تا زباله درو آب بسیار است بیست و
 چهار میل و منعشی بحرایی است بر چهارده میل و از زباله تا شقوق
 درو برکهاست بیست و یک میل و منعشی بتنازیر است بر چهارده میل
 از شقوق تا بظان و فی العباد و درو برکهاست بیست و نه میل
 و منعشی به بردین بر چهارده میل و از عبادی تا ثعلبیه بیست و نه میل
 و منعشی بهلبیه^(۱) است بر چهارده میل جمله باشد از نجف تا ثعلبیه
 دویست و سی و شش میل که هفتاد و هشت فرسنگ و دو میل تواند
 بود و از بغداد صد و چهارده فرسنگ و دو میل شمرده اند و راه واسط
 در ثعلبیه با راه بغداد پیوندد و ثعلبیه را ثلث راه بغداد تا مکه شمرده اند
 از ثعلبیه تا خزیمه درو برکهاست سی و دو میل و منعشی بغیس^(۲) است
 بر چهارده میل از خزیمه تا اجنر^(۳) و درو برکهاست بیست و چهار
 میل و منعشی به بطن الاغر بر چهارده میل از اجنر تا فید درو آب
 روانست سی و سه میل و منعشی به قراین است بر بیست میل از فید
 تا نوز درو برکهاست و چاههاست سی و یک میل و منعشی بقرنین^(۴)
 است بر هفتاد میل از نوز تا سبیرا^(۵) درو برکهاست و چاههاست
 بیست و یک میل و منعشی به فحیه^(۶) است بر دوازده میل از سبیرا تا حاجر
 درو برکهاست و چاههاست سی و شش میل و منعشی بعباسیه است بر
 پانزده میل از حاجر تا معدن نقره درو چاههاست سی و چهار میل
 و منعشی بقروری است بر هفتاد میل جمله باشد از ثعلبیه تا این مرحله
 دویست و ده میل که هفتاد فرسنگ بود و از نجف صد و چهل و
 هشت فرسنگ و دو میل و از بغداد صد و هفتاد و چهار فرسنگ و

حقوقه، حقوقه (۱) بحالی، بحالی (۲) برمه، برمه، تابه، Variants (۳)

بحیه (۴) سبیرا (۵) بقرین (۶)

دو میل راه مدینه از اینجا جدا میشود و از معدن نقره تا مغیة الماوان
 درو برکهاست و چاههاست سی و سه میل و منعشی بسط است بر
 شانزده میل از مغیة الماوان تا رینگ درو برکهاست و چاههاست بیست
 و چهار میل و منعشی به ارمه بر چهارده میل از رینگ تا معدن بنی سلیم
 « درو برکهاست بیست و چهار میل و منعشی بشروزی^(۱) بر دوازده میل
 از معدن بنی سلیم تا سلیله بیست و شش میل و منعشی بکاین است بر
 دوازده میل و از سلیله تا عمق درو برکهاست و چاههاست بیست و یک
 میل و منعشی بسنجه بر دوازده میل از عمق تا افعیة درو برکهاست و
 چاههاست سی و دو میل و منعشی بکراع^(۲) بر پانزده میل از افعیة تا
 ۱۰. مسلح درو برکهاست و چاههاست سی و چهار میل و منعشی بکیرانه بر
 چهارده میل از مسلح تا غره درو برکهاست و چاههاست هجده میل و
 منعشی بقصر است بر هشت میل از غره تا ذات العرق که مغات این
 طریق است و بعضی مغاترا بمسلح شمارند بیست و شش میل و در ذات
 العرق چاههاست و منعشی باوطاس است بر دوازده میل و راه بصره
 ۱۵. در اوطاس یا ذات العرق با این راه پیوندد و از ذات العرق تا
 بستان ابن عامر درو آب بسیار است بیست و دو میل و منعشی بشر
 ذی کله است بر پانزده میل از بستان ابن عامر تا مکه بیست و چهار
 میل و منعشی بمشائر است بر پانزده میل جمله باشد از معدن نقره تا
 مکه دویست و هشتاد و چهار میل که نود و چهار فرسنگ و دو
 ۲۰ میل است و از ثعلیة صد و شصت و چهار فرسنگ و دو میل و از
 نجف دویست و چهل و سه فرسنگ و میلی و از بغداد دویست و
 شصت و نه فرسنگ و میلی و از همدان سیصد و پنجاه و هفت فرسنگ
 و میلی و از سلطانیة سیصد و هشتاد و هفت فرسنگ و میلی و در صور
 ۲۵. الاقالیم گوید که از راه راست نجف تا مکه هجده بیست و هفت مرحله

(۱) Variant سرور

(۲) انواع

است و از کوفه تا مدینه بیست مرحله و از مدینه تا مکه ده مرحله
و من مکه الى المدینه^(۱) بطریق الحجاد از مکه تا بطن عمر درو چشمه
ایست و برکه شانزده میل ازو تا عسنان درو چاههاست سی و سه میل
ازو تا فدید درو چاههاست بیست و چهار میل ازو تا جحفه که میقات
اهل شام است بیست و هفت میل در بای قلزم بر پنج میل این مرحله
است ازو تا دیه ابول درو چاههاست بیست و هفت میل ازو تا سفیا
درو آب روانست بیست و نه میل ازو تا روثه درو برکه آب است
سی و شش میل ازو تا سیاله درو چاههاست سی و چهار میل ازو تا
ملل درو چاههاست نوزده میل ازو تا شجره دوازده میل ازو تا مدینه
سه میل جمله باشد از مکه تا مدینه دویست و شصت میل که هشتاد
و شش فرسنگ و دو میل باشد، و بطریق البدر از مکه بدیه حی^(۲)
سه فرسنگ از آنجا بفرات^(۳) ابو بکر و عثمان^(۴) رضعهما که آنرا سیان^(۵)
خوانند و رفیع^(۶) نیز گویند شش فرسنگ از آنجا بام الحلیص که عقبه
سویق^(۷) آنجاست هشت فرسنگ و از آنجا بفرات طنوه راتی و بقال وادی
طنوان^(۸) هشت فرسنگ و از آنجا بام رابط عراب و سعال^(۹) راتی و
سعال ابجود^(۱۰) و میل ابو جهل آنجاست هشت فرسنگ و از آنجا بوادى
البدر^(۱۱) هشت فرسنگ و از آنجا بیدر و حنین سه فرسنگ و از آنجا
بوادى الصفر شش فرسنگ و از آنجا بوادى الغزال^(۱۲) هشت فرسنگ
و از آنجا بدو الحلیفه که میقات است هفت فرسنگ و از آنجا بیدر^(۱۳)
امیر المؤمنین علی عم هشت فرسنگ و از آنجا بمدینه حضرت رسول صلعم

(۱) I. K. 130, in reverse way.

(۲) Variant حی

(۳) بزیارت

(۴) J. N. 540. (۵) رفیع (۶) سفیان، سیفان، سیفان (۷) عمر (۸)

صقلان (۹) or رفیع J. N. 542. Yaq. IV, 702. طنوه راتی و بقال وادی

(۱۰) بوادى حبيب البدر (۱۱) و بقال الحلیفه و ملل (۱۲) عراق و بقال (۱۳)

بصره ایبار J. N. 540 (۱۴) Yaq. III, 399 and 797. حب البدر

دو فرسنگ جمله باشد دوپست و چهل و سه میل که هشتاد و یک
فرسنگ باشد، و طریق الّذی سلك رسول الله صلی الله علیه و آله
وقت الهجرة از زیر مکه دلیل گرفت تا دریا کنار نزدیک عثمان و از
آنجا براه رفت تا از قدید بگذشت از قدید بین انحرار رفت و به
نیه المرأة رفت و از آنجا بپایان مدلجه نجاج پس بر زمین مرجح پس بیطن
مرجح ذی الغضون پس بیطن ذات کندی پس به الاجرد پس بذی ممر
پس بیطن اعدا و مدلجه تعین پس بغلیانه رسید پس بخان بالفاحه پس
بهبط العرج پس بپایان ثنیة الاعبار بین بیرون رفت و بپایان بنی عمرو بن عوف
آمد و بقیادت پس در مدینه رفت، و من المدینة الى النجف بعد المشهد
۱۱ فی المراجعة^(۱) از مدینه تا طرف که درو آب روانست^(۲) سی و پنج میل
ازو تا بطن نخلی که درو آب باران است بیست و دو میل ازو تا
عیله که درو چاهها شور است سی و شش میل ازو تا معدن نقره چهل
و شش میل جمله باشد از مدینه تا معدن نقره صد و سی و نه میل که
چهل و شش فرسنگ و میلی باشد از معدن نقره تا نجف بموجب شرح
۱۲ ما قبل صد و چهل و هشت فرسنگ و دو میل که جمله باشد صد و
نود و پنج فرسنگ، و من واسط الى ثعلیة ثم الى مکه شرفه الله از واسط
تا شعلعه سی میل ازو تا عیسی^(۳) سی و دو میل ازو تا ذات العین^(۴)
بیست و شش میل ازو تا شایبه^(۵) بیست و شش میل ازو تا اخادید^(۶)
سی میل ازو تا خرجه^(۷) سی میل ازو تا سوبه^(۸) بیست و هفت میل
ازو تا لینه^(۹) سی میل ازو تا ثعلیة بیست و پنج میل جمله باشد از واسط
تا ثعلیة دوپست و پنجاه و شش میل که هشتاد و پنج فرسنگ و
میلی بود و از ثعلیة تا مکه بموجب شرح ما قبل صد و شصت و چهار

(۱) I. K. 128 in reverse way.

(۲) Variant است باران

(۳) عیسی

عیسی

(۴) باب المعنی

(۵) شاه، شام

(۶) Yaq. I, 158. اجاره

(۷) Yaq. II, 418. چوخا

(۸) شوبه، نینویه، سریه

(۹) Yaq. IV, 375.

فرسنگ و دو میل هر دو باشد دویست و پنجاه فرسنگ، و من بغداد
 الى سائر البلاد ثم الى بصره از بغداد تا مداین شش فرسنگ ازو تا دیر
 [۱۱] عاقول هشت فرسنگ ازو تا جبل هفت فرسنگ ازو تا قم الصلح ده
 فرسنگ ازو تا واسط نه فرسنگ جمله باشد از بغداد تا واسط چهل
 فرسنگ از واسط تا نهر ابان ده فرسنگ ازو تا فاروت هشت فرسنگ
 ازو تا دیر المال پنج فرسنگ ازو تا حیابیت هفت فرسنگ ازو در شط
 باید رفت و از بطایح گذشته از نهر الاسد تا دجلة العورا آمد جمله
 باشد سی فرسنگ و ازو در نهر معقل بصره باید شد جمله باشد ده
 فرسنگ و از واسط تا بصره چهل فرسنگ و از بغداد هشتاد فرسنگ،
 ۱۱ و من بصره الى البحرين از بصره تا عبادان دوازده فرسنگ و از آنجا دو
 فرسنگ دیگر خوشاب است بعد از آن در بحر تا شهر بحرین هشتاد
 فرسنگ و در این راه دو کوه خفته است در زیر آب که آنها عویس و
 کسیر خوانند اگر کشتی بر سر آن کوهها راند خالی باشد و عمق آب
 درین راه هشتاد یا هشتاد و یک می باشد جمله باشد از بصره تا بحرین
 ۱۵ هشتاد و چهار فرسنگ، و من بصره الى دولتخانه قیس^(۱) از بصره تا
 جزیره خارك پنجاه فرسنگ ازو تا جزیره الان^(۲) هشتاد فرسنگ ازو تا
 جزیره ابرون هفت فرسنگ ازو تا جزیره چین^(۳) هفت فرسنگ و درو
 ساکنان نیستند ازو تا جزیره قیس هفت فرسنگ جمله باشد از بصره تا
 قیس صد و پنجاه و یک فرسنگ، و من بغداد الى اصنهان اعظم بلاد
 ۲۰ عراق عجم از بغداد تا کنگور بموجب شرح ما قبل هشتاد و پنج فرسنگ
 از کنگور تا بیدستان^(۴) پنج فرسنگ ازو تا شهر نهاوند سه فرسنگ ازو
 تا دیه فرامرز^(۵) چهار فرسنگ ازو تا شهر بروجرد^(۶) چهار فرسنگ ازو

(۱) Variant قیس throughout.

چین، چین، چین (۲) عمان، لان

(۳) Cf. J. N. 470 ید شای

فرامرز، قراقرق (۴)

(۵) بروجرد

نا حسن آباد^(۱) چهار فرسنگ راه شاپور خواست^(۲) درین مرحله بدست
 راست یاند ازو تا میان رودان هشت فرسنگ ازو تا منار^(۳) سه فرسنگ
 ازو تا شهر کرج شش فرسنگ ازو تا دون سون چهار فرسنگ ازو تا
 آسن^(۴) پنج فرسنگ ازو تا سنگان^(۵) شش فرسنگ از این مرحله راهی
 دیگر بدست راست باصفهان رود از سنگان تا جوی مرغ کهنر^(۶) شش
 فرسنگ ازو تا اشقران^(۷) هفت فرسنگ ازو تا نهران هفت فرسنگ ازو
 تا جوی کونک^(۸) شش فرسنگ ازو تا شهر اصفهان چهار فرسنگ جمله
 باشد از شهر کرج تا اصفهان چهل و پنج فرسنگ و از کگور هشتاد و
 دو فرسنگ و از بغداد صد و پنجاه و هفت فرسنگ، و من بغداد الی
 ۱۰ رجه الشام^(۹) از بغداد تا نل غرقوف سه فرسنگ آن تل پشته سخت
 بلند است چنانکه در بیابان از پانزده فرسنگ بدید است ازو تا شهر
 انبار هشت فرسنگ از آنجا براه بیابان سیوات بدمشق یک روز میروند
 کا پیش صد فرسنگ باشد و از بغداد تا رجه صد و هشتاد فرسنگ بود،
 و من بغداد الی موصل اعظم بلاد دیار بکر از بغداد تا بردان چهار فرسنگ
 ۱۰ ازو تا عکبرا پنج فرسنگ ازو تا با حمضا^(۱۰) سه فرسنگ ازو تا قادسیه
 هفت فرسنگ ازو تا سامره سه فرسنگ جمله باشد از بغداد تا سامره
 بیست و دو فرسنگ از سامره تا کرخ دو فرسنگ ازو تا جیلنا هفت
 فرسنگ ازو تا سودقانیه پنج فرسنگ ازو تا بارما پنج فرسنگ ازو تا
 پلی که زاب اصغر آنجا بدجله میریزد پنج فرسنگ ازو تا حدیثه دوازده
 فرسنگ جمله باشد از سامره تا حدیثه سی و شش فرسنگ و از بغداد

(۱) Variante جناباد، خیاباد

(۲) شاپور خاص

(۳) منار، منا

(۴) آسن، آشن، ماسن، راهن

(۵) سنگان، سکون، سنگان

(۶) مرغی کهنه

(۷) and see Yaq. I. 281.

(۸) موی کونک، See Yaq. I. 440.

(۹) I. K. 113. Qud. 214.

(۱۰) حمبا، علسا، جمیما، حباسا

پنجاه و هفت فرسنگ از حدیثه تا بنی طعان^(۱) هفت فرسنگ ازو تا
 شهر موصل هفت فرسنگ جمله باشد از حدیثه تا موصل چهارده فرسنگ
 و از سامره پنجاه فرسنگ و از بغداد هشتاد و دو فرسنگ، شاهراه شرق
 من سلطانیه الی جمجون انصی حد الا بران سیصد و چهل و هفت فرسنگ،
 ۸ من سلطانیه الی الری و ورامین از سلطانیه تا دیه قبود که مغول صابین
 قلعه خوانند پنج فرسنگ ازو تا شهر ابهر چهار فرسنگ ازو تا دیه
 فارسین چهار فرسنگ ازو تا سومقان^(۲) که مغول آنرا آق خواجه گویند
 شش فرسنگ شهر قزوین بر دست چپ چهار فرسنگی این مرحله است
 راه خراسان از اینجا دو میشود یکی بطریق سقز آباد و یکی براه سگز آباد
 ۱۰ از سومقان تا دیه مارین^(۳) پنج فرسنگ ازو تا دهنده^(۴) هشت فرسنگ
 ازو تا سقز آباد پنج فرسنگ ازو تا دیه خانون پنج فرسنگ ازو تا مشهد
 پنج فرسنگ ازو تا شهر ری سه فرسنگ جمله باشد از سلطانیه تا ری پنجاه
 فرسنگ از ری تا ورامین شش فرسنگ است، ثم من ورامین الی رباط
 مهران دوست^(۵) از ورامین تا رباط خممار تکین شش فرسنگ ازو تا خوار
 ۱۸ ری معروف بمحلّه باغ شش فرسنگ ازو تا دیه نمک شش فرسنگ ازو
 تا رأس الکعب^(۶) شش فرسنگ ازو تا دیه سرخ شش فرسنگ ازو تا
 سمنان چهار فرسنگ جمله باشد از ورامین تا سمنان سی و چهار فرسنگ و
 از سلطانیه نود فرسنگ ازو تا رباط آهوان^(۷) هفت فرسنگ ازو تا رباط
 هرمز^(۸) مشهور بجرم جوی هفت فرسنگ ازو تا دامغان شش فرسنگ جمله
 باشد از سمنان تا دامغان بیست فرسنگ و از ورامین پنجاه و چهار فرسنگ

(۱) طیان، طنان، تمام، طیان Variants (۲) See above p. 59.

مشهد، دیهش، دیه، پند، پند، دیه، پند، وند (۳) See p. 59.

(۴) I. K. 22. Quod. 200. l. R. 100. (۵) Cf. Yaq. II. 733. رأس الکعب، راس

سرمر، سرمن (۶) آب آهوان (۷) راس آمد، الکعب، راس الکعب

قرهود سور

و از سلطانیة صد و ده فرسنگ از دامغان تا حداده^(۱) مشهور بهمان دوست
شش فرسنگ از اینجا به دو راه به نیشاپور روند یکی برای جاجرم و یکی
برای سبزوار، ثم من مهران دوست بطریق جاجرم الی نیشاپور از حداده تا
شهر بسطام هفت فرسنگ و از دامغان تا بسطام سیزده فرسنگ و از سمنان
سی و سه فرسنگ و از ورامین شصت و هفت فرسنگ و از سلطانیة صد
و بیست و سه فرسنگ از بسطام راهی به نیشاپور رود و یکی بخوارزم برای
نیشاپور از بسطام تا مفر^(۲) هفت فرسنگ ازو تا دبه سلطان^(۳) هفت فرسنگ
ازو تا رباط سوخ^(۴) سه فرسنگ و ازو تا جاجرم شش فرسنگ جمله باشد از
بسطام تا جاجرم بیست و سه فرسنگ و از دامغان سی و شش فرسنگ و
از سمنان پنجاه و شش فرسنگ و از ورامین نود فرسنگ و از سلطانیة صد
و چهل و شش فرسنگ و از جاجرم تا دبه آزادوار^(۵) که مولد خواجه
شمس الدین محمد صاحب دیوان بود هشت فرسنگ و ازو تا دبه
خوارشاه^(۶) چهار فرسنگ ازو تا دبه بخرآباد^(۷) که مقام شیخ سعد الدین
جموی قس سر بود سه فرسنگ ازو تا برزنا^(۸) پنج فرسنگ ازو تا
نوده^(۹) چهار فرسنگ ازو تا طاقان^(۱۰) که هشت فرسنگ ازو تا رباط
بوزنگان^(۱۱) بدیه احمد آباد شش فرسنگ ازو تا نیشاپور چهار فرسنگ جمله
باشد از جاجرم تا نیشاپور چهل و دو فرسنگ و از بسطام شصت و پنج
فرسنگ و از دامغان هشتاد و هشت فرسنگ و از سمنان نود و هشت فرسنگ
و از ورامین صد و سی و دو فرسنگ و از سلطانیة صد و هشتاد و هشت
فرسنگ، ثم من نیشاپور الی سرخس از نیشاپور تا دبه باد^(۱۲) هفت فرسنگ

سلطانیة (۱) خلاصه، خلاصه (۲) Cf. Yaq. IV. 587. (۳) خلاصه، خلاصه (۴) Variants

خوارشاه، خوارشاه، خوارشاه، خوارشاه (۵) آزادوار، آزادوار (۶) خوارشاه، خوارشاه، خوارشاه، خوارشاه

برزنا، برزنا، برزنا، برزنا (۷) بخرآباد، بخرآباد، بخرآباد، بخرآباد (۸) بخرآباد، بخرآباد، بخرآباد، بخرآباد

نوردگان، نوردگان، نوردگان، نوردگان (۹) نوده، نوده (۱۰) طاقان، طاقان (۱۱) بوزنگان، بوزنگان، بوزنگان، بوزنگان

دزما، دزما (۱۲)

راه هری^(۱) از اینجا بدست راست جدا میشود و از دبه باد تا دبه خاکستر
 پنج فرسنگ ازو تا رباط سنگ هست سه فرسنگ ازو تا رباط مایی^(۲)
 شش فرسنگ ازو تا رباط نوران^(۳) هفت فرسنگ ازو تا رباط آبگینه
 هفت فرسنگ درین راه دو غصه است هر یکی نیم فرسنگ ازو تا شهر
 سرخس شش فرسنگ جمله باشد از نیشابور تا سرخس چهل و یک فرسنگ،
 و من سرخس بطریق بلخ الی حجون اقصی حد ایران از سرخس تا رباط
 جعفری نه فرسنگ ازو تا میل عمری هفت فرسنگ ازو تا رباط ابو نعیم^(۴)
 هفت فرسنگ ازو تا آب شور پنج فرسنگ تا این مرحله بیابان و ریگ
 است و آب روان ندارد و از آب شور تا دز هفت^(۵) دو فرسنگ است
 و ازو تا شهر مرو الزود پنج فرسنگ است جمله باشد از سرخس تا شهر
 مرو الزود سی و پنج فرسنگ است و از نیشابور هفتاد و شش فرسنگ
 و از دامغان صد و پنجاه و چهار فرسنگ و از ورامین دویست و هشت
 فرسنگ و از سلطانیه دویست و شصت و چهار فرسنگ از شهر مرو
 الزود^(۶) تا رباط سلطان هفت فرسنگ ازو تا دبه کوچاباد^(۷) پنج فرسنگ
 شهر طالقان بر دست راست به شش فرسنگی این مرحله است از کوچاباد
 تا آب گرم هفت فرسنگ ازو تا کبوترخانه پنج فرسنگ ازو تا مسجد رازان^(۸)
 هفت فرسنگ است ازو تا آستانه هفت فرسنگ است شهر فاریاب بر
 دست راست بدو فرسنگی این مرحله است از آستانه تا رباط کعب^(۹)
 شش فرسنگ ازو تا شهر شیرقان^(۱۰) نه فرسنگ از آستانه تا شیرقان آب
 روان نیست از شیرقان تا دبه سلیمان^(۱۱) دو فرسنگ است ازو تا رباط
 علوی نه فرسنگ ازو تا دستگرد یک فرسنگ ازو تا دبه پاره^(۱۲) نزدیک

چابه، عامه، مانه، جامه (۲) Variant مرا or مرات and so throughout.

دز هندو، بندو، دبه، مع، درهند، دزهند (۳) بر نعیمی، بر یعنی (۴) نوران (۵)

کعب، کعبه (۶) رازان برادان (۷) کوچاباد، کوچاباد (۸) J. N. 329 (۹)

پاره، بار، پاره (۱۲) سگزاران (۱۱) شیرقان، سورقان، سورقان (۱۰)

گزینی^(۱) هفت فرسنگ ازو تا رباط ابو العباس نه فرسنگ ازو تا رباط
ابن طاهر^(۲) هفت فرسنگ ازو تا شهر فراه^(۳) هفت فرسنگ ازو تا
رباط خشت پخته هفت فرسنگ ازو تا خوشاب دان^(۴) هفت فرسنگ
ازو تا رباط طفاج^(۵) هفت فرسنگ ازو تا کاروانگاه^(۶) هفت فرسنگ
ازو تا رباط سرهنگ نه فرسنگ ازو تا مناره گاه^(۷) هفت فرسنگ ازو
تا سابل بی هفت فرسنگ ازو تا منک منی^(۸) هفت فرسنگ ازو تا
رباط مریم^(۹) نه فرسنگ ازو تا خوارزم نو هفت فرسنگ ازو تا حل
نو^(۱۰) شش فرسنگ ازو تا ارگج که دار الملک خوارزم است چهار فرسنگ
جمله باشد از دهنان نا ارگج صد و ده فرسنگ و از جرجان صد و
سی و ده فرسنگ و از دامغان صد و شصت و نه فرسنگ و از رامین
دویست و بیست و ده فرسنگ و از سلطانیه دویست و هشتاد و نه
فرسنگ و من نیشاپور الی هرات^(۱۱) از نیشاپور تا دبه باد هفت فرسنگ
از انجا راهی که بر رخس رود باد کرده شد راهی که بهری رود تا رباط
بدیعی^(۱۲) پنج فرسنگ است ازو تا دبه فرهادان^(۱۳) هفت فرسنگ ازو تا
دیه سعید آباد^(۱۴) هفت فرسنگ ازو تا دبه خسرو پنج فرسنگ ازو تا
شهر بوچکان^(۱۵) هفت فرسنگ جمله باشد از نیشاپور تا بوچکان سی و
هشت فرسنگ، از این مقام راهی بهری رود و یکی بقاین و یکی بباخرز و یکی
بر رخس، براهی نادیه گلاباد^(۱۶) شش فرسنگ ازو تا کوئک منصور^(۱۷)
ده فرسنگ ازو تا شهر فونج^(۱۸) شش فرسنگ ازو تا شهر هری هشت

ابو طاهر (۴) کریم، کرکی، کوهی، کرفی، کز کرمی، کوسنی Variants (۱)
 طغاج (۵) دارو، دان (۶) دراده، ذاق، وراج (۷) رامن طاهر
 پیتی، پیتی، پیک منی (۸) منار کاه (۹) کلوان گاه (۱۰)
 هراة مهری (۱۱) علم، خلم، صلم، حر، حکم فو (۱۲) حرم (۱۳) سلک منی
 مزباد، دیه فرهاد (۱۴) بدلی (۱۵) throughout, L. R. 172, Muq. 349
 کلاب (۱۶) بوزجان (۱۷) سعزایاد (۱۸) زیرباد، میریاد، فرهادانی، دریاد
 بوشیج (۱۹) مصرر (۲۰)

فرسنگ جمله باشد از پوچکان تا هری می فرسنگ و از نیشاپور شصت و هشت فرسنگ و از دامغان تا هری بموجب شرح ما قبل صد و چهل و شش فرسنگ و از ورامین تا هری دویست فرسنگ و از سلطانیته دویست و پنجاه و شش فرسنگ، و من نیشاپور الی ترشیز و قهستان از نیشاپور تا رباط سه ديه^(۱) پنج فرسنگ ازو تا رباط نورخان^(۲) چهار فرسنگ ازو تا چاه سیاه سه فرسنگ ازو تا ديه دانه^(۳) پنج فرسنگ درین مرحله هفت پاره ديه است آبادان و آب روان دارد ازو تا ديه مرد^(۴) چهار فرسنگ ازو تا شهر ترشیز هفت فرسنگ جمله باشد از نیشاپور تا ترشیز یست و هشت فرسنگ و از ترشیز تا این بلاد برست موجب است تا شهر نون یست و پنج فرسنگ تا شهر فاین می و شش فرسنگ تا شهر پوچکان می و شش فرسنگ، من هرات الی سیستان^(۵) از هراه تا جامان^(۶) يك مرحله^(۷) ازو تا کوه سیاه يك مرحله ازو تا قنات سری يك مرحله ازو تا خاستان^(۸) از توابع اسنزار يك مرحله ازو تا کویستان^(۹) يك مرحله ازو تا دره يك مرحله ازو تا شهر فره يك مرحله ازو تا فول رود فره يك مرحله ازو تا سرشك يك مرحله ازو تا کهنر^(۱۰) يك مرحله ازو تا بست يك مرحله ازو تا جوبن يك مرحله ازو تا بیشتر^(۱۱) يك مرحله ازو تا آب هیرمند گذر باید کرد ازو تا کرکوبه چهار فرسنگ ازو تا سیستان سه فرسنگ جمله باشد از هراه تا سیستان پانزده مرحله و بروایت مسالك الممالك^(۱۲) هشتاد فرسنگ و بروایت دیگر از هری تا سیستان شصت فرسنگ، و من هرات الی مرو از هری تا

۱) ویرجا، تورغا (۲) Variante سیدی عمر، غر، سیدی احمد cf. J. N. 323.

مرو، هرد، غر، غرود، غود، غرد، غر (۳) نور، دار، دابه، روانه (۴) ديه سرود

چارمان (۵) Muq. 250. 1st. 248, 282. I. H. 304, 331. I. R. 173.

(۶) In the MSS throughout فرسنگ with blanks for the numerals: but cf.

1st. 248, 282. I. H. 304, 331. Muq. 350. (۷) جامان، جامان، جامان (۸)

I. K. 50. (۹) بسر (۱۰) لجر (۱۱) کویستان، کویسان (۱۲)

سکاباد^(۱) پنج فرسنگ ازو تا بادغیس^(۲) پنج فرسنگ ازو تا بون^(۳) پنج فرسنگ ازو تا مرغزار دره پنج فرسنگ ازو تا باغی شور^(۴) هشت فرسنگ ازو تا لوسرود^(۵) پنج فرسنگ ازو تا مرو الزود چهار فرسنگ جمله باشد از مراه تا مرو الزود سی و هفت فرسنگ از مرو الزود تا قصر احف فیس پنج فرسنگ ازو تا خورزان^(۶) چهار فرسنگ ازو تا اسداباد^(۷) شش فرسنگ ازو تا قریین هفت فرسنگ ازو تا بجایاد^(۸) پنج فرسنگ ازو تا مهدی آباد^(۹) هفت فرسنگ ازو تا فاز^(۱۰) شش فرسنگ ازو تا شهر مرو هفت فرسنگ جمله باشد از مرو الزود تا مرو چهل و هفت فرسنگ و از هری هشتاد و چهار فرسنگ، من مرو الی بلخ^(۱۱) از مرو تا مرو الزود بموجب شرح ما قبل چهل و هفت فرسنگ از مرو الزود تا ارسکن^(۱۲) پنج فرسنگ ازو تا اصراب هفت فرسنگ ازو تا گجایاد شش فرسنگ ازو تا طالقان شش فرسنگ ازو تا کشمار^(۱۳) پنج فرسنگ ازو تا ارغون^(۱۴) از توابع جوزجان پنج فرسنگ ازو تا قصر حوط^(۱۵) از توابع جوزجان پنج فرسنگ ازو تا فاریاب پنج فرسنگ ازو تا فاح^(۱۶) نه فرسنگ ازو تا شهرقان نه فرسنگ ازو تا صدره^(۱۷) شش فرسنگ ازو تا دستگیر^(۱۸) پنج فرسنگ ازو تا عود چهار فرسنگ ازو تا بلخ سه فرسنگ جمله باشد از مرو الزود تا بلخ هشتاد فرسنگ و از مرو تا بلخ صد و بیست و هفت فرسنگ، من مرو الی خوارزم^(۱۹) از مرو تا رده سفی^(۲۰) پنج فرسنگ ازو تا دبه ابدان گنج^(۲۱) دو فرسنگ ازو تا رباط سوزان^(۲۲) هشت

نون^(۳) یادغیس^(۲) سکاباد، هکاما آباد GE. I. N. 329. (۱)
 فرشی، لوسرود، سرود، اوسرود^(۵) بحر، سحر، سور، بعمره، بی، یعنی^(۴)
 خوراب، سوازر، غورات، حوراط I. K. 32. Qud. 300. (۶) لوردو، بوسرود
 فاز^(۱۰) قباآباد^(۹) بجی آباد، بجناآباد^(۸) اسرایاد، استراباد، اسداباد^(۷)
 حور^(۱۵) ارغون^(۱۴) کشمار^(۱۳) ارسکی^(۱۲) I. K. 32. Qud. 210. (۱۱)
 سفی^(۲۰) J. N. 349, Monq. 344. (۱۹) دستگرد^(۱۸) سلم^(۱۷) فاح^(۱۶)
 سوزان، سوزان^(۲۲) ابادان، آب دان، کغم^(۲۱) سفی، حفر، ستوا، بقرا، سفی

فرسنگ ازو تا چاه خاك پنج فرسنگ ازو تا چاه حاجی ^(۱) هفت فرسنگ
ازو تا چاه هارون ^(۲) هفت فرسنگ ازو تا رباط نوشاگرد ^(۳) هفت
فرسنگ درین مرحله بقدر دو هزار گام ریگ روان است ازو تا شکاباد ^(۴)
هفت فرسنگ ازو تا رباط طاهری ^(۵) شش فرسنگ ازو تا رباط بودنه ^(۶)
پنج فرسنگ ازو تا شهر جفرید ^(۷) از توابع خوارزم سه فرسنگ ازو تا
شهر درغان هفت فرسنگ ازو تا دهان شیر پنج فرسنگ در این موضع
دو کوه تنگ بهم نزدیک بر آمده است و آب همچون بدان بسیاری در
آن میان میگذرد و ازو تا سدور ^(۸) چهار فرسنگ ازو تا شهر هزار
اسب ^(۹) ده فرسنگ ازو تا دیه ازرق ^(۱۰) سه فرسنگ ازو تا رخسین
۱۰ هفت فرسنگ ازو تا اندراستان ^(۱۱) شش فرسنگ ازو تا شهر نوزوار ^(۱۲)
دو فرسنگ ازو تا شهر ارگج که دار الملک خوارزم است شش فرسنگ
جمعه باشد از مرو تا خوارزم بدین راه صد و بیست و چهار فرسنگ؛
شاهراه شمالی من سلطانیه الی باب الابواب اقصی حد الابواب مغول یاب
الابواب را دهمور قاپی ^(۱۳) خوانند، من سلطانیه الی اردبیل ^(۱۴) از سلطانیه
۱۵ تا زنجان پنج فرسنگ از اینجا راهی بولایت تبریز و مراغه و ارمن و روم
میرود و راهی به اردبیل و سراو براه اردبیل بدیه نوب سواری ^(۱۵) هفت
فرسنگ ازو تا شهر کاغذ کانت هفت فرسنگ ازو تا دیه سخید ^(۱۶) و
خلخال شش فرسنگ گریوه برواز ^(۱۷) که بر آب سفید رود است بر این
۱۱ راه است ازو تا دیه تالش ^(۱۸) شش فرسنگ ازو تا شهر اردبیل شش

مرو، بیرون، هراوان، هرون، (۲) صاحبی، صاحبی، حاصی Variante (۱)
نور، بودنه، بود، (۶) طاهر (۵) سنگ، آباد، خشکاباد، (۴) نوشاگرد (۳)
سندور، سمندر، سدی، نور، سدور (۸) خوشید، جورید، جفرید، جوید (۷)
اندراپ، اندرایان (۱۱) زروق، اوطاق، زروق (۱۰) هزارصف (۹) تدیور
J. N. 380 (۱۴) تورقور (۱۲) هراوان، نورادون، تورادون (۱۳)
دیه سفید، سجید، سجید، صحنه (۱۶) نوب سواری، وفوت، ولوت، نوب مزاری (۱۵)
تالش، مالش، ماش (۱۸) بزرگتر، بزرگ، بر، بروله، برده، لیس، بردلیر (۱۷)

فرسنگ جمله باشد از سلطانیّه نا شهر اردبیل سی و هفت فرسنگ، ثمّ الی
 قراباغ از آن ازو تا رباط ارشد^(۳) هشت فرسنگ ازو تا دبه ورنق^(۴)
 هشت فرسنگ شهر برزند که اکنون دیهی است بدست چپ در قبله
 این مرحله است يك فرسنگی از ورنق تا شهر با جروان^(۵) که اکنون
 دیهی است چهار فرسنگ جمله باشد از اردبیل تا باجروان بیست فرسنگ
 و از سلطانیّه بجاء و هفت فرسنگ از باجروان راهی بمحمود آباد
 گاوباری رود بر این موجب تا پلسوار^(۶) هشت فرسنگ تا جوی نو^(۷)
 شش فرسنگ تا محمود آباد گاوباری شش فرسنگ جمله باشد از باجروان
 تا محمود آباد گاوباری بیست فرسنگ از اردبیل چهل فرسنگ از سلطانیّه
 ۱۰ هفتاد و هفت فرسنگ و بطریق قراباغ از باجروان تا دبه علی بیگ هفت
 فرسنگ ازو تا دبه بکراآباد^(۸) شش فرسنگ ازو تا کار آب ارس که حد
 قراباغ است دو فرسنگ جمله باشد از باجروان تا قراباغ پانزده فرسنگ
 و از اردبیل سی و پنج فرسنگ و از سلطانیّه هفتاد و دو فرسنگ
 از قراباغ تا دبه هر^(۹) سه فرسنگ ازو تا غرق^(۱۰) پنج فرسنگ ازو
 ۱۰ تا دبه لبتان^(۱۱) چهار فرسنگ ازو تا بازار جوق^(۱۲) سه فرسنگ ازو تا
 شهر بردع چهار فرسنگ ازو تا شهر جوزیق^(۱۳) يك فرسنگ ازو تا دبه
 اصفهانی^(۱۴) چهار فرسنگ ازو تا خانقاه شتر^(۱۵) پنج فرسنگ و ازو تا شهر
 گجه پنج فرسنگ جمله باشد از قراباغ تا گجه سی و چهار فرسنگ و از
 اردبیل شصت و نه فرسنگ و از سلطانیّه صد و شش فرسنگ و از گجه
 ۲۰ تا شهر شمکور که اکنون خراب است دو فرسنگ ازو تا بورت شاداق

اربعدم، روراق، ذریق، درنق، وارنق، ورنق، درنق^(۳) ارشد Variant^(۴)

ابوبکراآباد، اریک^(۶) خوی، مزی نو^(۵) تیلوار، تیلور^(۴) باجروان^(۵)

فرق، غرق، فزوق، فزوق، فزوق، فزوق^(۸) مر، عرسه، دبه پیر^(۷)

حون، چون، در حوق^(۱۰) در لبران، لبران، کبران، لبران، سبران، لبران^(۱۱)

شهر، شبر^(۱۲) اسهان^(۱۳) حویس، جوزیق، حورنق، حورنق، حورنق^(۱۴)

پان (۱) به فرسنگ ازو تا رود افشان (۲) شش فرسنگ ازو تا بام (۳) پنج فرسنگ ازو تا شهر تلیس حمدان (۴) چهار فرسنگ جمله باشد از گجه تا تلیس بیست فرسنگ و از قراباغ پنجاه و چهار فرسنگ و از اردیل هشتاد و نه فرسنگ و از سلطانیة صد و بیست و شش فرسنگ، من قراباغ الی تبریز بطریق آهر (۵) از کار ارس که حد قراباغ است تا باجروان که یاد کرده شد پانزده فرسنگ ازو تا برزند (۶) که اکنون دبی است چهار فرسنگ ازو تا رباط الوان (۷) که وزیر خواجه تاج الدین علی شاه تبریزی ساخته است شش فرسنگ ازو تا دبه پهلان (۸) که بدبه صاحب دیوان مشهور است هشت فرسنگ ازو تا شهر آهر هشت فرسنگ درین راه در دره فروجای (۹) وزیر خواجه تاج الدین علی شاه تبریزی رباطی ساخته است از آهر تا دبه ارمنیان (۱۰) براه گریه کوچه میل (۱۱) شش فرسنگ درین گریه وزیر خواجه سعد الدین ساوجی (۱۲) رباطی ساخته است و امیر نظام الدین یحیی ساوجی رباطی دیگر ساخته از دبه ارمنیان تا تبریز هشت فرسنگ درین راه در مرحله بلدوق (۱۳) خواجه تاج الدین علی شاه رباطی دیگر ساخته است جمله باشد از قراباغ تا تبریز پنجاه و پنج فرسنگ، شاه راه غربی من سلطانیة الی قونیة روم اقصی حد الایران سیصد و یک فرسنگ، من سلطانیة الی تبریز از سلطانیة تا زنجان پنج فرسنگ ازو تا رباط نیکبای (۱۴) که وزیر خواجه تاج الدین علی شاه میساخت شش فرسنگ ازو تا سرچم هفت فرسنگ درین مرحله وزیر خواجه غیاث الدین امیر محمد رشیدی رباطی ساخته است و

بروت، ساداتیان، شادایان، بروت، سارفیان، سادیمان، شارانی نامی (۱) Varianten

حمدان، حمدان (۱) بام، مادم، نام (۲) افسون، شهر افسون، افسونان (۳)

الوان، اثنان، الون، التون، اتران، ابوان (۴) بارزند (۵) J. N. 380.

فروجای، فروجای، فروجای، قراچای (۶) دبه سلطان، پهلان، یلفان، سلفان (۷)

سارخی (۸) کوچه، میل (۹) ارمنیان، لسان، ارمنیان، ارمنیان (۱۰) فروجای

تلا، سکار، سکار، یکبار (۱۱) بلدوق، بدزق (۱۲)

برادرش خواجه جلال الدین رباطی دیگر کرده است جمله باشد هج
 فرسنگ از این مرحله راهی بدست چپ براغه رود و راه دست راست
 بیامیج^(۱) رسد، از سرچم تا میامیج شش فرسنگ گریوه در این راه است
 ازو تا دبه ترکان^(۲) که دیر خران^(۳) گویند و در اوّل شهری بوده شش
 فرسنگ ازو تا دبه سنکلاباد^(۴) چهار فرسنگ ازو تا شهر اوجان^(۵) چهار
 فرسنگ ازو تا سعید آباد^(۶) چهار فرسنگ گریوه در آن راه هست ازو
 تا شهر تبریز چهار فرسنگ جمله باشد از سلطانیّه تا تبریز چهل و شش
 فرسنگ، من تبریز الی ارزن الروم از تبریز تا مرند بازده فرسنگ ازو
 تا خوی دوازده فرسنگ ازو تا شکاباد^(۷) شش فرسنگ ازو تا نوشهر پنج
 فرسنگ ازو تا بند مای^(۸) سه فرسنگ ازو تا ارجیش هشت فرسنگ
 ازو تا ملازجره هشت فرسنگ ازو تا ختوس^(۹) ده فرسنگ ازو تا گریوه
 آق آقین^(۱۰) پنج فرسنگ ازو تا بسین^(۱۱) پنج فرسنگ ازو تا ارزن الروم
 شش فرسنگ جمله باشد هفتاد و نه فرسنگ، ثم من ارزن الروم الی ارزنجان
 از ارزن الروم تا اسجیه^(۱۲) من نوابغ و سیرجان^(۱۳) ده فرسنگ ازو تا
 خومان قلع^(۱۴) در پای گریوه ده فرسنگ ازو تا ارزنجان چهار فرسنگ
 جمله باشد از ارزن الروم تا ارزنجان بیست و چهار فرسنگ و از تبریز
 براه زمستانی صد و سه فرسنگ و از سلطانیّه صد و چهل و نه فرسنگ،
 من ارزنجان الی سیواس از ارزنجان تا دبه خواجه احمد پنج فرسنگ ازو تا
 ارزنجیک^(۱۵) هفت فرسنگ ازو تا آقشهر هشت فرسنگ ازو تا آکرسوک^(۱۶)

دبه حرار، دبه خواسان^(۳) ترکمان، ترکان کندی^(۲) میانه Variant^(۱)

سعیدآباد^(۶) دبه اوجان^(۵) شکل آباد، شکاباد^(۷) دیر خران

آقین^(۱۰) ختوس^(۹) هائی^(۸) سکان آباد، سکاناتیاد، سکاباد، تنکاباد^(۷)

آقجه^(۱۲) بسین^(۱۱) آقین، انیس، اقسک، بندوان، آق بند

خان قلع^(۱۴) دسترجان، ورجان، سرجان، درجان، و سرخان، دخوان سه^(۱۳)

ارذکیل، ارزنجیک^(۱۵) خان قلع، خورن قلع، خومان قلع، خومان قلع

البرسکی، اکرمک، کرمرک، کرسوک^(۱۶) ازمریک

پنج فرسنگ ازو تا زاره هشت فرسنگ ازو تا رباط خواجه احمد ده
 فرسنگ ازو تا سیلاس چهار فرسنگ جمله باشد از ارزنجان تا سیلاس
 چهل و هفت فرسنگ و از ارزن الزوم هتاد و یک فرسنگ و از نبریز
 صد و پنجاه فرسنگ و از سلطانیة صد و نود و شش فرسنگ، شاهراه
 زاویه ما بین الشرق و الجنوب من سلطانیة الی قیس^(۱) اقصی حد الابران
 دو بیست و پنجاه و چهار فرسنگ، من سلطانیة الی ساوه از سلطانیة تا دبه
 سگزآباد^(۲) که راه خراسان ازو جدا شود بموجب شرح ما قبل پنج منزل
 که بیست و چهار فرسنگ باشد و از سگزآباد تا رباط حاجب^(۳) حسن
 شش فرسنگ ازو تا رباط دوانیق^(۴) هفت فرسنگ ازو تا شهر ساوه پنج
 راه فرسنگ جمله باشد از سلطانیة تا ساوه چهل و دو فرسنگ و ساوه سر
 راه است، ثم من ساوه الی کاشان^(۵) و از ساوه تا آو چهار فرسنگ و ازو
 تا قم شش فرسنگ و از قم تا کاشان دوازده فرسنگ که جمله باشد از کاشان
 تا ساوه بیست و دو فرسنگ، من کاشان الی اصفهان از کاشان تا دبه
 قهرود هشت فرسنگ ازو تا دبه واسطه^(۶) شش فرسنگ ازو تا رباط
 ۱۰ مورچه خورد^(۷) شش فرسنگ ازو تا دبه سین^(۸) هشت فرسنگ و براه
 مانی^(۹) از واسطه تا سین دوازده فرسنگ اما آبادانی نیست و از سین تا
 شهر اصفهان چهار فرسنگ جمله باشد از کاشان تا اصفهان سی و دو
 فرسنگ و از ساوه پنجاه و چهار فرسنگ و از سلطانیة نود و شش فرسنگ
 ۱۱ من اصفهان الی یزد خواست از اصفهان تا دبه اصفهانک سه فرسنگ ازو

صاحب^(۱) سگزآباد، اشکریاد^(۲) Or قیس throughout. (۳) Variants

دامق، دامق، دامق، دوانیق، واسق، وانیق^(۴) Cf. L. K. 58. Quad. 190. I. II. 190.

J. N. 305. دبه واسطه که نوشته the Vienna MS has واسطه، واسطه^(۶)

مورچه خوار^(۷) Yaq. III. 222. سین، سین، سین، یعنی^(۸) نظر باشد

پایین، میانین^(۹)

تا دبه مہار^(۱) کہ سر حد ملک فارس است پنج فرسنگ ازو تا شهر
 قومش شش فرسنگ جملہ باشد از اصفہان تا قومش چہارده فرسنگ و
 از قومش تا رودکان^(۲) پنج فرسنگ ازو تا دبه یزد خواست هفت فرسنگ
 جملہ باشد از قومش تا یزد خواست دوازده فرسنگ و از اصفہان بیست
 و شش فرسنگ از یزد خواست راہ زمستان بہ بند عضدی رود بدست
 چپ و راہ تابستانی بدست راست بکوشک یزد، من یزد خواست بطریق
 الصبۃ الی شیراز^(۳) از یزد خواست تا دبه گردو هشت فرسنگ ازو تا
 کوشک یزد^(۴) هفت فرسنگ ازو تا رباط صلاح الدین بدشت رون^(۵)
 پنج فرسنگ درین راہ گریوہ مادر و دختر است ازو تا رباط فول^(۶)
 ۱۰. شہر بارہ فرسنگ ازو تا قصبہ مابین هفت فرسنگ درین راہ گریوہ مابین
 است سنگ لاهی درشت و تا مابین ہم راہ سنگلاخ است ازو تا فول
 نو چہار فرسنگ فلاح اصغر و شکستہ بدست چپ بر سر راہ است از
 فول نو تا دبه گرگ پنج فرسنگ ازو تا شہر شیراز پنج فرسنگ جملہ
 باشد از یزد خواست تا شیراز چهل و چہار فرسنگ و از قومش پنجاہ
 ۱۵. و شش فرسنگ و از اصفہان ہفتاد فرسنگ و از کاشان صد و دو
 فرسنگ و از سلطانیہ صد و شصت و شش فرسنگ، ثم من شیراز الی قیش
 انصی حد الاہران از شیراز تا دبه شہرک^(۷) پنج فرسنگ ازو تا شہر کوہار
 پنج فرسنگ ازو تا رباط جہکان^(۸) پنج فرسنگ گریوہ زنجیران بر راہ
 است و از این مرحلہ راہی بدست راست^(۹) بہ ہفت فرسنگ بفیروز آباد رود
 ۲۰. و از جہکان^(۱۰) تا مہند^(۱۱) پنج فرسنگ ازو تا اول ولایت سہکان شش

مہار، مہار Variants (۱) دورکان، زورکان، رکارت، راوکان، زادکان (۲)

دون، دین، دان، روم (۳) زیر، زور (۴) I. K. 68. Qud. 190. Muq. 467. (۵)

سنگان، سہکان، جہکان (۶) شہرک، شہک (۷) throughout، پول، پل (۸)

سکان، سہکان، جہکان، سہکان (۹) چپ MB (۱۰) سہکان، سہکان، سہکان (۱۱)

مہند، مہند (۱۱) مہند، مہند (۱۱)

و هفت فرسنگ و از شیراز چهار صد و پنج فرسنگ و از اصفهان چهار صد و هفتاد و پنج فرسنگ و از کاشان پانصد و هشت فرسنگ و از ساوه پانصد و بیست و نه فرسنگ و از سلطانیه پانصد و هفتاد و یک فرسنگ، من شیراز الی کازرون از شیراز تا حایط حاجی قوام پنج فرسنگ ازو تا دیه دشت ارزن هشت فرسنگ ازو تا رباط بر سر گریه ملان^(۱) شش فرسنگ ازو تا شهر کازرون سه فرسنگ گریه هوشنگ^(۲) درین راه است هر دو گریه ها سخت است جمله باشد از شیراز تا کازرون بیست و دو فرسنگ، من شیراز الی هرموز^(۳) از شیراز تا سروستان دوازده فرسنگ ازو تا شهر فسا هشت فرسنگ ازو تا دیه تیارستان^(۴) شش فرسنگ ازو تا دارکان هشت فرسنگ از اینجا راهی بدست چپ بشبانکاره رود و راهی بدست راست بهرموز و از شیراز تا بدینجا می و چهار فرسنگ است و از دارکان تا داراب گرد ده فرسنگ ازو تا دیه خبر^(۵) سه فرسنگ ازو تا شینکان^(۶) شش فرسنگ ازو تا رستاق^(۷) سه فرسنگ ازو تا برگ^(۸) سه فرسنگ ازو تا نائلو^(۹) شش فرسنگ ازو تا نارم^(۱۰) شش فرسنگ ازو تا جنا^(۱۱) سرحذ^(۱۲) لار چهار فرسنگ ازو تا چاه جل^(۱۳) چهل و هشت فرسنگ ازو تا توسر^(۱۴) هشت فرسنگ ازو تا هرموز در آب چهار فرسنگ جمله باشد از شیراز تا هرموز نود و پنج فرسنگ، من شیراز الی شبانکاره از شیراز تا دارکان بموجب شرح ما قبل می و چهار فرسنگ ازو تا شهر ابگ که دار الملك شبانکاره است چهار

هرمزك، هرمز (۱) كوشك (۲) تاران Variant (۳) Muq. 480. (۴) سگان، سیکان، سیکان، لیسکان (۵) حیر، چیر (۶) تیارستان، تیارستان (۷) پسلو، بانك، دانلو (۸) برگه (۹) تهرستان (۱۰) شینکان، شبانکاره، جنا، خبار، قباد، سیاق، چنک، حیاو (۱۱) طارم (۱۲) لئو، مانلو (۱۳) Isf. 170 یوناخر، دوسر، لوهر، نویه، لوسر، پسلو (۱۴) صالوچك، سارچك (۱۵) I. H. 226. سارو، سورو، J. N. 260 calls this port کورو

فرسنگ جمله باشد سی و هشت فرسنگ، من شیراز الی کرمان^(۱) بطریق
شهر بابک از شیراز تا داربان^(۲) هشت فرسنگ ازو تا خرمة^(۳) هشت
فرسنگ ازو تا خولجان^(۴) چهار فرسنگ ازو تا کد^(۵) شش فرسنگ ازو
تا خیره^(۶) شش فرسنگ ازو تا چاه عقبه پنج فرسنگ ازو تا بلنگان^(۷)
هشت فرسنگ ازو تا چاهک هشت فرسنگ ازو تا سروشک هشت فرسنگ
ازو تا شهر بابک^(۸) هفت فرسنگ جمله باشد از شیراز تا شهر بابک
شصت و هشت فرسنگ ازو تا کوشک نم^(۹) هشت فرسنگ ازو تا آبان
چهار فرسنگ ازو تا شهر سیرجان^(۱۰) چهار فرسنگ جمله باشد از شهر
بابک تا سیرجان شانزده فرسنگ و از شیراز هشتاد و سه فرسنگ و از
سیرجان تا آبکان^(۱۱) ده فرسنگ و ازو تا کرمان هشت فرسنگ جمله باشد
از شیراز تا کرمان صد و یک فرسنگ، من شیراز الی ابرقوه از شیراز تا
زرگان^(۱۲) پنج فرسنگ ازو تا بند امیر که بر آب کر ساخته اند سه
فرسنگ ازو تا دبه کناره بحفرک و مرو دشت سه فرسنگ ازو تا فاروق^(۱۳)
سه فرسنگ ازو تا کین^(۱۴) سه فرسنگ ازو تا مشهد مادر سلیمان
علیه السلام چهار فرسنگ ازو تا رباط مشک^(۱۵) شش فرسنگ ازو تا
شهر ابرقوه دوازده فرسنگ جمله باشد از شیراز تا ابرقوه سی و نه
فرسنگ^(۱۶) ثم من ابرقوه الی یزد از ابرقوه تا دبه شیر^(۱۷) سیزده فرسنگ
ازو تا دبه جوز^(۱۸) شش فرسنگ ازو تا قلعه مجوس^(۱۹) چهار فرسنگ
ازو تا شهر کهنه^(۲۰) حومه یزد پنج فرسنگ جمله باشد از ابرقوه تا یزد

جومه (۲) درایان، درایان (۱) Variants
بنسان، سکا (۷) حیره (۶) کد (۵) خولجان (۴) غورامه، غورامه
بابکان، بکان (۱۱) سیرجان (۱۰) کوشک نم (۹) چاهک، اتابک (۸)
یکشت (۱۳) فروق، فاروق (۱۲) دبه ابرقوه که زارگان گویند، زارگان، زرکام (۱۷)
دبه بید، بید، مشک، بسل، مشک، مشک (۱۵) که زارگان گویند، لیکن
غور (۱۴) سرسین، سوشر (۱۶) I. K. 50, 1st. 129, I. H. 198.
که جومه (۲۰) جنوس، جیوش (۱۹)

یست و هفت فرسنگ و از شيراز شصت و هفت فرسنگ و از يزد تا
 کرمان پنجاه و هشت فرسنگ و از شيراز تا کرمان بدین راه صد و
 بیست و پنج فرسنگ، ثم من شيراز الى نوبنجان از شيراز تا جوم پنج
 فرسنگ ازو تا خلار^(۱) پنج فرسنگ ازو تا خواره^(۲) پنج فرسنگ ازو تا
 گوز^(۳) از حساب تیر مردان چهار فرسنگ ازو تا کزگان^(۴) سه فرسنگ
 ازو تا نوبنجان^(۵) سه فرسنگ جمله باشد از شيراز^(۶) تا نوبنجان بیست
 و پنج فرسنگ، ثم الى نستر اعظم بلاد خوزستان از نوبنجان تا خابدان^(۷)
 چهار فرسنگ ازو تا کنش^(۸) شش فرسنگ ازو تا گبد ملغان^(۹) پنج
 فرسنگ ازو تا چاهه^(۱۰) چهار فرسنگ ازو تا حبس^(۱۱) چهار فرسنگ
 ازو تا فزرك^(۱۲) شش فرسنگ ازو تا ارژان چهار فرسنگ ازو تا
 بستانك^(۱۳) سرحه فارس و خوزستان چهار فرسنگ جمله باشد از
 نوبنجان تا اینجا سی و هفت فرسنگ و از شيراز شصت و دو فرسنگ،
 شاه راه زاویه ما بين الغرب و المجنوب، من سلطانیه الى قلعه پیره^(۱۴) و
 اقصی حد الايران دویست و شصت و پنج فرسنگ است و الله اعلم
 بالصواب ۱۵

فصل دوم، در ذکر جبال ایران و دیگر جبال مشهوره،
 در کتب حکما مسطور است که چون آب و خاک با هم مزوج شود
 در خاک لزوجی باشد حرارت آفتاب آنرا سخت گرداند و سنگ شود

کور، کوار^(۱) حیرلا، جیره^(۲) ما جلال، خلار، جلاد^(۳) Variants
 (۴) For the fore-going and لا بنجان، برهجان، لرهمان^(۵) کوزگان^(۶)
 the next route, see I. K. 43, Quā. 125, I. R. 189, Ist. 133, I. II. 202, Maq. 453,
 454; also the *Mārs Namah* (F. N. 385) from which it is copied. For the march
 of Timur from Shushtar to Qal'ah Safid see Z. N. I. 600. (۷) خوانبدان
 صاحبه، صافه، صامه، جومه^(۸) بلغان^(۹) کنش، مالش، کس، کیس^(۱۰)
 مردک، موزک، خورک، خورک، جزرك^(۱۱) عیس، جیش^(۱۲) صامه، صومه
 بستانک، بسابک، نسایک^(۱۳) Yaq. I. 787. Mar. I. 189. (۱۴)

همچنانکه آتش خلت ظاهراً آجر میکند و چون حرارت بیش یابد گداخته
 میشود و بجای از سنگ در میگردد و باز از کثرت نادى آبام و لیاى
 و افراط پیوسته در احجار خلل ریزیدن ظاهر میشود و حجر باز خاک
 میگردد و از وقوع زلزل کوهها خرابی یابد و از هیوب ریاخ و
 رفتن آنها خاک نرم از موضعی موضع دیگر میرود و آنچه سنگ و زمین
 سخت بود میباید تا بلندی و پستی پیدا میشود و عبارت از آن بلندی
 کوه است و اگر بر روی زمین کوه نبودی زمین متحرک بودی و کلام
 مجید شاهد این معنی است قوله تعالى ^(۱) «وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ
 تَمِيدَ بِكُمْ» و قوله تعالى «وَالْجِبَالِ أَوْتَانًا» و اگر نیز متحرک نبودی مستدبری
 ۱۰. هموار نبودی و هو بالضرورة درو یکسان جبهیدی و چون نشیب و فراز
 نبودی آب روان نتوانستی شد و فایده سردسیری و گرمسیری حاصل
 نشدی و مایلید از آن بحال نرسیدی قسمت ازلی چنان اقتضا کرد که
 بسبب فراز و نشیب جبال بلند و پست بر روی زمین در میان آب
 پیدا میشود تا این فواید بظهور پیوندند و تبارک الله مبدا و تعالى منشاء،
 ۱۱. اکنون از جبال ایران زمین و دیگر کوههای مشهور آنچه معلوم شد بر سیل
 حروف یاد کنیم، کوه ابلستان بروم در عجایب المخلوقات ^(۲) گوید که در
 میانش شکافست و راه از او بیرون میرود هر که خواهد که ازو عبور
 کند هان زمان نان و بنیر میناید خورد تا سلامت بگذرد و الا از عذونت
 آن مژنجور شود و این معنی در آن ولایت مشهور است، کوه ابو قیس
 ۲۰. بکنه کوه بزرگ است بروایت ابن عباس از حضرت رسالت عم مرویست
 که اول جبل وضعه الله تعالى على الارض ابو قیس ثم مدت سعة الحساب،
 کوه احد از جبال مشاهیر است در شمال مدینه رسول عم و در تفسیر
 و تاریخ مسطور است که آن کوه و کوههای ثور و ثیر بکنه و رضوی از
 ۲۱. پاره‌های کوه طور است که در حالت تجلی بعد موسی عم آنجا افتاده است

(۱) Qur. XVI, 15 and LXXVIII, 7.

(۲) Qaz. I, 152.

فرله تعالی (۱) قَلَمًا تَجَلَّى رُتَهُ لِلْجَبَلِ جَمَلَهُ دَكَا دور کوه احد که چند
 فرسنگ معلوم نیست، کوه ارجان بطبرستان در عجایب المخلوقات آمده
 که بر آن کوه آبی از سنگ فرو میچکد و در حال باشکال منس و
 مشن و مخنس و غیر آن حجر میشود و مردم آنرا بر سیل مهره بشار
 میبرند، کوه ارجاست بروم کوه بس عظیم است و بلند و بقصره و دلو
 در پایان اوست و قلّه آن کوه هرگز از برف کم نشود و گویند هر سال
 ایام معدود بر قلّه اش توان رفت و دیگر ایام بر آنجا صعود متعذر بود
 و بر آن کوه کلیسای بزرگ ساخته اند و دور آن کوه کسی نداند که
 چند فرسنگ است و آبهای فراوان از آن کوه فرود میآید و ببلاد
 ۱۰ روم می ریزد، کوه الوند (۲) در قبله شهر همدان است و کوهی معروف
 دورش سی فرسنگ بود هرگز قلّه آن از برف خالی نبوده است و از
 بیست فرسنگ و زیاده از آن توان دید بر قلّه آن کوه چشمه آب است
 در سنگ خارا و آن سنگ بر مثال بنای است بروی در افکنه از بالا
 آن سنگ اندکی آب ترشح میکند و آنرا بنابستان توان دید زیرا بزمستان
 ۱۵ در برف پنهان بود و من آنجا رسیدم شب آدینه بود گفتند در هر هفته
 يك شبانه روز این آب بر زمین میرسد و روان میشود و در دیگر ایام نمیتواند
 رسید و در عجایب المخلوقات در وصف همدان آمده که از کوه الوند چهل
 و دو رود بشیب می آید و عبور آن ما لا نهایت است، کوه اشکبران (۳)
 بولایت اصفهان است بر محاذی لر بزرگ و بر او افاهی عظیم است،
 ۲۰ کوه البرر کوه عظیم است متصل باب الابواب است و کوههای فراوان
 پیوسته چنانکه از ترکستان تا حجاز کایش هزار فرسنگ طول دارد و
 بدین شیب بعضی آنرا از کوه قاف میارند طرف غریب که بحال گرجستان
 ۲۵ پیوسته است کوه لگزی خوانند و در صور الافالیم آمده که در کوه لگزی

(۱) Qur. VII, 139.

(۲) Variant آوند

(۳) اشکبران، امکبران.

آمم فراوان میباشد چنانکه بهشتاد و چند زبان سخن میگویند و در آن
 کوه عجایب بسیار میباشد و چون بششاط و ملطبه رسد قالیفلا خوانند
 و چون بانطاکیه و مصبصه رسد لکام گویند و آنجا فارفت میان شام
 و روم و چون بیان حص و دمشق رسد لبنان خوانند و چون بوسط
 مکه و مدینه رسد عرج گویند و طوف شرقیش که با جبال ازان و
 آذربایجان پیوسته فقی^(۱) خوانند و چون بمحدود عراق و گیلان رسد
 طرفل در کوه^(۲) خوانند و چون بوسط قوس و مازندران رسد موز
 خوانند و مازندران در اصل موزاندرون بوده و چون بدیار خراسان
 رسد سوغ^(۳) خوانند، کوه التز عوام گویند که اصل نامش اعلی تر است
 و بکثرت استعمال التز شد و این سخن بی بنیاد است و التز اسم علم
 اوست و در شمال قزوین است و کوه بلند با دیگر جبال این دیار پیوسته
 و در آنجا مسجدیست که قدم اولیا فراوان آنجا رسیده است دطرا آنجا
 اجابت بوده و دو محراب است و در عجایب المخلوقات آمم و عوام نیز
 گویند که مزار اویس قرنی رضی الله عنه^(۴) در آنجا است بر قلّه کوه برآن
 روی که بر رودبار است پیوسته برف باشد، کوه ابلاق ترکستان است
 و معدن نقره و زر است، کوه بامداد^(۵) بلر کوچک در زبده التواریخ
 آمم که برو سنگ است که بجای همه بکار میدارند اما از بخار دودش
 جانوران میگزینند، کوه بیستن بکردستان از جبال مشهور است و سخت
 است و از سنگ سیاه بر روی هامون پیدا شده است بی آنکه در دامش
 دره یا پشته باشد از بیست فرسنگ بالای آن کوه کما پیش توان دید
 دورش بیست فرسنگ باشد و بر قلّه آن کوه زمینی هوار است کما پیش
 پانصد جریب و بدانجا چشمه آب و زراعت در سنه احدی عشر و

(۱) فقی، فقی، فقی Variants

(۲) طرفل، طرفل

(۳) سوغ، سوغ

S. p. but mostly سوغ، سوغ

(۴) Top. 2, 322. Wanting in Qas. I. 153.

(۵) بامداد

سبعایه هجری فرمان اولجایتو سلطان با اتفاق مهندسان بلندی آنرا ترازو کردیم چهار هزار و هشتصد گز خیاطی بر آمد اکثر اوقات خباب آن دیار براتب شعب قلّه آن کوه میباشد و بر زوی آن کوه سنگلاخ بدشواری میتوان رفت و آنجا در کتاب خسرو و شرین شیخ نظامی گنجیه آورده است که خسرو پرویز فرهاد را گفت (۱)

که مارا هست کوهی بر گذرگاه . که مشکل میتوان کردن بر آن راه
میان کوه راهی کنند باید . چنان گامد شدن مارا بشاید
روایی مجهول است و شیخ نظامی آنجا را مشاهده نکرده بشامع حنی گفته و حقیقتش آنکه در پای قلّه این کوه بر روی صحرا چشمه بزرگ است چنانکه
۱. دوسه آسیا آب میدهد بر دشته در آن کوه بر سر آن چشمه صفت
بارگاه ساخته اند و آثارش شاهد این تقریر است چنانکه در آخرین
کوه از این چشمه و صفت نا آنجا شش فرسنگ است صفت دیگر کوچک
ساخته اند بر سر دو چشمه که از پهلوهای صفت بیرون میاید هریک
آسیا گردانی باشد و آن صفترا صفت شدیدتر میشوند صورت خسرو و
۲. شرین و فرهاد و رستم و اسفندیار و غیرهم بر آنجا ساخته است در غایت
متخیر و خورده بینی تا میخ زره و نار ابریشم چنگ پیدا کرده اند و هم
در این حدود که متصل کولکوست مزار متبرک بر آنجاست و عوام گویند
که مزار او پس فرنی است، کوه بر چین بولایت قزوین بسرو غاری و
شگافست که درو قریب يك میدان راه میتوان رفتن و سرمای عظیم دارد
۳. و در آخرش جوی آب روان است و فروتر از آن رود رفته و بادی
عظیم میاید و هیچ روشنای بیرون را نمیتوان دید و بی چراغ نمیتوان رفت
و بدین سبب کس بر حال آخر آن شگاف واقف نشده اند و سنگ آسیا
مردم آن حدود از آنجا می آرند، کوه جودی بمحدود موصل و جزیره

(۱) See the *Khamusak* of Nizami (1010, Tehran, A.H. 1301), p. 122.

است کشتی نوح عم بر آنجا قرار گرفت. قوله تعالى (۱) وَ قِيلَ يَا أَرْضُ
 اتَّبِعِي مَا أُمِّرُ وَ يَا سَمَاءُ أَتَّبِعِي وَ غِصَّي الْبَنَاءِ وَ نُصِيَ الْأَمْرُ وَ أَتَنَبَّهْتُ عَلَى
 الْجُودِيِّ وَ در عجایب الخلوفاً آمده که بر آن کوه تا زمان بنی عباس
 بارهای کشتی نوح عم باقی بوده و نوح بر آن کوه دهی ساخت معروف
 به سوق ثمانین زیرا که با او هشتاد کس در کشتی بودند اما غیر از نوح
 عم از نسل دیگران باقی نماند و بدین سبب نوح را آدم ثانی خوانند
 کوه دارک (۲) بدو قرنگی شیراز است و در آنجا انبارهای برف ساخته
 اند بزمستان برو برف جمع می کنند و بناستان بشیرازی برند بنیاد
 برف شیراز بر آن است، کوه دماوند مشهور است و سخت بلند از صد
 قرنگ بار نوان دید و بر شرق ملک ری افتاده است قلّه اش هرگز
 از برف خالی نبود دورش بیست قرنگ است و بلندی پنج قرنگ
 زیاده بود و برف قلّه آن هامونی است مقدار صد جریب و رنگی است
 که پای فرو میرود بناستان برف بر آن کوه بخی شود میانش پر آب
 عوام گویند که گرم است و در آن کوه بهمن بسیار میباشد و آنچنانکه
 ۱۰ برفها برور ایام بر عم می نشیند ناگاه پاره میگردد و مردم را در شب
 گیرد و هلاک کند عوام گویند که در چنان جای سخن نباید گفت و الا
 بهمن فرود آید و غرض از این معنی آنکه بعضی مشغول نباید شد و
 زود گذشت نباید که بهمن در آید و در عجایب الخلوفاً آمده (۳) که
 اگر بر طرفی از آن قلّه برف خالی شود چنانکه زمین را بسایه نوان دید
 ۲ بر آن طرف که مرئی بود خونریزش عام شود و در صور الاقالیم آمده که
 ضحاک در آن کوه محبوس است، کوه دارابجرد در صور الاقالیم آمده که
 بر آنجا همه رنگ املاح است سفید و سیاه و سبز و زرد و سرخ و غیر
 آن، کوه رستو (۴) در راه شبانکاره در راست قبه آن بلوک واقع است و

(۱) Qur. XI, 40.

(۲) Variants دارک، دارک، دمارک

(۳) Qaz. I, 188.

(۴) دستور دستور، دستور، رستو

بکوه بانیله^(۱) نیز مشهور است بلندی آن کوه کمابیش سه فرسنگ بود. هر
مثال قیة القناده است مدور دور آن شانزده فرسنگ و قله آن کوه در
اکثر ولایات فارس دیدار دهد و در آن کوه ایذیه بسیار است و دره‌ها
بسیار از قله کوه تا دامن کفیک و در دامن کوه هموارست و مار هر روزه
بر آن کوه ظاهر میشود و اگر اوقات بر آن کوه برف است و مارها
عظیم باشد چنانکه مار پنجاه منی و شصت منی تقریباً می‌یابند، کوه
رامند در شمال شهر کرج است و آن نیز چون یستون پیدا شده است و
آنکه در پائین دره و پشته باشد سنگ سیاه است و بر مثال خانه
بسفح محاب در آورده و مرغزار کینو^(۲) که از مشاهیر مرغزارهای
۱. عراق است بطا^۱ شش فرسنگ و در عرض سه فرسنگ در شمال این
کوه است بخبرو منسوب است در پای آن کوه در این
مرغزار و دور فرسنگ باشد، کوه رامند در فلی قزوین و
شمال خرفان است و در آن است و درو دنها و زراعت و بلندی
عظیم ندارد اما ذکرش بهت بسیار آمده است
۱۰ کوه الوند خوش می‌باشد و نامند، ابی رامند که چون می‌نمایند
کوه رفیم در حدود عموریه روم است و ذکرش در قرآن آمده است غار
قوم اصحاب کهف در آن کوه بود و حکایت ایشان مشهور است و بتکرار
حاجت نیست دور آن کوه هیچ فرسنگ است، کوه زانک^(۳) در ترکستان
درو معادن طلا و نقره است، کوه زرده بلرستان آب جوی سرد که سر
۲. چشمه زاینده رود است و آب رود دجل استر آغازش از آنجا
بر میخیزد، کوه زر بحدود دامغان بروکان طلا است و بدین سبب بدین
نام مشهور است، کوه ساوه بر يك مرحله ساوه است و بجانب خرفان
است نزدیک مزاری که بذی الککل منسوب است کوه بلند است و در

(۱) Baniile. Varianta. بانیله، بانیله. (۲) کینو. (۳) Zank. cf. Qaz. I, 102.

عجایب المخلوقات^(۱) آمده که در آن کوه غاریست بر شیوة ایوانی و در آنجا نقوش و اشکال بسیار و در آخر غار حوضی است بر بالای آن حوض چهار سنگ بشکل پستان زنان و از آنجا پیوسته آبی فرو میچکاند و بدر حوض جمع میشود و از کثرت ایستادن متغیر نمیشود و شربش تداوی امراض میگردد و اهل ساقه هم برین صورت قایلند، کوه سیلان در آذربایجان از جبال مشهور است و بلاد اردبیل و سراء و پیشکین و آباد^(۲) و ارجاق و خیاب^(۳) در پای آن کوه افتاده است کوهی سخت بلند است و از بنجاه فرسنگ دیدار میدهد دورش سی فرسنگ باشد و قله او هرگز از برف خالی نبود و بر آنجا چشمه است اکثر اوقات آب او یخ بسته بود از غلبه سرما و در عجایب المخلوقات^(۴) از رسول عم مرویست من قرأ^(۵) فَهَيَّأَ اللَّهُ جَبِينَ نُسُونٍ وَجَبِينَ نُصَيْجُونَ وَ لَهُ الْخَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ عَمِيًّا وَ جَبِينَ نُظَيْرُونَ يُخْرِجُ الْخَمْدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ يُخْرِجُ الْبَيْتَ مِنَ الْخَمْرِ وَ يُعَيِّنُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْنِهَا وَ كَذَلِكَ نُعْرِجُونَ كُتُبَ اللَّهِ تَعَالَى لَهُ مِنَ الْحَسَنَاتِ بَعْدَ ذَلِكَ بِمَقْدَارِ رَفَقَةٍ ثَلَاثٌ بِسَقَطٍ عَلَى جَبَلِ سِلَانٍ قَبْلَ وَمَا سِلَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ جَبَلٌ مِنْ بَيْنِ أَرْمِينَةٍ وَ آذَرْمَايَجَانٍ عَلَيْهِ عَيْنٌ مِنْ عَيْنِ الْحَيَّةِ وَ فِيهِ قَبْرٌ مِنْ قُبُورِ الْأَنْبِيَاءِ وَ دَرِ تَارِيخِ مَغْرِبِ گوید که آن چشمه را آبی در غایت سرد است و در حوالیش چشمه های آب سخت گرمست و سوزان و جاریست، کوه سرائند بقرای در فلی ابهر افتاده است، کوه سرندیب^(۶) از مشاهیر جبال است و بر جزیره سیلان بیچرند واقع است و در عجایب المخلوقات آمده که آنجا مهبط آدم عم بزبان هندی دهر^(۷) خوانند از همه جبال آن حدود بلندتر

(۱) Qur. I, 163.

(۲) Variant آباد

(۳) جای بخیار

(۴) Cf.

Qur. I, 163.

(۵) Qur. XXX, 10 to 18.

(۶) سرندیب

(۷) دهر, but cf. Johnson: Persian Dictionary, s. v. In Ibn Qut. 9 and Yaq.

IV, 399 it is called واسع.

است و بیچند روزه راه در بحر توان دلبسته قدم آدم عم بر آن سنگ
پیدایش از انگشت بزرگ پاتا تا باشد قریب هفتاد گز است همه روزه بی
آنکه برق جهد و سحاب بود باران بر آنجا بارید و گرد از روی آن شوید
و مردم آن نشان را پس متبرک میدانند و در آن حوالی معادن یافت و
سپادج و بلور است و در آن زمین پارهای الماس فراوان ریخته باشد
و غنارب و افامی در آن زمین بیشمارند و بر آن کوه چوب عود و دیگر
عطریات است و دانه مشک و زیاد و اکثر حنایش آنجا ادویه است
و در آن بحر غوص لولو است، کوه سهند یا ذریابجان بلاد تبریز و مراغه
و دیه خوارقان و اوجان در حوالی آن است دورش بیست و پنج فرسنگ
بود قلعه اش احبابا از برف خالی بود آنجا مزار اسفندالار اسامه بن سربک
صاحب رسول عم است و بر آنجا بحیره است، سیاه کوه یا ذریابجان قصه
کثیر^(۱) در پای اوست کوهی سخت و مردم نشین است و سگانه او
اکثر قطاع الطريق اند، کوه سپیان در قلی اخلاط افتاده کوهی سخت
است و مردم نشین از بنجاه فرسنگ میباشد قلعه اش هرگز از برف خالی
نیست و دورش بنجاه فرسنگ بود غلزارهای نیکو دارد، کوه شقان
بخراسان محدود جاجرم د. گافست از آنجا آبی بنهار دو آسیا
گردان میروند میریزد بدان کوه را شقان خوانند و در عجایب
المخلوقات^(۲) آمده که در آن کوه هر که سر در آنجا برد از
عنونت انجره آن رنجور شود و عم در کوهی است که رقتن بر
آنجا از قوت باد بهیچ چیز محسوس نتوان شد چون بر فرازش روند هیچ
باد نبود، کوه صور در عجایب المخلوقات^(۳) و تحفة الغرائب آمده که در
آن کوه سنگی است بر مثال آینه فرو اشکال میخوان دید و چون بآب
میسایند آن معشوق همین خاصیت دارد و دیدار اشیا دهد، کوه طاروق
بطبرستان در عجایب المخلوقات و آثار الباقیه آمده که در آن کوه غاریست

(۱) کثیر، کلین، کلیر Variants (۲) Qaz. I, 165. (۳) Qaz. I, 166.

و در آنجا دکه که آنرا دکه سلیمان خوانند و برکت او معظم دارند و اگر آنرا بفادورات چیزی ملوث کنند هوا متغیر شود و صاعقه و بارندگی آرد و بنا آنرا هاله نکند فرو نشیند، کوه طبرک بری برو معدن نقره است اما چندانکه برو خرج کند هم چندان باز میدهد و سودی نکند و بدان سبب بیکار ماند، کوه طور سینا از مشاهیر جبال جهان است و ذکرش در قرآن بسیار آمد و موسی پیغمبر عم در آنجا نور آله را بر سر درخت دید و شرف تکلم یافت، کوه عزراں محدود طایف است برو برف و یخ میباشد و در ملک عرب سر هیچ کوه دیگر نبود، کوه فرغانه^(۱) در صور الافالیم آمد که برو معدن فیروزه و زینق و نحاس و سرب و ذهب و نطق و قیر و زفت و نوشادر و زاج است و برو سنگی است که بجای همه بکار برند، کوه فارن در صور الافالیم گوید که بکرمان است هم در آنجا آمد که طبرستان است، کوه فاف در معجم البلدان مسطور است که کوه عظیم است بگرد دنیا در آنجا آرزو نا آسان مقدار يك قامت است بلکه آسان برو مطلق است و سورة فاف اشارت به بدوست و جرمش از زمره است و کودی هوا از عکس لون اوست و ما و رای آن عوالم و خلایق فراوان اند که حقیقت حالشان غیر از خدای تعالی نداند و در بعضی تفاسیر گوید که از زمره است و در عجایب المخلوقات و معجم البلدان آمد که همه بیخ کوهها بدو پیوسته است چون حق سبحانه و تعالی را بها قوی غضب بوده باشد و خواهد که بدیشان زلزله فرستد فرشته را که بر کوه فاف موکل است امر آید که تارک و بیخ آن کوه مطلوب را بچیناند و در آن زمین زلزله افکند و العهده علی الزاوی و چون کوه فاف را اصل کوهها نهاده اند اگرچه این از عقل دور است این قدر شرح آن نوشتن درخور بود، کوه قبله^(۲) ما بین ازان و گرگستان است، کوه قفص^(۳) بکرمان در صور الافالیم گوید که

قفص (۲) قبله (۳) فرقان، عزان، فوفان، فرافانه (۱) Varlante

مسکن قوم بلوچ است و اکثر ایشان قطاع الطريق باشند، کوه کرگی
در مفازه است محدود شهر نطرا^(۱) و با هیچ کوه پیوسته نیست دورش ده
فرسنگ باشد کوهی سخت بلند است و از بلندی کرگی بر فرازش می
پرد و بدان سبب بدین نام مشهور است و در آن کوه وحلی است که از
دور آب نماید صادر و وارد بصور آب در آن دره نزدیک آن وحل
روند و از غایت تشنگی مایل آب شوند و بوحل فرو روند و در آن
هلاک شوند، کوه کرمان در عجایب المخلوقات آمده که دروستگی است که
چون هیمه درو آتش میگیرد و آنرا بجای هیمه بکار میدارند و هم بر آن
کوه معدن نقره است، کوه گلستان بهوانات فرسنگ در فرسنگ درو
گلهای خودروی و خوشبوست گویند که در زمان سابق آنرا ملاحه
بفرووس کرده اند و زرتنگاه ایشان بود، کوه گلستان^(۲) بطوس در آنجا
غار است بر مثال ایوانی و دهلیزی دارد و چون در آنجا ماضی بروند
بروشنی برسند و در آنجا حظیره باشد و چشمه است آبش چون قدری
از چشمه برود سنگ گردد و فراز رفته ازو بادی میجود که مانع دخول
درو میشود، کوه کابند و رید دو کوه است بولایت قهستان در برابر
هم و فردوسی گوید^(۳)

یکوه کابند کنی سکارزار • دگر سوی رید بر آرای کار

کوه کوشید یا بین عراق و فارس در عهود کبخیرو در آنجا اردوهای
عظیم بوده چنانکه مردم از بیم آن آبادانها باز گذاشته بودند کبخیرو
آن اردوها را بکشت و بر آنجا آتش خانه ساخت آنرا دیر کوشید خوانند،
کوه کبلویه و لایبی مشهور است و درو کوهستان بسیار از حساب ملک
فارس است از جمله کوه دنا^(۴) گویند کبخیرو در آن کوه در دمه^(۵)

(۱) Variant of گلستان، cf. Haz. I. 172.

(۲) Shāh Nīmah II, 224. (۳) دما and دما (۴) دمه and دمه، cf.

Shāh Nīmah II, 1024, and Gersbach p. 95 line 3 and 4.

هلاک شد^{۱۱} ماست کوه^(۱) بر غری نخجوان بر چهارده فرسنگی شهر است و
 کوهی صفت بلند است و از سی چهل فرسنگ دیدار دهد و قلّه اش
 هرگز از برف خالی نبود و اکثر اوقات در برف مخفی باشد دورش می
 فرسنگ بود، کوه مورجان^(۲) بنارس در عجایب المخلوقات آمده که در آن
 کوه غاریست و از سقف او آبی فرو میچکد و اگر يك کس در آنجا
 رود و اگر صد کس چندان آب فرو چکد که همه سیراب شوند و
 زیادت و نقصان نبود گویند که از طلحات است، کوه مقطم^(۳) بولایت
 صعبه مصر درو معدن زمرد است و بغیر از آنجا جای دیگر نیست،
 کوه نشت^(۴) در فارس نامه آمده که بحدود اصطخر است و صور همه چیز
 و همه حیوانات به نقاری بر آن نگاشته اند و آثار عجیب در آن نموده
 چنانکه صانعان این زمان از مثل ساختن آن عاجز شده اند و در عهد
 اکاسره کاتب زندرا بر آن کوه داشتندی، کوه ملک لان میانه آوه و قم
 از خاکست و با هیچ کوه پیوسته نیست و از غایت شوری برف بر آن
 فرار نگیرد و بر فرازش نتوان رفت که پای فرو رود و با غنرها نمکی را
 نماید که تلخ بود دورش سه فرسنگ بود برو هیچ آب و رستی نبود و
 از ده فرسنگ باز دیدار دهد، کوه هرمز^(۵) بطبرستان در عجایب المخلوقات
 آمده که در آن کوه غاریست و درو آب روان چون یکی آنجا رسد و
 بانگ کند آب باز ایستد و اگر دیگری بیاید بانگ کند آب روان شود
 و بدین صورت بیانگی میرود و بهانگی می ایستد، هوبن کوه^(۶) بلر کوچک
 است درو معدن آهن است، کوه بختابی^(۷) کوهبست بغایت خوشی از
 کثرت غلزار و آثار و غارات و فری و آبهای زلال و چشمه سارها باشد،

(۱) Variants کوه ماست کوه، مالت کوه. cf. Qu. 1, 173.

(۲) مورجان، نقشب، نشت، نشت، نشت، نشت. (۳) مقطم. (۴) نشت.

(۵) هرمز، هرم، هرم، هرم، هرم، هرم، هرم. cf. Qu. 1, 173.

(۶) بلر، بلکای، بلکای، بلکای، بلکای، بلکای، بلکای. (۷) کوهبست، کوهبست، کوهبست، کوهبست، کوهبست، کوهبست، کوهبست.

فصل سیم، در ذکر معادن،

چون در اَوَّل کتاب شرح نیکوین موالید گفته شد که معدنیات سه
جنس اند فلزات و اجمار و ادهار و سب تولید هر يك در ذکرش باد
کردم اکنون ذکر معادش که هر يك از کدام ولایتست اینجا در سه
باب باد کنیم

باب اول در فلزات هفتگانه، زر طلا معادش بسیار است و در
گرمسیرها بیشتر بود و بهترین به نیکویی جوهر و بسیاری حاصل معادن
مغرب است بدین سبب زر مغربی مشهور است و بعضی گویند پیوسته
در مغرب اهل صنعت تعلیم کیمیا زر میسازند و بدان سبب آنجا زر بیشتر
۱۰ میباشد معادن اندلس بسیار بخیر و پر نفع است معدن البجه بر زمین چین
حاصل نیکو دهد معدن بنارزه ما بین مصر و اوبه و حبشه و بحر فلام
معدن نیکو پر حاصل است معدن صلبه معروفست بکوه زر معدن
بخار و فوای حاصل فراوان دارد چنانکه اکثر کار فرمانهای^(۱) آن قوم
از زر طلا بود و معادن بنارزه خیلان محدود ترکستان معدن بجمال^(۲)
۱۰ رانک بر زمین ترکستان در صور الاقالیم گویند که در آن معدن پارهای بزرگ
و کوچک طلا بر روی زمین افتاده است اما خاصیتش چنانکه اگر پارهای
بزرگ بر دارند مرگ در آن قوم افتد معدن ما بین بخارا و اشروسته
معدنی بکوه سمرقند معدنی کم رحمت بسیار فایده است معدنی محدود
بجلاله حاصل فراوان دارد اما راهش دشوار است و رحمتش بسیار
۲۰ معدنی بکوه ایلاق ترکستان است معدن بولایت فرغانه معدن محدود
دامغان اورا کوه زر خوانند طلا پارها در میان خاک می یابند و خاک را
میپویند تا طلا از جدا می شود و اکنون در ایران غیر ازین معدن
طلا نیست معدن سیستان در افواه مشهور است در عهد سلاطین غزنین
۲۲ بر روی زمین مثل سوزنی زرین پیدا شد و چندانکه یثیب نر میرفتند

(۱) Variant کارمرماها

(۲) زایل، زایل، رانک and خیلان

قوی تر میشد و زیادت تر میآمد تا به ستبری درختی بزرگ شد و م
 در عهد غزنویان آن معدن از زلزله خراب شد و انباشته گشت و جایش
 نیز از نظرها پنهان شد و این معنی دور از عقل است که فلزات را چون
 نبات رویندگی باشد زیرا که فلزات بجهد مانند تر از نبات است و
 ه نیز چنان معدنی مشهور باندک زمانی چون بر نفع شد چگونه از نظرها
 محجوب گردد حقیقت آنکه آن معدن واقعی نبود و بر سیل افسانه ی
 گفته اند نلی و نمنای جهال را، نقره معادن نقره بسیار است و در سردسیر
 بیشتر میباشد و بهترش به نیکوی جوهر و بسیاری حاصل معادن
 فرنگ است و آن زمینها هم معادن النفضه مشهور است معادن ختلان^(۱)
 ۱۰. بحدود ترکستان معدن بکوه میرسند کم رحمت بسیار فایده است معدن بکوه
 جبرفت کرمان معدن بکوه دهستان آنرا کوه نقره خوانند معدن بکوه
 ابلاتی ترکستان معدن بکوه رانک بولایت ترکستان و آنرا بلدان خاصیت
 که معدن طلارا که پارها بزرگتر میباشد بر گرفت معدن بولایت فرغانه
 معدن بخارا ماوراء النهر معدن بحدود شاشی ما وراء النهر معدن پانداس
 ۱۵. معدن بسم کوه بین فارس^(۲) و جواشیر معدن لولو بروم در ایران از این
 بر حاصلتر معدن نیست معدن طبرک ری هر چند در آنجا خرج کنند
 همان قدر پس باز ندهد بدین سبب اکثر اوقات معطل است اما در عهد
 سلاجقه پیوسته در آنجا بکار بودندی گفتندی اگرچه توفیر ظاهری ندارد
 اما نقره در جهان خراج بسیار میشود و این توفیری نیکو باشد، آهن
 ۲۰. معادن بسیار دارد و در ملک بامیان^(۳) ولایتی است آهن کار خوانند
 و در ملک عرب بکوه فساس معدن است آهن نیکو میدهد و پولاد را
 از آن بسازند شمشیر فاسی مشهور و معتبر باشد معدن بولایت خواف
 فغانستان معدن مجال فارن بکرمان معدن صاهه بولایت فارس آهن آنجا
 ۲۴ پولادی نیکو دهد معدن قطره بولایت فارس معدن کوره بولایت طارمین

(۱) Variant جیلان

(۲) نائین

(۳) قبا، قبا، قبا

و تخمین و معدن هون بکوه که کوچک معدن بگنجینه آران معدن کثیر
محدود آذربایجان، سرب معادنش فراوانست و آنچه مشهورتر بکوه
دماوند معدن بچال بخارا و اسروسته و معدن بکوه فرغانه، خارصبی در
ایران معدوم و حکما در حقیقت گفته اند و هو تشبه بالمدوم اما در
بعضی کتب دیدم که در بلاد چین معدنی دارد و از آن آلات حرب
سازند مضریش سخت تر از آهن بود، قلعی معادن بسیار دارد و از همه
مشهورتر و بزرگتر معادن قلعه است سرحد هند و چین و بدین سبب
آن جواهر را قلعی خوانند و بر قایق در اندلس کوفی است قلعه میخوانند
و بدو معدن ارزیز است و بدو باز میخوانند و قلعی گفته اند معدن
تارود که کوچک قلعی بارهای میباشد بشکل بلوط هریک که بیش دو
مقال و هریک را سوراخی در میان معدن بجزار کله و سریره بحر هند و
معدن بولایت فرنگ، مس معادن بسیار است آنچه معروفتر درین ملک
معدنی بولایت جیلان^{۱۱} و آذربایجان حاصل نیست و دارد معدن بچال
بخارا و اسروسته معدن بسیار فرغانه معدن بکوه جوشن بفری حلب
بلک شام در عجایب المخلوقات^{۱۲} گوید در اوّل حاصل بقیاس داشت
چون اهل البیت امیر المومنین حسین بن علی عمرا به اسیری برانجا
گذرانیدند و آن قوم بدان حال ایشانرا شگفت کردند و حرم حضرت
امیر المومنین حسین عمرا از قهر گرما اثر کرده و بجه بزبان رفت آن
معدن را برکت نمایند اکنون آنچه برو خرج کند بششباری باز دهد
۲۰ معدن بکوه سیلان آذربایجان مس رسته نیکو میدهد،

باب دوم در احجار جواهر احجار فراوانست آنچه مشهورتر و با قیمت تر
است بر سه گونه اعلی و اوسط و ادنی یاد کنیم، الا علی نه جواهر است،
الماس در اوّل کتاب شرح داده شد که در دره های کوه سرندیب میباشد

(۱) اوجان، احسان، افشان

(۲) The account in the Arabic

ext differs considerably from the Persian. Gaz. I, 157, and cf. Yaq. II, 135.

و از بیم افای درو نمیوان رفت و بحاله وسی طیور بیرون میآورند و بدین سبب پاره‌های بزرگ فی توان یافت، بیجاذق معادش بهر و مشهورتر معادن فرنگ است و بدان ملك بجانب غربی بیشتر است، دهنج دهنج فرنگی مشهور است و در تسخ نامه ابلهانی آمده که بترکستان شهری است که افراسیاب ساخته معدن دهنج است و لون او یاقوت مانده است در دزمار آذربایجان معدن دارد بشکل آنکه آبی از سنگ مترشح میشود و بشیوه بخ منجمد کرده میباشد، زمر در صور الافالم آمده که در کوه مفطم بولایت صعید مصر که آن کوه مشرفست بر فرافه معدن زمر است و در همه جهان غیر از آن معدن زمر نیست^(۱)، عقیق در بین معدن یک و عقیق بنی مشهور است و آن معدن را فساس^(۲) میخوانند، فیروزج معدنش بسیار است و بهترینش معدن نیشاپور بود ببیکوی جوهر و کی زحمت و در جبال نیشاپور چاهها کند بودند فیروزه یافتند و از آنجا جوهر خوب بر می‌آید و فیروزج نیشاپوری مشهور بوده و در بین سالمات عقارب در آن چاهها پیدا شدند و مردم از بیم ایشان فست از آن معادن باز داشتند معدن یطوس جوهرش کثر از نیشاپور است معدن بجبال ما بین بخارا و اشرسته معدن بولایت فرغانه معدن بولایت کرمان فیروزه نونا رسید میدهد و بدین سبب زیادتی قیمت ندارد، لعل در ایام سابق لعل نبوده است و بدین سبب در کتب ذکرش کثر آید در بین چند سال در کوه بدخشان پیدا شد معدن خوب دارد در سرا آذربایجان نیز معدن است اما لعل آن نا رسید است و نیره رنگ و با کبودی زند لا جرم قیمتی ندارد، یاقوت معدنش بزرگ خط است است که آنجا قوت حرارت بیشتر است و یاقوت بقوت حرارت عمر زمان نواند رسید، یشب یشب انواع است یک نوع مانند زاج است و صیغان آنها زاج بلور خوانند بهترین یشب آن است که لون او در غایت

(۱) Hist. of. Idriisi, 22.

(۲) Yaq. IV, 98.

صفا باشد و الذان را بکمال خویش رساند و بعضی از آن از حدود بن آید
و شب بنی خوانند مثل بلور صافی باشد، الاولی است و مرجان در
صور الاقالیم گوید که در اندلس معدنی دارد و غیر آن در جهان معدنی
نیست، بلور در زمین هند در کوههای کثیر میباشد و در کوههای فرنگ
اما بهترین بلور هندی است در ولایت فرنگ بسیار است و در معادن
بلور بروز کار نتوان کرد زیرا که ناتیر آفتاب او را سوزند میگرداند چنانکه
ملبوسات فله گانرا میسوزاند، جرع معدن او همین باشد و چند جای
دیگر اما هیچ نوع از بنی صلب نباشد، وفاد بوزن غنی برو هست
و آن انواع بود، فاد زهر و گهر با... الادنی جواهر بسیار است و مشهور است
آنرا در اول کتاب یاد کرده ام آنچه از آن جمله عزیز الوجود است ذکر
معادنی آنها ثبت کنیم، توتیا معادن بسیار دارد و در این ملك بکرمان
بندیه توتیا گران ملك از معدن می آورند و آغشته بشکل میل بطول يك
گراخته و خشك کرده و در شاخوره می نهند قوت آتش توتیا را از او بشکل
غلظی بیرون می آورند، زاجات معادنی فراوان است آنچه در ملك ایران
است ثبت کنم معدن بکوه هومین (۱) آر کوچک چشمه ایست زاج بالوان
میدهد معدن بکوه دماوند معدن دیگر بطارمین قروین، زجاج جوهرش
سنگ آتش زنه است و در همه ملكها باشد و کدورت و صفابش بصعت
سازند علقی دارد و بهترین صانعان این جوهر در حلب اند و آبگینه
حلبی صفا و شهرت نام دارد، شب بنی معروفست و در ولایت بن
کوهیست و بر آنجا چشمه آب چون از آنجا بیرون می آید و اندک مسافتی
میبرد بسته میشود شب سفید بنی است و شب سیاه دارد، کحل سرمه را
معادن بسیار است معدن بجبال اصفهان سرمه خوب میدهد معدن بکوه
دماوند و در ولایت اندلس نیز معادن دارد و خاصیتش آنکه چندانکه
ماه زاید التور بود آن معدن سرمه بیشتر میدهد، مرداسخ معادن بسیار

(۱) Variant here and elsewhere هومین.

است و از معدن نقره نیز حاصل میشود و بکوه دماوند، مرفشیا معدن
 آر کوچک مرفشیا مذهبی میدهد چنانکه بگداختن سبکه میشود، نوشادر
 معادنی بسیار است و در ایران بحال امروز معدنیست بروز دود و
 بنسب آتش از آنجا مشاهده کنند و چون در آنجا روند اند فر کرده پوشند
 و الا بسوزند و این معدن در آن زمین بهر چند گاهی جوهر بهتر دهد
 معدن با وراء النهر معدن باز کند، لاجورد بهترین معادنی در بدخشان
 است و در مازندران معدنی و بدزبار آذربایجان معدنی دیگر است و در
 کرمان معدنی دیگر^(۱)

باب سوم در ذکر ادعای رقت معادن بسیار دارد و در
 صور الاقالیم گوید بهترین معدن با بین بخارا و اشروسه است
 معدن بولایت فرغانه، زبقی در صور الاقالیم اما بهترین معادن زبقی
 بکوه برانس^(۲) بولایت اندلس و آن چسبه است که زبقی با آب ازو
 تراوش میکند و ازو بهجه جهان میبرند معدن با بین بخارا و اشروسه
 معدن بولایت فرغانه، غیر در معادنی اختلاف بسیار دارد و در اول
 این کتاب شرح آن کردم اما بهجه غولی در بحر است و در ایران نیست
 قبر معادن بسیار دارد و آنچه در ایران است معدن عین الثیاره^(۳)
 بولایت موصل چسبه است که آن دهر را بآن باز میخوانند حاصل بسیار
 دارد و معدن دیگر ما بین بخارا و اشروسه، کبریت بالوان میباشد و
 معادن فراوان دارد آنچه در ایران است معدن دماوند و بر قلّه آن کوه
 چاهها کند اند و آن هفتاد چاه است که گوگرد میدهد یکی که برزگر
 است از کثرت بخار نزدیکش نمیتوان رفت که بیوهشی آورد عظام گوید
 که هاروت و ماروت در آن چاه محبوس اند و این گوگرد اثر نفس

(۱) The Bombay lithograph adds (200 s. to 210 g.) a number of other minerals, which are given in note of the MSS., and which are copied from the first part of the *Nuzhat*. (۲) Yaq. I. 723. (۳) Yaq. IV. 211.

ایشان است این روایت اصل ندارد و معدن بامیان چشمه است از آنجا آب چنان بر میجوشد که بمسافتی آوازش میتوان شنید و چون بیشتر مبرود منجمد میگردد و گوگرد میشود معدن هون^(۱) بکوه کر کوچک بالوان گوگرد میدهد و در دیگر ولایات بکوه برانس از توابع اندلس معدن گوگرد است مومیای معادنش بسیار است آنچه در ایران است معدن بدیه آبی از توابع شیانکاره کوهیست که از قطرات فرو میچکد و چون موم منجمد میگردد و آنرا موم آبی گفته اند مومیائی اسم علم آن شد معدن دیگر بدیه صاهک از توابع ارجان فارس معدن بموصل، نطف معادن بسیار دارد و در ایران زمین بزرگترش معدن باکویه است و آنجا زمین است بر آنجا چاهها حفر میکند تا بزهاب میرسد آبی که از آن چاهها بر میآیند نطف بر سر آب میباشد معدنی بحدود موصل معدن ما بین بیات و بند نیچین و معدن بدیگر ولایت معدنی ما بین بخارا و اشروسه معدن بکوه اسپه^(۲) از توابع فرغانه

فصل چهارم در صفت مخارج آبها و عیون و ابار

در مقدمه گفته شد که بخاری که از کوه سفلی بقوت حرارت متصاعد میشود و در آن قوت مائیت غالب بود ثقلت مائی آن را باز میگرداند و اگر هوا معتدل بود چون زمیست رسد باران بود و اگر هوا سرد بود بعد از آنکه آن بخاره بام جمع شد باشد و قطرات گشته منجمد شود و زاله بود و اگر هوا سخت سرد بود و مجال ندهد که در مراجعت قطرات او مجتمع گردد هم در خوردی آنرا بفرسارند برف باشد و چون بارندگی بر زمین فرود آید در رود و بمنافذش و طبع خشکی زمین مانع نفوذ او پیدا شود در اجواف زمین مجتمع گردد و کثرت اجتماع آنرا صعود لازم گرداند هر جا زمین سختتر باشد مدخل خروج نتواند کرد مایل اطراف شود و هر جا زمین سست یابد بیرون آید چشمه

(۱) Varianst. هون.

(۲) اشرو.

باشد و اگر در اطرافش قوت ندات قوی بود لا یزال روان باشد و اگر ضعیف باشد چون هوا گرم شود از اطراف ندی منقطع گردد و آن چشمه خشک شود و چون آن چشمهها بسیار بهم پیوندند و روان شوند رود باشد و آب رود را مایه بزرگ از آب باران و گذارش برفت و نکر کر است که باجواف زمین فرو شود تا بسر ظاهرش روان گردد و چون آب رودها در گوی جمع شود آنرا دریا خوانند و از آبهای روان و ساکن هر چه از پایاب بگذرد و آدی را بانها انگشد آنرا هم دریا خوانند و همچون دور دولایی لا یزال انجره از بحار متصاعد میشود و بر آسمان رفته از آن بارندگی حاصل میآید و بر روی زمین روان میگردد و آنچه در جوف زمین میرود و جمع شد آیش از چشمهها بیرون میآید و در رودها روان گشته در بحار بزرگ و بحیرات کوچک جمع میگردد و این صورت مرئی و محسوس است که مغارج انهار از عیون و جبال است و در بحار و بحیرات و بطایح متفی میشود فسحان من لا یطلع علی دقایق حکمت و مصنوعات الا هو و از آن انجره آنچه قوت صعود نداشته باشد نهد ۱۱ خلقی محتاج شود که خاک از روی آن دور کند تا حرکت میکند و آن کار بر و چاه است و در عجایب المخلوقات آمده که در ربع مسکون دو پست و چهل و چند رود بزرگ است که طول کمتریش پنجاه فرسنگ است و بزرگترین بهزار فرسنگ میرسد و این ضعیف شرح بعضی از آن رودها و دیگر عیون و انهار که در ملک ایران است و حوالی آن آنچه در این ۲۰ ملک شهرت دارد بر دو بابست کبار و صفار باد کیم

فاما اودیه الکبار، رودهای بزرگ که در ایران و حوالی آن است و آنچه در این ملک شهرت دارد سی و پنج رود است و اگر چه چندی از آن در ملک ایران و حوالیش نیست و از این کتاب غرض بیشتر از شرح احوال ایران است اما چون بغل عجایب المخلوقات لنظ در روایا ۲۰ نبوی عم یاد بعضی از آن جاری بود و فرموده سبحان و جبحان و الثرات

والنیل کتبا من انهار الجنة و از اینها نیل بایران میرسد و پس مشهور است
 ذکر آن و دیگر رودهای معروف نیز کردن اولی بود و بسبب ثبوت لفظ
 نوی عم تقدم و تأخیرشان بحسب فرموده او باد کنیم پس ترتیب حروف
 بیآوریم آن شاء الله تعالی، سبحان و جیحان دو رود اند در ولایت روم
 و در صورت الانالیم و در مسالك المالك آمده که سبحان از آنجا برمیخیزد
 و بر اودیة ولایات گذشته در بحر روم میریزد و جیحان از مصبصه
 برمیخیزد و بر ولایت قسطنطنیه و دیگر بلاد روم گذشته در جوی
 استان^(۱) میریزد و نوادی ریح^(۲) میکند و در بحر روم و فرنگ میریزد
 و بعضی علما بر آنند که حدیث حضرت نوی عم در شان این دو
 رود وارد است و بعضی بر آن که در حنی حجون و جیحون آمده اما
 جهت مناسبت لفظ جیحان و جیحان روایت اول درست تر میباشد و العلم
 عند الله تعالی. قرات شهرت نام دارد و مرسی فالاد^(۳) رود خوانند و از
 بکونی و کواردی آتش او را قرات گفته اند زیرا که مرآی که زلال و
 شیرین و کوارده باشد آنرا قرات خوانند قوله تعالی^(۴) هَذَا غُلْبٌ قَرَاتٌ سَائِغٌ
 شَرَابُهُ وَ هَذَا يَلُحُّ أَجَاجٌ و در غربی ایران است و از شمال بجنوب میرود
 و از کوهها ارمن و قالیبلا و ارزن الروم برمیخیزد و در اول يك چشمه بزرگ
 است که دویت و پنجاه گز دور دارد و چندان آب از آنجا بیرون
 میآید که گذار اسب بدشواری دهد و دیگر عبوت و اودیه بدو
 پیوسته آبی عظیم شده در ولایت روم میگذرد و بر يك فرسنگی از ریحان
 گذشته محدود ملطیه از روم بیرون میآید و بولایت سمساط و شام میرود
 و آنها خج و کبسم و دبغان^(۵) و امثال آن بدو ملحق میشوند و از آنجا
 برقه و رجه و عانه و هبت میرسد و در ملك سواد که اکنون اعمال

(۱) Uncertain; variants سامان، سان. I. K. 177 has ثبات. but see note to translation p. 137. (۲) دیح، ریح. I. K. 177 has دیح، uncertain. (۳) فالاد، فالاد.

(۴) Qur. XXXV. 13. (۵) دقان، ربغان، بغان.

غازانی^(۱) میخوانند ازو نهرهای بسیار بر میانند مثل نهر عیسی و نهر
 صرصر و نهر ملک و نهر ناحیه که شهر کوفه و ضباعش بروت و نهر
 سورا و نهر کوئا و نهر ارس و نهر صرات و نهر فرات عتیق و در ملک
 واسط یا بطایح میفتند و در زیر دبه مطاره^(۲) از بطایح بیرون آمدن آب
 دجه ضم میشود و شط العرب میگردد و از بصره گذشته بدریای فارس
 میریزد و طول این رود چهار صد فرسنگ میباشد و در حق فرات
 آیات و احادیث بسیار است منها بقل معجم البلدان^(۳) روی عن عیسی
 الملك بن عمر ان قال السی عم ان الفرات من انهار الجنة ولولا ما
 بخلافه من الاذا ما ندای به مریض الا ابراء الله تعالى و ان علیه مکنّا
 بدود عنه الادواء و در عجایب الخلوقات^(۴) از امیر المؤمنین علی عم
 مرویست قال یا اهل الکوفة ان نهرکم هذا یصب الیه مبرزان من الجنة
 و از امام جعفر الصادق مرویست که از آن آب خورد و دود بار مکرر
 گرفتند و آنرا مدح و ثنا گفت و فرمود ما اعظم ما یرکنه لو علم الناس
 ما فیه من البرکة لصرخوا علی حافته القباب و لولا ما یدخله من
 الخطاين ما اغتصم فیه ذو عاقل الا برأ^(۵)، بیل آب شیرین و گوارنده
 است چنانکه غربارا تصور باشد که محلی کرده اند در مسالک الممالک
 آمدن که از جبال قمر بر میخیزد از آن سوی خط استوا و از جنوب شمال
 می رود چون بدین سوی خط استوا برسد در دو بجهه جمع میشود و از
 بجهرات بیرون آمدن بر مازات بلاد رنگ و حبشه و نوبه گذشت مملکت
 مصر میرسد زیادت از شط العرب میباشد پس بهت بخش^(۶) میشود یکی
 باسکدریه می رود دوم بدمياط سیم بمف چهارم بفسطاط و زمین النوبوم
 که شهر مصر است پنجم بعرش ششم ببردوس هفتم بنی و در نهایت

(۱) Yaq. III, 801. (۲) مطایه (۳) قرانی، قرانی (۴) Variants

(۵) Qaz. I, 183. (۶) Some MSS. give other Traditions copied from Yaq.

III, 802 (۷) خلیج in Qaz. I, 180, and Yaq. IV, 801.

این ملکه در سه ماه تابستان که افزونی آن آب است بر صحرا میباشند و در سه ماه بانیچ چندانکه آب کم میشود در آن زمین زراعت می کنند و آب دیگر محتاج نمیشود و در کلام مجید از آن معنی خبر میدهد قوله تعالی^{۱۱} **أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ** و در صحرائی آن ولایت از جهت نشان قتال ساخته اند و مأمون خلیفه در رود نبل مسجدی ساخته از سنگ رخام بر او علامات فراع و اصابع جهت زیادی آب کرده اگر چهارده گز از آن علامات آب فرو گیرد سالی وسط الزراعت باشد و اگر بیشتر فرو گیرد اکثر الزراعت و اگر کمتر فرو گیرد اقل الزراعت و بیم الحظ بود و تا هفت گز بلند شود و بزود خراج ساتانی باشد و بر هر رومی که بعد از هفت گز نشیند آن زمین را خراج شود آرا می رسد و اگر بخوانند و اگر به بیست گز رسد مصر و ولایتش را بیم غرق باشد و در شش ماه بهار و زمستان آب نبل در غایت کمی بود و آب سب در شرب می چشمت که درخت انار ترش که آن آب خورد انار ترش شیرین^{۱۲} شود و بدین سبب در مصر انار ترش کمتر و مطلوب باشد و در جامع الحکایات و عجایب المخلوقات آمده که در زمان جاهلیت هر چند گاه آب نبل بسته شدی تا دختری صاحب جمال را بچلی و حال آراسته درو نینگدندی روان نشدی در زمان عمر بن خطاب این حال واقع شد عمرو عاص که از قبل او حاکم مصر بود صورت قضیه بدو انهار کرد جواب فرستاد تا بر سفالت نوشته من عبد الله عمر بن الخطاب الی نبل مصر اما بعد فان نجری من قبلک فلا نجری و ان کان الواحد الفهار **يُجْرِكُ فَسَأَلَ اللَّهُ الْوَاحِدَ الْفَهَارَ أَنْ يُجْرِكَ** و در آب انداختند روان شد و دیگر باز بنستاد^{۱۳} [و جواب نوشت که بطریقی که ما تقدم عمل نموده

(۱۱) Qur. XXXII, 27. (۱۲) Variant زبانی (cf. Ibn Jubayr 51. (۱۳) Qur.

I, 192. Some MSS. have the following variant, due to Shi'ah tendencies.

آنگون بر آن عمل نمایند اما تا غایت جهان صورت واقع نشد و این روایت
ضعیفست [طول رود نیل قرب هزار فرسنگ بود و درو تناسخ و سفور
و انواع مافی است و مضرت تناسخ را تا يك فرسنگ از زیر و بالای
مصر بافزون بسته اند، آب اتل از کوههای آس و روس و بلغار و دیار
فیرغیز و سلنکا و کماک بر میخیزد و این ولایت را سقی کرده با هم جمع
میشود و آنجا پس بزرگ میگردد چنانکه گویند بزرگتر از آن رودی نیست
پس هفتاد و چند هزارو بر میدارند که هیچ يك آبانی اسپ را گذار نمیدهد
و ولایات و صحاری بسیار بدان معبر است و از آب نهرها بعضی در بحر
علاطینون که آنرا نیز دریای ورائنگ میگویند و بعضی در بحر شرقی
۱۰ میریزد و عبودش بحر خزر میآید و از غایت قوت و غلبه آب زیاده از ده
فرسنگ در دریای لون و حرکت آن آب پدید است طول این رود سیصد
فرسنگ باشد، آب انزك^(۱) بخراسان از کوههای نسا و باورد^(۲) بر میخیزد و
در خوشان و محدود دهستان گذشته بحر خزر میریزد طولش صد و بیست
فرسنگ باشد و این آب تحت عمیق است و قطعاً بحال گذر ندهد و
۱۱ کارش اکثر اوقات از حرای خالی نبود، آب ارس از جنوب بشال میرود
و از کوههای قالیقلا و اردن^(۳) بر میخیزد و ولایت ارمن و آذربایجان
و اران میگذرد و بآب کر و قراسو ضم شد در حدود گشتاسق بدریای
خزر میریزد و در این ولایات که مزار این آب است بر آن زراعت بسیار
است طول این رود صد و پنجاه فرسنگ باشد و در عجایب المخلوقات گویند^(۴)
۱۲ هر که بر آن آب گذشته باشد چنانکه نیمه زهرین او در آب بوده باشد
چون پائی بر پشت حامله عسر الولادة فرو نهد وضع حملش آسانی شود و
در بعضی کتب دیگر آمده که صاحب علت رشنه چون بدان آب بگذرد
چنانکه آب پیاپی برسد از آن علت خلاص باید بامر الله تعالی،
آب ابلق ولایت ترکستان است در گرشاف نامه گویند تا چین میرسد،

(۱) Varant انزك

(۲) ابورد

(۳) Gaz. I. 170.

آب بوی^(۱) در صور الاقالیم گوید که در کوههای بتم و صفانیان بر میخیزد و بحیره میشود و از آن بحیره بیرون آمده چند نهر معتبر مثل بزش و بارمن و بشین و قی و بوزماجن از آن بر میخیزد و ولایات بسیار بر آن انهار زراعت میکند و هیچ يك از آن انهار گذار اسب یا سانی نمیدهد و عمود آن ولایت سفد و سمرقند و بخارا و غیر آن میرسد و مدار آبادانی آن ولایات بر آن آب است و هرز آتش شسف میرود و در ولایت بخارا بحیون ضم شده بحر خزر میریزد و طول این رود معلوم نیست؛ آب بردان از روم بر میخیزد و بدریای روم میریزد؛ آب ناهج در صور الاقالیم آمده که آب ناهج آنست که از کوههای اندلس و طلبطله و شلب بر میخیزد و آبی بزرگ است بدیك بدجله بود و بدین ولایت گذشته بدریا میریزد طولی حد فرسنگ باشد؛ آب جیحون آنرا آب آمویه گویند شش روست که جمع میگردد شهری عظیم دارد و در شرقی ایران است از جنوب شمال میرود و يك شعبه از آن از کوههای نیت و یکی از جبال بدخشان و یکی از حدید صفانیان و یکی از طرفه ختلان بر میخیزد و هر يك را نابهیم پیوستگی چند شعب دیگر بدو پیوندد و بعضی از این شعبها بر بلاد بلخ و نرمد میگذرد و چون همه با هم جمع شوند از دره که آنرا تنگ دهان شهر خوانند بدیك دبه بوقشه از توابع هزار اسب میگذرد و آن دره در میان دو کوهست که چنان تنگ بهم آمده که مسافت در میانشان کم از حد گذر است و آبی بدین عظیم از آنجا میگذرد و در زمین و رنگ پنهان میشود دو فرسنگ ظاهر نیست و بر آن رنگ انجال و امکان گذر نه و از حیون نهرهای عظیم بر گرفته اند و بر این غارات فراوان و زراعت بی پایان کرده مثل نهر گاوخواره و جوی هزار اسب^(۲) و کردوان خلای و نهر کره و نهر خبوه و غیر آن و در هر يك از این نهرها کشتی یا سانی میرود و در بعضی از این نهرها در

هزارصف و کردوان جوی (۲) بوی Variant (۱)

بحیره خوارزم منتهی میشود و عمود آب حیعیون از خوارزم گذشته از غصه^(۱) حلم^(۲) که بتیگی کورلادی^(۳) گویند فرو میریزد و يك فرسنگ بلکه سه فرسنگ آوازش می‌رود و بعد از آن ببحر خزری افتد بر زمینی که آنرا خلخال گویند و مقام صیادان است و از خوارزم تا دریا شش مرحله است طول آن رود پانصد فرسنگ و در این آب در زمستان چنان یخ می‌بندد که چند گاه قواصل بر سر آن یخ روان می‌باشند و بر آنجا چاه بچند گز فرو می‌رود تا بآب روان می‌رسد، آب حرجان از جبال است نازندران از دره شهرک نو بر می‌خیزد و بر میدان سلطان درین^(۴) گذشته بحرجان می‌رسد و بحر خزر می‌ریزد و از این آب اندکی در زمین ملو، بر فراغت نشسته بانی غاطل است و آتش عمیق است و اکثر کارش کدلان و از این سبب گذار ازو عظیم دشوار بود و صبح روز می‌گذرد که کسی درو غرق نشود طول این رود پنجاه فرسنگ باشد، آب دجله بغداد از کوهها آمد و سلسله در حدود حصن ذو الفریقین بر می‌خیزد و عبور فراوان با آن می‌یوندد و بولایت روم و ارمن می‌گذرد و بمیانفرقین و حصن رسیده با آنها جمع میشود و در اول دیار عراقی عرب آبهای ارمن بدان قسم میشود و در زیر بغداد آب نهرمان بدو می‌پیوندد و در زیر واسط پنج نهر معتبر از آن بر می‌دارند اول نهر دقلا دوم نهر اعراف^(۵) سیم نهر جعفر چهارم نهر حسان پنجم نهر ساسی^(۶) چنانکه در عمود شط دجله چندان آب نمی‌ماند که کشتی نتواند رفت و در زیر دبه مطاره^(۷) قواصل این آبها و آب فرات از بطایح بیرون می‌آید و آنها را که از خوزستان در می‌رسد بآن جمع گشته شط العرب میشود و در زیر بصره بدریای فارس می‌ریزد و طول این رود سیصد فرسنگ باشد قُرس آنرا

کولاد، کولاده، کولادی^(۱) حلم، حلم، حلم، حکم، سلم، Variante^(۲)

Qna. I, 378. ساسی^(۳) اعرافی^(۴) دوجم، دومین^(۵)

اروند رود خوانند چنانکه فردوسی میگوید در شاه نامه^(۱) بیت
 فریدون چو بگشت از اروند رود . می داد بخت شهر را درود
 آب و دجله نستر از کج زرده و دیگر جبال آر بزرگ بر میخیزد و بعد از
 می و چند فرسنگ به نستر میرسد و چون قریب المسافه است هنوز
 سرد میباشد و هاضم تمام چنانکه در آن گرما اهل آن دیار اعتماد بر هضم
 آن مأكولات غلیظ بسیار خورند و هضم شود و در زیر نستر بر آن آب
 شاپور ذو الاکتاف شادروانی ساخته است و آب را مثانه کرده و بگرد
 نستر در آورده چپار دانگ در میز اول در غربی شهر روان است و دو
 دانگ در میز مجدد در شرقی شهر جاری است و در حدود لشکر مر دو
 باغ پیوسته بآب درفول و کرخه بنط العرب میریزد طول این رود هشتاد
 فرسنگ باشد، آب درفول آنرا نهر جندی شاپور گفته اند در کوههای آر
 بزرگ بر میخیزد و بر جندی شاپور و درفول میگردد و بمحدود سرهان
 بآب نستر جمع شد داخل بنط العرب میشود طول این رود هشت
 فرسنگ است، آب زابین بزاب بن طهباسب پیشدادی منسوبست و آب
 ناست یکی را زاب بزرگ خوانند از کوههای ارمن بر میخیزد و بدیار بکر
 میرود بمحدود حدیثه در دجله میریزد طولش هشتاد فرسنگ است و
 دومرا زاب بعنوان خوانند جهت آنکه سخت تند میرود و از کوههای ارمن
 بر میخیزد و در ولایت ارمن و دیار بکر میریزد و بمحدود تل سن در
 دجله میریزد طول می فرسنگ است و این منبع در حقیق آن آب
 ۲۰ گوید^(۲) شعر

ان اذی غاش خارا بذتہ . و مات عبدا قبل الله بالزآب
 آب زری بخراسان آنرا مرغاب نیز خوانند و اصلش مرو آب است و
 بعضی گفته اند که منبع این آب را مرغاب خوانند و بدان سبب که در دیه

(۱) Wanting in Calcutta text: but cf. other versions with the same rhyme
 Shah Nāmah I. 30. line 13. (۲) Aghāni XVII, 48; J. K. 175.

زرقی مقاصد کند آنرا آب زرقی خوانند از کوهها مرغاب و بادغیس
بر میخیزد و بر مرو الزود و بعضی بلاد خراسان گذشته بهرو میرسد و
مدار ولایت مرو بر آن آب است و برودجرد بن شهریار بر آسیائی که
بر آن آب است گفته شد و در این معنی نافع بن اسود نمیش گفته
است شعر

و نحن قتلنا برودجرد بمعجة ، من العرب اذ ولی الفرار و غارا
فتلغام فی حرمة طعت بهم ، غداة الزرقی اذ ازاد خوارا
طول این رود سی فرسنگ باشد ، آب زرق رود اصفهان^(۱) از کوه زرد
و دیگر جبال لر بزرگ محدود حوی سرد بر میخیزد و بر ولایت رودبار
تا بر لرستان گذشته بولایت خیزوزان و اصفهان میخیزد و در ناحیت
رودشت^(۲) در زمین گاوخانی متبئی میشود طولش هفتاد فرسنگ است و
این رود را خاصیتی است که چون در موضعی تمام بار بدهند از اصل زهاب
رود باز چندان آب حاصل شود که رودی بزرگ باشد و بدین سبب
آنرا رایت رود گفته اند و بسبب آنکه در هنگام زراعت هیچ از آن غاطل
نمیشود و نامت بکار میگیرند آنرا زرقین رود نیز گویند و در مسالك
الممالك و در تحایب المخلوقات آمده که از گاوخانی شصت فرسنگ گذشته
این آب در ولایت کرمان پیدا میشود و بدریای شرقی میریزد و میگویند
که در زمان سابق فی پاره نشان کرده در گاوخانی در آن آب انداختند
در کرمان پیدا شد و این روایت ضعیف میباشد زیرا که از گاوخانی تا
کرمان زمینهای سخت و جبال محکم در میان است و مری در زیر زمین
که چندان آب درو روان تواند شد متعسر بود و زمین کرمان بلندتر
از زمین گاوخانی است و از کرمان تا دریای شرقی مسافتی عظیم است
و ولایت بسیار در میان اگر چنین بودی این آب بر آن همه ولایت
سایستی گذشت و در واقع مرقی نیست و در خشک سالها که زمین کاه

(۱) Variant زشود

رویشین ، رویشی (۲)

خانی خشک میشود چنین مری دیدار بر آن ولایترا نمیدهد، آب زکانه^(۱) بنارس از کوه دبه خسرویه^(۲) بر میخیزد و صحاری ولایت ماصرم و کوار و خیر و صکان و کارزین و قیر و ابزر و لاغر و بعضی نواحی سیرافرا آب دهد و در این ولایت آبهای این جبال با آن ضم شود و باخر همه دیهی زکانه نامست این آسرا بدان باز خوانند و در میان مجرم و سیراف در دریای فارس افتد و در آن ملک هیچ رودی بر فابک نر از این رود نیست طولش پنجاه فرسنگ است، آب سفید رود ترکانه مولان موران خوانند از جبال پنج انگشت که ترکانه پیش بر ماقی خوانند بولایت کردستان بر میخیزد و آبهای زرخان رود و ششمود و میانج رود و آبهای کوههای طالش و طارمین جمع شود و در ولایت بره از نواح طارمین تا آب شاهرود میبود و در گیلان کوم بدریای خزر میریزد طولش صد فرسنگ باشد و از این آب بخلاف آنچه در زمینها رود بدان اندکی زراعت کند هیچ بکاری آید و غاطل است، آب همچون بیا و راه النهر و آن ولایترا بدین سبب بدین نام میخوانند که بر جانب غربیش آب جیحون است و بر طرف شرقی آب جیحون و از هر دو سوی آن ولایت ما و راه النهر است و اهل آن ولایت جیحون را گل زریون^(۳) خوانند از برف بر میخیزد و بر نهند و فباکت میگردد تا به بحیره خوارزم میرسد و آن نیز چون جیحون در زمستان چنان بخی می بندد که چند گاه فوافل بر سرش میگردد طولش هشتاد فرسنگ باشد، آب شاش ما و راه النهر از جبال جدغل بر میخیزد و آب خوشاب و نهر اولش پیوسته بفرغانه و اورگند و مارغان رسد و ولایات بسیار را سقی کرده در بحیره خوارزم ریزد طولش چهل فرسنگ بود، آب شاهرود برودبار فروین دو شعبه است یکی از کوه طالقان فروین بر میخیزد و دیگر از کوه اسر و نحس^(۴)

سر و نحس بر و (۴) کلانریز (۳) جومیه (۲) زکانه Varant (۱)

و بر ولایت رودبار الموت میگردد و در ولایت و ناحیت بره طارمین
 با سفید رود جمع شود و در گیلان کوم در بحر خزر میرد طول این
 رود تا با سفید رود رسیدن سی و پنج فرسنگ و تا دریا پنجاه فرسنگ
 باشد و این آب نیز چون سفید رود اکثر باطل و عاقل است و اندکی
 با زراعت میگیرند، این عاصی ولایت شام از جبل بعلک بر میخیزد و
 بر ولایت حمص و حماه و دیگر بلاد شام بر میگردد و در ملک تکفور
 و حبس که اربلیه الاصغر می خوانند گذشته بدریای روم میریزد و این
 آب را بدان سبب عاصی خوانند که اکثر آبهای بزرگ از کافری بمالای می
 آید و این آب از میان مسلمانان بکافر می رود، آب فره از جبال حدود
 غور بر میخیزد بر ولایت بسیار گذشته و آترافی کرده فاضالش در بحیره
 زره محدود سبزان میریزد و طولش معلوم نیست که چند فرسنگ است،
 آب فارامران ولایت خنای آبی بزرگ است که بکنجی باید گذشت
 آب قیرغیز^(۱) مابین شرق و ترکستان است آبی بزرگ است، آب کرخه
 آنرا نهر السوس خوانند از کوه الوند همان بر میخیزد و با آبهای دیور
 و کولکو و سبلاخور و خرما باد و کزکی جمع شده بر ولایت حوزره میگذرد
 و با آبهای دزفول و نسر جمع شده بشط العرب میریزد طول این رود
 تا شط العرب صد و بیست فرسنگ است، آب گر ازان از کوههای
 فالپلا بر میخیزد و در ولایت گرچستان در میان شهر نفلیس گذشته
 بازان میرسد بک شعبه از آن در بحیره شمکور میریزد و اغلب او در دیگر
 شعب در یورت بازار انبارچی باب ارس و فراسو جمع گشته و در حدود
 ولایت گسناسی بدریای خزر میریزد طول این رود دویست فرسنگ
 باشد، آب گر فارس در ولایت کلار بفارس بر میخیزد و آبهای شعب
 بوان و مانین و دیگر رودهای کوچک بفارس بآن پیوسته میگردد و این

(۱) Many variants.

رودی بخیل است که تا بندی بر و نه بسته اند هیچ جای بزراحت نه نشسته
و بندها که بر آن آب است ازل بند را مجرد است و آن قدم البنا است
در عهد سلاجقه خال یافته بود انابك فخر الدوله جاولی بغداد غارنش
کرد و قمرستان نام کرد دیگر بند عضدی که در جهان مثل آن غارت
نیست از محکی و لیکولی ولایت کربال علیار آب میدهد و بند قصار
که کربال سفلا بر آن مزروع است این بند نیز خلل یافته بود م انابك
جاولی غارت کرد و این رود چون از این غارات بگذرد در بحیره بختگان
افتد طولش حد و سهزده فرسنگ باشد، آب گنگ بهند از کوهها ما
بین ملک خنای و هند بر میخیزد و اهل هند این آب را چنانکه مسلمانان
آب رومرا^(۱) تحت متبرك دارند و گویند منبعش از بهشت است و از آن
آب تا دوست فرسنگ بهتبرك برسد و عطا و کبرارا بوقت وفات بدان
غسل دهند و آگاهان خود را بدان آب بر آرند و معابد خود را بدان
شویند طول این رود سیصد فرسنگ باشد، آب مهران و آن آب سده
است که آنرا جیلیم نیز خوانند از کوههای سستان و بدخشان بر میخیزد
و طرف جنوب آن جبال بلایع رود مهران است و طرف شمال اش بلایع
آب جیحون و آب مهران بر سمت دور و منصوره و مکران و دیار دیبل می
گذرد و در دو فرسنگی دیبل در بحر هند میریزد طولش حد و هشتاد
فرسنگ است و آبش دو چند دجله بود و چون آب نیل بر صحرا می
نشیند تا بر آن زراعت میکند، آب نهروان عراق عرب دو شعبه است
و از جبال کردستان بر میخیزد يك شعبه از طرف نهروان^(۲) و آنجا
آب نهروان خوانند و چون شامره رسد آب شامره خوانند و چون بآن
شعبه دیگر رسد آب نهروان خوانند و شعبه دوم از حدود گل و گیلان
و گریوه طاق کرا بر میخیزد و در ازل از يك چشمه بزرگ میرون میابد
که بیش ده آبها گردان میباشد و بر حلوان و قصر شهرین و خانقین

نهروان، شروان Variants (۲) زمزم، قمر Quary (۱)

گذشته با شعله دیگر فتم میشود و یعقوبا و نهران میرسد و در زیر
نمداد بدجله می ریزد و طول این رود پنجاه فرسنگ باشد کایش و
بر آنجا زراعت بسیار است، آب هری رود از جبال غور نزدیک رباط
کردان بر میخیزد و آبهای بسیار با آن جمع میشود و نه نهر از آن بر میدارند
اول توجوی دوم ادرچمان سیم لشکرگان^(۱) چهارم کراغ پنجم غوسان ششم
کک هفتم سفار هشتم انجیر که بهرات میآید نهم بارشت و ولایات بسیار
مثل قوسج و غیره بر این رود مزروع میشود و این آب از هرات
گذشته سرخس رود و طول این رود هشتاد و سه فرسنگ است،
آب میرسد^(۲) آری آب زره خوانند از جبال غور بر میخیزد و بر ولایت
است گذشته چند نهر که هر يك گذار اسپ بدیناری دهد آری بر
میگیرند و ولایات بسیار بر آن مزروع میکنند و چون بسبستان میرسد آن
ولایت را حتی کرده فاضلی در نوبه زره میریزد و طول این رود صد
و سی و پنج فرسنگ باشد.

و اما الاودية الصغار و العيون و الابار.

منها عراق عجم، آب جابجود از کوه دعاوند بر میخیزد و بولایت
ری میریزد و در حدود قوه علیا و اسان^(۳) مقاصه میکند و فریب
جبل جوی از آن بر دارند و اکثر ولایت ری را آب از آن است و در
بهار هرزه آتش در منازل منتهی میشود طولش سی فرسنگ باشد، آب
گرم رود^(۴) از کوههای طالقان و قزوین بر میخیزد و در ولایت - اوج بلاغ
چند نهر آری بر میدارند و ولایت شهریار و ری اکثر بدان رود مزروع
است و در بهار فاضل آتش بر منازل منتهی میشود طولش بیست و پنج
فرسنگ باشد، آب قمرود از کوه خابسار^(۵) و لالستان بولایت جریادفان
بر میخیزد و بر جریادفان و قم میریزد و هرزه آتش بنمازه منتهی

(۱) Variants لکریان، لکریان: for the others see Map. ۳۵ and Yaq. ۱۵, ۲۴۷.

خابسار و لالستان (۵) گرم رود، گرم رود (۴) ایان (۳) هریند (۲)

میشود طولش سی فرسنگ باشد، آب کارماسارود^(۱) بعضی از کوه الوند
 همان بر میخیزد و يك شعبه از طرف گریوه اسدآباد و مامشارود^(۲)
 قریب همان و يك شعبه از کوه راستند و دیگر جبال کرج و مرغزار کینو
 بر ولایت همان و ساوه گذشته چون نزدیک ساوه و آق رسد در پس
 مدی که صاحب سبب خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان طاب
 ثراه در ماییت برو ساخته مجیره شود و فضل آب بهاریش از هفتاد
 بولان مابین ساوه و آق که انايك شیر گور ساخته گذشته در مفاز
 منتهی میشود و بعد آب نایستانی ولایت آق و ساوه بر آن سد است
 طول این رود جبال فرسنگ باشد این رود در ولایت ساوه مانند زاینده
 رود است، آب زخان رود آنرا ماجرود^(۳) خوانند از توابع سلطانیته بر
 میخیزد و آب کوهها زخان جمع شد بر ولایت زخان میگردد و سفید
 رود میریزد طولش بیست فرسنگ باشد و این رود نیز از آغاز تا ده
 فرسنگ زاینده است، آب اهر رود از حدود الله اکبر سلطانیته و از کوه
 سرآمد بر میخیزد بر ولایت قزوین میگردد و هرزه آب بهاریش با آنها
 کوههای قزوین جمع شد و در مفاز منتهی میشود و طولش بیست فرسنگ
 باشد و این رود نیز در ولایت اهر و قزوین چون زنه رود زاینده است،
 آب خرود از کوههای آن ولایت بر میخیزد بولایت راند و دشتی قزوین
 میرسد و هرزه آب بهاریش در مفاز منتهی میشود طولش بیست و پنج
 فرسنگ باشد، آب طارمین و توابع از آن کوهها بر میخیزد و در سفید
 رود میریزد و مزارعات طارمین بر این آنها است و در نایستان اکثرش
 با زراعت گیرند و اندکی رود رود و در چهار بیشه سفید رود در
 رود، آب کلانان از جبال نیاسیر و قصر بر میخیزد و بکلانان میرود و
 هرزه آب بهاریش در مفاز منتهی میشود و در آن ایام اگر سیلی عظیم

ماسارود، ماسارود، ماسارود (۱) کوماسارود، کاماسارود (۲)

تاجرود، فرماخروود، باجرود، وناخروود (۳)

بود شهر کاشان را از آن خوبی بود اما در تابستان بکاشان میبرد و در
 دیه‌های بالا برزاعت می‌پندند، آب مزدقان از کوه‌های خرقان همدان بر
 میخیزد و بر مزدقان میگذرد و بساوه و ولایت میرسد هرزه آبش در
 جاهلیت در بحیره ساوه جمع میشد و اکنون به‌جزیره رسول هم آن بحیره
 خشک شد و آنجا شهر ساوه ساخته اند آن آب روان گردانیده است و
 در منازعه منتهی میشود طولش بیست و پنج فرسنگ باشد، آب بود رود^(۱)
 از کوه‌های حدود طالقان بر میخیزد و در ولایت قزوین میرسد هرزه
 آبش در بهار در منازعه منتهی میشود اما بتابستان پیش ولایت قزوین
 نتواند آمد، آب گردان رود از کوه‌های حدود طالقان بر میخیزد و در
 ولایت ری میرسد هرزه آبش در بهار در منازعه منتهی میشود، آب ترکان
 رود^(۲) از کوه‌های خرقان بر میخیزد و ولایت قزوین میرسد و در بهار
 منازعه منتهی میشود اما بتابستان پیش ولایت قزوین نتواند آمد،
 آب قزوین چهار رود است در بهار جاری باشد اگر بغوث بود باغات
 قزوین را کفاف بود و آلا بعضی باغات خشک میماند و در تابستان از
 ضیاع قوقالی قزوین نتواند رسید آنکه او را هرزه آبی بود نادر باشد،
 آب خرقان از کوه‌های آنجا بر میخیزد و در بهار بخشک رود گذشته ولایت
 ری افتد و با دیگر آب ضم شد در منازعه منتهی شود اما بتابستان از
 خرقان بیرون نتواند آمد، منها باذریبجان آب اندر آب از کوه سیلان
 بر میخیزد و چون بر شهر و ولایت اردبیل میگذرد آب اردبیل میخوانند
 و چون باندراک میرسد آب اندراب میگویند و از بول علی شاهی گذشته
 آب اهر جمع شود و برود ارس میرسد طولش بیست و پنج فرسنگ
 باشد، آب اهر از گریه ارمنیان^(۳) که مقول آنرا گویند نهل^(۴) خوانند
 و از کوه‌های حوالی آن بر میخیزد و بر اهر و قلعه نو در میگذرد و از

نکته (۱) ارمنان - اردبیل (۲) رکانرود (۳) برمود Variant (۴)

دیه بیلقان^(۱) که بدیه صاحب دیوان منسوب است گذشته بآب اندراب جمع شد بآب ارس میریزد طولش بیست فرسنگ باشد، آب اوجان از کوه سهند بر میخیزد و بر اوجان گذشته بسراو رود میریزد طولش هشت فرسنگ باشد، آب جغتو از کوههای کردستان بمحدود دیه سباه کوه بر میخیزد و بر ولایت مراغه گذشته بآب صافی و آب تفتو در دریای شور طروج^(۲) میریزد طولش بیست فرسنگ باشد، آب سراو رود از کوه سیلان بر میخیزد و بر سراو میگذرد و در حدود دیه کولوا^(۳) چون زمین شورستان است شور میشود و آب اوجان جمع شد بریز میرسد و بدریای شور طروج میریزد طولش چهل فرسنگ باشد، آب سرد رود و باویل رود^(۴) رود از کوه سهند بر میخیزد و بر مواضع مذکوره گذشته در بهار عرزه آبی بسراو رود و بدریای شور طروج میریزد طولش شش فرسنگ باشد، آب سنجید و گدیو^(۵) در اول دورود است و با هم پیوسته بسفید رود میریزد طولش هشت فرسنگ باشد، آب صافی از کوه سهند بر میخیزد و بر مراغه گذشته بآب تفتو جمع شد بدریای شور طروج میریزد طولش بیست فرسنگ است، آب شال رود از جبال شال بر میخیزد و بمحدود برندق^(۶) بسفید رود میریزد طولش هشت فرسنگ است، آب مرد رود از کوه سهند بر میخیزد و بر ولایت مراغه گذشته بدره کاردوان با آب جغتو ضم شد بدریای شور طروج میریزد طولش هشت فرسنگ باشد، آب گرم رود از کوه سراب بر میخیزد و بولایت گرم رود بآب باغ جمع میشود بسفید رود میریزد و طولش دوازده فرسنگ باشد، آب مهران رود از کوه سهند بر میخیزد در باغستان تبریز منتهی میشود و عرزه آب بهارش بآب سراو رود پیوسته بدریای

طروج Variant throughout (۱) فربه بیلقان J. N. 388

سنجید و گدیو J. N. 388 (۲) باویل رود (۳) کولو J. N. 388 (۴) کولوا، کوتوا

برندق - برندق قصر J. N. 384، برماوق (۵)

شور طروج میریزد طولش هفت فرسنگ باشد، آب مرند آنرا زکوبر^(۱)
خوانند در بهار گذرانده از کوه مرند بر میخیزد و در مجامع الخلوفا
آمد که^(۲) محمد ذو الفار علوی مرندی حکایت کرده که هرند نرسید
بزمین بنهان میشود و بقدر چهار فرسنگ بعد از آن بیرون میآید و
هرند میرسد مرزه آب بهاری آن باب خوی رسد در ارس میریزد و
طولش هشت فرسنگ باشد، آب میانج از حدود کوههای اوجان بر میخیزد
و بر آن ولایت گذشته در صحرائ میانج باب هشتود جمع شد سفید
رود میریزد و بعد نر برود طولش بیست فرسنگ باشد، آب نفتو^(۳)
از کوههای کردستان بخود کربوه سیاه^(۴) بر میخیزد و باب جنو جمع
شد برای شور طروج میریزد طولش پانزده فرسنگ باشد، آب هشتود
از کوههای ولایت سراب و اوجان بر میخیزد و در حدود میانج سفید
رود میریزد طولش بیست فرسنگ باشد بول میانج که خواجه شیخ الدین
محمد صاحب دیوان سی و دو چشمه ساخته است بر این آب است،
و منها بنارس و ساسنگاره و کرمان، آب پرواب از کوه دبه پرواب
بر میخیزد و بیشتر نواحی مرودشت را آب دهد و در رود کر افتد طولش
هیجده فرسنگ باشد، آب طاب از کوهها سیم^(۵) ارستان بر میخیزد و ده
وفی گذار اسپ بدهد و باب من پیوسته از قطره نکان^(۶) بگذرد و
رستاقهای رشترا آب دهد و محدود سبز در دریا ریزد و این آب
سرخ فارس و خوزستان است طولش چهل و هفت فرسنگ باشد،
آب من از قستان سیم و سیخت^(۷) بر میخیزد آب بزرگ است گذار
اسپ بدشواری دهد و در نهر طاب افتد طولش چهل فرسنگ باشد،
آب شیرین از کوه دینار بر میخیزد و آب بزرگ است و گذار اسپ

سیاه، سیلاد، سفید (۴) بنو (۵) Qaz. I. 180 (۶) زاکر Variant (۷)

سخت، سیخت (۸) رکان، زکان (۹) سیم

نیشوری دهد و بر ولایت بزرنگ گذشته چند ناحیت دیگر را آب دهد
و محدود جابه بدریا ریزد طولش شانزده فرسنگ باشد، آب شاذکان^(۱)
از کوه بزرنگ بر میخیزد و بر ولایت کهرگان و شست رشتاق^(۲) گذشته
بدریا میریزد آبی بزرگ است گذر اسپ پاسبان ندهد طولش نه فرسنگ
باشد، آب جره از ما صرم بر میخیزد و مسجان^(۳) و جره و بعضی
ولایات غنیمت را آب دهد و با نهر شاپور^(۴) آمیخته در دریا ریزد طولش
نوزده فرسنگ باشد، آب درخید^(۵) آبی بزرگ است گذار بدشوارس
دهد طولش شانزده فرسنگ باشد، آب خوابدان^(۶) آبی بزرگ است از
کوه جویگان بر میخیزد و اراضی ولایت نوپاجان و آن حدود را سقا کرده
و محدود جلادجان با نهر شیرین آمیخته بدریا میریزد و رودی بزرگ است
طولش پانزده فرسنگ باشد، آب رتین از جبال هامپان علیا بر میخیزد
آبی بزرگ است و در نهر شاپور میافتد طولش تا نهر شاپور رسیدن ده
فرسنگ باشد، آب جرشیق^(۷) از جبال ما صرم بر میخیزد و آبی بزرگ
است از قنطرة سیرک^(۸) گذشته با آب اخشین پیوندد طولش تا باخشین
رسیدن شست فرسنگ است، آب اخشین از کوه دادین^(۹) بر میخیزد و
آبی بزرگ است و در نهر توج می افتد طولش تا بدان نهر رسیدن
شست فرسنگ باشد، آب سرده^(۱۰) از کوههای دار خار شاه بر میخیزد
و بر ولایت جور گذشته در بحر میریزد و طولش فرسنگی باشد، آب
دیو رود از حدود حیرفت کرمان بر میخیزد سخت نیز روانست بدین
اسب آرا دیو رود خوانند مقدار یست آسیا گردان باشد، آب بشاور^(۱۱)
از جبال بشاور بر میخیزد ضیاع بشاور و ولایت خشت و دبه مالک را

مسجان، مسجان، مسجان (۲) راسان (۳) شاذکان، شاذکان (۴) Varinuts
جرشیق (۵) خوابدان (۶) درخید، درخید (۷) شاور (۸) شست، مسجان
بشاور (۹) جرشیق، سرده، سرده (۱۰) دارین (۱۱) سولک (۱۲)
بشاور، شاپور

آب دهد و در میان جابه و ماندستان در دریا افتد طولش نه فرسنگ باشد، آب برآزه این آب فیروزآباد است و منبعش از جبال خلیفان است شهر و نواحی فیروزآباد را آب دهد و با آب نکان^(۱) پیوسته در دریا بریزد طولش تا آب نکان رسد دوازده فرسنگ باشد، منها بنیاد بکره آب بلخ از چشمه دهانه^(۲) محدود حران بر میخیزد و در زیر رفته نرات میریزد طولش هشت فرسنگ باشد، آب خابور از رأس العین بر میخیزد و آن چشمه ایست که مقدار ده آسیا آب از و بیرون میآید و کمایش بسصد چشمه دیگر همانجا یا آن ضم میشود و بر ولایت هرماس میگذرد و محدود فرغسیا گذرد در نرات میریزد طولش بیست و پنج فرسنگ باشد، آب هرماس چشمه ایست محدود نصیبین از طور عیدین بر میخیزد و مقدار دو آسیا آب میدهد گارش بصاروح بر آورده است تا قصر کلاف آب دهد تنوکل خطبه آنرا بشکافت آب غلبه کرد و خرابی خواست کردن فرمود تا باقرار بردند و بر نصیبین^(۳) گذشته محدود خانه^(۴) یا خابور ضم میشود نرات میریزد طولش دوازده فرسنگ، آب نرات از هرماس بر میخیزد و بر قصر گذشته بدجله میریزد، آب شور باردین از کوههای آنجا بر میخیزد ولایت ماردین را خنجر کرده نرات میریزد طولش ده فرسنگ است، منها بحر اسان و قستان، آب شوره رود^(۵) به نیشابور بر میان ولایت نیشابور میگذرد و آبهای جبال طرفین نیشابور بشو پیوندد و مجموع ولایات نیشابور بدان زراعت میکند، آب دریا از کوه دریا بر میخیزد و فضل آب بهاریش در شوره رود افتد و بدیگر مواسم در صحرای دریا منتهی میشود طولش پنج فرسنگ باشد، آب سخت^(۶) از جبال سخت بر میخیزد و بولایت نیشابور و آن موضع و چند موضعی دیگر را

و لرزن و MS. add in error (۱) دهانه، دیانه (۲) نکان Variant (۳) نکان، بحر، صحر، صحر (۴) شمر، شمر، شیوه، سواره (۵) خانه (۶) میافارقین صحر، صحر، بحر، بحر J. N. 328 بحر، صحر

آب دهد طولش سه فرسنگ بود، آب خرو^(۱) از جبال حدود نیشاپور بر میخیزد و در آن دبه و دیگر از قرائ آن حدود رود و منتهی میشود و فضل آب بهاریش بشوره رود و در دیگر مواسم نزدیک شهر پیش نتواند رسید، پوشقانات رود^(۲) از حدود چشمه سبز بر میخیزد و نا نیشاپور برسد در آن ولایت منتهی شود طولش چهار فرسنگ بود، آب پشت فروش^(۳) از کوه در رود بر میخیزد و پشت فروش و اسفریش^(۴) و دیگر مواضع برسد و فضلات بهاریش بشوره رود افتد طولش پنج فرسنگ بود، آب تخمک^(۵) از آن کوهها بر میخیزد و در آن دیهها منتهی میشود طولش چهار فرسنگ باشد، آب فرخک^(۶) از کوهها در حدود چشمه سبز بر میخیزد و در زراعت مواضع منتهی شود فضل آب اش در بهار در دیههای سالی باکار گیرند و بشوره رود افتد در فرسنگ طولش باشد، آب دهر^(۷) هم از حدود چشمه سبز بر میخیزد و در ولایت و شهر نیشاپور منتهی شود و فضل آب بهاریش بشوره رود افتد طولش چهار فرسنگ بود، آب بیهان^(۸) از جبال آن حدود بر میخیزد و در زراعت مواضع منتهی میشود طولش چهار فرسنگ باشد، آب چارسرود^(۹) دو شعبه است یکی از جبال باردویه^(۱۰) بر میخیزد و یکی از جبال طغان و چارسف و بام پوست مواضع آن حدود را سق کد طولش پانزده فرسنگ باشد، آب عطا آباد از حدود میدان سلطان بر میخیزد و بوقت بهار بیست آسیا گردان باشد و فضل اش بشوره رود افتد اما در موسم گرما

نوشتان^(۱) جزر J. N. 228. خرو، خیر، جزو، خیرود. خرو^(۱) Variants
 بشترودی^(۲) Often written بشندان (۲) See Mus. 317 generally written
 اسفریش، اسوس^(۴) خروس، خروش Variants See Mus. 300
 تخمک، تخمک، خردان، خردان، فرخک، صحیک^(۶) تخمک، تخمک، تخمک، تخمک^(۵)
 حاسف^(۷) بشترن، تیزان، بقر، بقر، بقران، بقران^(۸) دهر، دهر، دهر^(۹)
 باردویه، باردویه^(۱۰) سحر رود، رود

جشك نمود. و آنرا بدین سبب عطش آباد خوانند طولش بیست فرسنگ باشد، آب و خشاب از جبال ختلان و وختش بر میخیزد و بختلان و حدود بلخ رسد و بمحدود نرمد بجمعون ریزد طولش سی فرسنگ باشد، آب جعان رود^(۱) کوهی است بمحدود جاجرم بر شکل دیواری شاهوی از میان آن دیوار کوه سه چشمه در پهلوی هم هر يك آبها گردانی آب میدهد و بر صفت ناودان قرب يك نیز بیش میریزد و رزاعت بعضی از ولایت جاجرم و غیر آن بر آن آب است طولش دوازده فرسنگ باشد، و منها عراق عرب، آب بیات از جبال کردستان بر میخیزد و بولایت بیات میرسد مجموع باغستان و رزاعت و نخلات آن ولایت را سقی کرده فضل آبش در صحرا افتد، آب دقوق از کوههای کردستان بمحدود دریند خلیفه بر میخیزد و بر دقوق میگردد و در آن صحرا کما بیش پنج فرسنگ در میان ریگ میرود و بس اندک میباشد اما در عبور از آن ریگ رونق را فروی برد و ریگ بسر در میآورد و هلاک میکند و بر آن زمین نشان و نخل ساخته اند تا مردم آنجا نگذردند و هلاک شوند و فضل آب بهارش در دجله میریزد طولش پنج فرسنگ باشد، آب براز الروز از جبال کردستان بر میخیزد و آن ولایت را سقی کرده فضل آبش در صحرا افتد

فصل پنجم، در ذکر بحار و بحیرات،

در ما قبل ذکر کرده شد که آبی که بگرد ربع مسکون در آمده است قوم عرب آنرا بحر محیط گرو عجم آنرا دریای بزرگ و اهل یونان بحر اوقیانوس خوانند و از آنجا حالت خلیج حبشه بلدی و پستی زمین در میان خشکی آمده است عبارت از آن هفت دریاست و هر يك بحره عظیم است و در هر يك جزایر بسیار در کتب هیأت آمده که در این هفت خلیج زیادت از دوازده هزار جزیره مسکون و مزروع و مفتوح

(۱) حمای رود Variat

باب بخلاف آنچه غراب و غاقل است و بر آن جزایر بحیرات و جبال و حیوانات و اشجار متنوع پشمار است و عجایب بیگران است وحد و حصر آن جز خدای تعالی نداند و در بحر محیط چون آب سخت عمیق شده بحال ظهور جزایر نمانده است و آن خلیجها را در هر شبانه روزی جزر و مدیست و سبب آن قرب و بعد ماهیست از طلوع ماه آغاز مدیست که آب دریا بلند شود و با رودها آید و از غروب ماه آغاز جزر است که آب با دریا رود و زیادتی و کمی آب جزر و مد به زیادتی و کمی نور ماه متعلق است چندان که ماه زاید النور بود آب بیشتر بود بر عکس کمتر اما جزر و مد بحر محیط در هر سال یکسوی بود و با آفتاب متعلق باشد چنانکه ارتفاع آفتاب بلند شود آب بحساب شرق رود و چون پست شود بحساب غرب روان گردد و بدین سبب سخت آرمید چنانکه بدان محسوس تواند شد *فَبِجَانِ اللَّهِ أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* از احوال خلیجها آنچه در کتب هایت دیده ام و از روایت معتد القول شنیده ام بر سبیل ایجاز و اجمال شمه یاد کنیم تا کتاب جامع فواید بود از طرف شرق آغاز کرده بر راه جنوب روم

خلیج اول، بحر چین و ما چین است و از همه خلیجها بزرگتر است و بطرف چین تخته بزرگ دارد و درین خلیج سه هزار و هفتصد جزیره مسطور است از مشاهیرش، جزائر واقواق^(۱) و لایش بالای حد جزیره است و در آنجا درختان که چون باد بر برگش بر م زند آوازه واقواق دهد و آن جزایر بدین نام مشهور است پادشاه آنجا را کشمیر^(۲) خوانند در مسالك المالك^(۳) آمده که در آنجا زر طلا چنان بسیار است که فلابه سگان و صلیب دیگرها از زر طلا میسازند و آهن چنان عزیز الوجود است که پیرایه و زبورها از آن میکنند و این روایت ضعیف است زیرا که اگر چنان بودی بایستی همیشه از آنجا زر طلا بهمه آفاق بردندی چه بدین دلیل بر نفع ترین منابع

(۱) Variant throughout. (۲) Cf. I. K. 18 or کشمیر. (۳) I. K. 60.

آن بودی و مشاهده میبرد که نا غایت زر طلا از این ولایت هندوستان
 میبرد و گنجها میباید تا اکنون چون سلطان محمد شاه دلی رسم گنج
 بهادن بر انداخت و آن زرهارا صرف میکند لاجرم دیگر از این ولایت
 زر بدینجا نمی برند بلکه از آنجا روزی که بایران میآورد و متفع ترین تجارتی
 و مزایج^(۱) جزایر جابه میباید، محدود هند است و پادشاه آنجا را مهر اج خواند
 و در مسالك المالك گویند او را چندان جزایر و آبادانی در فرمانست
 که هر روز دوست من طلا حاصل ملک دارد و بر جزیره جابه کوفتست
 و بر آن کوه زمینی مقدار صد گز در صد گز بود از او آتشی فروزانست
 که به شب به بلندی دو نيزه بالا در صد گز دیدار دهد و بروز دودی
 میباید و هرگز متغی نشود و بر آن جزیره مردم طیارند، جزایر سلاخی^(۲)
 فوایش از همه جزایر خوشتر است و هر که از این ولایت بدینجا رسد از
 خوشی آب و هوا و بسیاری نعمت دشت ندهد بیرون آمدن از جزیره لباس^(۳)
 طویل و عریض است و بر او آبادانی بسیار مردم و حشی خوب صورت نیز
 هستند و از خوشی صور نشان مردم انانث آن قوم را بگیرند و مقید دارند و از
 ایشان فرزند آورند اما چون فرصت یابند اکثرش بفرزند ملتفت نشوند و
 بگیرند، دیگر جزیره دم و در او قوم قوی هیکل اند و زشت صورت و
 مردم خوارند در آنجا مقام دارند، جزیره رامنی^(۴) در او آبادانی بسیارست و
 مردم فقیر اند بقدر چهار شهر هستند و از ایشان بدست بر درختان
 رویند چنانکه پای برو تنهد و درو درخت کائور بزرگ میباشد، جزیره
 اطور^(۵) در آن قوم سگساراند و دیگر جزایر که شرحش فطولی دارد
 و در این بحر از نوع حیوانات عجایب بسیارست مثل غوک بزرگ و گربه
 زیاد و موش مثلک و بوزینه سفید و ثعلبان عظیم چنانکه قبل را در رباید

۱. همان، همان (۲) السلاخی (۳) Qaz. I, 101, 112. and so in Qaz. I, 108. (۴) رای: cf. Qaz. I, 307, II, 13. (۵) اطور: cf. Qaz. I, 108.

و طوطی ناطق و عک و خوش صغیر و طاوس و باز سفید و شامعین. و کرکدن و ریخ و امثال آن و از اشجار درخت کافور بزرگ چنانکه زیادت از هزار آدی را سایه دهد و درخت بقم و خیزران و خرنوب بطعم علقم و صندل و گل از همه رنگی بخلاف الیافی که در این ولایت نیست و آنها فایده بسیار است اما شاخش را از آن جزایر بدین ولایت نمیتوان آورد که البته خشك میشود و نمناك داشتن فایده نمیدهد و در این بحر گردابهاست که آنها تم الامد خوانند و در دور^(۱) نیز گویند اگر کشتی درو افتند جز بپاشاء الله خلاصش نباشد و در دریا ویزان آن مقام هارا یفتاسند و از آن احتراز نمایند تا در امان باشند.

۱. خلیج دوم بحر مد است و آنها بحر اخضر نیز خوانند و در آنجا قریب دو هزار و سیصد جزیره مکتوبست و درو عجایب بسیار و آن بحرها سه تکه است که هر يك دریای بزرگست یکی را بحر عمان و فارس و بصره نیز خوانند و دوم را بحر فلزم گویند و سیم را بحر حمیر خوانند و در هر يك جزایر بسیار است و بعضی را متعاقب باد خوامم کرد و غرض از این بحر از بحر محیط نا بلجات رسیدن پانصد فرسنگ گفته اند و از جزایر اصل این خلیج آنچه مشهورتر است، جزیره سیلان^(۲) هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ است و کوه سرندبب که آدم تم از بهشت بر آنجا مبعوط کرد برین جزیره است و چندان آدم تم در آن بحر به پای رفته است اکنون کشتی بدو سه روز میرود بدان کوه و در حوالیش معادن ۲. یاقوت اللوان و الماس و مناج و بلور است و چوب عود و دیگر عطریات و آقوی مشک و کوبه زیاد بسیار میباشد و در حوالی آن جزیره غوص موارید است، جزیره کله و سریره^(۳) درو معادن قلعی بسیار

(۱) L. F. II, Yaq. II, 506.

(۲) MSS. generally سیلان. حقلان cf. Qaz.

۱, 112. MSS. also سراندبب

(۳) Yaq. III, 18; IV, 297, 302.

است، جزیره اعتاب^(۱) درو فیلان قوی هیکل اند چنانکه به بلندی ده
 گز زیادت میباشد، جزیره برطایل^(۲) در عجایب المخلوقات آمده که هر
 شب از آنجا آواز بلایی میشوند و فریاد خواب گویند در آن جزیره
 مردمان اند بروز کسی ایشانرا نه بیند و بشب بیرون آیند و این سازها
 زنند و در آن جزیره عقاقیر بسیار است تاجار آنجا روند هر تاجری متاع
 خودرا آنجا میهد جدا در شب اهل جزیره بیایند و در مقابل هر يك
 عقاقیر بپند اگر تاجررا موافق آید بر دارد و الا بگذارد تا اضافه کند
 و اگر کسی هر دو متاع را بر دارد دریا او را راه ندهد، جزیره رامن^(۳)
 درو آشیان سمرغ است، جزیره موران و بشگان هر مورچه چون سنگی و
 هر پشه چون گنجشکی میباشد و مضرت عظیم میرساند اما در آن جزیره
 هیچ حیوان دیگر نیست، جزیره سلاقط^(۴) برو غارت بسیار است و در
 او چشمه ایست که آب ازو بشکل قناره بر میجهد و رشاشات آن سنگ
 میشود بکروزه سفید و در روزه سیاه میباشد، جزیره القصر در عجایب
 المخلوقات آمده^(۵) که در آن جزیره کوهیست و بر آنجا سفید سنگی چون
 کوشکی جزیره را بدان باز میخوانند هر که بر سر آن سنگ مبرود خواب
 بر او غلبه کند و اگر در خواب رود خفته باشد نا ببرد و اگر غیرت
 کند که بزر آید تا چند روز است میباشد، جزایر ملان^(۶) و سگاران
 چند جزیره است و در آنجا گروه بسیار است و با مردم پیوسته در جنگ
 باشد، جزایر مختلف^(۷) سه جزیره است در یکی پیوسته ببرد و در
 دیگر همیشه باران بارد و در سیم پیوسته باد جهد و هرگز منهدل نشود و
 هیچک از این حال بحال دیگر نگردد، جزیره تبین^(۸) طویل و عریض غام

رستی and رانی (۵) (۴) Qaz. I, 111; II, 53. (۳) Qaz. I, 111. (۲) Qaz. I, 111. (۱) Qaz. I, 111. other variants are ملاطه and see above.

بالون، مالون، فالقان، مالور (۱) (۴) Qaz. I, 112; II, 53. (۳) Qaz. I, 112. (۲) Qaz. I, 112. (۱) Qaz. I, 112.

المجواهر الثلاث (۴) Qaz. I, 112.

است و در و کوههای بلند و غارت بسیار و در عهد اسکندر بر آنجا
ازدهائی عظیم بوده است و اهالی آنجا را مترج گردانیده و ایشان هر روز
چند گاورا می‌بسته‌اند و برگذار آن ازدها می‌انگه‌اند تا طعمه می‌ساخته
و مردم اینا نهرسانند اسکندر فرمود تا گاوآن طعمه او را کنند و
«درون گاوآنرا پر زرنج و آهک و کبریت کرده و تیغها بر او ضم کرده
چون ازدها آن طعمه که بسبب دفع جوع تا مبارکش بوده تناول
کرده خوردن و مردن یکی بود و آن جزیره را بدین نام منسوبست؛
جزیره کیکالوس^(۱) قومش عربانند خورش ایشان موز و نارگیل و
جوز هندی و ماموست و عورت پوش از برگ درخت سازند»
۱. جزایر کرادم^(۲) درو غیر بسیارست و دیگر جزایر که اوصافش در این
کتاب مائی نشود از کتب هبات معلوم شود و در این بحر انواع و
اصناف مردم می‌شمارند و در بعضی جزایرش صورتهای سفید پوست و ترک
چهره و صاحب حسن‌اند و مردان ایشان چون زنان روپوش باشند تا
وقتی که ریش در آورند اجناس عطریات و ادویه و عقاقیرات و معدن
۲. اشجار لیم و غوص لؤلؤ و کوه مفاطیس است و بدین سبب در سفاین
آنجا آهن بکار نبرند و اشجار کافور و صندل و بقم و اینوس در جزایر این
بحر بسیارست، بحر عمان و فارس و بصره^(۳) آنجا است از دریای هند طرف
شرقش بولایت فارس بر میگردد و تا دیر^(۴) میرسد و طرف غربی دیار عرب
و بن و عمان و بادیه است و شمال و لایات عراق و خوزستان و جنوبی بحر
۳. هند و عرض این^(۵) آنجا است بحر هند رسیدن صد و هشتاد فرسنگ نهاده‌اند
و غمقش بر متر کشتی هشتاد باع و هشتاد باع گفته‌اند و از اوّل رسیدن
آفتاب بمرج سنبله تا شش ماه می‌واج باشند و بعد از آن ساکن گردد و جز
و مد آن در شط العرب تا دبه^(۶) معلوم که بیست فرسنگ است تا بحر بالا

دیر: (۵) کریم: (۶) *Varian* کیکالوس، کیکالوس *Varian* (J. 1, 112).
reading uncertain.

مباید و سقی باغستان بصره بر آن آب است و از بصره در این بحر بوقت
 مدّ توان رفت که آب بالا مدّ آمده باشد و الا کشتی در زمین نشیند و
 در این بحر جزایر بسیار است و آنچه مشهور و از حساب ملك ایران
 شمرند و مردم نشین: هرموز و قیس^(۱) و بحرین و خارک و خاسل^(۲) و کند
 و اناشاک^(۳) و لادر و اربوس و ابرکافان و غیر آن و از هرموز تا بحرین
 غوص لؤلؤ است و در این دریا لؤلؤی بزرگ میباشد که در هیچ دریا را
 نیست و غلبه غوص از قیس است تا خارک و به نزدیک عدن هم غوص
 لؤلؤ است و دیگر جزایرش که بولایت هند و چین تعلق دارد در کتب
 هیأت مسطور است و در این دریا بر راه بحرین تا قیس دو کوه خفته
 است آنها عویر و کسیر^(۴) خوانند کشتی را از آن خوف عظیم بود اما
 دریا و وزان آن موضع را شناسد و از آن احتراز نماید و در این بحر
 غیر بسیار است ماهی آنها میخورد و بدان هلاک میشود اما عبری که از
 شکم ماهی بیرون میآورند رنگ و بویش بزیان رفته میباشد معادن یافت
 بالوان و عقیق و سبادج و زر و نقره و آهن و مس و منطاطیس بسیار
 است و گردابست که خلاصی از آن جز بعون الله ممکن نیست، بحر قلزم
 بمه ایست از دریای هند و آنها بحر احمر گفته اند طرف شرقش دیار
 یمن و عربست و طرف غرب بربر و حبشه و شمال قلزم و بربر و
 بهامه و جنوب بحر هند و طول این بحر بر ورید طول و عرض
 ربع مسکون است و از قلزم تا یمن چهارصد و شصت فرسنگ باشد و
 عرض بر صفت رودی یا بجزیره است چنانکه از فصبه قلزم تا چند
 فرسنگ از این رو بدان رو دیدار دهد و آنها لسان البحر خوانند و بهای
 آغازش شش فرسنگ چنانکه یا میان رو رود فراخ تر شود تا آنجا که
 بدریای هند متصل شود کمایش شصت فرسنگ باشد و در میانه و

لادر، انامک لاهور (۳) خاشک (۲) فیش Variant generally in MSS (۱)
 (۴) E. P. 11.

احیانا از این فراخ تر باشد تا موازی صد فرسنگ بشود و در این بحر کوههای متصل شود و در میان آب پنهان شده بسیار است و کشتی را از این خطر عظیم بود و در این بحر نزدیک جزیره کوتاوان^(۱) گرداب است که کشتی را از آن خلاص بدستاری بود و در میان دو کوه نزدیک هم که کشتی را ناچار گذار از آنجا بود آنرا جیلات^(۲) خوانند پیوسته باد آید چنانکه کشتی را غرق گرداند مسافت آن مخاطره دو فرسنگ است و فرعون آنجا غرق شد و در این بحر جزایر بسیار است از مشاهیرش جزیره تاروان آنرا سوب^(۳) نیز خوانند و بمحدود جای غرق فرعون است و جزیره حسانه^(۴) در آن کوه سنگ منطابس بسیار است و سایر جزایرش از کتب هیأت معلوم میشود، بحر حمیر^(۵) ایست از دریای هند آنرا بحر بربری نیز خوانند طرف شرقش بحر هنانت و غربی دبار حمیر و شمالی ولایات بربر و جنوبی جبال قره و این بحر از آن دو نیمه دیگر کوچکتر است طولش شمال است صد و شصت فرسنگ گشته اند عرضش شرق و غربست سی و سه فرسنگ گشته اند و در این بحر جزایر بسیار است،
 ۱۴ خلیج سوم دریای زنگ است و آن نیز بهیأت چون بحر هند است بی لجأت و مواجست و موجش سخت تر از بحر هند بود بدین سبب موج آنرا مجنون خوانند و آتش تیره رنگ است در عجایب المخلوقات گویند که در بعضی جزایر آنجا قطب شمالی نمیتوان دید و آن بحساب جنوب خط استوا تواند بود و در کتب هیأت آمده که در بعضی جزایر آنجا جزیره ایست که هر دو قطب مرقی اند و آن بر خط استوا تواند بود و در این بحر یک هزار و سیصد و چند جزیره است مشاهیرش جزیره واغله^(۶) در عجایب المخلوقات آمده که در آن جزیره بهر سی سال کوکی

(۱) Variant جزیره و کوتاوان

(۲) حیلان، جیلات، (۳) سوب

(۴) Qu. 3, 119.

(۵) For Tūm see Yaq. I, §11; Qu. 1, 119. (۶) Qu. 3, 119. (۷) Qu. 1, 120.

طلوع کند که اگر فوق السوا باشد هر چه در آن جزیره بود همه بسوزد
مردم آنجا چون برین حال واقف شوند از آن جزیره غیبت نمایند تا آن
هنگام بگذرد پس مراجعت نمایند و بتلافی خسارات سوختگی مشغول شوند،
جزیره صوصا^(۱) درو بلاد بسیار است از جمله شهری بود از سنگ
سفید چنانکه بشب روشنی میداده جزیره را بدان باز میخوانند بدان شهر
ماران بزرگ مشغول شده اند و مردم آنرا باز گذاشتند و اکنون خراب
است اما آب و هوا خوشترین آن ولایت بود، جزیره الی درو مردم
قصیر القند اند چنانکه کمایش بك گر بالا دارند، جزایر سگساران^(۲)
چند جزیره اند و درو از سگساران خلقی بسیار و مردم خیانت و درین
بهر انواع عجایب است و در میان آب غیر پارها بزرگ میباشد چنانکه
ورزش از آب میگذرد و ملاحان در آب بکشتن ازو غیر پارها بشکنند
و بدون آوردن و در آن جزایر اشجار ابوس و صعدل و ساج پیدااست
و دیگر جزایرش در کتب هیات معلوم گردد.

خلیج چهارم بحر مغرب است ولایات مغرب و بلاد عبد المومن و
طنجه و غیر آن نیز داخل اوست و از اطراف شمالش بیست جزیره جمیع
البحرین نجات حاصل شد آنرا خلیج زقاق گویند و آنرا با بحر مغرب چنان
نزدیکی است که عرض زمین خشک در میانشان سه فرسنگ است در
طول بیست و پنج فرسنگ و بر آن زمین جزر و مدّ این هر دو دریا بهم
میرسد آب دریای مغرب سباه و از خلیج زقاق روشن میباشد و هر روز
۲۰ دو نوبت جزر و دو نوبت مدّ بود از هر دریا و آن زمهرا بدین سبب
جمیع البحرین گویند و در بحر مغرب و خلیج زقاق قریب به هزار جزیره
ایست مشهورانش جزیره اندلس و طلیطله و اشبیلیه و طویل و عریض است
و مانند جزیره العرب بك طرفش با خشکی پیوسته است، جزیره صفلیه

(۱) Variant صوصا Qaz. I, 121.

(۲) Qaz. I, 121.

دوروش هشتاد و پنج فرسنگ است، جزیره افریطس دوروش ۴ چندین، جزیره قریس هشتاد و چند فرسنگ، جزیره ذهب بزرگ است و خادم روی از آنجا آورند، جزایر خالدات ما ورای آن جزایر است و دیگر جزایر معمور و مسکون نیست و طول اقالیم از آنجا شمارند و بعضی از ساحل مغرب گیرند از جزایر خالدات تا ساحل مغرب يك درجه از آن کتر بود و دیگر جزایرش در کتب هیأت مسطور است و در این بحر عجایب بسیار است و شرحش تطویل دارد،

خلیج پنجم بحر روم و فرنگ است و در میان او آبادانی است آن را بحر قسطنطنیه نیز خوانند و اهل یونان پنطوس گفته اند و آن بر هیأت ۱۰ مرغ دراز گردنست طولش از خلیج زقاق که متصل بحر مغرب و محیط است تا فلجیه اسکندر یکزار و سیصد فرسنگ گفته اند و فراخترین عرضش از اسکندریه است تا دیار فرنگ دویست و شصت فرسنگ نهاده اند و میر فلجیه اسکندریه که زمین یونان بود از این بحر از طرف سر مرغ بریده اند تا آب این دریا زمین یونان را نیز دریا کرده است طول آن فلجیه ۱۵ از بحر فرنگ تا حد بحر خزر صد و دو فرسنگ است و فراخترین عرضش بیست فرسنگ و عرض بریه اسکندر بخوار بحر فرنگ کایش دویست گز چنانکه بر طرفین آواز هم شنوند و بر آنجا جهت گذار مردم جبری بسته اند طول آن بریه هشتاد فرسنگ است و بحر فرنگ را با بحر محیط بخود ولایت طابطاله خلیج زقاق بمعبره هیرقلش پیوستگی است و آن موضعی تنگ است بمقدار بیست فرسنگ و بعضی این معبره هیرقلش را بریه اسکندر و این بحر فرنگ را فلجیه اسکندر خوانند و در غلط اند و اصح آنکه شرح دادم و در بحر فرنگ کایش شصت جزیره است مشاهیرش، جزیره تبس^(۱) دوروش بود و پنج فرسنگ است و درو غله تمام بود و دیبایه

خوب یافتند دیبا روی از آن باز گویند و خورش ایشان شیر و ماهی بود، جزیره خالصه ^(۱) در تاریخ مغرب گویند که در او گوسفند صحرای بود بعدد مور و ملخ است و در غایت فرهی و از مردم سخت متوحش نباشند و مردم از ایشان صید کنند فسیحان من لا یحصى نفعه مرتباً لعباده لطفاً و این جزیره براه روم است باسکندریه و دیگر جزایرش در کتب هیأت مشروحست و این دریا را موج و آشوب کمتر از دیگر بحار است و درو عجایب فراوان است،

خلیج ششم بحر غلاطون ^(۲) است آنرا دریای ورننگ ^(۳) نیز خوانند بر طرف شرقی ولایات بلند و بدریه و بوده و بعضی از قرغیز و ورننگ است و در جنوب دشت خزر که آنرا دشت قبیاق نیز خوانند و بر غرب ولایات فرنگ و قلم و قسطنطنیه و غیر آن و شمال بحر محیط است و بدین بحر قریب بدو هزار جزیره است و بهنگام کوفتای روز بعضی از این جزایر نارنگ شود و بدین سبب آنرا ظلمات خوانند و شرح جزایرش در کتب هیأت مشروحست و درو عجایب بسیار است،

خلیج هفتم بحر مشرق است در شرقی او سلنکا و ولایات و صحرای باجوج و ماجوج است و در جنوب صحرای کیهاک و قرغیز و در غرب مواضع سنوره و انسور و ظلمات و در شمال جزایر ظلمات، و بحر محیط و خلیجهای هنگامه که ذکر رفت برین موجب است که در دایره ماقبل نهاده شد و الله اعلم ^(۴)، بحر خزر داخل این خلیجها نیست و بحر محیط نیست و بقصه خزر منسوبست که بر کنار رود ایل است، اطاموس آنرا دریای ارفانیا خوانند در میان آبادانیست و آنرا طواف میتوان کرد چنانکه از آن دریا

(۱) cf. Qu. J, 124, H. 117, Dim. 142; I. H. 136; Ibn Jubayr, 350.

(۲) Variants: غلاطون، غالیطون، قلاطون with interchanges of diacritical points. (۳) For ورننگ often ورنک See Qu. J, 105, H. 416. (۴) Here a

rough map of the Sea is generally given in the MSS.

گذر نباید کرد الا از رودها که درو می‌ریزد بیابد گذشت و این دریا با
 هیچ بحری پیوسته نیست بعضی آنرا دریای جرجان و دریای جیلان نیز
 خوانند و عوام آنرا دریای فلزم^(۱) خوانند و در غلط اند شرح دریای
 فلزم داده شد بر طرف شرق این دریا خوارزم و سقین و بلغارست
 و بر شمال دشت خزر و بر غرب الان کوه و کوه لگزی و ازان و بر
 جنوب جیلان و مازندران و زمین این دریا گل است و بدین سبب
 آبش تیره نباید بخلاف دیگر بحار که اکثراً زمین ریگ بود و آب را صافی
 نماید و قعر دریا دیدار آید و درین دریا مانند دیگر بحار جواهر و لؤلؤ
 نیست و درو کمابیش دویست جزیره است مشاهیرش آسکون^(۲) است
 که اکنون در آب پنهان شده است حیث آنکه همچون پیشتر بدریای
 مشرق میرفت که ششادی دیار یا جوج و ماجوج است نزدیک خروج
 معول راه بگرفتند و با این دریا گشت و چون این دریا بدیگر بحار
 پیوسته نیست با چار زمین خشک را بدریا افزود تا دخل و خرج مساوی
 باشد جزیر ماران بزهر و جزیره جن^(۳) و جزیره سیاه کوه و جزیره
 روی و جزیره گوسفندان صحرائی^(۴) و از این جزایر در عید سابق آسکون
 و سیاه کوه مسکون بوده است و آن نیز از سکن خالی است و نزدیک
 جزیره سیاه کوه از غلبه قوت باد کشتی را خطر بود و جزیره الله اکبر^(۵)
 که محاذی با کوبه است اکنون معور است و بندر آن دریا شده است و
 دیگر جزایرش از کتب هیأت روشن شود و آبهای بزرگ چون اطل و
 ۲۱. همچون و کر و ارس و شاهرود و سفید رود و امثال آن بدین دریا
 می‌ریزد طول این دریا دویست و شصت فرسنگ در عرض دویست
 فرسنگ دورش تقریباً هزار فرسنگ است و این دریارا موجی عظیم بود
 از سه بحار سخت تر و جزر و مد ندارد فلجۀ اسکندر بیحر فرنگ اطراف

(۱) cf. Hbn. 117.

(۲) الشکر، آتشکون، آبشکون Varinuts

(۳) حاجن

(۴) Goe. I, 128.

(۵) جزیره آبه و جزیره الله Variants

کوه لگری با این دریا چنان نزدیکی دارد که مسافت در میان این دو دریا همان کوه است بقدر دو سه فرسنگ باشد و در این دریا گرداب است عظیم چنانکه از مسافت بعید کشتی را در خود کند و غرق گرداند در مسالك المالك آمده و در پیش عوام مشهور است که آن موضع منهد دریا است با بحر فرنگ و این روایت ضعیف است چه فالجه اسکندر محدث است و بیشتر زمین خشک بود و آبادانی و اگر این روایت درست بودی بایستی که آن زمین نیز پیوسته دریا بودی و تدفیق کیفیت این بحار و جزایر از کتب هیأت محقق گردد و اینجا ربط سخن را این قدر ثبت اتنا د و از این دریاها که ذکر رفت دریای فارس و بحر خزر و ۱۰ دریای فرنگ محلی ایران است،

اکنون ذکر بحیرات که در ایران و حوالی آن است و آنچه مشاهیر دیگر ولایات است یاد کنیم بتوفیق الله تعالی و هذه بحیره بختکان بولایت فارس و ولایات خرمه و آباده و خیره و نوبریز بر ساحل آنست و ۱۰ حد صاهك کرمان رسد آب درو میریزد و در حوالی آن ملاحظه است طول ۱۰ آن بحیره دوازده فرسنگ در عرض هفت فرسنگ دورش تقریباً سی و پنج فرسنگ، بحیره دشت ارزن بولایت فارس آب این بحیره شیرین است بوقت بهار آبش بسیار بود نابستان با کم آید اکثر ماهی شیراز از آنجا باشد دورش سه فرسنگ در صور الافالیم آمده که دورش سی فرسنگ بود، بحیره مور جره (۱) بولایت فارس بحیره کوچک است دورش دو فرسنگ ۱۰ باشد و درو صید بسیار است، بحیره مافویه بولایت فارس میان شیراز و سروستان است و سیلاب بهاری شیراز در آنجا ریزد دورش دوازده فرسنگ است، بحیره در خویده بحیره کوچکست نهری که از آنجا میاید نهر پروات (۲) معروف است، بحیره باسفویه بولایت فارس محدود اصطخر طولش هفت

(۱) Variants: مور و جره، مور و مور و سی.

(۲) پروات

فرسنگ در عرض بکفرسنگ و درو صید بسیارست، بحیره مرغزار شیدان^(۱) بولایت فارس در بهار بوقت آب خیز بحیره شود و بهنگام گرما خشک شود دورش فرسنگ بود، بحیره چیچست بولایت آذربایجان آنرا دریا شور گویند بلاد ارمیه و اشنویه و ده خوارقان و طروج و سلس بر ساحل ه او است و در مابین جزیره و بر آنجا کوهی است که مدفن پادشاهان مغول است آبهای تغو و جغتو و صانی و سراو رود در او میریزد دورش چهل و چهار فرسنگ باشد، بحیره ارجیش بولایت ارمن طولست و بر عرض چنانکه اکثر جانب دیگرش مرئی بود و در آنجا مایه طریح بنایب خوب میباشد و از آنجا بولایت دور برنسد دورش هشتاد^(۲) فرسنگ بود طعم آتش تلخی و شورى اندك دارد، بحیره گوگچه تنگیز^(۳) بولایت آذربایجان و حدود ارمن آبی خوش دارد چنانکه اهل آن حدود از آن خورد و به نسبت دیگر بحیرات شور و تلخ نیست دورش بیست فرسنگ بود، بحیره چشمه سبز بولایت خراسان محدود طوس دورش يك فرسنگ بود از دو جوی بزرگست که به بنشایور و طوس میرود هر يك زیادت از بیست آسیا گردان بود و هیچ ملاحی آن بحیره را نمیتواند برید و بنعشر نمیتواند رسید و حکایت اسپ که از آنجا بر آمد و بزدگرد بزه کار را بکشت مشهور است^(۴)، بحیره چشمه زرچوبه محدود آبگون نیر بکارش نمیرسد در عجایب المخلوقات^(۵) آمدن که رافع بن هرثه خواست نفعش بداند ملاحان را درو فرستاد گفتند که قریب هزار گر فرو رفتیم و بنعشر نرسیدیم، بحیره زره محدود سبزان طولش سی فرسنگ است و عرض ششفرسنگ آب هرمند و آب فره درو میریزد، بحیره خوارزم اگرچه آن بحیره از ایران نیست و از این کتاب غرض شرح احوال

دیگر^(۶)

سبزان، سندان، سندان، سندان، سندان، سندان

عین الهم I. 198 Qaz. (۴) Cf. Shāh Nūmah, III, 1474.

ایران است اما چون بعضی آب جیحون که محاذی ایران است درو میریزد شعله از آن نیز باد کردن اولی نمود دور آن بحیره بیش از صد فرسنگ بود و بعضی آب جیحون و آب شائ و جیحون و رود فرغانه و غیر درو میریزد و اگرچه آبهای خوش بسیار درو میریزد آتش شور است و از آب بحیره تا بحر خزر قریب صد فرسنگ زمین در میان است عوام گویند که آب این بحیره در شیب زمین با بحر خزر متصل است و این قول اعتباری ندارد، بحیره تبس^(۱) مجذود مصر اگرچه از ایران دورست اما چون از دیگر بحیرات ممتاز است شرحش دادن اولی است آب آن بحیره از رود ابل است و هرگز شور و تلخ نشود و منعقن نکردد و چنانکه هوا گرمتر باشد آتش بیشتر و سردتر بود چون آتش بنزد در شور راها افتد و نك شود و العلم عند الله تعالى و تقدس

قسم سیم در ذکر ولایاتی که اگرچه از ایران نیست اما بعضی از آن حکام ایران ساخته اند و بحکم مثل البعاز ممتد آن بنیان را لا شك نظر بر بیشتر ذکر باقی بوده باشد چنانکه در کلام بلغا آمده فَإِنَّ الْإِلَهِي بَعِي هبة الالباني و شاعر گوید،

بَلَّكَ آثَارُنَا قَدُلُ عَلَيْنَا . فَأَنْظِرُوا بَعْدَنَا إِلَى الْآثَارِ

و هرگز گفته اند شرف از جلال یاکوه و ابتلا و هبة العزة داره و جوار خود را بیاد آن بزرگان مشرف گردیده شرح آثار ایشان را چنانکه در کتب قدما یافته ام بچهار طرف ایران در این کتاب مثبت میگردد بامید آنکه روح و روان آن بزرگان و مؤلف از ترجم خوانندگان و شنوندگان بهره مند گردند إِنَّ اللَّهَ وَحْدَهُ الْعَزِيزُ

طرف المشرق و آن هفت بقعه است،

(۱) MSS generally in error have بحر. The following is a mistranslation of L. II. 102.

بکن^(۱) بولایت چین اسکندر روی ساخت و جمعی گویند که
 کبیسرو ساخت و اسکندر در جهان جز خرابی نکرد از اقلیم سیم است
 و شهری عظیم بزرگ و آب و هوای خوش دارد و مایل بسردمه
 و مردم بسیار در او حاصلش مجموع حیوانات باشد و بغایت نیکو بود
 مد باجوج و ماجوج^(۲) باقلیم هفتم طولش از جزایر خالدات فط ل
 و عرض از خط استوا ع ذو القرنین ساخت و نص کلام مجید شامد
 این تقریر است و ذکر این آیت از پیش گفته شد بروایتی سازنده آن ذو
 القرنین اکبر بوده و هو ذو القرنین بن روی بن لعل بن یونان بن تاریخ
 بن یافث بن نوح پیغمبر علیه السلام و بقولی ذو القرنین اسکندر بن
 داراب بن اردشیر بن جهن بن اسفندیار بوده است هفت مد در
 مسالك المالك^(۳) میگوید که وانی خلیفه عباسی بخواب دید که مد کشاده
 شد است و سلام ترجمان را در سه غان و عشرين و مائین با پنجاه مرد
 زاد و راحله داد و بتفحص آن حال فرستاد او از سامره پیش صاحب
 ارمیه و انجاز شد و از آنجا پیش قیلان شاه صاحب شیروان و از آنجا
 ۱۰ نزد ملك الان و از آنجا پیش صاحب سربر یعنی ملك باب الابواب و
 از آنجا پیش طرخان ملك ملك خزر و طرخان با ایشان دلیلان فرستاد
 بیست و شش روز برفتند بر زمین رسیدند که در او بوی ناخوش می آمد
 ده روز دیگر برفتند بشهری و زمینی رسیدند که در اول مقام باجوج و
 ماجوج بوده و خراب گشته در آن دیار بیست و هفت روز دیگر برفتند
 ۱۱ بحضنی چند رسیدند نزدیک کوهی که مد در شعب آن است و مردم آن
 حصون زبان فارسی و عربی میدانستند و دین اسلام داشتند اما از حال
 خلا بیخبر بودند و از بودن خلیفه تعجب نمودند سلام ترجمان را پیش مد
 بردند کوهی املی دهد در رودی منقطع گشته و بر آن کوه هیچ رشتی

(۱) Variants مکر بکر and بکی

(۲) For other versions see I. K. 102.

نبود و آن رود را صد و پنجاه گز عرض بود و دو بازو^(۱) از خشت
 آهنین و ملاط فلزی در آن رود نهاده بودند طول هر بازو بیست و پنج
 گز در عرض بیست و پنج گز و سد بر سر آن بازو نهاده و آب از سر
 چشمه آن رود روان بود و از بیرون در اندرون میرفت و از آن بازوها
 و چشمها تا کله طاق قریب ده گز پیدا بود و بیشتر از آن در آب بود
 و بر سر بازوها بشکل قنطره بعضی پنج گز در پیش دیوار سد مری
 ساخته و دیوار سد را چنان بلند گردانیده که بر شرفانش مردم رسیده چون
 کودک پنج شش ساله مینمود و طول بنیاد دیوار سد بر سر بازوها قریب
 سیصد گز بود و بر آنجا که شرفانست اضعاف آن مینمود و بالای شرفانست
 ۱۱ طرف کوه چنان راست شاهولی بر رفته که بر او رشت هیچ نوع قادر
 نمیشد و عرض دیوار سد در پی شرفانست چنانکه پنج شش مرد در
 بهلوی هم نوانند رفت و در میان دیوار سد دری دو مصرافی آهنین
 بعضی بیست و پنج گز و علو تقریباً پنجاه گز و ضخیم دو گز ساخته و بر
 آن در بسته جایگاه قتل رده طول هر قنالی هفت گز و غلط میان قنال
 دو گز و کلیدی بدوازده دندان هریک چون دسته هاون طول آن کلید
 چهار گز از حلقه آن در بیست و پنج گزی در آویخته و آن سد را هم
 چون بازوها از خشت آهنین و ملاط فلزی و مس ساخته و یکباره گردانید
 و هر خشتی از آن يك گز و نیم در يك گز و نیم و ضخیم شیری بود و
 بعضی از آن خشتها و دیگهان آن هنوز بر فرار است و حاکم آن دیوار در
 ۲ هر جمعه يك نوبت با ده مرد هریک تبری در دست بیست مئی در نزد
 آن در میشدندی و هریک سه ضربت بنفوت تمام بر آن در زدنند تا قوم
 باجوج و ماجوج را معلوم باشد که نگهبانان سد بر قرارند و در جوار
 آن سد حصن حصین بود ممکن محافظان سد را زراعت و باغات داشت
 و معاش اهل آن مقام از آن حاصل شدی و حاکم آن دیوار سلام ترجمانرا

(۱) Many MSS. بازو Throughout.

دلیلان و زاده و راحله داد و روان گردانید و او کما بیش بدو ماه بهشت
 فرسنگ میرفتند رسید بآبادانی و از راه خراسان بساگره رفت و از حال
 شد و اثنی خلیفه را خبر داد و مدت غیبت سلام ترجمان در این سفر دو
 سال و چهار ماه بود، میفرند از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالانات
 ۸ فطل و عرض از خط استوا نزل در مسالك المالك آمد خوشترین و نزه ترین
 بلاد جهانست الحضین بن المندر الرقانی در حق آن شهر گفته است کأنها
 السماء للفضة و قصورها الكواكب للأشرف و نهرها الحجرة للإعتراض
 و سورها الشمس للإطليق^(۱) و آنرا عرصه بود که شهر و قلعه و بعضی دیهیا
 در آنجا بوده و آن عرصه دیواری داشته دورش پنجاه هزار گام و بعضی
 ۱۰ از آن دیوار تا هنوز برجاست در ایام سالف بر زمین آن عرصه قلعه
 عظیم ساخته بود خراب شد بوقت آنکه جهان بهلوان گرشاف آنجا رسید
 از زلزله بعضی اطلال آن قلعه بنیاد و گنجی پیدا شد گرشاف بر آن
 گنج آن قلعه را آبادان گردانید بعد از مدتی باز خراب شد گرشاف بن
 اهراسف کبابی نجد بد عمارش کرد و آن قلعه را حصن حصین و خندق
 ۱۵ عظیم عمیق ساخت دیواری ما بین صحرای آن دیار و ترکستان میانی ایران
 و توران را بر آورد طولش بیست فرسنگ و اسکدر روی در آن عرصه
 شهری بزرگ بر آورد و دورش دوازده هزار گام بود و بعد از او بهمد
 ملوک طویلف صحرایی که از اسل تبع بین بود جهت خصوصیتی که با اهل
 آن دیار افتادش آن شهر را خراب کرد و یکصد چنانکه هیچ عمارتی بر پای
 ۲۰ نگذاشت آنرا سرکرد خواندند عرب معرب گردانید میفرند گفتند هوای
 آن دیار سرد است و آبش از رود بوی و از نهر برش و بارش^(۲)

(۱) Cf. I. P. 327. (۲) The variants here are numerous, we have روی or

بازمین، مارمین، یازمین، یازمین، یازمین، روس، روس، روشن then روی
 These names apparently are not given by any other authority.

و جوی بزرگ در میان عرصه آن شهر روان است و بر آن باغستان
 فراوان ساخته اند و سفد سمرقند که از مشاهیر نزهات جهان است
 بر این آب است و از این آب در بهار بکشتی گذرند حاصلش غله و
 میوه نیکو بود و از میوه اش انگور و سبب و خربزه در غایت خوب
 است مردمش بیشتر حنفی و شافعی مذهبند از مزار اکابر قبر ابو عبد
 الله محمد البخاری صاحب الصحيح بسفد است و سقیم^(۱) بن عباس که
 عزاده محمد مصطفی صلعم بود و محمد بن فضل بلخی سمرقند آورده
 است و در حدود سمرقند ترقی است که آنرا دشت قطان خوانند در
 شان او در معجم البلدان^(۲) از رسول صلعم مرویست و زاء سمرقند قرینه
 ۱۱ بِقَالَ لَهَا قَطَاوَانٌ بَعَثَ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ شَيْءٍ يَنْفَعُ كُلَّ شَيْءٍ فِي سَبْعِينَ
أَلْفَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ عِيَالِهِ و چون آن زمین در عهد سابق در کافرستان
 بوده مردم در حقیقت معنی این حدیث متعجب بودند تا چون در عهد
 سلطان سغری سلجوقی آنجا لشکر اسلام را با کفار فراختای بخار و
 خانی عظیم از مسلمانان آنجا شهادت شدند و در زمان خروج مغول عجمان
 ۱۲ خَلَقَ بَسَارًا مِنْ أَهْلِ إِسْلَامٍ مِنْ أَجْلِ بَدْرَجَةٍ شَهِدَتْ رِسَالَتَهُ این معنی بر
 مردم روشن شد، سیاوخش گرد سیاوخش بن کیکاوس کیانی ساخت
 بوفی که از پیش بدر بختم ترکستان رفته بود و با افراسیاب وصلت
 کرده^(۳) و او آن دیار را باقطاع سیاوخش داده سیاوخش آن شهر ساخت،
 فرغانه ولایتی است از اقلیم پنجم انوشیروان عادل ساخت و در آن دیار
 از هر خانه مردی را آنجا برد آنرا هر خانه خوانند و بکثرت استعمال فرغانه
 شد دار الملکی اکنون اندگان است که قید و بن فانی بن اوگتای
 فغان و دریا بن براق بن یسوع بن مانکان بن جغتای خان آبادان
 گردانیدند اما در زمان ما قبل کات^(۴) و کاسان و اخسبک بوده است

(۱) عیض (۲) Yaq. I, 518; III, 137; IV, 180. (۳) CE. Shihā Nūmah I, 343.

(۴) Heard and al. Map. 273; I. H. 395.

و اثیر الدین اخسیکی شاعر از آنجا و دیگر بلادش اوزکد و قبا و غیره ولایات بسیار و زراعت بی پایان است، کنگد و بمشرق از اقلیم دوم صخاک علوان ساخت مناره‌های سرحد ایران و توران بهرام گور ساخت^(۱) طرف الغربیة و آن هفت موضع است،

اسکندریة از اقلیم سیم است طولی از جزایر خالدات ناک و عرض از خط استوا ل لب اسکندر بن ثاراب بن بهمن بن اسفندیار ساخت بر ساحل بحر روم افتاده است و آن نغری است میان اهل اسلام و فرنگ و در فضیلت آن بقعه احادیث بسیار است هواش بگری مایلست و آبش از رود نیل است و کاریز و آن هوا با آن آب چنان موافقت^{۱۰} که اگر آبرو ذخیره کند و بدو سه سال که ایستاده باشد تغییر پذیر نشود و در آنجا بافندگی بدرجه اعلی بود و قاش اسکندری از او بهبه جا برند اهل آنجا بهذهب شافعی بیشتر باشند و در جب آن شهر چهار فرسنگی قلعه عظیم است بر روی کوهی نهاده که بر دریا مشرف است و جهت بلندی قش مناره اسکندریة مشهور است و از مشاهیر عمارات معظم جهان است مساحتش چنانکه در بعضی کتب آمده که بر آنجا زیادت از پانصد خانه بوده و در چندی بقریب هزار خانه رسانید و بلندی دیوارش از پایه تا شرف ششصد گز بوده و بر آنجا میلی مرتع کرده اند بعلو بود گز و بر سرش میلی مدور بعلو می گز و بلباس حکیم بفرمان اسکندر این بقطر هفت گز ساخته بود و در آن میل مدور نشانک که بلندترین^{۱۱} عمارات آنجا بود و بطلمیات جهان کرده بود که چون در آینه نگریدندی هر چه در قسطنطنیة رفتی درو پیدا بودی و از اسکندریة تا قسطنطنیة دریای روم و فرنگ در میان است و تقریباً سیصد فرسنگ مسافت دارد و جماعت فرنگیان را از آن زحمتی عظیم بودی جمع را بفرستادند تا در اسکندریة بصورت ترفه برآمدند و ایشان را قبولی تمام پدید

(۱) See *Shih Nāmah* I, 30; III, 1545.

آمد پس در افواه انگذند که اسکندر در پس آن مبل و پیش آینه گنجی
عظیم نهاده است و آینه نشان اوست عمرو عاص که حاکم آن ملک بود با
وفور کباست و فرط ذکا و فطانت بدین مکر فریفته شد و اطلاع گنج
اتجا بشکافت هیچ نیافت و معنی ایات

عاقلی گشت در جد ارگنج . آرزو کرد جاهلی را گنج
نبری بسند و زمین بشکافت . چون بد گز رسید هیچ نیافت
در حق او مقرر شد چون آینه باز جای نهاد آن خاصیت باطل شد بود
آن جماعت را طلب داشت گریخته بودند دانست که مکر و کید کرده
بودند و علمی چنان عظیم بشوی حرص و طمع با چیز شد و راست
گفته اند

طبع آبروے نو فخر ریخت . ز بهر دو نان دامنی در ریخت
و در تاریخ مغرب آمده که از اسکندریه بدین مار راهی در شیب زمین در
سنگ بره اند بلوی پست گر و بعضی هشت گر بربك طرف از این
قلعه که منار خوانند خارج قلعه عمارتی عظیم بوده است آنرا مسجد سلمان
هم گفته اند کایش سیصد ستون از سنگ رخام داشته بوده اند و بر
درگاهش چهار ستون سنگین نهاده بودند و کوشکی بر فرازش ساخته اکنون
بك ستون قائم است و سه ستون افتاده و شکسته شد و آن ستون قائم را
کرسی مربع بنام در آورده و هر ضلعی شش گر در علو ده گر و بر
سرش ستونی مدور دورش هشت گر و علو تقریباً سی گر و کرسی دیگر
بر فرازش سنگی یکپاره چون سقف بر سر این چهار ستون نهاده پس بر
سر آن سنگ کوشکی ساخته بودند چنانکه زمین کوشک بر بلندی پنجاه
گری بوده و آن عمارت را عمود صوامع^(۱) خوانده اند و آن سنگ رخام
است و بلون سرخیست منقط بسواد مثل جزع بلکه از آن خویند دیگر
عمارات آن دیار را در عظمت بر این قیاس توان کرد نقل است که چون

(۱) Properly عمود الصوامع: cf. Khifaf I, 230.

اسکندر آن شهر را بساخت گفت بَنَیْتُ مَدِیْنَةً اِلَى اللّٰهِ قَبِیْرَةً وَ عَنْ النَّاسِ غَیْبَةً ^(۱) اورا برادری محب فرما نام بود بستنزه برادر شهری بزرگتر و بهتر از آن بساخت و بنام خود ملسوب کرد و فرما خواند و گفت بَنَیْتُ مَدِیْنَةً اِلَى النَّاسِ قَبِیْرَةً وَ عَنْ اللّٰهِ غَیْبَةً حرم اسکندر تا غایت معزور است و از معظلات و مشاهیر بلاد منافع جهان و فرما م در آن نزدیکی خراب شد و چندانکه در او عمارت بیش کند خرابی بیشتر باشد نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ اَلْعَجَبِ وَ اَلْعُرُوْر، دمشق از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خاللات س و عرض از خط استوا لحل در اول ارم بن سام بن نوح عم بر آن زمین باغی ساخت آنرا باغ ارم خواندند و ذکرش در جهان مشهور است و بخوشی از ضرب المثل بوده پس شداد بن عاد بر آن موضع عمارت فراوان افزود چنانکه بهشت و دوزخ ساخت آنرا ارم ذات العباد گفتند و مصدق این معنی کلام مجید است قوله تعالی ^(۲) اِلَیْمَ ذَاتِ الْعِبَادِ اَلَّتِیْ لَمْ یُخْلَقْ بِمِثْلِهَا فِی الْاَلْبَادِ پس نارج و عو آذر که پدر ابراهیم خلیل الله عم بود و وزیر فرمود بود در آن حدود شهر دمشق بساخت و بعد از خرابی اسکندر بن ۱۵ داراب تجدید عمارتش کرد بعد از آن بنی امیه بر آن عمارت فراوان افزودند دور آن شهر غوطه و هوایش معتدل است بگری مایل و اندکی عنوت دارد و آتش از رود بردی که از طرف بعلبک می آمد و آن آبی بزرگ است چنانکه در بهار گذار بدشواری دهد و از آغارش تا بدمشق مجید فرسنگ است و اکثر در سایه درختان می آید و بدین سبب ناگوار است و باغستان غوطه برین آب است و از ترهات جهان در صور الاقالیم گویند طول غوطه دو مرحله است در عرض یک مرحله در مذمت دمشق گفته اند مَا مَعَهَا قَمَ وَ هَوَا مَعَهَا اَنْتُمْ وَ الصَّیْبُیْنِ اَنْتُمْ در مسجد جامع دمشق مزار انبیا بسیار است و بر درگاهش که باب جیرون خوانند بجای پیغمبر عم را بکشند و سرش بر دار کردند و در

(۱) cf. Yaq. I, 250; Tab. I, 2587.

(۲) Qur. LXXXIX, 6 and 7.

عهد یزید بن معاویه علیه اللعنة سر امیر المومنین حسین عمرا بر چوب کردند بعد از آن ولید بن عبد الملک مروانی در آن مسجد عمارات عالی کرد چنانکه پیش از آن عالی تر از آن عمارت مسجد نکرده بودند و در تاریخ شام آمده که شش بار هزار هزار دینار زر سرخ بر آن عمارت صرف شده بود و اگر نویسنده جلده شرح و صفت آن را بکمال نویسد کما می تواند نوشت و ولید در دروازه دمشق دار الشفاء و دار الضیافه ساخت که پیش از او کسی نساخته بود و در صور الاقالیم آمده که محصول پنجساله ملک شام بر آن عمارت صرف کرد ارتفاعات شهر دمشق از غله و پنبه و میوه های الوان بغایت خوب باشد و بر ظاهر دمشق کوه قالیبون است ۱۰ بر آن شهر مشرف و بر آن کوه مغایر اسیا و اکابر و کیهوف متبرکه بسیار است از جمله مغایره ایست که گویند قایل هابیل عمار آنجا کشته است و اثر خوشی هنوز آنجا پیدا است و مغایره الجوع نیز گویند چهل پیغمبر در او از گرسنگی مردماند و قصه قالون بر چهار فرسنگی دمشق است و از دمشق تا مصر مسافت برین موجست از دمشق تا طبریه بیست و دو فرسنگ باشد و از او تا رمله مدینه فلسطین بیست فرسنگ و از او تا غزه یازده فرسنگ قبر هاشم بن عبد مناف آنجاست و مولد شافعی آنجا اتفاق افتاده است و از غزه تا مصر هفتاد و سه فرسنگ بیابان است جمله حد و بیست و شش فرسنگ باشد، رجه از اقلیم سیم است و از نواصع شام در معجم البلدان آنرا قبة الکوفة خوانند در رساله ملک شافعی آمده بر شرقی فوات افتاده است و از شهر تا آب دو هزار گام بود و دور شهر پنجاه هزار پانصد گام است باغستان فراوان دارد چنانکه چهار فرسنگ طول و یک فرسنگ عرض داشته است از میوه های آن آب و سبب و امرو و انگور نیکوست گویند که بعضی میوه های آنجا در هر سال دو نوبت نمره دهد و بسیم تواند رسانید.

طرسوس از اقلیم سیم است و از نواصع شام عمر عبد العزیز مروانی ۲۵

عشیر: ۲۰۶:	۱۰۴: ۱۱۴: ۱۲۵: ۱۶۶: ۲۱۰:
عود: ۱۷۹:	۲۹۰:
عوبیر: ۲۴۴:	علی سهل اصفهانی: ۵۱:
عویس: ۱۷۱:	علی شاهی بول: ۲۲۲:
عذاب: ۲۶۸:	علی بن عیسی: ۱۱۴:
عمی: ۱۸: ۲۷۰:	علی بن موسی الرضا: ۱۵۱:
عمی العباسی: ۴۶:	علیایاد: ۵۴:
عمی: نفر: ۲۱۰:	عماد الدولة دهلوی: ۱۰۵:
عمی کاشانی: ۶۲:	عمادیه: ۱۰۵:
عمی: ۱۷۰:	عماد الدین خوافی: ۲۷۹:
عمین: ۱۰۱:	عمان: ۱۱: ۲۴۱: ۲۴۴: ۲۵۵:
عمین الفر: ۲۸۹:	۲۶۴: ۲۶۵:
عمین الثواب: ۲۹۴:	عمیر اخلیفه: ۶: ۱۲: ۱۵: ۱۷:
عمین زریه: ۲۵۱:	۲۸-۳۷: ۳۷: ۱۴: ۳۱۱:
عمین شمس: ۲۶۱:	عمیر بن سعد: ۵۲:
عمین العناب: ۳۹۵:	عمیر بن عبد العزیز: ۵۷: ۱۴۰:
عمین القضاء: ۷۱:	۲۵۳: ۲۵۰:
عمین القیارة: ۲۰۶:	عمیر بن عاصی: ۲۱۱: ۲۴۸: ۲۵۱:
عمین الهم: ۲۴۱:	عمیر بن عوف: بنی: ۱۷۰:
غابه (جزیره): ۱۴۷:	عمیر بن لبت: ۱۱۵: ۱۴۸:
غار: ۵۴: ۵۴:	عمیری (بیل): ۱۷۵:
غازان خات: ۲۷: ۴۲: ۵۴: ۷۶:	عقی: ۱۶۸:
۸۰: ۹۱: ۲۸۴:	عمود صوامم یا عمود السواری: ۲۴۸:
غازانی: اعمال: ۲۱۰:	عموریه: ۹۶: ۱۹۵:

جامعی از سنگ رخام کرده است و مقصوره هم از سنگ سفید بر آورده
و نامت قرآن بمناری بر آن مقصوره نوشتند و در آن جامع چهار هزار
جای قندیل و روشنی بود و ولید بن عبد الملك مروان در قسطنطین
عمارت عالی فرامان کرد آنرا قطایع خواندند و در قسطنطین نیز جامع
معتبر ساخت و عبد الله بن طاهر ذوالبهرین در آن دبار عمارت عالی کرد
و بر جامعهای آنجا زیادی افزود و در سه تخم و سبعین و مائتین اکثر
عمارات مصر سوخته شد بخارویه بن احمد بن طولون آنرا مرمت فرمود
و عمارت بسیار بر آن افزود و آنرا قراقه خواندند و قبر شافعی در
قراقه است و از اسماعیلیان المهدی بالله در سه سیم و سبعین و مائتین
شهر مهدیه بر آورد و پسر نیربختی المعز لدین الله معز بن منصور بن
نام بن مهدی در سه اثنی و ستین و ثلثمایه در جنب آن شهر قاهره
ساخت و معمار در آن خادم جوهر بود و حاکم اسماعیل که بیره المعز
لدین بود در او عمارات فرامان کرد و در استحکامش و در رست سعی
کشید و در آن بهلوی شهر حبشه ساخت و ده امام پوست و در اول
عقد مستصر قاطی در مصر هفت سال متواتر بسبب زیادتی آب ایل که
قطعا باکم نیامد و رراعت بی تابست کرد و قحط و وبا و عظیم غلا
بود چنانکه يك رطل نان پانزده دینار رسید پس بکلی معدوم شد
مفتلکان زمینان را میخوردند و بدین سبب اکثر مردم هلاک شدند و
عمارات خراب گشت تا بعد از آن مجال رزع شد امیر الجیوش بدر
المعانی در عمارات و زراعات سعی بلیغ نمود و آن ملک را در حال عمارت
آورد و ملک صلاح الدین یوسف بن ایوب در سه اثنی و سبعین و
خمسایه نلافی آن سوختگیها کرده آن مداین و قلعه را بارو کشید و دوش
یست و نه هزار و سیصد گام و اکنون آنچه داخل آن باروست مصر
خوانند و در معجم البلدان گویند که عمارات مصر بمهره رسید که در او
زیادت از شش هزار مسجد و يك هزار و دویست حمام و دوازده هزار مناره

در آن بود و در حد غرب معظم ترین بلاد بود و هوای مصر بگری
 مایل و آبش از رود نیل است و آب او شهرین و گوارنه است و
 بکثرت ایستادن تغییر نپذیرد و بگرما و سرما در آن شهر بارندگی نبود
 بلکه در اطراف بارو نبود و تا يك فرسنگ بشیب و بالای مصر بحکم
 افسون نهنگ مضرت نتواند رسانید حاصلش غله و بنه و میوه و بشکر
 بسیار بود و در حق آن شهر گفته اند تَرَابُهَا ذَهَبٌ وَ نَسَاوُهَا لَعَبٌ وَ الْخَلُّ
 مِنْ عَيْنٍ دَهَبٌ بوضوح بر زمین القیوم که مقام نجره^(۱) موسی عم و فلکاه مروان
 الحمار بود بر بیست فرسنگی مصر است بر غربی بابل و شهر ابله که حق
 تعالی قوم انجارا مسخ فرموده جوآنان را بوزیه و پدرانرا خوک گردانید بر
 يك فرسنگی مصر است و کلام مجید از حائش حکایت میکند قوله تعالی
 قَالُوا لَهُمْ عَنِ الْفَرَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْتَوْنَ فِي السَّبْتِ إِذْ
 تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَعا وَ يَوْمَ لَا يَسْتَوُونَ نَا آية قوله تعالی فَلَمَّا
 عَتَوْا عَمَّا ظَنُّوا أَنَّهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ^(۲) و از مصر تا ولایات
 مسافه بر این موجه است تا اسکندریه شصت و هشت فرسنگ و تا برفه
 ۱۵ دوست و چهل و پنج فرسنگ و تا طرابلس صد و هشتاد و هشت
 فرسنگ و از طرابلس تا فیروان هشتاد و سه فرسنگ، هرونیه از اقلیم
 سیم است و از توابع شام در صور الاقالیم گوید که هارون الرشید خلیفه
 عباسی ساخت شهری وسط است، المثنب در صور الاقالیم گوید حصین
 کوچک است و عمر عبد العزیز مروانی ساخت،
 ۲۰ طرف المجنوبیه و آن هشت موضع است،
 بازار اردشیر^(۳) به بین اکنون فاشا میخوانند از اقلیم اول است بهین
 بن اسکندریه ساخت، خط^(۴) جزیره بدریای فارس نزدیک هند در

(۱) Variant صفر

(۲) Qur. VII, 163 to 166.

(۳) and بازار (۴)

(۴) Cf. فرمان اردشیر Talari 1, 820 gives فساد or فساد and Dinawari 47, 1. P. 30.

زمان سابق آن جزیره و فطلف و محصى از حساب بچین بوده است
 اردشیر بابکان بر آن جزیره شهری ساخت نیزه خطی از آنجا آوردند او
 از اقلیم دوم است، رام فیروز^(۱) از اقلیم دوم است از نواب هند فیروز
 بن یزدگرد بن بهرام گور ساخت، زیب خسرو^(۲) از اقلیم دوم و نواب
 هند است انوشروان عادل ساخت، سدومان^(۳) از اقلیم دوم است و
 از نواب هند بر ساحل دریاست اسکندر بن داراب بن بهمن بن
 اسفندیار ساخت، فرشاور از اقلیم دوم است و از بلاد هند است شاپور
 ذو الاکتاف ساخت، صدوه^(۴) از اقلیم دوم و نواب هند است بر ساحل
 دریا اسکندر بن داراب ساخت، مشرعه عدن از اقلیم اول و نواب بن
 است انوشروان عادل ساخت.

طرف النابه و آن پنج موضع است.

باب الابواب حرب آرا سر خوانند و فرس بنوی درسد و بنوی
 فیلان گویند و حاکم آنها را فیلان شاه گفته اند و مغول تور قابو خوانند
 از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات ع و عرض از خط استوا
 پنج فرساف کبابی برآید کرد و بهره اش اسفندیار بن گشتاف بن فراسف
 با تمام رسانید شهری است مثل تملیس بعد قباد بن فیروز خراب شد آرا
 از خشت خلم دیوار ساخت انوشروان عادل تجدید عمارتش کرد و باروی
 عظیم از سنگ و صابوچ بر آورد و دیواری متصل بارو و بکطرف
 بدریای خزر رسانید چنانکه کایش نیم فرسنگ در میان آب دریا و دیوار
 است و بکطرف بر کوه فبق برده چنانکه کایش دیگر اسکان گذر نمائ
 است بعضی مردم آرا حد باجوج و ماجوج خوانند و این روایت ضعیف
 است و تا ثابت عمارت انوشروان باقیست و انوشروان بر سر باروی شهر

(۱) Cf. Hamzah 55. (2) Variant زيرو خسرو in L. P. 115. (3) Ist. 179.

سدومان, سدومان. Other variants are سدومان. L. 11. 234, 189.

صدوه, صدوه, صدوه.

فیروز بن ساسان: ۸۴: ۵۳: ۵۰:	فیوم: ۲۷۲: ۲۵۴: ۲۱۰:
۹۲: ۹۴: ۱۱۸: ۱۲۶: ۱۵۶:	فایس (جزیره): ۲۷۱: ۲۶۷:
۱۶۰:	فابیل: ۲۹۲: ۲۵۰:
فیروز بن بردگرد: ۲۴۴:	فاج: ۱۷۹:
فیروز آباد (اشیروان): ۹۲:	فاحه: ۱۷۰:
فیروز آباد (طارسین): ۸۲: ۸۱: ۶۵:	فادر خلیفه: ۱۰۴:
فیروز آباد (فارس): ۱۱۷: ۱۱۴:	فادس: ۳۶۵:
۱۱۸: ۱۲۴: ۱۸۵: ۲۳۶:	فادسیه (ادجله): ۱۷۲: ۴۴: ۴۴:
فیروزان (اصمیهان): ۵۲: ۵۱: ۴۸:	فادسیه (فرات): ۲۸:
۲۱۶:	فارا مران رود: ۲۱۸:
فیروزان اری: ۴۴:	فارن کوه: ۲۰۲: ۱۶۸:
فیروز بران: ۵۴:	فاسما باد: ۷۲:
فیروزج: ۲۰۴:	فاسیون کوه: ۲۵۰:
فیروزرام یا فیروز بران: ۵۴:	فاشین: ۲۵۷:
فیروز کوه (ازاول): ۱۴۶:	فاطون: ۲۹۰:
فیروز کوه (فومس): ۱۶۱:	فاج: ۱۷۹: ۱۶۷:
فیروزان: ۵۰:	قاف (کوه): ۱۹۸: ۱۹۱:
قیق: ۲۶۸:	فالانبغوس: ۱۰۴:
قیل ارگج: ۲۵۸:	قالیه: ۳۶۴:
قیل مدینه سفلاب: ۲۵۹:	فالون: ۲۵۰:
قیل مدینه مغرب: ۲۷۲:	قالی: ۱۴۵: ۱۲۴:
قیلان: ۲۶۴: ۲۴۴:	قالیطیون: ۲۴۸:
قیلان شاه: ۲۴۴: ۲۴۴:	قالیقلان: ۲۱۲: ۲۰۹: ۱۹۲: ۹۷:
قین: ۶۷:	۳۱۸:

بگذرد و آلان و جرکر و فرننگ و فله اسکدر را غری و دشت فیچاق
و بحر خرابا شرقی کرده بر دریای که غلاطینون میگوید و جزایر ظلمات
بزرگ برین دریای محوط پیوندد و این نزدیکترین خطی است بوسط ربع
مسکون و از هر ملک آنجه معتبرتر و مشهورتر است ایراد کرده و برا
شرح دم و الله اعلم

نصف الشرقیه بیست و نه مملکت است ذکرشان بترتیب حروف
یاد کنیم

بدریه و سوریه^(۱) و بلند^(۲) و ورننگ و انسور^(۳) و بوده^(۴) بلاد
و صحاری بسیار است خلف اقلیم هتم در میان بحر شرقی و دریای
غلاطینون و بیشتر سکن آنجا صحرا نشینند و هواش در غایت سردی
دارد و آنجا از ارتفاعات اندکی غله و اکثر جاورس و حبوب یعنی بود
و پنبه و انگور میوهها فعلا باشد اما مواشی بسیار بود و نیاید و معاش
اینان بر شایع مواشی و محصول معدنیات بلور بیشتر است. بلاساقون^(۵)
مملکت وسیع است و از اقلیم ششم و هتم و هواش بغایت سرد است
و بیشتر مردمش صحرا نشین و مواشی و دواب بسیار دارند و
غلزارهای نیکو باشد و از ارتفاعات غله اندکی دارند، تبت مملکت
وسیع است از اقلیم چهارم و پنجم شهرهای بزرگ و هواست خوش
دارد و از ارتفاعات غله و میوه و حبوبات باشد از بلاد مشهورش
خوجان و نفلدین^(۶) بغایت بزرگ است و کثرت مردم در آنجا ایفایست
ترسیان و ایغور ولایت و مسکن بسیار است از اقلیم ششم و پنجم و

۱- ابوده، اسور، انسور، انسور، انسور (۲) بلند (۳) Variant سوریه (۴) بوده
cf. Qaz. II, 416 و سور (۵) In Habib (۶) Forming a single name خوجان و نفلدین
III, pt. 1, p. 15, called غو بالغ or as two names خوجان و نفلدین
cf. J. N. 247; Yanq. IV, 240.

بلاد معشر قول و المالی و بيشالى و خلخ^(۱) و جنگر^(۲) و بتك^(۳) و فاراب
كه مقام ابو نصر اسمعيل بن حماد جوهرى فارابیست صاحب صحاح اللغة
بوده و كاسان و تانار و قی^(۴) كه شاعرى در حق غلام سنجرى كه در
خیل كفار فراخطای سنى کردند گفته است

(۵) و هی شمشیر زن ترکان پردل . به نسبت از قی و تانار و كاسان
شمارا پادشاه هفت کشور . رسانید پیرى از نخاسان
ولی از کودكى سر سینه خفته . هم در پیش دگان روان
فلک كفران نعتهای سنجر . طلب کرد از شاحق نا نشان
مسلم بین كه چون بیرون کشیدند . بشمشیر از گس زنتان خراسان

۱. تنگ ملكت بسیار است از اقلیم پنجم مغول آنرا قانون خوانند از
بلاد مشهورش بری قبا^(۶) و قراغاش^(۷) شهرهای معتبر اند و در آن عبارات
بسیار و زراعت بیشار و مردم صحرائشین بی حد، جرجت در مصنفات رشیدی
آمده كه ملكی طویل و عریض است و با ملك خطای پیوسته آنرا هفتاد
نومان شمرده اند، چین مغول مازى و عرب صین خوانند ملكت طویل و
۱۰ عریض است از اقلیم دوم و سیم و چهارم دارالملکش را عین خوانند از اقلیم دوم
است طولش از جزایر خاللات فكه و عرض از خط استوا كب مردش
بیشتر بت پرستان باشند بر دین مانى صورت گرو در میانشان مسلمان و
ترسا بود اما جهود نیست و قلة بحكم مسلمانانرا و غلبه كثرت بت پرستانرا
بود و در آن ملك علم صنعتها بدرجه كمال است و دیگر بلاد بزرگش بسیار
است، ختای^(۸) ملكی بسیار است از اقلیم چهارم و پنجم و دارالملکش

(۱) Variants صلج و جلج (۲) جیکل (۳) بتك and cf. I. II. 302, 308.

I. K. 23, 31. (۴) Yaq. III, 362, IV, 227; in next line read, probably,

دفرابولاس (۵) بری مای، بری حسا (۶) Cf. 'Awfi, pt. II, 174. (۷) غیل for جنگ

دفرابولاس. cf. *Arabia*, III, pt. 1, pp. 27, 28. (۸) خطای

قیدو بن قاشی: ۳۴۶:	قوام: حایط حاجی: ۱۸۷:
قیر: ۲۰۶: ۲۱۷:	قوج: ۳۵۹:
قبره شهر: ۹۹:	قوج آغاز: ۵۴:
قبرغیز رجوع کن به قرغیز	قوران: ۴۴:
فیروان: ۱۱: ۳۵۴: ۳۷۱:	قوریه: ۳۶۵:
فیس یا فیش: جزیره: ۱۱۳: ۱۱۷:	قوسان: ۴۳:
۱۲۰: ۱۲۶: ۱۷۱: ۱۸۴: ۱۸۶:	قوسین: ۵۳:
۳۴۴:	قوشصار: ۹۹:
قبر غیلان: ۳۶۴:	قورقور: ۳۸۵:
فیس مصر: ۳۷۲:	قول: ۸۲:
فیش بصر: ۷۸:	قولان: ۸۸:
قبر روم: ۸: ۱۰۸: ۱۰۹:	قولطان: ۵۱:
فیصریه: ۹۷: ۹۸: ۱۹۱:	قولخان: ۱۲۴: ۲۸۱:
قبصور: ۳۹۶:	قوس: ۲۲: ۴۷: ۱۴۱: ۱۴۷:
قبقان: ۳۵۹:	۱۶۱: ۱۶۲: ۱۹۳: ۳۷۷:
قیلع یالغ: ۶۴:	قوشه: ۵۳: ۱۱۳: ۱۲۴: ۱۸۵:
قیان بن انوش: ۴۷:	۳۸۱:
کاب: ۹۸:	قونات: ۹۷:
کامیل: ۱۰: ۲۱: ۱۴۱: ۱۴۲:	قونکه: ۳۶۵:
۳۶۱:	قونیه: ۲۰: ۹۵: ۹۷: ۹۹: ۱۰۰:
کات: ۲۴۶: ۳۵۸:	۱۸۴: ۱۸۴:
کاخ: ۵۱:	قوه حصن: ۱۰۰:
کارخانه: ۸۹:	قوه یا قوه خزان: ۵۴: ۵۴:
	۳۳۰:
	قی: ۲۱۴:

و نواح بسیار دارم ارتفاعش اندکی غله بود و صیفی نه‌کوتر آمد،
فرخار^(۱) مملکتی است از اقلیم ششم و ولایات و نواح بسیار دارد و اهل
آنجا در حسن و خوبی صورت درجه کمال دارند در حق ایشان
گفته‌اند

همه جور من از فرخاریان است . که ما را م می باید کشیدن
گفته فرخاریانرا نیز م نیست . بگویم گر تو بتوانی شنیدن
خدایا این بلا و فتنه از نست . ولیکن کس نمی یارد چخیدن
لب و دندان آن ترکان چون ماه . بدین خوبی نبایست آفریدن
که از ذوق لب و دندان ایشان . بدندان لب می باید گردیدن
فرغیز^(۲) و سنگا مملکتی است . از اقلیم ششم دارالملکتی فراقیم اوکنای
فان ساخت همای سرد دارد و آبش فراوان و غله اندک بود و حاصلش
از خوب صیفی بود و غلزارش نیکوست تا برود این رسیدن که بورت
اصلی چنگیز خان بوده است و اوکنای فان در آن شهر عمارات عالی کرده
از گوشه و سرای و امثال آن فراوان و آنچه جای نشست او بوده آنرا
قوشی خوانده اند ، فندعار مملکتی بزرگ است از اقلیم سیم و چهارم بلاد
بزرگش قراخالوک^(۳) و ولی شالوک^(۴) که دارالملک است و زابندان^(۵)
و اغاب^(۶) و دیگر بلاد و ولایات و صحاری بسیار و ارتفاعش غله و

[1] Pawlat Shāh ۵۲. The verses following are by Nāṣir-i-Khusraw, and are quoted by Jinnī in his *Dahāristān*. [2] Variants فرغیز، فرغین، فرغی mostly without points. See Qaz. II, 392; Yaq. I, 33. Mustawī in the *Guidak* p. 550 line 7, gives the following description of the boundaries of Mongolia و آن زمینرا حدود شرقی تا ختای و غربی تا ولایة انغور و شمالی تا فرغیز و [3] For Salanga cf. *Rangāt* V, 3 and *Ḥabīb* III, pt. 1, p. 4. [4] قراخالوک، قراخار ترک. [5] زابندان، دین شایک، دین شایک. [6] اغاب، اغیاب، اغاب.

اندك ميوه باشد، كابل ملكى است از اقليم سيم و بلاد و مواضع بسيار دارد ارتفاعش نيشكر و ديگر محصولات گرمسبرى فراوان باشد، گنيم شهر بزرگ است از اقليم سيم و بارو و خندق عظيم دارد و ولایات بسيار از اقليم سيم و چهارم از نوايح اوست و مردم آنجا چون با ترك آميخته شدند حسن صورت دارند و بقلبه حسن و فرط ملاحه مشهور اند، كپاك^(۱) ولایات و صحارى بسيار دارد و از اقليم ششم است درو عمارات بسيار بلاد و قري كثر است و سردسبر است و مزروعات و مغروسات نادر نباشد اما دواب و مواشى بسيار بود، ماچين مغول نيكاس^(۲) خوانند ملكى طويل و عريض است از اقاليم اول و دوم و دار الملكى شهر ۱. خضای است و بعضى سياحان^(۳) گفته اند كه از آن بزرگتر شهر در ربع مسكون نيست و باقاع در حد شرفى بزرگترين بلاد است و آنرا بجزره در ميان شهر است دورش شش فرسنگ باشد و در حواليش عمارات شهر است و هوايش گرمسبر است ارتفاعش ييشتر نيشكر و برنج بود و خرما آنجا چنان معدوم و عزيز الوجود است كه يك من يك من شكر بدل كند و گوشت خوردنى اكثر از ماهى و گاو بود و گوسفند نادر بود و ۱۰ سخت گران باشد و درو كثرت مردم چنانكه حامى و حارس از الوف گذشته اند و بنومان رسيه و اكثر آن قوم كافرانند اما با قلت عدد مسلمانانرا قوت ييشتر باشد، ما وراء النهر ملكى بزرگ است از اقليم چهارم از و بلاد مشهورش بخارا و سمرقند و غند و تخمند و زرتوق^(۴) ۲. و نور^(۵) و كش و بدخشان و ترمذ و اشاناس و بيكد و اسروشه و اوزكند و انزار و چاچ و اسيجاب و نف و نخشب و طرار و فاراب و فناكت و سغناق و كشت^(۶) و در صور الاقاليم آمده گویند كه در زمان

(۱) Yaq. I, 39; IV, 401; f. K. 29, 31.

(۲) Variants نيكاس، نيكاش.

(۳) سياحان، سياحان (۴) Zafar Athari II, 946. (۵) بوره، نور.

(۶) Cf. Yaq. II, 127; IV, 361.

ما قبل بخارا دیواری داشته که فطرش دوازده فرسنگ بوده و سفد
 مشهور است که از ترهات جهان بوده است از بخارا تا سمرقند هشت
 روزه راه است بر کنار آب باغ بیاغ بوده است و اهل ما و راه النهر
 غریب دوست و صاحب مروّت باشد و در آن ملک بقریب بیست هزار
 دینه و مزرعه بوده و در اکثرش مردم سپائی و مسلّح بوده اند و از کثرت
 مخالفت با کفار هر کس را با سلاح و زره لازم بوده است، مکران مملکتی
 بزرگ است از اقلیم دوم و سمنش دوازده مرحله دار الملکش فزبور
 ملولش از جزایر ظالمت صحیح و عرض از خط استوا که هواش گرمست
 و آتش از رود و دیگر بلاد بزرگش نیز و منصوره و فلهاره و زراغات
 ۱۰ و عمارات بسیار و فری بیشمار دارد، عکس^(۱) و باشفرو^(۲) دوشهر بزرگ
 است با اقلیم هفتم و صحاری و مواضع بسیار از توابع اوست و اکثر
 سگانش صحرانین، مد مملکتی بسیار است بر و بحر و اکثر گرمسیر و در
 فصاحت عرصه آن گفته اند که دانگی از معور جهان باشد و در این کتاب
 چند ولایت او را که^(۳) مشهور نرند یاد کنیم و مشهور است که کثرت
 ۱۱ مردم و لشکر آنجا یقیاس بود و بلاد بزرگش دهلی از اقلیم دوم است
 و اکنون ننگاه سلطان و شهری بس بعظمت دوبرقیه^(۴) از اقلیم دوم است
 و زیتون و سرنندیب از اقلیم اول است و سومنات و قنوج از اقلیم دوم
 است و کنایط^(۵) و گجرات و مرغ و ماه^(۶) از اقلیم دوم است و معبر و
 ملی بار و مندشو^(۷) و تلنگ و طعه مشهور است بر حد چین و در
 ۲ آن دکان ارزیز است و بدین سبب ارزیز را فلجی خوانند و ارور^(۸) و
 تانه و دیگر بلاد معتبر و ولایات یحید و اندازه است چنانکه ملی بار و

(۱) Variant مکش (۲) Qae. II, 411; Yaq. I, 408. (۳) For the towns

named see A. F. 340, 350. Ibn Baṭṭah III, 340, 363; IV, 46, 53, 297, 302.

Yaq. (۷) مایط or مرغ و مار (۶) کبابه، گیایت (۵) و دیر، دوسر، دیر (۴)

IV, 602. (۸) اروس and اروس Muq. 477; A. F. 347, 358.

کول: ۱۸۶:	کوتا: نهر: ۲۱۰:
کومان: ۵۱:	کوجا ياد: ۱۷۵:
کوممان: ۷۲:	کوجنهان: ۱۶۳:
کوه سپاه: ۱۷۸:	کورده: ۱۲۴:
کوه غناباد: ۱۵۴:	کور دشت: ۸۸:
کوه: قلعه: ۱۴۰:	کورشت: ۷۱:
کوه نقره: ۱۵۴:	کورلادی: ۲۱۴:
کوفی: ديه: ۸۲:	کوره رود: ۱۲۵:
کوتو: ۶۹: ۱۹۵: ۲۲۱:	کوره معدن: ۲۰۲:
کيسرو: ۵۹: ۶۴: ۸۱: ۱۹۹: ۲۴۳:	کوزه کائن: ۱۶۶:
۲۸:	کوتان: ۱۷۸:
کيسرو: چشمه: ۶۹:	کوسوی: ۱۵۴:
کبر و شمع: ۹۸:	کوشك (اصهبان): ۴۵:
کيسوم: ۹-۲:	کوشك اعراق عجم: ۵۴:
کتفاده: ۴۸: ۱۵۶: ۱۶۴:	کوشك امکک: ۱۷:
کي کاوس: ۴۹: ۵-۱:	کوشك باغ: ۷۲:
کبل و کيلان: ۱۶۵: ۲۱۹:	کوشك زرد: ۱۴۴: ۱۴۴: ۱۸۵:
کيلان فسلون: ۸۴:	کوشك منصور: ۱۷۷:
کيلوان: ۸۲:	کوشك نعم: ۱۸۸:
کيلين: ۵۴:	کوشيد کوه: ۱۹۹:
کيمای: ۲۴۸:	کوفه: ۴۰: ۴۶: ۵۰: ۱۶۶: ۲۱۰:
کيماک: ۱۰: ۲۱۴: ۲۶۱:	کوک با کول: ۹۸:
کيومرث: ۱۹: ۵۲: ۱۲۰: ۱۵۵:	کوکجه نيل: ۱۸۲:
۱۶۲:	کولکوز: رود: ۱۰۹: ۱۶۳: ۲۱۸:
	کولوانه: ديه: ۲۲۴:

میفرماید که قوله تعالى ^(۱) اَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي مَرْجٍ
مُتَبَعًا و در تفسیر آمد که آن عمارت را پادشاه رس از روی و مس و
ارزیز و آهن ساخته بود چنانکه هیچ منفذ نداشت و بر سر باروهاش
چندین هزار پاسبان نشاند بود و اَصْحَابِ الْاَرْسِ که در قرآن ذکرشان
آمده بدو منسوبند ^(۲) و در تاریخ قضای آمد که هلاک قوم عاد در زمینی
بوده که ما بین عمان و حضرموت است از حساب بن،

نصف افریقه و آن بیست و هفت مملکت است، ارمیه الاصف از
اقلیم چهارم است مشاهیر بلادش سیس و قرین و طرون ^(۳) و دیگر بلاد
و ولایتی بسیار و مملکتی بیشمار است هواش سردی مایل است و بعضی
۱- معتدل است و انواع زراعات و الوان میوه بسیار است، آس و روس ^(۴)
از اقلیم هفتم است بلاد بزرگش کوتاه و اریا ^(۵) و دیگر بلاد و صحاری
بسیار و عانزارهای خوب و مردم آنجا را دواب و مواشی بسیار و بیشمار
است و بنیاد و معاش آن طایفه بر آن است و موئینه روی بسیار آرند
در این ولایت، افریقه از اقلیم دوم و سیم است مملکتی طویل و عریض
۱۰ است و بلاد مشهورش طرابلس و مهدیه و تونس و ناهرت و سجلاسه ^(۶)
و قسطنطینه و قنصه ^(۷) و حامه ^(۸) و سیاط ^(۹) و ملیانه ^(۱۰) و قنوده ^(۱۱) و
دار الملکش قرطاجینه بوده است و از غایت خوشی شهرش به بیست
نسبت داشته اند و باروش از سنگ مرمر بوده است بزمان عثمان در

قرین، قیرس Variants ^(۲) Cf. Qur. XXV, 40. ^(۳) Qur. IV, 80. ^(۴)

^(۵) See Yaq. IV, 348. طرون، قرین، طبران، طبریز، طرس، قیرس، قیرس
who quotes from Isfahānī, but the passage is not to be found in the printed
text. A. F. 223; I. B. II, 445. ^(۶) اریا، ارنا، انامه ^(۷)
اویار، اویار، ارتاد، اریار، ازبار، ارما، انامه ^(۸) I. B. IV, 375. ^(۹) I. B. 80. ^(۱۰) حجه، حجه ^(۱۱) cf. I. B. 68.
نمونه ^(۱۲) قلشاه، مسله ^(۱۳) cf. I. B. IV, 327. ^(۱۴) سیاط ^(۱۵) cf. Muq. 225.
possibly قنور ^(۱۶) cf. Muq. 217 and Idrisi 29, 30.

حرب مسلمانان خراب شد و از آن وقت باز خراب است و از جمله عارات درو دو ستون پیدا است از مرمر دورش پانزده گز در علو چهل گز دیگر عمارتش بر این قیاس توان کرد و اکنون دار الملکش افریقیه است، الآن و سوداق از اقلیم پنجم است ملکی فنج و ولایتی طولوست و صحاری بسیار دارد و مردم آنجا بیشتر صحرائین باشند و دولت و مواشی دارند و معاش ایشان از آن باشد، اندلس از اقلیم سیم و چهارم است و ملکی طولیل و عربی است در صور الاقلیم آنکه که بزمان سابق اندلس را از حجاب ملك روم شمرده اند و در عهد اسلام ملکی علی حاکم است و دار الملکش در ما قبل فرطیه بوده است و در مغرب بزرگتر و بر تپع نر و بر میوه نر از آن شهر نبوده است و بارو از سنگ دانسته و درو مردم بمول بسیار بوده و اکنون در عارات وسط است و دار الملك اندلس اشبیلیه است و دیگر شاهیر بلادش حیان و سرقسته و نطیله و لارده و فرج^(۱) که وادی الحجاره نیز خوانند و فونکه و فرقشونه^(۲) و قطره و قسطلیه^(۳) و قلعه ابوب و المریه و بانسیه و فادس و نرجاله و قوریه و مارد و اسحه و قیره و ره و فرناطه که شهری بزرگ است چنانکه سه جامع دارد و فریش^(۴) نیز شهر بزرگ است و درو معادن آهن و سنگ مرمر بسیار است و از میوه هاش فندق بیشتر بود و بجزیره^(۵) کوره ایست و درو قصبات و قری بسیار است و از میوه هاش زیتون بیشتر است و مدینه النحاس^(۶) که از عجایب عارات جهان است در آن ملک است و آنرا دور بارو چهار فرسنگ است و علو دیوار زیادت از پنجاه گز و دروازه ندارد بعضی گفته اند که ذو القرنین اکبر ساخته است و اصح آنکه دیوان بزمان سلیمان علیه السلام کرده اند و مفسران در تفسیر آیه قوله تعالی وَ أَسْلَمْنَا لَهُ الْيَتَرِ وَمِنْ

(۱) A. P. 139.

(۲) Yaq. IV, 65.

(۳) Yaq. IV, 67.

(۴) Idrisi 297.

(۵) Variant قیره

(۶) Qaz. II. 375.

الْحَيَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِأَنْ رَئَوْا كَفْتَهُ أَنْدَازِ آن چشبه روی گذاشته
 آن بارو ساخته شد و بنی آدم آنجا کتر رسد و در عهد بنی امیه شخصی
 آنجا رسید بود خلیفه را از حال آن حصار خبر داد خلیفه با او کسان
 فرستاد و از اندرون حصار آواز غلبه میشنودند اما از استحکام حصن
 دخول در وی متصور نبود و هرگز بحمله و تدبیر بر سر بارو فرستادند
 فقهه زد و در اندرون حصار افتاد پس شخصی را مال بسیار پذیرفتند و
 نردبانی ساختند چنانکه بر فرازش رفت و در درون حصار توانستی دید
 و آن مرد را ریمان محکم بر میان بستند و بر آن نردبان رفت چون در
 درون حصار نگرید او نیز فقهه زد و میخواست که اندرون حصار در
 افتد ریمان بکشیدند آن مرد دو پاره شد نمی در اندرون افتاد و آن
 نمی که در ریمان بسته بود بیرون ماند و قطعا از اندرون حصار حال
 معلوم نشد بغیر آن نواب با خلیفه گفتند که مگر سلیمان پیغمبر عم
 دیوانا در آن حصار محبوس کرده است و این افعال ایشان است زیرا که
 بتزدیک مدینه النحاس بجزیره بسیار مراجعت و در گردش فی قراوات
 رسته است پیش از این شخص م در عهد بنی امیه امیر موسی بن نصیر
 ملاحترا در آن بجزیره فرستاده بود و از آن ظرفی چند بر آورده بودند
 از مس و قلعی ساخته و مهر کرده چون آنرا میشکستند شکل مردی زرین
 با سلاح سوار با پیاده پیدا میشد و در حق میرفت و میگفت یا نبی اللہ
 مَا تُعَاوِدُ إِلَيْكَ قَطُّ فهم کردند که سلیمان عم دیوانا در آن محبوس کرده و
 م بتزدیک مدینه النحاس دولوح از سنگ ساخته اند و بر آنجا احوال
 انبیا علیهم السلام و ذکر پیغمبر نیز صلی الله علیه و سلم نوشته و معاظ
 و وصایای بسیار منبذ آورده و این نقلها از تاریخ مغرب است و در
 عجایب المخلوقات گوید که سبب فقهه زدن مردم برویت مدینه النحاس
 آنکه در آنجا کوه سنگ باهت است و خاصیت این سنگ چنانکه هر آدمی
 که نظر بر آن اند فقهه زند و خنک ناک شود و چندان بخندد تا ببرد

محلّه باغ: ۱۷۳:	مانرود: ۲۰۳: ۲۸۱:
محمد النبی صلعم: ۴۵: ۸۴: ۲۲۲:	مانی صورت گر: ۲۵۷:
۲۷۹: رجوع کن به حدیث:	ماه: ۲۶۲:
محمد ابو الولید: ۱۵۲:	ماهان: ۱۸۶:
محمد باقر: ۱۴:	ماهلویه: ۱۱۵: ۲۴۰:
محمد النقی: ۳۰:	ماهی رباط: ۱۷۵:
محمد ذو النثار علوی: ۲۲۴:	ماهی روبان: ۱۴۱:
محمد بن جعفر الصادق: ۱۵۹:	ماو بالی: ۱۵۵:
محمد بن الحسن: ۵۴:	ماوراء النهر: ۱: ۳۱: ۱۴۲: ۲۰۶:
محمد بن حنیفه: ۹۸:	۲۱۷: ۲۶۱: ۲۶۲:
محمد ملحوقی سلطان: ۴۹:	مایدشت: ۱۰۸:
محمد شاه سلطان: ۲۳۰:	ماپروند: ۷۰:
محمد علاء الدین: ۱۵۴:	مایین: ۱۲۴: ۱۲۴: ۳۱۸:
محمد بن علی کتانی: ۸:	مبارک آباد: ۵۷:
محمد غزالی: ۱۵۱:	مبارک ترکی: ۵۷:
محمد بن فضل بلخی: ۲۴۶:	منوکل خلیفه: ۴۲: ۴۳: ۴۲: ۷۵:
محمد بن قاسم: ۱۱۴:	۲۲۶:
محمد کجوجانی: ۷۸:	منقب: ۲۵۳:
محمد بن موسی الکاظم: ۱۱۶:	مجاج: ۱۷۰:
محمد بن یوسف الثقفی: ۷: ۱۱۴:	مجاهد آباد: قلعه: ۱۴۳:
محمد آباد: ۱۷۶:	مجد الدولة دلی: ۵۸:
محول: ۴۳:	مجمع الیمین: ۹۰: ۹۲: ۲۴۶: ۲۴۷:
محیط: بحر: ۲۴۸: ۲۴۷: ۲۴۸: ۲۵۶:	۲۹۱:
۲۷۷:	محبوس: قلعه: ۱۸۸:
مختلف: جزیره: ۲۴۲:	محبین: رجوع کن به ماچین:

شهر است بزرگ و ولایت و نواح بسیار دارد و از مشاهیر بلادش بجا و
زیلع و عذاب^(۱) و دیگر بلاد و فصاحت بسیار است، چهار ملکی است
باقلم دوم و خلاصه آن دیار مکه و مدینه است شرفها الله تعالی و شرحش
در قسم اول یاد گردانید و دیگر بلادش طایف و نجران^(۲) که مقام
اصحاب اخذود است و حجر که مقام بنی ربیع است و قرن المنازل^(۳) و
نهامه و دیگر بلاد و صحاری بسیار و مردم آنجا را معاش از تجارت و
دواب بود، حبر ملکی است طویل و عریض باقلم اول، سیا ملکی
است باقلم دوم و سیم ذکرش در کلام مجید آمده قوله تعالی^(۴) لَقَدْ كَانَ
إِسْمَٰهُ فِي مَسْكِهُمْ آيَةً جَنَّاتٍ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلًّا مِنْ رِزْقِ رَبِّكَ وَ
أَنْشُرُوا لَهُ بِالْبَلَدِ طَبِئَةً وَ رَبُّ غَفُورٌ شَامِ از اقلیم سیم و چهارم است و دار
الملک شهر دمشق و شرحش از پیش رفت و دیگر بلاد بزرگش حمص
و حماه و حلب و عک و سلیمه و انطاکیه و لادقیه و اجادین و قنسرين
و طبریه و شمشاط و بئنا و فنی و صور و طرابلس و اعلیک و مرعش
و رحه و دیر خالد و بیره و تدمر و اردن و یحیی ترین عاری در آن
ملك کبسه و جامع انطاکیه بوده و در رساله ملکشاهی آمده در جامعش
ستونی یکپاره مربع است از چوب صنوبر دیدم در بلندی چهل گز و هر
ضلعش یک گز ساخته اند و در کبسه گنبدیست چهل گز در چهل گز
و علو هشتاد گز طبقه اول آن عمارت از سنگ تراشیده بر آورده و طبقه
دوم از آجر و گچ و طبقه سیم بچوب مصطف گردانیده و بامش بتابی
راندوده و دیگر عمارات آنجا بدین قیاس نوان کرد و بشهر تدمر هم عمارات
عالی عظیم بوده و در صور الاقالیم گوید که بزمان سابق ملک شام داخل
ملکت روم بوده است و در عهد اسلام باز داخل ایران شد تا در سه
احدی و سبعین و خمسایه آل ابوب داخل مصر گردانیدند و از آن

(۱) Yang, IV, 733. میلاد، جهلاد، سلاب A. E. 153, 160. Variants

(۲) Qur. XXXIV, 14. I. K. 133, 150. قصه، پنجه، راحه (۳)

وقت یاز داخل مصر است حصن نبوک سرحد است میان شام و
 عیاهه^(۱) و اصحاب الایکه آنجا بوده اند و شعب پیغمبر عم بدیشان منزل
 بوده و مدین که مقام شعب پیغمبر عم بوده بر شش مرحله آنجاست و
 قبیله مدین بدان موضع منسوبند و بقول مدین بن ابراهیم خلیل عم منسوبند
 و آن موضع نیز بدو نسبت یافته و در مدین چائی است که موسی عم
 جهت دختران شعب عم و گوسفندان او از آنجا آب بر کشید است و
 آن قصه مشهور است و در قرآن مذکور قوله تعالی^(۲) وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ
 مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْتُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ
 قَالَ مَا خَلَائِكُمَا قَالَتَا لَا نَسْفِي حَتَّىٰ بُصِّدَ الرَّعَاءُ وَآوَيْنَا نَبِيَّ كَبِيرَ فَسَفَىٰ
 أَنَّهُمَا ثُمَّ تَوَلَّوْا إِلَى الظِّلِّ وَهَجَرَهُ مُوسَىٰ عم بقول در انجا که بوده است و
 غار اصحاب کوف در کوهی مجاوره شهر طرسوس، صغید و بلاد عبد المؤمن
 مملکتی بزرگ است از اقلیم دوم و سیم و دارالملکتش و بلاد مشهورش
 مراکش دیگر مواضع و قصبات بیشمار و بیشتر آن موضع گرمسیر است و
 مردم آنجا دین اسلام دارند و در زهد و تقوی درجه عالی دارند و هیچ
 کاری خلاف شرع از ایشان ظاهر نگردد، طرابلس مملکتی است از اقلیم
 دوم و سیم و بلاد مشهورش فزان و ولایت بسیار دارد، طلبطه خوش
 شهری است بر سر کوهی بلند و اکثر عمارانش از سنگ کرده اند نزدیک
 هر تاجه است و آن رود در بزرگی بدجله نزدیک بود از اقلیم پنجم است
 و در بعضی کتب آنرا از بلاد اندلس نهاده اند و در چندین مملکت
 علی حد گفته اند مواضع و نواحی فراوان از نوابع اوست و در صور
 الافالیم گوید در آن ملکه سمور بسیار است، طنجه مملکتی بزرگ است از
 اقلیم دوم و سیم و دارالملکتش شهر طنجه که نواحی و مواضع و قصبات
 بسیار و نوابع دارد، قرنگ مملکتی بزرگ است از اقلیم پنجم و ششم و هفتم

(۱) Yaq. I, #95.

(۲) Qur. XXVIII, 22 to 24.

و خلف آن و دار الملک شهر بزنطیه که اکنون آنرا قسطنطنیه خوانند
و دوم فیصر روم که قسطنطین نام داشت ساخت و استنبول نیز گویند
و از اقلیم ششم است و طولش از جزایر خالدات مطن و عرض از خط
استوا سه مایل عمارش برج سرطان و در مسالك الممالك آمده که آن شهر
بر جزیره افتاده است که سه طرفش شرق و غربی و جنوبی متصل بحر
روم است و شمال با خشکی پیوسته و از طرف شرق تا غرب طول آن
جزیره شش فرسنگ است و آن شهر دو بارو دارد و بلندی بارو درونی
هفتاد و دو گز است بعرض دوازده گز و يك هزار و دویست و بیست
و پنج برج دارد و بر هر يك ریحانی ملایم و بلندی باروی بیرونی چهل
و دو گز بعرض هشت گز و فاصله میان هر دو بارو شصت گز در آن
شهر کیسه بنام قطرس و بولس حواریان ساخته اند طولش سیصد گز
بعرض دویست گز و بلندی دیوارش کایش حد گز و سقف و روی
دیوار درونی مقام صدر آن کیسه از مس ساخته اند و در آن شهر کیسه
دیگر است که آنرا بیت المقدس خوانند طولش يك مایل و شصت درو
۱۰ قریان مذبح^{۱۱} ایشان است و نزدیک آن مذبح غنچه از سنگ سبز زرد
مانند طولش بیست و چهار گز در عرض شش گز در دیوار خانه صدر
آن مقام نشاند و بر شکل عیسی عم و سادش مریم نگارید و در جوارش
دوازده فنال بر اشکال حواریان از زر طلا ساخته طول هر يك دو گز و
نیم و هم چشبهان از باقوت سرخ فروزان کرده و در این کیسه
۲۰ بیست و هشت در از زر طلا و قرب یک هزار من از مس و روی نشاند
بیرون از آنجه از عاج و آبنوس و صندل و ساج و غیر آن کرده اند و
در این شهر کثرت عمارت چنانکه زیادت از چهار هزار حمام دانسته و
کیسه ها در خور آن، فلسطین مملکتی بزرگ است و باقلمیم سم منسوبست
فلسطین بن ارم بن سام بن نوح عم و بقولی این فلسطین از نسل حام بن

(۱) Variant throughout مطبخ.

مناره گاه: ۱۷۷:	مهران هند: ۲۱۹:
منزی: ۲۵۷:	مهره: ۲۶۴:
منصور خلیفه: ۷: ۴۰: ۳۳: ۴۵:	مهر بیان: ۱۴۱:
۴۶:	مهرود: ۳۴۳:
منصور آباد: ۱۶۱:	مہلبیہ: ۱۶۷:
منصور ارگنج: ۲۵۸:	مہمان دوست: ۱۷۳: ۱۷۴:
منصوره (سند): ۲۱۹: ۲۵۹:	مہنہ: ۱۵۸:
منصوره (مکران): ۲۶۲:	مہیار: ۱۸۵:
منقب: ۲۱۰: ۲۷۲:	مہیغہ: ۱۶۹:
منہی: ۲۱۰:	مہینہ: ۱۵۸:
منوچہر بن ایرج: ۴۶: ۵۴:	مونوکن بن جغای: ۱۵۵:
منی: ۲: ۷: ۸:	مور جبرہ: ۲۴۰:
منیہ: ۲۷۲:	موران: جریرہ: ۲۴۲:
منیہ هشام: ۲۹۰:	مورجان: ۴۰: ۲۸۴:
میقات: ۱۶۱:	موروسناق: ۱۵۹:
مہالبل بن قینان: ۱۱۱:	مور کوہ: ۱۹۲:
مہندی خلیفہ: ۴۳:	موسیٰ عم: ۹۰: ۹۲: ۱۵۳: ۱۹۰:
مہدی خلیفہ: ۷: ۱۴: ۴۳: ۵۴:	۱۹۸: ۲۵۱: ۲۵۴: ۲۶۹: ۲۷۱:
مہدی الامام المنتظر: ۴۰:	موسیٰ بن یوفا: ۵۷:
مہدی باللہ اسمعیلی: ۲۵۲:	موسیٰ الکاظم: ۴۰: ۵۴:
مہدی آباد: ۱۷۹:	موسیٰ بن نصیر: ۲۶۶:
مہدیہ: ۲۵۲: ۲۶۴:	موسیٰ آباد: ۱۷۶:
مہراج ہند: ۲۴۰:	موش: ۱۰۶:
مہران رود: ۷۷: ۷۹: ۸۰: ۱۸۶:	موصل: ۱۰۲: ۱۷۴: ۱۹۴: ۲۰۶:
۲۲۳:	۲۰۷:

که بريك فرسنگی درياست و شهرى بزرگ و خوش و درو جامه‌هاى خوب
 باشند و ميوه‌هاى فراوان باشد و زويله و صبرة فيروان و سوسه و سناقس^(۱)
 و غير آن ولايتى بسيار است، قلم شهر وسط از توابع مصر است و
 اقليم دوم بر ساحل بحر قلم و آن ديار را بدان شهر بار بخوانند و آنجا را
 «آغاز اسان البحر خوانند اگرچه آن شهر از توابع مصر است اما جيت
 معروفى آن بحر شرحش على حسنه نوشتن بهتر بود، مصر مملكتى طويل و
 عريض است باقليم سيم و شرح مصر و اسکدرية در قسم ثالث گفته شد
 و از آن ديگر بلاد مشهورش مثل دمياط و منف و عرش و انتوى و
 ايله و فوه و قيس و ميه^(۲) و فقط که وقف علويات است در معجم
 البلدان آمده^(۳) که در آن ملك غير از آن موضع و حيس الجبوشى وقف
 است و اليوم که بعد يوسف عم محمى بي نفع بود و يوسف عم بامر
 حق تعالى جوى از بيل اخراج کرده در مدت هفتاد روز آن موضع
 آبادانى شد و مردم نشين فرعون گفت هذا عمل الف يوم آنرا اليوم و
 بدان نام منسوب شد و يوسف عم بر آن جوى ولايات بسيار ساخت و
 مدار مصر اکنون بر ارتفاعات آنجاست و آغاز آن ولايت از مصر کيفه
 است، مغرب از اقليم اول است و ما قبل اوست و مملكتى فراوانى
 اندازه دارد بلاد بزرگش مدينة النيل و آنرا قطايه خوانند شهرى
 بزرگ است و درو کايى بسيار و عجائب و غانه^(۴) و قراطه و قصر
 الفلوس^(۵) و ديگر بلاد بزرگ در صور الاقليم آمده که در مغرب بتزدك
 خط استوا و مسافة الريح منازله است قرب پانصد فرسنگ در پانصد فرسنگ
 و درو از كثرت ريگ روان و گرما و خشكى زيادت عمارتى نه و به بعضى
 روايات آنرا منازله العالم گفته اند و از رسول صلعم مروست که من فال حين

(1) Variants رقاد (already given) and رصافه (impossible) cf. Idrisi, 106, 109,

116, 111.

(2) Idrisi 145, 148, 151.

(3) Yaq. IV, 132

(4) Idrisi, 6.

(5) Yaq. IV, 118, 173.

یام علی فراشه استغفر الله الذی لا اله الا هو الحق النبوم واتوب اليه
غفر الله ذنوبه و این کان مثل رمل العالم و در جامع المحکبات آمده که
یکجانب آن مفاز ریگ روان است که یک راه بیش ندارد و آن راه
جز در هر هفته روز شنبه گذرند و در میان ریگ شهری است که درو
همه زنان اند^(۱) و اگر مردی آنجا رود از اقتضای آن آب و هوا از
مردی بیفتد و باندک زمانی ببرد و تناسل ایشان از چشمه ایست که چون
زبان درو نشینند حامله شوند و دختر آورند و اگر احیانا پسر آید
بطرفی ببرد و چون آن زنان از حیض پاک شوند اگر در آن چشمه بنشینند
دوم روز را باز جوشان معاودت کند و چندان خون از ایشان رود که
۱۰ بم فلاکشان باشد و بقدرت خدای تعالی آن زنان طالب شہوت نبینند
تا برتبه که اگر زن از ایشان بدین ولایت رسد چون مردی با او دخول
کند عظیم برنجند اما چون مدتها آنجا باشد و با این آب و هوا خوش
کند او را نیز آرزوی مرد پیدا شود و ایشان دین اسلام دارند و در کار
طاعت و عبادت درجه شان عالیست و هر کاری که جهت نظام امور
۱۵ دنیوی مرد آنها باید کرد از فلاح و صنعت و غیر آن آنجا همه زنان
کنند و هر چیز شان که حاصل شود همرا با هم شرکت بود و بزرگی و
کوچکی و تراخ جهت سود و زیان در میان ایشان نیست و زیادت جوئی
و تنعم طلبی و زیست خوایی و ذله بندگی بمعتمد ایشان حرام است و
الحق خوش مذهبی و روشی دارند و چنین زنان را بر بسیار مردم ترجیح
۲۰ و تفصیل میرسد و بدیگر کران آن مفاز هم در ریگ روان شهری دیگر
است و در آنجا بعضی از یک سیط بنی اسرائیل ساکن اند و ایشان بعد
از غرق شدن فرعون و قبطیان از خدای تعالی در خواسته اند یارب
مارا باری دیگر بپایان مردم میر و بدیشان مشغول مگردان و بجای
فرست که بی تشویش و وسوسه شیطان ترا پرستش توانیم کرد لطف یردانی

(۱) Qaz. II, 408.

ایشانرا از وساوس شیطانی رها کنید و بدان زمین رسیده است و آن رنگرا
 سه ایشان گردانیده است چنانکه در هر سال يك روز بیش راه بدین
 ولایت ندهد و آن نیز از بهر آنکه تا مردم گناهگاه از حال ایشان واقف
 گردند و در طاعت حق سبحانه و تعالی یا ایشان میافست کند و در
 قرآن در حق ایشان آمده است ^(۱) و مِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ أَمَةٌ يَهُدُونَ بِالْحَقِّ
 وَ يَتَعَلَّلُونَ و در کتب معراج آمده که رسول صلعم در شب اسری بدان
 شهر رسید و آن قوما دیده است و ایشانرا باسلام در آورده و در میان
 ایشان سؤالها و جوابها رفته اول پرسید که خانههای شما را همه يك بالا و
 يك رسم و شکل بی تکلفی بینم و هیچ مرتبه و شرف بر من ندارد سب
 چیست گفته اند سب آنکه ما همه از يك نژادیم و جز از بهر پریشانی
 حق تعالی از والدین نژادیم و در پریشانی هیچ فضیلت بر من نداریم و در
 این مهیا خانه دنیا بر گذارم و راه گذاری و سفری را دل بر مرحله
 نهادن و آنرا ترین دادن از جیل بود گفت بر در همه خانهها گورها
 میبینم چرا چنین کرده اید گفتند جهت آنکه از مرگ فراموش نکنیم و در
 هر علی کوشیم که از آن در گور حله رحمت پوشیم گفت طاعت بی خورش
 و پوش حلال نبود و در معرض قبول نیفتد خورش و پوش شما از
 کجا است که بی شبهه بود گفتند که ما همه زن يك خانه ایم و مؤمن همه
 بر خداوند آن خانه بود و خداوند خانه ما خدای تعالی است و رزق ما
 بر دست اوست ما غنم غله و پنبه و دیگر چیزها در صحرا زرع کنیم و
 آبش حق تعالی از هوا بفرستد ما آنرا بوزیم و بر داریم و يك جا نمیم
 بقدر حاجت از او هر کس بر میگیریم خدای تعالی برکت میدهد و تا سال
 دیگر ما را کفاف میباید گفت گوشت خوردنی از چه سازید گفتند
 گوسفندان بر صحرا و همچون غله و غیر آن در میان داریم که همه راست
 اما اکثر قوم ما حیوانی کمتر خورند گفت نرازو و پیانه در میان شما باشد

(۱) Qur. VII, 160.

تا هر کسی داند که نا چه میرد گفتند نه چون هیچ کس زیادت از
 احتیاج فی برم به پیاوش چه حاجت بود گفت در آنجا پیشوران باشند
 یا نه گفتند همه پیشور باشد اما مناعشان فروختنی نمود بجهت یکدیگر
 بقدر حاجت سازم گفت ثارا قاضی و حاکم جائی بود که میانشان نزاع
 باشد تا دران انصاف باید کرد گفتند چون ما همه عیال الله ایم و ما محتاج
 ما بقدر حاجت او میدهد ما را با هم چه نزاع باشد تا در آن انصاف
 باید داد و تا بغاضی و حاکم محتاج بشوم گفت چون قاضی و حاکم نیست
 اگر از یکی جریمه صادر شود حکمش چگونه کند گفتند تا ثابت که شرف
 دین اسلام بماند بودیم لطف یزدانی طریق وسوس شیطانی بر ما محدود
 گردانیده بود و بی وسوسه شیطانی عصیان از آدمی صادر نشود اکنون
 که بشرف دین اسلام سستند گشتم ابد و ارم که در طاعت درجه ما
 عالی تر گردد از زمان سابق و هیچ معصیتی لا حق نگردد گفت اینجا
 طیب باشد گفتند نه ریج و راحت بفرمان خدای تعالی است اگر ریج مرگه
 آید بپسک طیب آنرا دفع نتواند کرد و اگر مرض الموت نبود خود
 با طیب حاجت نبند گفت در این زمان آواز گریه بگویم رسد و آواز
 خنده از دیگر جایی بیش چیست گفتند خنده بران بود که شخصی با ایمان
 رحلت کرد و گریه بر آنکه فرزندی متولد شد نمیدانیم که با ایمان خواهد
 بود یا نه حضرت رسول صلعم چون ایشانرا در همه امور چنین نیکوکار
 و پاک اعتقاد یافت در حق شان بنیکوئی دعا کرد و روان شد که اَللّهُمَّ
 ۲۰ اَغْفِرْ لَنَا بِحُرْمَةِ حَسَنِ اَعْمَالِهِمْ وَ اَسْتَغْفِلْ بِطَاعَتِكَ عَنْ اَسْأَلِهِمْ بِرُبُوبِيَّتِكَ وَ
 مَلَائِكَتِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّحِمِ، هرمان محدود مصر است
 و از اقلیم سیم و از عجایب عمارات جهان در تاریخ مغرب گوید که بعضی
 گفته اند که ادریس پیغمبر هم ساخته و بر بیرون در احجار آن هرمان
 اشکال نمودارست آنکه ضلعها منقوش گردانیده تا چون جهان را از واقعه
 ۲۱ مثل طوفان و غیر آن خرابی رسد و نسل منقطع شود و صنایع پوشیده

ماند چون باز فوی پیدا شوند آن اشکال و نفوس ایشان را دستور آن
صنعتها گردد و بعضی گفته اند که از عبارات فراعنه است و خوابگاه
ایشان و از چندان استعکام غرض آنکه امتداد زمان آن عبارات نا چیز
نگرداند و اشخاص آن مدتی ظاهر نشود و پوشیده بماند و جمعی گفته اند
سبب قدمت بانش معلوم نمیشود و زیرا کنایه که در آنجا مفهومات
مخفی است که در این عهد کسی نمیتواند خواند و بدین سبب حقیقت
آن صفتها معلوم نمیکرد و در تاریخ بنای آن آنچه در افقاه مشهور است
بنی هذا الهرمان نسر الطایر فی السرطان و بدین دلیل چون اکنون نسر
الطایر در آخر جزئی است و در هر برجی کم از دو هزار سال نمیتواند
۱۰ برسد اگر هیچ دور تمام نکرده باشد از تاریخ عارضش تا اکنون زیادت از
دیوارده هزار سال بود و العلم عند الله تعالی، هفت گنبد است بزرگترین
آنرا هرم میدوم خوانند و در مسالك المالك و در تاریخ مغرب و غیر
آن گویند که چهار صد ذراع در چهار صد ذراع طول و عرض دارد و
بمقدار بیست گز و سی گز شامولی بر رفته است و بعد از آن بشکل گندی
۱۱ نیز در آورده چنانکه هر ضلع آن مثلثی نماید و علو آن م چهار صد
گز است و بمقدار بیست گز در بیست گز در میانش گنبدیست زیرش
مربع و بالاش شش گردانیده پس برور گندی در آورده و چنان باندنام
سنگها بر هم نشانند که گوی بکپاره است و درو وصل ندارد و در شب
آن سردابه که عمق عظیم دارد و برسمان دراز در آن توان رفت و درو
۲۰ فور موتی است و بعضی را اعضا و عظام هنوز بر قرار است و آن از
خاصیت خاك مصر است و باقی دیوار آن هرم بتمام آگشته است و غیر از
آن گنبد در آن هرم هیچ نمونگی در آن دیدار نمیدهد و از سنگ تراشیده
ساخته اند هر سنگ کا بیش بیست و پنج گز در بیست و پنج گز در
عرض سه گز از سنگ سرخ منقط بسواد ساخته اند و هم برین شکل
۲۵ مربعی که ذکر رفت کا بیش صد گز در صد گز باشد و مسطور است که

هرم بزرگترین بسصد سال و کوچکترین پهناد سال نام شده است و دیگرهاش برین قیاس، یونان ولایتی طویل و عریض بوده است از اقلیم پنجم و ششم و درو خلقی انبوه بوده و حکمای فراوان از آنجا برخاسته اند و علوم بسیار حل کردند مثل ریاضی و آلفی و منطقی و حکمت و صنعت و فلسفه و رمل و تاربخ و هیئت و نجوم و اقلیدس و طب و غیر آن و شهر بزرگ آنرا ماندونیوه گویند خاصیت هوای آنرا صفای ذهن و تیزه فہم و قوت حفظ و زیادتی عقل و حکمت بوده است اسکندر بقوت فتح بلاد جهت کثرت حکمت اهل آنجا از فتح آن عاجز شد چون آن زمین را درگوبافت از دریای روم و فرنگ مری برسد تا آن دیار بدان آب ۱۰ غرق شد و بلجہ^(۱) اسکندر مشہور است و بعضی گویند کہ فلجہ اسکندر آنگہ دریای روم و فرنگ میخوانند بر اقلیم رابع و خاص و سادس و سابع واقع است و برین اش صفت اسکندر ساخته آنگہ مقبره هرقلس میخوانند و معاذی خلیج زقاق و بحر محیط است و علای هیئت از این روایت ضعیف نموده اند و فلجہ اسکندرا روایت نخست نموده اند نقل است کہ چون کشتی بر زمین ماندونیوه عبور کند از خاصیت هوای آن ساکنان کشتی را جمیع احوال و اعمال گذشته بخاطر آید و العلم عند الله کتاب الخواص، بوصف عجایی کہ در بر و بحر رابع مسکولست و اگرچہ بعضی از این روایات عقل بدشوری پذیرد اما بمعنی قدرة الله تعالى لا نهاية لما باعتقاد مقبول باید داشت و آن مشتمل است بر مخلص و منطقی، ۲۰ مخلص در ذکر عجایی کہ در ایران زمین است و هر مملکتی را علی حد باد کیم، خراسان و قومس و مازندران و هستان در عجایب الخلوفا^(۲) آمده کہ به پنج فرسنگی دامغان چشمه ایست کہ آنرا بادخانی خوانند اگر از نجاسات چیزی درو افکند باد و سرما و بارندگی پیدا شود و چون بر دارند نام فرو نشیند و چنانکہ نجاست بیشتر بود باد و سرما

(۱) Qaz. I, 100. فلجہ، نلجہ، تلجہ (۲) Variants here and elsewhere

یش باشد و این معنی در آن ولایت مشهور است، دیگر در عجایب
 المخلوقات^(۱) آمده که چشمه ایست در میان غزنین و جبال^(۲) همین خاصیت
 دارد، دیگر هم در آنجا آمده^(۳) که در دبه سیاه سنگ بولایت روغد از
 نواصی مازندران در قعر چشمه کرمان اند جمعی که آب آورند اگر یکی از
 آن کرمان چیزی را بزرپی ببرند آب سبوی او و هر که در عقب او آید
 گدازد و هر که در پیش آتش خوش بماند، دیگر هم در عجایب المخلوقات
 آمده در ولایت مازندران هر یشترا که ببرند و بسوزانند تا زمین هامون
 شود و بر آن زراعت کنند در سال اول بی آنکه تخم افشانند از آن زمین
 سوخته هندوانه بهترین حاصل شود، دیگر هم در عجایب المخلوقات آمده که
 ۱۰ در ولایت بلخ در سه ثمان و عشرين و خمسه روزی بجه آورد مثل يك
 نجه آدمی چنانکه از فرق تا قدم بدو نیم کند و سال دیگر بجه آورد
 يك تن و دوسر و چهار دست و دو پای، دیگر در ثمان و ثمان بر سه
 فرسنگی چشمه ایست گرم آب يك توبت که درو نشیند از مرض جرب
 خلاص شوند صاحب قولش را نیز مفید است^(۴)، دیگر در عجایب
 ۱۱ المخلوقات^(۵) آمده و هم در نخته الغراب آمده که به دبه ابلستان^(۶) مسا
 بین اسفراین و جرجان غاریست ازو يك يك آب بیرون میآید و در
 هر چند سال بهوجی بسته شود و چند گاه درند باشند تا اهل آن دیار
 مرد و زن لباسهای خوب پوشید و با ساز و ملاهی شادی کنان بر در
 غار روند و توبت چند ساع دارند همان روز آب روان شد، دیگر در
 ۲۰ عجایب المخلوقات و معجم البلدان آمده^(۷) که در بامیان چشمه ایست که هر
 چند نجاسات درو افکند قبول نکند و بر خشکی افتد و اگر خواهد که
 سنگ در میانش افکند مگر بر کار بتواند ایستد پای بلرزد و درو افتد

(۱) Qaz. I, 193. (۲) Variantا. جبال. (۳) Qaz. I, 192.

املاستان، ابلانستان. (۴) Qaz. I, 189. (۵) Cf. Qaz. II, 202. Variantا.

ابلاستان. (۶) Qaz. I, 190; Yaq. III, 31.

و غرق شوند، دیگر در حدود هرات دو پشته است در بهلوی هم یکی را
ایران و دیگری را توران خوانند در هر سال لشکری که از توران بایران
خواهد آمد سنگی از پشته توران بگسلد و غلطان شود و چنانکه بر پشته
ایران زند آوارش اکثر سگان آن حدود شنوند، دیگر صاحب اعظم^(۱)
خواجه عماد الدین خوافی حکایت کرد نزدیک هرات در کوچه چای است
بادی عظیم از آنجا بیرون میآید چنانکه اگر چند من سنگی درو افکند
موت یاد آنرا بر بالا افکند و بدین سبب کس قهر آنرا در نیافته است،
دیگر در عجایب المخلوقات^(۲) آمده که در کوچه دماوند چاهبست عمیقی چنانکه
کس قهر آنرا ندانسته است و بروز از آنجا دودی برآید و بشب آتش
اگر چیزی درو افکند قوت بخار آنرا بالا افکند، دیگر چشمه فراوز در
عجایب المخلوقات آمده^(۳) که غسل در آن آب تب و ریح را زایل کند، دیگر
چشمه آروند^(۴) بستان و بسیار درو میروید چنانکه در آبست بسنگ
شد و آنچه در بیرون آب است فی مانند بود، دیگر در بسطام در مزار
شیخ المشایخ ابو عبد الله داستانی^(۵) بر سر قبر او درخت خشک است
چون از فرزندان آن شیخ یکی وفات رسد از آن درخت شاخی بشکند
ایشان نیز بوضعت گویند که آن درخت در اوّل عصای پیغمبر ما عالم
بوده است و نسل بر نسل به امام جعفر صادق عم رسید و امام جعفر
بسلطان بایزید بسطای داد و بایزید وصیت کرد که بعد از او کایش
دویست سال از داستان درویشی خیزد و آن عصارا بسدو دهند
چون شیخ المشایخ داستانی بظهور پیوست آن عصا بسدو رسید و بوخت
و فائش بوضعت او در مدفن او در پیش سینه اش بزمین فرو بردند
درختی شد و شاخها کشید و در فترت غر شاخی ازو میبردند آن
درخت خشک شد آن کسان که او را بریدند بودند اکثر در آن روز هلاک

(۱) خوافی، عماد الدین خوافی (۲) Qaz. I, 180. (۳) Qaz. I, 180. (۴) Variant باستانی

(۵) Qaz. I, 180.

شدند و از آن وقت باز آن درخت را این خاصیت موجود است،
 عراق عجم و کردستان و لرستان و جیلانات در عجایب المخلوقات آمده^(۱)
 که بولایت همدان محدود نهانند چشمه ایست که همان خاصیت چشمه دیه
 سیاه سنگ روغد دارد و همان کرمان در رهگذر آن چشمه اند هر که از
 آن چشمه آب آورد اگر از آن کرمان چیزی را به پی ببرد آب سیوی او
 و عم که در غب او باشد گنگ شود و هر که در پیش او بود برقرار
 ماند، دیگر در محرم^(۲) از توابع لرستان چشمه ایست که چون در ولایتی
 دیگر طح رسید بود دو مرد که بر ایشان خمر نخورده و زنا نکرده بودند
 و از آن چشمه آب بردارند و بولایت طح رسید برند چنانکه بر زمین
 نهند مرغان سار در پی آن آب بروند و طح را دفع کند و این معنی در
 مملکتها شهرتی قیام دارد و گویند که سلمان عجم با طح شرط کرد که دیگر
 خرابی نکند و آن چشمه را گواه گرفت و ساران را مقرر کرد که اگر باز
 طح خرابی کرد ایشان دفع آنرا از لوازم نبرند و این خاصیت از آن است،
 دیگر چشمه ایست بولایت طبرستان که آبش چون مسافتی برود سنگ گردد
 و خوردنش در زمستان مضر نیست، دیگر در دیه عبد الله آباد^(۳) در
 خرفان همدان چشمه ایست آبش مقدار قاضی بر بالا میجهد و هر چه درو
 افگی آنرا بر بالا میاندازد، دیگر محدود جندق^(۴) چاهی است درو
 کبوتران بسیار و قعرش کس ندانسته است و درو زیادت از پانصد گز
 فرو روند از غایت سرما دیگر توان رفت عوام گویند کی خسرو جام گیتی
 را در آن چاه نهاده است، دیگر در عجایب المخلوقات آمده^(۵) است که
 در کوه نهانند همدان شکافی است هر گاه که مردم آن حدود بآب محتاج
 شوند جهت زراعت یا آبسپاری بدر شکاف روند و بیاتنگ بلند آب طلبند
 آب از آن شکاف بیرون آید و چون مقصود حاصل کند همانجا روند و

(۱) Qaz. I, 195.

(۲) Variant محرم; cf. Qaz. I, 192.

(۳) Qaz. I, 198.

(۴) Qaz. I, 198.

(۵) Qaz. I, 199.

گویند که آب کافی است آب بایستد، دیگر م در آنجا آمده که همچنین چشمه ایست در ولایت ری و رستخانه دیگر چشمه اردمشتک^(۱) در قزوین بوقت خیزه آنجا روند و از آنجا آب روان خوردن اسهال آورد و اگر از آن آب بجائی دیگر برند آن خاصیت ندهد، دیگر در صورت الافالیم آمده در ولایت قزوین در دبه ناشقین^(۲) جمله و غیره رنگ نمیگیرد و در ارشت آهن خوی نمیزرد و در کجیان شبنم نمی افتد و همه در بک فرسنگ زمین است، دیگر در دبهی بولایت قولجان^(۳) قومه در عهد اوجایتو سلطان دختری را بوقت بلوغ زهار درو کرد و بعد از چند روز موضع قبل او درد کرد و شکافته شد آلت مردی و خصمیت از او بیرون آمد و مردی شد و در جامع الحکایات آمده که در بغداد مردی محمد نام را همچنین دختری بود و در حالت زفاف از قوت دخول شوهر ازو آلت رجولیت پیدا شد و پسر شد و زن خواست و او را فرزندان آمدند، دیگر در دبه بیقان^(۴) بولایت قزوین مردابست دوش هزار گز باشد و در میانش نی رسته پنج تنها درم رفته است و خاک در میان آنها پنهان شد و از زمین مرداب قطع گشته و مانند کشتی بر سر آب میگردد و جهانان بر سر آن رفته و غمناکند و هر سال از حاصل نی آنجا بیج شش هزار دینار بمالک آن دبه میرسانند، دیگر در کوه الوند همدان ماران بسیار می بودند و مردم اینا میرسانیدند و در زمان سلف بر آنجا چاهی عمیق فراع کده اند و ماران را با قوس درو محبوس کرده اند اکنون نیز برمارست و هر مار دیگر که در آن ولایت باشد بی اختیار برود و خود را در آن چاه افکند و ازو بر تواند آمد، دیگر در زبک التوارخ آمده که در مانرود لر کوچک نوعی از مارست که بر طرف دم نیز سری دارد و بتردیک هر سری دو دست دارد، دیگر اسهال در ولایت قزوین

(۱) Qaz. I, 180.

(۲) Variantه، ماشین، باشین

(۳) قولجان

(۴) بیقان، ده بغان، ده بیقان، ده و ده بغان، دبه و سنان

زنی دختری آورد نیمه زهرین بر شکل دیگر دختران و نیمه بالائین را از ناف دو پیکر شده و چهار دست داشت و دوسر و همه متحرک بود و یک سر کایش یکماه از سر دیگر برد و قریب پنج شش ماه آن بچه در حیات بود، دیگر مؤلف تاریخ مغرب گوید در سنه اثنی و عشرين و خمسایه هجری بمکه رسیدم قاضی ابو البشر الاسدی جهت من حکایت کرد که در حدود ابهر برستم کوه غاریست و در آن غار سوراخی که دست دست چوبهای باریک برسمان در بر هم بسته از سقف آن فرو میافتد اگر دسته فرو گیرد دیگری فرا پیش آید و الا بر فرار ایستاده بود، دیگر امسال در قزوین مردی غریب در بازار در شب وفات یافت سگی داشت بر بالای او خود را بر زمین میزد چون او را بقیعه بردند و بجاک سپردند سگ همراه بود پیش باز آمد و بجای وفات او چندان خود را بر زمین زد که هلاک شد و این حال همه اهل بازار مشاهده کردند و بر همگان وفاداری سگ محقق شد، دیگر بر سه فرسنگی قزوین در کوه رودبار چشمه است انکول خوانند و در روزهای گرم تابستان آب آن چشمه بجای بندد و اگر روز خشک بود بجای کمتر باشد چون در شهر بجای نماند از آنجا بشهر آورند، دیگر در زمان سلطان ابو سعید در سلطنته مردی بریش کوتاه دیدم که بر نیمه بالای اندام چون خرس موبها دراز داشت اما بر رویش بجز ریش موئی نبود و سختش منہوم بود گدائی کردی، فارس و کرمان و شبانکاره در عجایب المخلوقات آمده^(۱) که در هندیان از نتایج فارس چنانی است در میان دو کوه از آنجا دودی بر میآید که هر بریده که بر بالای آن چاه بگذرد از عنونت آن میبرد، دیگر هم در عجایب المخلوقات آمده که چشمه رود خاره^(۲) شبانکاره دوسه آسیا آب از او بر میچشد سی سال جاری بود و سی سال دیگر در بند بود و هیچ آب ندهد نا

(۱) op. cit. I, 201.

(۲) Variants: رود غاره، رود غوره.

بعد از سی سال دیگر جاری باشد و لا یزال احوالش چنین باشد، دیگر
 ۸۰ م در آنجا آمد^(۱) چاه دیه عبد الرحمن عمقش بقدر دو فامت بود
 و بوقت آنکه باب احتیاج افتد خواه جهت زراعت و خواه جهت
 آسپاها آنجا روند و آب طلبند چندان آب که ایشانرا کافی بود
 جاری گردد و چون باب محتاج نباشند باز خشک گردد، دیگر چاه
 صاعك بازجان^(۲) فارس بقعرش نمیتوان رسید و چندان آب که ایشانرا
 کفاف است میدهد، دیگر در صور الافالیم گویند باردشیر خره چشمه
 ایست که هر که از آن آب خورد اسهال آیدش و هر کرا هوس دارد
 خوردن از آن آب خدمتی نبکو کند، دیگر هم در آنجا آمد نزدیک دیه
 ۱۰۰ مورجان غاریست^(۳) از سقف آن غار آبی می آید اگر يك کسی درو
 رود بقدر کفاف او آب دهد و اگر بیشتر روند چندانکه در آنجا گنجد
 بقدر کفاف بدیشان آب دهد و گویند از طلسمات است، دیگر هم در
 آنجا آمد که بدشت نارین^(۴) در آن کوه چشمه ایست آنرا چشمه نوح
 گویند آتش تداوی عال است و دفع عنوانات میکند و از آن آب بولایت
 ۱۰ دور میبرند، عراق عرب و خوزستان در عجایب المخلوقات و تحفة الغرائب
 آمد که در میان بصره و اهواز رودیست که در بعضی اوقات چیزی بر
 شکل مناره از آن رود پیدا شود و از او آواز طبل و بوق آید، دیگر
 هم در آنجا آمد از نقل سنان بن ثابت حرّانی که زنی را دید که هر دو
 دست نداشت و همه کاری که بدست توان کردی او بپا کردی و من
 ۲۰ نیز در حله مریدی چنین دیدم که پیا خیاطی کردی و در عهد غازان
 خان در تبریز همچین مرد موجود است که بر میدان نوهنگامه میگیرد،
 دیگر در بغداد زیر دار شاطیبه بر شاطلی دجله زمینی است که بیش صد
 گز باشد ثبانی که در آنجا شوید طراوت خوب داشته باشد و بر هر

(۱) Ibn. I, 201.

(۲) Ibn. I, 200.

(۳) Ibn. I, 183.

(۴) Vossius

زمینی دیگر از شاطی دجله که شوند آن طراوت نداشته باشد، دیار بکر و ارمن در عجایب المخلوقات^(۱) آمده که در ارمنیه چشمه ایست آنرا زراوند خوانند هر که در آن آب نشیند هر دملی و قرحه که بر بدن او باشد صحت پذیرد و اگر از آن بخورد هر باد فاسدی که در درویش باشد اخراج کند و از اطراف مردم معلول بدانجا روند و صحت یابند، دیگر هم در آنجا آمده که در مرغزار یابی^(۲) چمن بولایت ارمن چشمه ایست آب او چنان بقوت ازو بر میخیزد که از مسافتی دور آوازش میتوان شنید هر جانور که درو افتد در حال ببرد و خوردن او اسهال عظیم آورد، دیگر در جامع الحکایات آمده که صاحب تاریخ دهماله گوید که از ارمن ۱۰ تخت بخدمت ناصرالدوله آورده اند دو مرد در میان بودند پست ایشان بر هم چسبید و عمرشان قریب بیست و پنج سال رسید و احوال اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف هم و حکایت هائهم و عبد الشمس پسران عید مناف جد رسول صلعم که هم برین صورت چسبید بودند و ایشانرا بشمیر جدا کرد مفتوی این تقریر است، دیگر هم در آنجا آمده که ۱۲ در شهر نشوی^(۳) آبائی بوده است که آب پیوسته آنرا گردان داشتی و بهیج اصلاح و استاد محتاج نشدی هر که خواستی که بار دروی نهد یا بیرون آرد گنتی بحق یونس پیغمبر عم بایست از گردش باز ایستادی و آب هجین روان بودی نا او مراد حاصل کردی پس گنتی که بحق یونس که با حال خود رو با حال اول شدی، روم و گرجستان در عجایب المخلوقات آمده^(۴) که در ملطیه روم چشمه ایست که چون آبش مسافتی برود سنگ گردد و خوردنش بزمستان مضر نیست، دیگر در عجایب المخلوقات^(۵) آمده که در میان آقشهر و انطاکیه چشمه ایست که چون

(۱) Qaz. I, 191.

(۲) Variant نالی cf. Qaz. I, 190.

(۳) پشاور، نيسادر

(۴) Qaz. I, 191.

(۵) Qaz. I, 195.

خَشَك گردد شهر بسوزد و سلطان علاء الدین کبشرو سلجوقی آزمودن کرد چنین بود، آذربایجان و موغان و ازات و شیروان در عجایب المخلوقات^(۱) آمده که در دبه شیرگیران بولایت مراغه دو چشمه است در بهلولی هم از يك آب در غایت سردی بیرون میاید و از دیگری از غایت گرمی چنانکه در هر دو دست نگاه نمیتوان داشت، دیگر در عجایب المخلوقات^(۲) آمده که درو چشمه ایست که آنرا وِشله گویند هر که از آن آب بخورد هر چه در درونش غذا بود در حال بیرون آید، دیگر هم در آنجا آمده^(۳) که در صحرای دبه چندق از توابع مراغه چاهی است درو کیوتران بسیار دام بر سر چاه افکنند و کیوترا را صید کند عقی آن چاه زیادست از پانصد گز است فرو میرود و بروشی رسد و در آن حدود چاههاست که کمتر از پنجاه گز باب میرسد و همچنین در اسکندریه غاریست که کوتر فراوان از آن صید کند، دیگر هم در آنجا آمده که بحدود خوی چشمه ایست آنرا قوقور^(۴) خوانند آب آنرا با عمل آئینه خوردند تب میرد و عجب آنکه عمل تب انگیز است و بهجاورت آن آب منزل تب میشود، دیگر هم در آنجا آمده^(۵) بحدود دیگر چشمه ایست که ازو آب بیرون میاید و سنگ میشود برتبه که اگر در قالب خشت نهند خشتی سنگین ازو حاصل شود، دیگر صاحب تاریخ مغرب گوید که چون درسته اشقی و عشرین و خمصایه باردیل رسیدم سنگی دیدم که بیش دوپست من چنانکه گویی از آهن ساخته اند فاضی بهاء الدین معبد اردبیلی گفت چون اهل اردبیل بیاران محتاج شوند این سنگ در شهر آورند باران آید و چون بیرون برند ساکن شود و مؤلف این کتاب میگوید که این سنگ را بکرات در اردبیل دیدم بر در مسجد نهاده و هیچ باران نمیاید و معتقد اهل اردبیل آنکه آن سنگ را بی آنکه دست

(۱) Qaz. I, 102. (۲) Qaz. I, 100. (۳) Qaz. I, 108. (۴) Variant قوقور
Qaz. I, 104. (۵) Qaz. I, 180.

بشر بدان رسد ازین در مسجد بدان در دیگر نفل میکند اما من همیشه
آن را بر يك قرار یافتیم و بر يك مقام دیدیم اگرچه بر شکل سنگ را می
ماند همانا آهن آتش تابست و در آتشخانه بوده است تا اخگر را
گرم دارد و ببرد چه برو کوفت کرده اند و چیزها برو نوشته
و اگر سنگ بودی کوفت پذیرفتی، دیگر هم در آنجا آمده که در پای
کوه سلان درختی است و در حوالیش گیاه بسیار رسته اما هیچ جانور و
مرغ را قدرت آن نیست که از گیاه و ثمره آن درخت خورد چه خوردن
و مردن بیکست و گفته اند که همانا آنجا مقام جن است، دیگر هم در
آنجا آمده که در ولایت باکو به زمینی است که ازو آتش قروزانست
۱۱. چنانکه بدان آتش نان و آتش مینوان بخت و در هنگام بارندگی منطلق
نمیشود بلکه مشتعل میگردد و من آن زمین را دیده ام و عجیب آنکه در آن
حوالی مرغزار است چون بر آن مرغزار اندکی حفرة کند از آن حفرة نیز
آتش مشتعل شود، دیگر هم در آنجا آمده که در مقابله این زمین در کوه
شکافست و ازو آب بیرون میآید و در آن آب مس پارهها بوزن دانگی
۱۲ و دو دانگ میباشد و باغاق میبرند، دیگر در اول عهد ابو سعید در
ازان گویند دیدم چهار چشم داشت دو بادی مانند بود و دو بگاو،
دیگر در صحاری دیهار^(۱) از انواع تبریز چشمة است که هر که از آن
آب خورد اسهال آیدش و مردم بوقت حاجت بدین سبب آنرا خورند
منقطع، در ذکر عجایبی که در دیگر ولایات ربع مسکون است در بر
۲. و بحر، فی البر آنچه در خشکی است بهر ولایتی حکایتش باد کنیم، در صور
الاقالیم و عجایب الخلوقات^(۲) و تحفة الغرائب آمده که در کوه سمرقند
چشمة است که تابستان آبش یخ میندد و زمستان بیضه می پزد، دیگر
هم در آنجا آمده^(۳) که بکوه اسیره بولایت فرغانه سنگیست چون آنکست

(۱) Variante ساز، ده ساز، ماد

(۲) Gaz. I, 190.

(۳) Gaz. I, 158.

میسوزد و آنرا بدل نم بکاری برند و رمادش بدل صابون باشد،
دیگر در عجایب المخلوقات^(۱) آمده که در ترکستان کوهیست که آنرا جبل
النار خوانند در آن کوه غاریست هر که درو رود در حال میرد و غار
دیگر هر که از پیش او بگذرد از چرند و برند و دولت در حال میرد،
دیگر در آنجا و در تحفة الغرائب نیز آمده^(۲) که در زمین مکران
رودیست و بر آن فطره ساخته اند هر که بر آن فطره گذرد شکش
از جمیع اغذیه پاک شود و ایشانرا چون وقت مهمل خوردن باشد بر
آنجا بگذرند، دیگر در آنجا آمده که در ولایت شاش^(۳) چشمة ایست بر
سر غنه هر روزی که هوا کثاده و بی ابر بود درو قطره آب نباشد و
چون هوا نفیم گردد بر آب شود، دیگر در آنجا آمده که بر زمین سمرقند
کوهیست و در آنجا غاری و در آن غار فطرات آب میچکد بهنگام گرما
چنان سرد میباشد که بچ میبندد و بوقت سرما چنان گرم که یسه میزد
و همچنین در ولایت اشاوریه و شهریار پشته سرخیست در زیر آن پشته
غاریست و در آن غار مثال پستانهای شتر آویخته است و ازو فطرات
میچکد و در اکثر اوقات آن غار از آن فطرات پسر آب است و مردم
مطلول را مفید است و بنبرک بجایها برند و گویند از برکت امامزاده است
که در آن نواحی آسوده است، دیگر در آنجا آمده است که در ولایت
تبت سنگ است خوش رنگ و صافی هر غریب که آنرا بیند بی اختیار
خندان بخندد چندانکه هلاک شود و در مقیمان آن دبار تأثیری ندارد،
دیگر در آنجا آمده است^(۴) که جهانی در کتاب خود آورده است که
بر زمین ختن کوهیست که آنرا کوه سم خوانند جهت آنکه در آنجا دره
ایست و جاده عام است از چین بجانب تبت میفر رفتن و بر آمدن در
آن دره جاده معین کرده اند و بر آن طرف تنالی نهاده اگر روندگان از

(۱) Gaz. II, 348.

(۲) Gaz. I, 185.

(۳) Variant چاش Gaz. I, 190.

(۴) Gaz. I, 194.

آن جاده غماوز نمایند از بخار زمین نفسشان بگردد و هلاک شوند، دیگر
 هم در آنجا و در آثار الباقیه آمده که پادشاه سنجاب از بهر نوح بن منصور
 سامانی اسبی فرستاد که دو سر داشت و دو پای و دو پر داشت که
 طیران میکرد، دیگر در جامع الحکایات آمده که زنی دینم روی و اندامش
 بر موی بر شکل خرس و دندان زیرین نداشت و سختش مفہوم نندی
 گفتند که خرس با مادرش جمع شده است و او را آورده، دیگر هم در
 آنجا^(۱) و هم در تاریخ مغرب گویند که در ولایت اندلس بر سر بیابانی
 که آنرا وادی التمل خوانند بظلم مردی و اسبی از مس ساخته اند روی
 بآباداتی کرده هر که خواهد که از آن مرد بگذرد بدست اشارت کند
 و مانع گذشتن او باشد و اگر مشقت نشوند و بروند و بگذرند در آن
 صحرا مورچکان اند هر يك چون سگی آن روندگانرا هلاک کند اما از
 آن سوار مسین بدین طرف نمیتوان آمد، دیگر در مسالك المالك^(۲) آمده
 که در زمین قوم عاد بظلم سارّه از مس ساخته اند و بر آنجا سواری از
 مس کرده چون ماههای حرام در آبد از آنجا آب زاینده شود اهل آن
 موضع از آن آب چندانی ذخیره کنند که تا سالی دیگر بان موسم رسیدن
 ایشانرا کاف بود، دیگر در رساله مالکینای آمده که در زمین ارناح^(۳) از
 انواع انطا که چشمه ایست چون آب آنرا بر زمین باشند که درو کردم
 بسیار بود همه کردمان از سوراخها بیرون آید و بر آن آب جمع شوند
 و مردم ایشانرا هلاک کنند و از شرشان بربند، دیگر هم در آنجا آمده که
 در شهر انطا که خانه ها ساخته اند و بر پشت آن خانه ها باغات کرده و
 درخت نارنج و ترنج و امثال آن نشانند اند و بعبادت باغات را آب
 میدهند و در خانه ها دود میکنند و هیچ یکدیگر را مضرت نمیرسانند،
 دیگر در مسالك المالك^(۴) آمده که در سرای ملك الروم خانه بقل بوده

(۱) Qaz. I, 195.

(۲) I. K. 216.

(۳) Yaq. I, 100.

(۴) I. K. 167.

و هیچ حاکم آن قتل نکشود بلکه هر يك قتل دیگر افزودی تا بیست و چهار قتل درو جمع شد پس اودریق که آخر حکام آنجا بود در کشودن آن قتلها و دانستن احوال در درون خانه مبالغه نمود هر چند اسافه و کذبشان مانع شدند و شفاعت کردند فایده نداد و در بکشودن نغال چند دید بر هشت عرب بعضی شتر سوار و بعضی اسب سوار با نیزها و اتقاناً همان سال مسلمانان از ملك عرب آنجا رفتند و آن دیار را فتح کردند، دیگر در عجایب المخلوقات^(۱) آمده که در حصص شام کوفی است که آنرا لیان خوانند از همه نومی در آنجا میوه هست خود روی ولی آنکه آنرا کسی نهار کند ثمره نیکو دارد اما ملغم و بویش آنجا بکوشود و چون از آنجا بیرون رفت و بر نهر الفلج بگردانند بوی و طبع خوش بود، دیگر هم در آنجا آمده^(۲) که در کوه واسطه زمین اندلس غاریست و درو شکافست و در آن شکاف سواری از آهن هرگاه بس دست بی آدم بدان سواری رسد غایب شود و چون دست باز گیرند پیدا گردد و اگر در حصول آن مبالغه نماید آتش از آن شکاف بیرون آید و ناسرکه^{۱۰} فراوان بر او نزنند ساکن نشود، دیگر هم در آنجا آمده^(۳) که در زمین اندلس رودی است که آنرا نهر السیت خوانند زیرا که جز در روز شبه گذار ندهد و بر کنارش مردی از مس ساخته بر سینه اش نوشته که اینجا گذار مکن و الا امکان رجوع نباشد، دیگر در عجایب المخلوقات^(۴) و در تاریخ مغرب آمده که در ملك اسکندریه چشمه ایست درو صدفها و اورا^{۱۰} موجبست که در آن هنگام صدف که از آن چشمه بر دارند و بزنند و با عرق بخورند از علت جذام خلاص یابند، دیگر هم در آنجا آمده^(۵) که در ملك عکّه بولایت شام چشمه ایست آنرا عین البهر خوانند جهت آنکه گاوای که حق تعالی آنرا بآدم عم فرستاد تا بدان زراعت کند از آن

(۱) Qaz. I, 184. (۲) Qaz. I, 178. Misquoted and misunderstood. (۳) Qaz.

I, 180. (۴) Qaz. I, 180. (۵) Qaz. I, 300.

چشمه بیرون آمد و اکنون آن چشمه زیارتگاه است و آنجا مشهد است و
 بحضرت امیر المومنین علی عم منسوب است و آب آن چشمه چون بمزروعاتی
 که رویدگی نکند سق نمایند زروع شود قوت گیرد و حاصل نیکو دهد،
 دیگر هم در آنجا آینه^(۱) که در حدود بیت المقدس چشمه ایست که
 آنرا زغر خوانند و بدختر لوط پیغمبر عم که همین نام داشته بود منسوب
 است جهت آنکه آن دختر هالجا متوفی شد نفلس که در آخر الزمان آن
 چشمه خشک شود و آن نشان درست باشد از ظهور قیامت، دیگر هم
 در آنجا آینه که در فاطون^(۲) از توابع مصر چشمه ایست آبی ازو بر
 میآید فطرات آن که بر زمین مباحثه آتش میباشد، دیگر هم در آنجا آینه^(۳)
 که در صحرائ غرناطه ولایت اندلس کیسه ایست و در پیش آن درخت
 زیتون و چشمه در هر سال بکروز آبی از آن چشمه بیرون می آید
 و درخت را سق کرده همان روز درخت منبر شود و بر دهد و اهل آن
 کیسه را آن زیتون يك سال کفاف بود و آن آب از بهر تلاوی بر دارند
 و دیگر روز شیخ آب شود، دیگر هم در آنجا آینه^(۴) که بر کوه اندلس
 در بهلوی هم دو چشمه است چنانکه ما بین هر دو سه گز بیش نیست
 از یکی آب گرم بیرون آید چنانکه گوشت پزد و از یکی آب سرد چنانکه
 یخ میندود، دیگر هم در آنجا آینه^(۵) که در زمین مصر کوه است که آنرا
 کوه طاهر میخوانند از آنجا آب شیرین بیرون میآید و در حوض جمع
 میشود و بهه جوانب روان میگردد اگر جنب با حاضی بکنار حوض
 آن رسد آب باز آیند و نا آن کس دور نشود آن آب که در حوض
 باشد بیرون نرزد و آب روان نشود، دیگر هم در عجایب المخلوقات^(۶)
 آینه که در دبه منیه هشام در ولایت طبریه شام هفت چشمه آب است
 هفت سال متواتر آبش جاری باشد و هفت سال متواتر در بند بود و

(۱) Qaz. I, 191.

(۲) Variant طوقان: cf. Qaz. I, 135; II, 180.

(۳) Qaz.

I, 193.

(۴) Qaz. II, 339.

(۵) Qaz. II, 179.

(۶) Qaz. I, 185.

هرگز این صورت بر نگردد، دیگر در مسائل المالك^(۱) آمده که در قبله
 بیت المقدس سنگی سفید است و بی آنکه بر آنجا دست بشر بدو رسیده
 متغیر شده بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله محمد رسول الله نصره حمزة
 و بر سنگی دیگر نوشته که، علی ولی الله^(۲)، دیگر در تاریخ مغرب و بناکنی
 آمده که در جزیره مجمع البحرين میلی از سنگ سفید صلب ساخته اند
 بلندی صد گز و بنب فروزان میباشد و بر سر آن میل صورت آدمی
 است و بر آنجا راه نیست و کبسه در غایت عظمت در جنب آن ساخته
 بودند و قبّه بزرگ در حوالی آن و پیوسته غرابی بر سر آن قبّه نشسته
 باشد و بدان سبب آنرا کبسه الغراب خوانند هر چند نفر مهبان که
 بدانجا خواهند رسید بعدد هر يك غراب بانگی کند و اهل کبسه چندان
 برگ مهبان ترتیب کنند و کس حقیقت آن معلوم نکرده فسحات الله
 العظیم ما اکثر عجایبه، دیگر هم در تاریخ مغرب گوید که در حدود مصر
 بطرف مغرب رنگ روان عظیم بوده است و در زمان سابق بظلم شکل
 مردی از سنگ رخام ساخته اند بر مهب و با فوس چنان بسته که رنگ
 روان از او نیشوند گذشت و آبادانیها را آسیب رسانید و آن شکل را
 از غایت هیبت ابو الهول خوانند، دیگر هم در آنجا آمده که در شهر عین
 شمس بدیار مصر گروه جن بفرمان سلطان عم مناره مربع از سنگ رخام
 سرخ منقط بسواد در بلندی برتر از صد گز باشد و برو شکل سه آدمی
 از من میانی بزرگتر و کناری کوچکتر کرده از شیب آب اشکال لا
 يزال آبی از آن مناره فرو میآید و در حوض جمع میشود و در آن ملک
 جوی و کاریر قطعاً نیست و آب ایشان همه از چاه بود و در مسائل
 المالك^(۳) آمده که آن آب هرگز بزمین نمیرسد و ثابته مناره پیش نیاید
 و منقطع میشود و آن عمارت از بنای هوشنگ است، دیگر هم در آنجا آمده

(۱) I. K. 177; I. F. 100.

(۲) Variant الله محمد رسول الله

(۳) I. K. 101.

که در عسفلان مشهد است آنرا مشهد طاهر خوانند و درو همیشه خون نازه بر روی زمین پیدا بود و گویند فایله های را آنجا کشته است و اثر خون اوست که پیداست، دیگر در صور الاقالیم آمده که بولایت جفار که از توابع مصر است دبیهای عظیم مرتفع بوده و نزهتگاه فرعون بسبب نافرمانی ایشان حتی تعالی غضب فرموده از آن زمین ماران هر يك بقدر شهری بر آورده و آن ولایت را از آن وقت باز بسبب آن ماران خراب و غافل گذاشته اند و در کلام مجید میآید قوله تعالی وَ دَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمَهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و آن زمین را اکنون عرش میخوانند، دیگر در جامع الحکایات آورده اند که در عهد سلف در بیت المقدس زنی فرزندی آورد دشتی بر مثال آدمی و پای بر مثال بزغاله و رویش بتیج جانوری مانند بود، دیگر در جامع الحکایات آمده است که حکما در زمان نمرود در هفت شهر جهت او هفت طلسم ساختند که دشواری عقل پذیر شود در یکی صورت بعلی بود که چون غریبی در آن شهر در آمدی آن بطل آواز کردی از حال وی متعخص شدیدی و در دوم طیلی که هر کرا چیزی گم شدی دستی بر آن طبل زدی آوازی آمدی و در دریا نشان دادی و در سیم آینه که هر کرا عزیزی بفر بودی و از حال او خبر نداشتی در هر سال یکروز معین درو نگردی آن عزیز در هر جا و هر حال که بودی بدیدی و در چهارم حوضی که هر سال یکروز معین نمرود بر کنارش جشتی ساختی و هر کس درو از مشروبات آن چیزی ریختی مثل خمر و گلاب و جلاب و سرکه و امثال آن اگر چه آن مذهب بر آمدی سانی از آن هر کس را که دادی همان خوردی که آورده بودی و در پنجم غدیری بر آب که در داورها حاکم بر کنارش نشستی و مدعی و مدعی علیه را بر آن آب گذر فرمودی صادق گذر یافتی و کاذب غرق شدی و در ششم غدیری بر اطرافش صورت بلاد که در حکم نمرود بود نگاشته اهل شهری که با نمرود مخالفت کردنددی نمرود

چوبی از آن غدیر بر صورت آن شهر روانه کردی در آن سال آن شهر غرق شدی و در هفتم درختی بر دربارگاه نمرود ساخته بودند که کم و بیش هر چند خلق در سایه آن ایستادندی آن قدر مرد را سایه دادی و ما وجود چنین نعمتی چون حق آن ندانست و بشکر آن قیام ننمود و دعوی الوهیت نکرد و تکذیب ابراهیم عم نمود و او را بآتش انداخت و پس از ملک خود براند حق تعالی عبرت او را آن نعمت را از و باز است و او را بزخم پشه هلاک کرد تا عبرت جهانیان باشد، دیگر هم در آنجا آمده که در ارمینه الاصغر آتشفشان است که بامش بصاروج اندوده و در زیر ناودانش حوضی ساخته آب باران که از آن بام در آن حوض جمع شود خورش ابقان از آن باشد چون آب باندک بافتد بباران آب بام آتشفشانها بشوید بار باران آید و حوض پر شود، دیگر در ممالك المالك^(۱) آمده که در زمین رومیه در ولایت فرنگ درخت است در آنجا چند مرغ ساراز مس ساخته اند چون هنگام زیتون باشد آفرغان در صغیر آید ساران صحرای بتصور آنکه ایشان محسوسند هر يك سه دانه زیتون دو دریای و یکی در مقدار بیش ایشان آورند و بریزند مگر ایشان خلاص شوند چندان زیتون جمع بشود که نگهبانان آن درخت را تا سال دیگر بخرج و موت ایشان کفاف باشد و در آن حدود تا بیست فرسنگ درخت زیتون نیست، دیگر در عجایب المخوقات^(۲) آمده که صاحب تاریخ صفیه آورده که در آن ملک کوه عظیم بلند است و قله اش هرگز از برف خالی نیست بر آن قله معادن کبریت است و در روز از آنجا دودی مشاهده کنند و در شب آتش و این آتش و برف هرگز از آن قله خالی نبود، دیگر در تاریخ مغرب آمده که در صفیه کوهیست که آنرا جبل النار خوانند بروز دود و شب آتش عظیم از آن کوه فروزان میباشد چنانکه تا ده فرسنگ روشنی دهد و اهل آن دیار بدان روشنی در شب

(۱) I. K. 110.

(۲) Qaz. I, 100.

همکاری نتواند کرد و از آن کوه احیانا سنگ بارهای فراوان در هوا
 رود و بر هر جانوری که آید آنرا بسوزاند و اگر بآب فرو رود آتش
 از آن منطفی نگردد و سوزندگی در آن آب نیز کم نکند اما اشجار و
 نباتات را زحمت نرساند و جز حیوانات را نسوزاند، دیگر هم در آنجا آمده^(۱)
 که در بحر خزر جزیره ایست و درو ماران بسیار چنانکه زمین از ایشان
 پوشیده شد و ایشان بر سر هم افتاده مرغان بر فراز ایشان بیضه میبند
 و بیجه میآورند و مارانرا قدرت آن نه که هیچ آسبی به بیضه و بیجه آن
 مرغان رسانند و هر آدمی را که از آن بیضه و بیجه و مرغان چیزی همراه
 بود هیچ مار او را زخم نتواند زد، دیگر هم در آنجا آمده^(۲) که از آن روی
 دریند در میان دو درخت چشمه ایست که آنرا عین اللباب خوانند و در
 هر شب آدینه مردم آنجا روند و در بعضی شب از آن چشمه روشنائی
 پیدا شود که بنور خورشید مانند بود، دیگر هم در آنجا آمده^(۳) که در
 بلغار اختوانهای قوم عاد دیدم کله سر چند قبه و دندانرا بر عرض شهری و
 در طول چهار شهری و آن اختوانها در صلابت از عاج سخت تر بود،
 ۱۵ دیگر هم در آنجا گوید که در بلغار مردی دیدم از نسل قوم عاد بالایش
 زیادت از هفت گز و قوت و اعضا در خور آن و صاحب بلغار او را
 پیشای لشکریان خود کرده بود و فراخور او سلاحها ساخته و او تنها
 زیادت از هزار مرد بزدی، دیگر در مسالك المالك آمده^(۴) که در حدود
 بحر خزر ولایتی است مستطله درو دایم باران بارد چنانکه مزرعانشان را
 ۲۰ خورد کردن بدشواری مجال دهد و بدین سبب در خوشه بنهند نا
 بفرصت خورد کنند و همانا که آن دیار جیلاناست که اکثر اوقات بدین
 مانند است، دیگر در مسالك المالك آمده که در حدود صنعای بن زمینی
 است که ازو آتشی عظیم بر میآید، دیگر در عجایب المخلوقات آمده که

(۱) Qaz. I, 128.

(۲) Qaz. II, 342.

(۳) Qaz. II, 412.

(۴) J. K. 160.

در ولایت اسفار^(۱) جوی آبی است که يك سال روان باشد و هشت سال درین رود و باز نهم سال روان شود و لا ینزال چنین باشد، دیگر در عجایب المخلوقات آمده که از شافعی مرویست که در ولایت ین دیدم زنی بچه آورد و بزرگ شد نیمه زیرین نا سینه بر شوبه دیگر زنان داشت و از سینه نا فرق بر هشت دوزن شدن دو سر و دو سینه و چهار دست و همه کاری میتوانست کرد و بشوهر رفت، دیگر هم در آنجا آمده که در ولایت صنعاء کوهی است و بر آنجا دو کونک ساخته اند که در شب همچون دو کوکب فروزان است و بر آنجا رفتن و صفت و حقیقت آن معلوم کردن کسی را مقدور نشد گویند که از میانی جن است، دیگر در عجایب المخلوقات و غنچه الغرائب آمده که در ملک هند صورت دو شهر ساخته اند و آب از دهان ایشان بیرون میآید و بر آن آبها دو دبه معور بودی یکی دبه بنصیر آنکه آب ایشان زیادت شود دهان شیر دیگر را بشکند آب باز ایستاد و آب ایشان هیچ زیادت نشد و اهل دبه دیگر برفتند و بمکافات دهان شیر دیگر را بشکند آن آب نیز باز ایستاد و بشوی چهل هر دو دبه خراب شد، دیگر هم در آنجا^(۲) آمده که بر زمین هند چشمة ایست که آنرا عین العناب خوانند جهت آنکه چون عناب پیر و ضعیف شود در آنجا غوطه زند برتهای کهن بینگد و بر نو بر آورد و قوت جوانی آورد، دیگر هم در آنجا آمده^(۳) که کوه شکران ین با بانداس کوهی عظیم است و بر راه قلّه آن بادی هایل دهد چنانکه بحال برو رفتن ندهد و بر آن قلّه در روز صورت طاوس میناهد کنند و در شب روشنی آتش و حقیقت آن کس معلوم نکرده، دیگر در مسالك المالك آمده که راجه هند جهت مأمون خلیفه تحف بسیار از انواع جواهر و لآلی فرستاده بود و کبیرکی در غایت حسن و جمال قدش هفت گز مناسب اعضا همچنانکه از دیدنش دل سبزی نمی یافت، دیگر هم در آنجا

(۱) Qaz. I, 177.

(۲) Qaz. I, 198.

(۳) Qaz. I, 185.

آمه^(۱) که در صنعای بن و آن حدود در ماههای حزران و قوز و آب و بعضی ابلول که غایت گرما باشد هم روزه يك نيمروز باران بارد و قطعاً هیچ روز بی بارندگی نبود چنانکه مردم بام در امور باسندجال گویند زود باش پیش از آنکه باران آید و العلم عند الله تعالى،

۸. فی البحر عجایب که در بحر است از حد و حصر تجاوز است و علم کسی بدان محبط نشود و از اینجا گفته اند حدثنا عن البحر از آنچه مشهور است و در کتاب علام صادق القول دیده ام یا از روایت معتمدان شنبه ام یاد کنم و المعتمد علی الزاوی، در عجایب المخلوقات آمده که در بحر هند حیوانی است که از دریا بیرون میاید و بر صحرا چرا میکند از دهانش آتش بیرون میاید که حیوانی چرا گاهش را میسوزاند، دیگر هم در آنجا آمده است^(۲) که در بحر خزر جزیره ایست بیرو چشمه از سنگ بیرون میاید و در میان آب آن چشمه روی پارهها بوزن دانگی و نیم دانگ میباشد، دیگر هم در آنجا آمده که در بحر خزر بهنگام حکومت واثق خلیفه صاحب سریر بحضور سلام ترجمان که بجهت تنقض احوال سذ باجوج و ماجوج رفته بود بشکار دریا رفت مافی بزرگدرا صید کردند در اندرون او کبوتری صاحب جمال یافتند بی پیراهنی و شلواری هم از پوست آدمی تا زانوی او و دست بر روی میزد و موی میکند و نوحه میکرد و بعد از زمانی ببرد صاحب تاریخ مغربی تصدیق این کرده است، دیگر هم در آنجا آمده که در جزیره قیصور^(۳) بهند جایی است و در آنجا ماهیان اند و چون ایشانرا از آنجا بیرون آرند سنگ خارا شوند و در ایشان حیوانیت نماند، دیگر در مسالك المالك آمده که در بحر هند مافی میباشد طوایش بیست گر که اندرون او مافی دیگر و در اندرون او یکی دیگر همچنین تا چهار مافی در اندرون يك دیگر باشد، دیگر هم در آنجا آمده

(۱) L. R. 156.

(۲) Qaz. I, 128.

(۳) Variant قیصور

است که در آن بحر سنگ پشت میباشد دورش بیست گز زاید میباشد
و شیر میدهد و از پوست آن آلات حرب می سازند و در اندرون او کما
بیش يك هزار خانه میباشد، دیگر هم در آنجا آمده که در بحر قزقم مای
بر شکل شتر گاوی باشد که میزاید و شیر میدهد و از پوست ایشان
سلحه و سپر می سازند و حربه درو مؤثر نباشد، دیگر در عجایب المخلوقات
آمده که در بحر هند سلطان است تا در آبست از گوشت است و چون
از آب بیرون آید سنگ باشد و درو حیوانیت نمیکند، دیگر هم در آنجا
آمده که در جزیره صقلیه بحر مغرب چشمه کبریت است بسبب از دور
روشنی دهد چنانکه بروشنی او راه توان دید و اگر از آن برگردند و
بجای دیگر برند این خاصیت درو نبود باین دلیلست بر آنکه چون کبریت
دارد روشنی نمیتواند داد و چون ضعیف میشود خاصیت اظهار نمیتواند
رشد، دیگر هم در آنجا آمده که در جزیره کله هم بحر فرنگ درختان اند
که مرغ باری آورند و بوقت شگفته باری آورند و مرغ در آنجا
و مغارش بانیان متعلق چون برسد ایشان شکفته شود و مرغ بیرون
آید و اکثر گوشت و خورش مردم آن ولایت از آن مرغ است، دیگر هم
در آنجا آمده که در جزیره ابرینا^(۱) بحر فرنگ چشمه ایست هر چه درو نهد
يك هفته ظاهرش سنگ شود، دیگر هم در آنجا آمده که در همان

جزیره در آن بحر کوهیست از آنجا آتش مشتعل میشود

چنانکه در سه نوزه بر بالا میرود بحر منطفی

نگردد و لایزال فروزانست و بوقت

اجتماع و استقبال بران متعقل تر

باشد و العلم عند

الله تعالی

تصحیح

صحبہ ۱۹۹ سطر ۱ عوض آنچه در متن موجود است باید این فقره اینطور باشد

کوه کرگس در منازعه است بمحدود شهر تظنرو با هیچ کوه پیوسته نیست
دورتر ده فرسنگ است کوه سخت بلند است و از بلندی [کوه غیر از]
کرگس بفراتر شمرود بدین سبب بدین نام مشهور است و در آن کوه
وحل است که از دور آب نماید صیاد روارو بنصو آب نزدیک آن وحل
روند و از غایت تشنگی مایل آب شوند و بوحل فرو روند و هلاک گردند

۱۶۱	در ذکر فوس و طبرستان
۱۶۲	در ذکر جیلانات
۱۶۴	در ذکر کیت طرق ایران
۱۸۹	در ذکر جبال ایران و دیگر جبال مشهوره
۲۰۱	در ذکر معادن
۲۰۷	در ذکر انهار و عیون و ابار
۲۲۸	در ذکر بحار و بحیرات
۲۴۲	در ذکر ولایات طرف الشرقیة
۲۴۷	در ذکر ولایات طرف الغربیة
۲۵۴	در ذکر ولایات طرف الجنوبیة
۲۵۴	در ذکر ولایات طرف الثالثة
۲۵۵	در ذکر ولایات خارج ملك ایران
۲۵۶	نصف الشرقیة
۲۶۶	نصف الغربیة
۲۷۷	در ذکر تخایب که در بر و بحر ریع مسکونت

جدول الابواب و الاقسام.

۱	در ذکر حرمین شریفین
۱۶	در ذکر معبد اقصی
۱۸	در شرح ایران زمین
۲۸	در ذکر عراق عرب
۴۷	در ذکر عراق عجم
۷۵	در ذکر آذربایجان
۸۹	در ذکر ازل و موطن
۹۳	در ذکر سروان و گشناسی
۹۴	در ذکر روم
۱۰۰	در ذکر ارمن
۱۰۳	در ذکر دیار بکر و ربیعه
۱۰۷	در ذکر کرمان
۱۰۹	در ذکر خوزستان
۱۱۲	در ذکر فارس
۱۴۸	در ذکر شانکاره
۱۴۹	در ذکر کرمان
۱۴۱	در ذکر مغازه
۱۴۲	در ذکر نهرود
۱۴۷	در ذکر خراسان
۱۵۹	در ذکر مازندران

ایبستان: کوه: ۱۹:	ایباده: قلعه: ۱۱۴۴:
ایلیس: ۴۶:	ایمان: ۱۸۸:
این حبل: ۴۵:	اینوط: ۱۰۰:
این حسین: ۴۸:	ایجاز: ۹۴: ۲۵۴:
این طاهر: رباط: ۱۱۷۷:	ایراهم عم: ۲: ۵: ۱۲: ۱۸: ۳۹:
این عباس: ۱۹۰:	۱-۵: ۱۶۶: ۱۶۷: ۱۶۸: ۱۶۹: ۱۷۰: ۱۷۱:
این محمد مرتضی: ۴۵:	ایراهم بن الرسول: ۱۵:
این مسروق: ۴۵:	ایراهم ادع: ۴۵:
این مطرغ: ۲۱۵:	ایراهم خواص: ۵۵:
ایبر: ۵۶: ۵۹: ۶۶: ۱۷۴: ۱۹۶:	ایراهم کواکب: ۱۷۸:
۲۱۲: ۲۲۱:	ایراهم بن مرزبان دیلمی: ۱۵۹:
ایوان: ۱۵: ۱۶۶:	ایم اهر بن مبارک: ۱۳۹:
ایو احمی کازرونی: ۱۲۶:	ایراهم عرو: ۱۵۹:
ایو امامت باغی: ۸:	ایرج: ۱۲۱:
ایو النمر الاسدی: فاض: ۲۸۲:	ایرج: دز: ۱۴۴:
ایو بکر خلیفه: ۱۴:	ایرج: دز: ۶۴:
ایو بکر شادانی: ۵۹:	ایرج: شهر: ۹۱:
ایو بکر بن طاهر طیار: ۶:	ایرفوه: ۱۲۱: ۱۲۲: ۱۲۳:
ایو بکر قاضی: ۱۵۷:	ایرکافان: ۱۸۶: ۱۸۷: ۲۴۵:
ایو بکر ولی: ۱۵۱:	ایره بن صالح: ۲۶۴:
ایو بکر ایاد: ۱۸۱:	ایرون: ۱۴۷: ۱۷۱:
ایو جهل: میل: ۱۶۹:	ایربنا: ۲۹۷:
ایو الحسن حسری: ۴۵:	ایره: ۱۱۸: ۱۱۹:
ایو الحسن خرقانی: ۱۶۲:	ایقای خان: ۶۵:
ایو الحسن شیرازی: ۱۴۰:	ایبستان: ۹۵:

ابو حنیفه: ۴۶:	ابو عمرو: ۴۱:
ابو داود حسینی: ۴۸:	ابو قیس: کوه: ۱: ۷: ۸: ۱۹۰:
ابو دجانه انصاری: ۷۳:	ابو العنخ: ۷۸:
ابو دلف عجمی: ۶۶:	ابو مسلم: ۱۵۶: ۱۵۷:
ابو ذوالنق: رجوع کن به منصور:	ابو نصر اسماعیل فارابی: ۱۲۵۷:
ابو سعد کازرونی: ۱۲۹:	ابو نصر تبرمردانی: ۱۴۱:
ابو سعید [بن] ابی الحیر: ۱۵۸:	ابو نعیم: ریاط: ۱۷۵:
ابو سعید: سلطان: ۱۴۷: ۲۸۲:	ابو البرک: ۴۹۱:
۲۸۶:	ابو الوفا: ۴۶:
ابو سعید قرطبی: ۹:	ابو یزید طبرستان: عینی: ۱۶۱:
ابو سعیدی: ابواب البر: ۸۱:	ابو یعقوب یوسفی: ۴۵:
ابو شیره: ۹۱:	ابوزید: ۱۵۷:
ابو طاهر مخیم شیرازی: ۷۵:	اترار: ۴۶۱:
ابو طاهر: ریاط: ۱۷۷:	اترک: اترک: ۲۱۲:
ابو العباس: ریاط: ۱۷۷:	اتل رود: ۲۱۲: ۲۴۸: ۲۴۹:
ابو عبد الله خفیف: ۱۱۶:	۲۵۵: ۲۵۶:
ابو عبد الله دستانی: ۲۷۹:	اثق: ۸۸:
ابو عبد الله محمد البخاری: ۲۴۶:	اثیر الدین اخبکی: ۴۴۷:
ابو عبد الرحمان نسائی: ۸:	اثیر الدین الاوزانی: ۴۶:
ابو عثمان جهری: ۱۴۹:	ابجد: ۱۷۰:
ابو العلاء عیدانی: ۷۱:	اجفر: ۱۶۷:
ابو علی جعفری: ۵۸:	اجنادین: ۳۶۸:
ابو علی شادانی: ۱۵۸:	اجنان: ۸۹:
ابو علی ثقفی: ۱۴۹:	أحمد: ۱۱: ۱۲: ۱۹۰:

احمد آباد: ۱۷۴:	اربا: ۲۶۴:
احمد: ديه خواجه: ۱۸۲:	اريل: ۱۰۲:
احمد: رباط خواجه: ۱۸۴:	ارتاح: ۲۸۸:
احمد زنده پيل: ۱۵۴:	ارجاسك كوه: ۹۸: ۱۹۱:
احمد غزالي: ۵۸: ۱۵۱:	ارجاق: ۸۲: ۸۴: ۱۹۶:
احمد كبير: ۴۶:	ارجان: ۱۲۹-۱۴۱: ۱۸۹: ۲۸۴:
احمد بن موسى الكاظم: ۱۱۶:	ارجان كوه: ۱۹۱:
احمر: بحر: ۲۴۴:	ارجمان: ۱۲۲:
احنف بن قيس: قصر: ۱۷۹:	ارجيش: ۱: ۱۸۲: ۲۴۱:
اخاديد: ۱۷۰:	ارد: ۶۵:
اخدود: اصحاب: ۲۶۸:	اردان: ۷۴:
اخبيك: ۴۴۶:	اردبيل: ۹: ۸۱۶۸: ۱۸۰: ۱۸۱:
اخشين رود: ۲۲۵:	۱۹۶: ۲۴۲: ۲۸۵:
اخضر: بحر: ۲۴۱:	ارد بيهنك: ۲۸۱:
اخلاط: ۱۰۰: ۱۰۲: ۱۹۷:	ارد خشيش: ۲۳۸:
اخبار الفارس: ۱۱۴:	اردستان: ۵۱: ۶۸: ۱۴۱:
اخي فرج زنجاني: ۶۲:	اردشير يايگان: ۴۴: ۵۷: ۶۱:
ادريس عم: ۱۸: ۲۷۵:	۱۰۴: ۱۰۹: ۱۱۲: ۱۱۴:
ادمان: ۷۲:	۱۱۸: ۱۴۷: ۱۴۰: ۱۴۸:
ادماء: ۲۷۱:	۱۶۳: ۲۴۴:
اذريمان: نهر: ۲۲۰:	اردشير خوره: ۱۱۳: ۱۱۴: ۱۱۸:
ازان: ۲۲: ۵۶: ۸۹: ۹۴: ۱۰۰:	۱۲۵: ۲۸۴:
۱۶۴: ۱۸۱: ۱۹۲: ۱۹۸: ۲۰۴:	اردن: ۲۶۸:
۲۱۲: ۲۱۸: ۲۴۹: ۲۸۵: ۲۸۶:	اردوياد: ۸۹:
اراك: ۹۵:	ارزن: ۱۰۳:

ارزن: دبه دشت: رجوع کن به	استو: ۱۵۰:
دشت: ۱۸۷:	استوزن: ۷۲:
ارزن الروم: ۹۶: ۹۵: ۹۶: ۱۰۰: ۱۰۹:	اسجه: ۱۸۳:
۱۸۴: ۲۱۲:	اسحاق عم: ۱۶:
ارزنجان: ۹۴: ۹۵: ۹۷: ۱۸۴:	اسحاق بن امام موسی الکاظم: ۶۴:
۲۰۹:	اسد آباد عراق عم: ۵۶: ۷۲: ۱۶۵:
ارزنگ: ۱۸۴:	اسد آباد بادغیس: ۱۷۹:
ارس رود: ۸۴: ۸۵: ۸۸: ۹۱:	اسد آباد گربوه: ۲۳۱:
۹۴: ۱۸۱: ۲۱۲: ۲۱۸: ۲۲۲:	اسرائیل: بی: ۲۷۳:
۲۳۹: ۲۳۴:	اسروشه: ۲۰۱: ۲۰۴: ۲۰۴:
اریکن: ۱۷۹:	۲۰۶: ۲۰۷: ۲۶۱:
ارشد: رباط: ۱۸۱:	اسطه: ۷۲:
اریک: ۱۵۳:	اسطه: دبه: ۱۸۴:
ارصوک: ۱۰۱:	ارغان: ۱۲۹: رجوع کن به ارجان:
اسامه بن شریک: ۷۸: ۱۹۷:	ارغون خان: ۵۵: ۶۴: ۱۰۱: ۱۵۰:
اسان: ۲۳۰:	ارغون یا ارغین: ۱۷۹:
اسرو: ۲۸۶:	ارغشند بن سام: ۱۰۴:
استدان: ۲۴۱:	ارقانیا بحر: ۲۴۸:
اسبوز: ۴۵۶:	ارقلودیه: ۹۹:
اسجباب: ۲۶۱:	ارگج: ۱۷۷: ۱۸۰: ۲۵۸:
استان: ۱۷۵:	ارم ذات العماد: ۲۴۹:
اسخه: ۲۶۵:	ارم بن سام: ۲۴۹:
استراباد: ۱۵۹: ۱۶۰:	ارمن یا ارمنیه: ۲۲: ۷۵: ۸۹: ۹۳:
استبرل: ۲۷۰:	۹۴: ۱۶۴: ۱۸۰: ۱۹۶: ۲۰۶:

ازجان: ۱۲۲:	۲۱۲: ۲۱۴: ۲۱۵: ۲۴۱: ۲۴۴:
ازن: ۱۴۷:	۲۸۴:
ازرق: دبه: ۱۸۱:	ارمنیه الأصغر: ۹۹: ۱۰۰: ۲۱۸:
ازکایرون: ۱۵۴:	۲۶۴: ۲۹۴:
ازکله: ۲-۶: ۲۶۰:	ارمنیه الاکبر: ۱۰۰: ۱۰۲:
ازماوین: ۷۲:	ارمناک: ۹۵:
ازناوه: ۶۳:	ارمنیان: گریوه: ۲۲۲:
اساف: ۷:	ارموس: ۱۸۶: ۲۴۴:
اسعد ابو کرب: ۶:	ارمیتان: دبه: ۱۸۲:
اسعد بن زبارة: ۸: ۱۱۴:	ارمید: ۸۰: ۸۵: ۸۶: ۲۴۱:
اسفان: ۱۲۹۵:	اریاف کوه: ۲۵۹:
اسندوان: ۱۲۲:	اروخش: ۱۰۷:
اسیدن: ۱۴۵:	ارور: ۲۶۲:
اسدراين: ۱۲۹: ۲۷۸:	اروس: ۱۶۰:
اسفزار: ۱۵۲: ۱۷۸:	اروکازری: ۱۵۰:
اسفیع: ۷۶:	ارون: ۲۶۲:
اسفهار بن گشناسف: ۱۹۳:	اروند: رجوع کن به الوند:
۲۴۴:	اروند: چشمه: ۲۷۶:
اسفورفان: ۱۵۵: ۱۵۷: ۱۵۸:	اروند رود یعنی دجله: ۲۱۵:
اسید دز: قلعه: ۱۴۱:	اروتق: ۷۶:
اسقیدان: ۱۲۲:	ارمجا: ۲۷۱:
اسقدهان: ۷۴:	اریس: ۱۱۵:
اسفریش: ۲۲۷:	اریمه: ۱۶۸:
اسکران: ۵۱:	آزاد: ۸۶:
اسکشان: ۵۱:	آزاد مرد: ۱۲۵:

اشکیران کوه: ۱۹۱:	اشکیران کوه: ۱۹۱:
اشکوره: ۶۰:	اسکندر رومی: ۴۷: ۴۹: ۴۵: ۴۶:
اشناس: ۲۶۱:	۴۸: ۵۰: ۵۹: ۹۱: ۱۱۸:
اشنویه: ۸۰: ۸۴: ۸۶: ۲۴۱:	۱۲۶: ۱۵۶: ۲۴۴: ۲۴۴-
اشود: ۷۲:	۲۴۵: ۲۴۷: ۲۴۹: ۲۷۷:
اشوند: ۷۲:	اسکندر فلجه یا بریده: ۲۴۷: ۲۴۸:
اشیر: ۱۴۵:	اسکندریه: ۱۰: ۵۷: ۲۱: ۲۴۷:
اصحاب الایکه: ۲۶۹:	۲۴۸: ۲۴۷: ۲۴۹: ۲۵۴: ۲۸۵:
اصحاب الزمر: ۲۶۴:	۲۸۹:
اصحاب الکف: ۲۶۹:	اسکته: ۷۹:
اصراب: ۱۷۹:	اسماعیل عم: ۲: ۴: ۸:
اصطخر: ۷۴: ۱۱۳: ۱۱۴: ۱۲۰:	اسمعیل حاکم: ۲۵۲:
۱۲۱: ۲۴۰:	اسمعیل بن عکاد: ۵۷:
اصطخر درواره: ۱۱۴:	اسماعیل بن موسی الکاظم: ۱۲۴:
اصطخر قلعه: ۱۴۳: ۱۸۵:	اسمعیلیان: ۶۱:
اصطخر بار قلعه: ۱۴۳:	اسن: ۱۷۲:
اصطهبانات: ۱۴۸:	اسد کوه: ۲۱۴:
اصهبان: ۹: ۴۱: ۵۲: ۵۶: ۹۲:	اسیره کوه: ۲۰۷:
۱۲۴: ۱۵۳: ۱۷۱: ۱۷۲: ۱۸۴:	اسبه: ۲۵۱:
۱۹۱: ۱۹۵: ۲۰۵: ۲۱۶:	اشیلیه: ۲۴۶: ۲۶۵:
اصهبانک: ۱۸۴:	اشروته رجوع کن به اشروته:
اصهبانی دبه: ۱۸۱:	اشفایانان: ۱۲۷:
اصهبند: ۱۶۳:	اشفران: ۱۷۲:
اطوره: ۲۴۰:	اشکاونند: ۵۰:
اعراف نهر: ۲۱۴:	اشکوره: ۸۴:

الان جزيره: ١٧١:	اعشاب جزيره: ٢٤٢:
الان كوه: ٢٤٩:	اعلم: ٧٢: ٧٤:
الافى: ١٠٧:	اعمال حيف: ١١٦:
البرق: ٩٤: ١٩١:	اغلب: بنى: ٢٧١:
اليون: ١٦٤:	اغشاب: ٢٦٠:
الله اكبر: ٢٢١:	افتوان رود: ١٨٢:
الله اكبر جزيره: ٢٤٩:	افراسباب ترك: ١٥٨: ٢٠٤: ٢٤٦:
الغانيدرة: ٧٩:	افشين غلام: ٩٠:
اللى جزيره: ٢٤٦:	افريته: ٢٠:
الحاس: ٢٠٤:	افريته: ٢٦٤: ٢٦٥:
الحالق: ٩٥٧:	افعيه: ١٦٨:
الحريه: ٢٦٥:	افتوان رود: ١٨٢:
البيان: ٧٠:	افريش: ٢٤٧:
الموت: ٦١: ٢١٨:	افطغوش: ١٠:
النبح: ٧١: ٨٩:	اقليد: ١٢٢:
النز كوه: ١٩٢:	افليدس: ٢٧٧:
الوان رباط: ١٨٢:	افسك: ٩٥:
الوجرد: ٦٢:	اكل: ١٥:
الون: ٦٥:	اكروك: ١٨٤:
الوند يا اوند كوه: ٧٢-٧٤: ١٦٥:	اكى: ٢٠:
١٩١: ١٩٥: ٢١٨: ٢٢١: ٢٨١:	اگرينور: ٩٩:
الوير: ٧٤:	الاره: ١٤٧:
الياس: امير على: - : ١٤٠:	الاطاق: ١٠١:
البشر: ١٠٧:	الان: ١١: ٢١: ٩٤: ٢٤٤: ٢٥٦:
البشار: ٧٤:	٢٦٥:

امامیه: ۹۵:	انس بن مالك: ۴۸:
امام الدين رافعی: ۵۹:	انسور: ۲۴۸: ۲۵۶:
اسکلیه: ۱۵۲:	انطاکیه شام: ۴۱: ۹۰: ۹۶: ۱۹۲:
امین الدین نصیر: ۴۸:	۲۶۸: ۲۶۹: ۲۸۸:
امیه بن عمرو: ۷۸:	انطاکیه روم: ۲۸۴:
اناد: ۸۲: ۸۳:	انقره: ۹۴:
اماشاک: ۲۴۴:	انکوران: ۸۷:
انبار: ۴۶: ۴۷: ۱۷۲:	انکول: ۵۸: ۲۸۲:
انبوران: ۱۲۷:	انکیر: ۱۸۶:
النوی: ۲۷۲:	انگوره: ۹۶:
الجرود: ۶۴:	انن رود: ۲۶۰:
الغیر نهر: ۲۲۰:	انوری: ۴۶: ۷۸: ۱۵۸:
انجیلایاد: ۸۱:	انوشروان: ۴۴: ۴۱: ۴۴: ۹۲: ۸۱:
انجیلاروند: ۶۴:	۲۴۴-۲۴۶:
اندجن: ۶۶:	انی: ۹۴:
اندر: ۶۵:	انجوم: ۸۰:
اندر طارم: ۵۶:	اهر: ۸۰: ۸۲-۸۴: ۱۸۲: ۲۲۲:
اندرستان: ۱۸۰:	اهر دروازه: ۷۶:
اندراب رود: ۲۲۲: ۲۲۴:	اهواز: ۱۱۰: ۲۸۳:
اندگان: ۲۴۶:	اوفر: ۳۰:
اندلس: ۱۱: ۲۰: ۲۰۱-۲۰۴:	اوکنین: ۱۸۶:
۲۰۵-۲۰۷: ۲۱۴: ۲۴۶: ۲۶۵:	اوجان: ۸۰: ۱۸۴: ۱۹۷: ۲۲۴:
۲۶۹: ۲۸۸: ۲۸۹: ۲۹۱: ۲۹۵:	۲۲۴:
اندوان: ۵۰:	اوجان دروازه: ۷۶:
اندیشک: ۱۱۱:	اورپی: ۱۹:

آورد: ۱۴۴:	ایرج: ۱۹:
اورشلم: ۱۶:	ایسوره: ۲۵۶:
اورفی: ۱۹:	ایسپا: ۱۹:
اورمرد بن شاپور: ۱۱۱:	ایشن: ۲۰:
اورمن: ۷۲:	ایغور: ۱۰: ۲۵۶: ۲۶۰:
اورشاق: ۸۰:	ایگن: ۱۴۸: ۱۸۷:
اورکند: ۲۱۷: ۲۲۷: ۲۶۱:	ایلاستان: ۲۷۸:
اوش رود: ۲۱۷:	ایلاق: ۱۹۲: ۲۰۱: ۲۰۲: ۲۱۲:
اوشنه: ۱۸۴:	ایلیا: ۱۶:
اوطاس: ۱۶۸:	ایله: ۲۵۴: ۲۷۴:
اوفرید: ۱۷۹:	ایجو (بلوک): ۱۸۴:
اوقیانوس: ۲۲۸:	ایجو (سلطان): ۸۴:
اوگای غاآن: ۲۶۰:	ایجو (شاه): ۱۱۴:
اولجای خانون: ۶۴:	ایجه جزیره: ۲۴:
اولجاینو: ۴۳: ۴۵: ۵۵: ۱۰۷: ۱۶۲:	ایوان فیروزآباد: ۱۱۸:
۱۹۳: ۲۷۱:	ایوان کسری: ۴۴: ۷۷:
اولیک: ۶۶:	ایوان کیف: ۵۳:
اویس قرنی: ۱۶۲: ۱۶۳:	ای دیه: ۲۰۷:
اویگ: ۱۳۸:	
ایلدج: ۵۱: ۷۰:	باب الابواب: ۲۰: ۲۱: ۱۸۰:
ایران: ۲۷۹:	۱۹۱: ۲۴۳: ۲۴۵:
ایران زمین: ۱۸:	باب انطاکیه: ۵۵:
ایران شهر: ۲۸:	باب ابی شبیه: ۵۵:
ایراستان: ۱۱۸: ۱۱۹: ۱۲۵:	باب دولت (دروازه): ۱۱۴:
۱۴۴:	باب جدو: ۵۵:

باب الحلبه: ۴۴:	بادرايا: ۴۹:
باب خراسان: ۴۴:	بادغيس: بادغيش: بادقيس: ۱۵۳:
باب خلم: ۴۴:	۱۷۹: ۲۱۶:
باب سعادت (دروازه): ۱۱۴:	باديه العرب: ۲۶۷:
باب سوق السلطان: ۴۴:	بشر: رجوع کن به بير:
باب صفا: ۵:	بار: ۱۸۶:
باب نخاش: ۵:	باريد مطرب: ۱۵۷:
باب نو (دروازه): رجوع کن به	بار دويه: ۲۲۷:
دروازه: ۱۱۴:	بارز: ۱۵۹:
بابا حسن: ۷۸:	بارزند: ۱۸۱: ۱۸۲:
بابا طاهر ديوانه: ۷۱:	بارشت: ۲۲۰:
بابا فرج: ۷۸:	بارما: ۱۷۲:
بابا کوي: ۱۱۶:	بارمش نير: ۲۱۴: ۲۴۵:
بابرت: ۹۶:	بارمين: ۲۷۱:
بابک حرمي: ۸۱: ۱۴۱:	بازار اردشير: ۲۵۴:
بابل: ۴۷: ۴۴: ۱۰۲: ۱۶۶:	بازار جوق: ۱۸۱:
بانيله کوه: ۱۹۵:	بازر: ۱۵۹:
باطر روح: ۱۰۳:	بازر رود: ۱۷۶:
بنم کوه: ۲۱۴:	بازرننگ: ۱۲۸: ۲۲۵:
باجروان: ۷۵: ۹۰: ۹۱: ۱۸۱:	باشهويه بجهه: ۲۴۰:
باجسري: ۴۳:	باسلو: ۱۸۷:
باخرز: ۱۵۱: ۱۵۴: ۱۷۷:	باشت قوطا: ۱۴۷:
باد ديه: ۱۷۴: ۱۷۷:	باشقروند: ۲۶۲:
باد خاني: ۲۷۷:	باشين: ۲۸۱:
	باصد: ۱۰۴:

بکر بن عبد الله: ۸۸:	بشتان: ۲۲۷:
بکرا باد: ۱۸۱:	بشین نهر: ۲۱۴:
بکن: ۲۴۴:	بصره: ۲۲: ۳۶-۳۹: ۱۴۱: ۱۶۸:
بلاد شاپور: ۱۲۷:	۱۷۱: ۲۱۰: ۲۱۴: ۲۳۱: ۲۸۴:
بلاس: ۳۹:	بطان: ۱۶۷:
بلاساغون: ۲۵۶:	بطايج: رجوع کن به بطيحه:
بلخ: ۹: ۵۶: ۱۲۲: ۱۴۸: ۱۵۵:	بطما: ۸:
۱۵۶: ۱۷۶: ۱۷۹: ۲۱۳: ۲۲۸:	بطلبوس: ۶۹:
۲۷۸:	بطن اعدا: ۱۷۰:
بلدوق: ۱۸۲:	بطن الاغر: ۱۶۷:
بلغار: ۱: ۲۱: ۲۱۲: ۲۴۹: ۲۵۶:	بطن ذات کند: ۱۷۰:
۲۹۴:	بطن عرب: ۸:
بلغا: ۲۶۸: ۲۷۱:	بطن محرز: ۸:
بمنك: ۲۵۲:	بطن مر: ۱۶۹:
بلند: ۱۱: ۲۴۸: ۲۵۶:	بطن مرج: ۱۷۰:
بلنجير: ۲۵۵:	بطن نخل: ۱۷۰:
بلنسيه: ۲۶۵:	بطيحه: ۱۷۱: ۲۱۰: ۲۱۴:
بلنگان: ۱۸۸:	بقران رود: ۲۲۷:
بلبل: ۶۵:	بقيع: ۱۴:
بلوچ: ۱۹۹:	بعقوبا: ۴۶: ۴۲: ۴۳: ۱۶۵: ۲۲۰:
بلور: ۲۰۵:	بعليك: ۲۱۸: ۲۴۹: ۲۶۸:
بلخ رود: ۲۲۶:	بغداد: ۹: ۲۹: ۳۰: ۴۳-۴۷:
بلين: ۱۸۶:	۴۶: ۴۶: ۱۶۵: ۱۷۱: ۱۷۲:
بليناس حکيم: ۹۸: ۲۴۷:	۲۱۴: ۲۲۰: ۲۸۱: ۲۸۴:
بم: ۱۴:	بکان: ۱۸۸:

امیر یا چند عضدی: ۱۰۹:	بوان: ۱۲۲:
۱۲۷: ۱۸۵: ۱۸۸:	بوده: ۲۴۸: ۲۵۶:
قصار: ۱۲۴:	بوده رباط: ۱۸۰:
ماهی: ۱۸۴:	بورب: ۴۰:
دیر: ۱۱۷:	بورج شاپور: ۱۱۲:
نمین: ۴۶:	بوره: ۲۵۶:
الدین حیدر سلیمانی: ۵۹:	بورجان: ۱۷۷: ۱۷۸:
الدین: سعید اردبیلی: ۲۸۵:	بورماجن شهر: ۲۱۴:
۷: ۱:	بورنگان: ۱۷۴:
ام جویین: ۱۶: ۲۵۵:	بورسانک: ۱۴۰:
ام شاه: ۹۲:	بورین: ۶۲:
ام بن شاپور: ۱۰۱: ۱۵۰:	بورخفان: ۲۲۷:
ام گور: ۶: ۱۵: ۴۱: ۴۵:	بورشکات: ۱۱۶:
ستان: ۱۸۷: رجوع کن به یسنون	بورخ: ۱۱۷:
شان: دیده: ۱۸۲:	بورصیر دیده: ۴۵۴:
لفان دیده: ۲۲۴:	بورقده دیده: ۲۶۴:
لول: شیخ: ۱۱۶:	بورل: ۸۴:
بن بن اسلمد باز: ۴۹: ۵۰: ۵۱:	بور (بادغیس): ۱۷۹:
۶۸: ۱۱۹: ۱۲۵: ۱۵۰: ۱۵۲:	بور ایمن: ۲۶۴:
۱۲۵: ۲۵۴:	بور رود: ۲۲۲:
بن مرغزاره: ۱۴۵:	بور رود: ۲۱۴: ۲۴۵:
سان: ۵۴:	بیات: ۴۹: ۵۰: ۲۲۸:
رازسج: ۱۰۴:	بیاز: ۱۵۰:
راسی: ۹۲:	بیان: ۱۰۱:
	بیان جریر: ۲۴۰:

بشن بن گبو: ۸۰:	بشن یرماق کوه: ۲۱۷:
بیت الطم: ۱۸:	
بیت المقدس: ۱۶: ۴۷: ۶۴: ۲۷۱:	یاره دبه: ۱۷۵:
۲۹- ۲۹۲:	یرگری: ۱۵۱:
بیت المقدس (روم): ۲۷۰:	برواب: ۱۴۵: ۲۲۴:
بیجادی: ۲۰۴:	بشت فروش رود: ۲۲۷:
بیلستان: ۱۷۱:	بشکل دره: ۲۷:
بید ملک: ۱۸۸:	پنگان جزیره: ۲۳۲:
بید و مشکان: ۱۴۵:	پشبان: ۱۶۲:
بئر معطله: ۲۶۴:	بل رجوع کن به بول: غول:
بئر ملاحه: ۴۲:	بنج انگشت کوه: ۲۱۷:
بیره: ۲۶۸:	بج دبه: ۱۵۸:
بیره قلعه: ۱۸۹:	بجهیز: ۱۵۵:
بیستون: ۷- ۱: ۶- ۱۱: ۱۹۲: ۱۹۵:	بطلوس: ۲۴۷:
بسیالی: ۲۵۷:	بوچکان: ۱۷۷: ۱۷۸:
بضا: ۱۲۲: ۱۴۵:	بول بولو: ۱۲۸:
بضا دروازه: ۱۱۴:	بول تکان: ۱۲۹: ۲۲۴:
بضان: ۲۸۱:	بول جوخیان: ۱۷۶:
بکند: ۲۶۱:	بول خدا آفرین:
بلقان: ۶۱:	بول شهریار: ۱۴۴: ۱۸۵:
بیمارستان دبه: ۱۸۷:	بول علی شاه: ۲۲۲:
بن الهین: ۴۱:	بول نو: ۱۸۵:
بیونه: ۱۴۷:	بولس کیسه: ۲۷۰:
بجلی: ۱۴۹: ۱۵۰:	بیرور: ۷۲:
	بیر هری: ۱۵۲:

۱۸۲: ۱۸۳: ۱۹۷: ۲۲۴: ۲۸۴:	یشکین: ۸۰: ۸۲: ۹۰: ۱۹۶:
۲۸۶:	یشکین گرجی: ۸۲:
تبریزی جامع: ۱۵۰:	یلسوار یله سوار: آمیز: ۱۸۱: ۱۹۰:
تبع بین: ۶: ۲۴۵:	
تغایاد: ۷۲:	فاناز: ۲۵۷:
تکبک: ۲۵۸:	ناج قلعه: ۶۵:
تیوک: ۲۶۹:	ناج الدین علی شاه تبریزی: ۷۶: ۸۵:
تغص کوه: ۲۱۷:	۱-۱: ۱۸۲:
تدمر: ۲۶۸:	ناجده نقر: ۲۱۴: ۲۶۶:
تربیه: ۱۱:	ناران: ۲۴۵:
تور رود: ۹۱:	نارج: ۲۶۹:
تورجالد: ۲۶۵:	نارم: ۱۹۸: ۱۸۷:
تورسیان: ۲۵۶:	نالتی: دیه: ۱۸:
توشیز: ۱۴۳: ۱۴۶: ۱۷۸:	نامره: ۴۶: ۴۱۹:
ترك: ۱۸: ۲۰:	نانه: ۲۶۲:
ترك رود: ۲۵۹:	ناهرت: ۲۶۴:
ترکان رود: ۲۲۲:	تاوونه: ۱۲:
ترکستان: ۱۹۱: ۱۹۲: ۱۹۵: ۱-۲:	نبت: ۱۰: ۱۸: ۲۱۴: ۲۵۶: ۲۶۰:
۲-۲: ۲۰۴: ۲۱۲: ۲۱۸: ۲۸۷:	۲۸۷:
ترکیان دیه: ۱۸۴:	تبیجه: ۱۴۴:
ترکیان گدی: ۱۸۴:	تیر قلعه: ۱۴۴:
نرمذ: ۱۱۶: ۲۱۴: ۲۲۸: ۲۶۱:	تیرستان دیه: ۱۸۷:
نشر: ۱۰۹: ۱۱۲: ۱۸۹: ۲۱۵:	تیرک: ۷۴:
۲۱۸:	تبریز: ۹: ۵۶: ۷۵-۸۰: ۱۸۰:
نظیله: ۴۶۶:	

تیس جزیره: ۲۴۷:	تیز: ۲۶۴:
تیس بحیره: ۲۴۲:	تغون: ۱۷۰:
تیامة: ۱۱: ۲۴۴: ۲۶۸:	تغور رود: ۲۲۴: ۲۲۶: ۲۴۱:
توت سواری دبه: ۱۸۰:	تغور: ۸۹:
توتیا: ۲۰۵:	تنزازان: ۱۵۷:
توج: ۱۱۶: ۲۲۵:	تورش: ۶۸:
توده: ۱۷۶:	تولیس: ۹: ۹۴: ۹۵: ۱۸۲: ۲۱۸:
تور: ۱۸:	۲۴۴:
توران: ۲۷۹:	تقی امام: ۴۵:
توران رابط: ۱۷۵:	تکریست: ۲۸: ۴۶: ۴۹: ۵۰:
توران شاه سلجوقی: ۱۴۰:	تکنور: ۲۱۸:
توز: ۱۶۷:	تکلند: ۸۲: ۸۴:
توس: ۱۸۷:	تکیناماد: ۱۴۴:
توشلو: ۱۸۷:	تل العالی: ۴۲:
تولم: ۱۷۲:	تلان دبه: ۱۰۴:
تون: ۱۴۲: ۱۴۴: ۱۷۸:	تلنگ: ۲۶۲:
تونس: ۲۶۴:	تماشا: ۴۵۴:
توی: ۷۳:	تسار: ۷۴:
تیران: ۱۷۲:	تسور قزو: ۱۸۰: ۲۴۵: رجوع کن
تیر خدای قلعه: ۱۱۶: ۱۴۴:	باب الابواب
تیرک: ۶۶: ۶۷:	تسجان: ۱۶۲:
تیر مردان: ۱۲۷: ۱۸۹:	تسایر: ۱۶۷:
تیز: ۱: ۲۶۲:	تجد: ۱۴۴:
تیمارستان: ۱۸۷:	تلنگ: ۱۰: ۲۵۷: ۲۶۰:
تیه موسی: ۱۵:	تین جزیره: ۲۴۲:

۱: ۱۸۶:	جانان: ۱۷۸:
۲: ۱۹۰:	جامع عتیق شیراز: ۱۱۵:
۳: رود: ۲۲۶:	جامکو: ۸۲:
ملیة: ۱۶۷: ۱۷۰:	جامك: ۱۲۴:
كان نهر: ۱۴۴: ۲۲۶: رجوع كن به	جاولی: رجوع كن به جاولی
ركان:	جایمخروود: ۲۲۰:
كان بول: ۱۲۹: ۲۲۴:	جان: ۵۴:
لم نهر: ۲۸۹:	جیل: ۴۶: ۱۷۱:
بود: ۱۵:	جیات: ۲۴۵:
نية الاعیار: ۱۷۰:	جلنا: ۱۷۲:
نية السراف: ۱۷۰:	جبه: ۴۶:
نور المحل: ۸:	حقة: ۱۱۵: ۱۶۶:
نور كوه: ۱۹:	جراتداب: ۷۸:
جابر بن عبد الله: ۵۶:	جریادقان: ۵۱: ۶۷: ۶۸: ۲۲۰:
جایلق: ۷۰:	جرجان: ۵۶: ۱۵۹: ۱۶۰: ۱۷۶:
جابه: ۲۴۰:	۲۷۸:
جاجرم: ۱۵۰: ۱۷۴: ۱۹۷: ۲۲۸:	جرجان بحر: ۲۴۹:
جادوان: ۵۰:	جرجان رود: ۲۱۴:
جارج: ۱۵:	جرجانبه: ۲۵۸:
جستان: ۱۷۸:	جرجت: ۲۵۷:
جال كولی: ۵۴:	جدة: ۴:
جالطه جزیره: ۲۴۸:	جدغل كوه: ۲۱۷:
جام: ۱۵۲:	جرز رود: ۲۲۷:
جاماسب حكيم: ۱۴۴: ۱۵۴:	جرتیق رود: ۲۲۵:
	جرکز: ۲۵۶: ۲۶۷:

جفان رود: ۲۲۸:	جرم: ۵۴: ۸۴: ۱۵۱:
جغتو رود: ۸۷: ۲۳۴: ۲۴۱:	جرم جوی: ۱۷۳:
جغار: ۲۹۲:	جروق: ۱۴۲:
جغربند: ۱۸۰:	جرمی: ۲۶۷:
جگارسر: ۱۶۵:	جره: ۱۲۷: ۱۴۶: ۲۳۵:
جلاد جان: ۱۴۰: ۲۲۵:	جرهم: ای: ۴:
جلال الدین رشیدی: ۱۸۴:	جرو: ۶۴: ۶۵:
جلال الدین رومی: ۹۸:	جرمی: ۱۶۷:
جلال الدین طیب شاه: ۱۴۴:	جرون: ۱۴۱:
جلیاره: ۴۹:	جربیز: ۱۶۶:
جلجا: ۱۶۷:	جربسی: ۱۶۷:
جلولا: ۱۴۶: ۱۶۵:	جر: ۵۱:
جمال الدین ابو التوح: ۵۴:	جرع: ۲۰۵:
جمال الدین بابویه: ۵۸:	جرلا: ۶۵:
جمال الدین جلی: ۵۹:	جزیره ابن عمر: ۱۰۴: ۱۹۴:
جمال الدین خوافی: ۲۲۷۹:	جزیره (کوره): ۱-۲:
جمله: ۱۲۸:	جسار: ۱۰۴:
جمرة: ۱۸:	جسانه: ۲۴۵:
جمشید: ۴۴: ۴۸: ۶۹: ۷۱: ۱۴۰:	جشت: ۱۵۴:
۱۲۱: ۱۴۰:	جعبر حاکم: ۱-۴:
جمنکان: ریاط: ۱۸۵:	جعده امام: ۷۸:
جنوخیان بول: ۱۷۶:	جعفر صادق امام: ۱۴: ۲۱۰: ۲۷۱:
جن جزیره: ۲۴۹:	جعفر نهر: ۲۱۲:
جنایا یا جنابه: ۱۴۰: ۲۲۵: ۲۴۶:	جعفری ریاط: ۱۷۵:
جنایا بن طهسورث: ۱۴۰:	جعفریه: ۴۳:

جواد: ۱۴۲: ۱۴۴	جوهر خادم: ۲۵۲
جواد: ۱۸۷	جوی نرش: ۱۴۶
جندق: ۲۸۵: ۲۸۰	جوی سرد: ۲۱۶
جندی شاپور: ۱۱: ۱۱۱: ۲۱۵	جوی کوشک: ۱۷۲
جنگان: ۸۰	جوی مرغ کهنه: ۱۷۲
جنگر: ۲۵۷	جوی نو: ۱۸۱
جنبه: ۴۵	جوی هزار اسب: ۲۱۴
جرم: ۱۲۵: ۱۴۴	جوبکان: ۱۲۷
جهرود: ۶۴	جوبکان کوه: ۲۲۵
جهرق: ۱۷۴	جوبم: ۱۸۹
جوی سرد دروازه: ۷۶	جوسم ابی احمد: ۱۲۵: ۱۴۴
جوشیز: ۲۱۲	۱۴۵
جوانمرد قناب: ۵۴	جوشین: ۱۵۰: ۱۷۸
جوباره: ۴۸: ۵۰	جی: ۵۰
جودی کوه: ۱۰۵: ۱۹۴	جیان: ۲۶۵
جوز: ۱۱۸: ۲۳۵	جبال: ۲۷۸
جوز دبه: ۱۸۸	جیحان: ۲۰۹
جوزین: ۱۸۱	جیحون: ۲۰: ۱۵۶: ۱۷۶: ۱۸۰
جوزجان: ۱۵۵: ۱۵۶: ۱۷۹	۲۰۹: ۲۱۴: ۲۱۷: ۲۱۹
جوزدان: ۵۱	۲۲۸: ۲۴۹: ۲۴۴
جوش: ۵۸	جبران: ۹۰
جوش کوه: ۲۰۴	جبرفت: ۱۴۰: ۲۰۲: ۲۲۵
جوع مغاره: ۲۵۰	جیرون باب: ۲۴۹
جولاندرق: ۷۹	جیش: ۱۸۹
جومه شیراز: ۱۱۴: ۱۱۶	

جیلان یا جیلانات: ۲۲: ۴۷: ۱۶۲:	جغان ناور: ۶۹:
۱۶۴: ۲۰۴: ۲۸۰: ۲۹۴:	جغری بك: ۱۵۶:
جیلان بحر: ۳۱: ۹۰: ۹۱: ۲۴۹:	جعیجال: ۱۶۵:
جلم رود: ۲۱۹:	جنار: ۱۸۷:
جلویه جل: ۱۲۷:	چنگکو: ۲۵۸:
جهانی: ۲۸۷:	چنگیز خان: ۱۵۵: ۲۶۰:
	چهار دانگ: ۲۱۵:
چارسفرد: ۲۲۷:	چهل منار: ۱۲۱:
چاج: ۲۶۱: رجوع کن به شاش:	چویان امیر: ۴: ۱۴: ۱۴۹:
چاه جل: ۱۸۷:	چیبست: بحیره: ۸۰: ۸۵: ۸۷:
چاه خاک: ۱۸۰:	۲۴۱:
چاه سیاه: ۱۷۸:	چین: ۱۸: ۲۰۰: ۲۰۴: ۲۱۴: ۲۲۹:
چاه صاجی: ۱۸۰:	۲۴۴: ۲۵۷: ۲۵۹: ۲۸۷:
چاه غنه: ۱۸۸:	چین جزیره: ۱۷۱:
چاه هارون: ۱۸۰:	
چاهك: ۱۲۴: ۱۸۸:	چارك محاسن: ۴۵:
چاهه: ۱۸۹:	حاجب حسن رباط: ۱۸۴:
چارلی انايك: ۱۲۴-۱۲۵: ۱۲۹:	حاجز: ۱۶۷:
۱۴۱: ۱۴۸: ۲۱۹:	حاد: ۱۵۴:
چرام: ۱۲۸:	حاکم فاطمی: ۱۴:
چر کر یا جرکس: ۱۱: ۲۱: ۲۵۶:	حام: ۱۹:
۲۶۷:	حامه: ۲۶۴:
چشمه حیوان: ۹۲:	حانه: ۲۲۶:
چشمه زر جویه: ۲۴۱:	حانی: ۱۰۴:
چشمه سبز: ۱۴۹: ۲۲۷: ۲۴۱:	حابری: مشهد: ۴۲:

حایط بنی عامر: ۸:	حرام (مکة): ۱: ۴: ۵:
حایط حاجی قوام: ۱۸۷:	خران: ۱۰۴: ۲۲۶:
حبس: ۱۸۹:	حربین: ۴۰:
حبس الجیوش: ۲۷۲:	حرمین (بغداد): ۴۴:
حبشه یا حبش: ۱۱: ۱۸: ۲۰۱:	حرم (مکة): ۱: ۴: ۵:
۲۱۰: ۲۴۴: ۲۶۷:	حزوة: ۲:
حزیر: ۱۱۷:	حسا کاوان: ۱۶۵:
حجاج بن یوسف: ۶: ۲۹: ۴۷: ۱۱۴:	حسن بصری: ۴۸:
۱۱۴: ۱۲۵: ۱۲۶:	حسن بلغاری: ۷۸:
حجاز: ۱۹: ۱۹۱: ۲۵۵: ۲۶۴:	حسن جواری: ۹۶:
۲۶۸:	حسن بن زید الماقری الذاعی الی
حجر: ۱۵: ۲۶۸:	الحقی: ۶۱:
حجر الاسود: ۴- ۱۶- ۱۹: ۲۲:	حسن صاحب: ۶۱:
حداده: ۱۷۴:	حسن بن طغای سوتای: ۹۶:
حدیقه: ۸:	حسن عسکری: ۴۲:
حدیث النبی: ۱- ۴: ۱۱: ۱۲: ۱۵:	حسن بن علی: ۱۴:
۳۲: ۴۲: ۵۰: ۵۶: ۹۴: ۹۵:	حسن کیا: ۱۱۶:
۱۱۳: ۱۱۴: ۱۲۰: ۱۲۰: ۱۲۱:	حسن میندی: ۱۴۷:
۲۴۶: ۲۷۲: ۲۷۹:	حسن آباد: ۱۷۲:
حدیث (فرائ): ۴۶: ۴۹:	حسین بن علی: ۴۲: ۴۲: ۵۲: ۲۰۴:
حدیث (دجله): ۱۷۲: ۲۱۵:	حسین بن علی بن موسی الرضا: ۵۸:
حدیقه: ۱۵:	حسویه: ۱۳۸:
حدیقه بن البین: ۴۴:	حشو: ۱۴۹:
حر ریاحی: ۴۲:	حصار کرنی: ۸۸:
حرا: ۸:	حصن کیا: ۱۰۴: ۲۱۴:

حوراط: ۱۷۹:	حضر: ۲۲۶:
حورستان: ۱۲۴:	حضر موت: ۲۶۲: ۲۶۴:
حوز: ۱۱۳:	حضین بن منذر الرقاشی: ۲۴۵:
حوشاب رود: ۲۱۷:	حطیم: ۷۰:
حوط (قصر): ۱۷۹:	حارک: ۱۲: ۱۲۴: ۱۸۸:
حومة شیراز: ۱۱۴: ۱۱۶:	حلاج: ۴۵:
حویزه: ۱۱۰: ۱۱۱: ۲۱۸:	حلب: ۲۰۴: ۲۰۵: ۲۶۸:
حی دبه: ۱۶۹:	حلم نو: ۱۷۷:
حیات: ۶۵:	حله: ۴۶: ۴۷: ۴۰: ۱۶۶: ۲۸۴:
حیدر قطب الدین: ۱۵۴:	حلوان: ۲۸: ۲۶: ۴: ۴۱: ۴۴:
حیدریان: ۱۵۴:	۱۰۲: ۱۶۵: ۳۱۹:
حیدریه: ۵۶:	حماة: ۲۱۸: ۲۶۸:
حیره: ۴۰: ۴۴:	حماچان: ۱۲۸:
حیه: ۴۶:	حمزة: ۴۰: ۷۸:
	حیثماء: ۱۷۲:
خابدان: ۱۸۹:	حصص: ۸۲: ۱۹۲: ۲۱۸: ۲۶۸:
خابوره: ۱: ۲۲۶:	۲۸۹:
خاتون دبه: ۱۷۴:	حدیقه: ۱۵:
خارصنی: ۲۰۴:	حمیرة: ۲۶۸:
خارک: ۱۴۷: ۱۷۱: ۲۴۴:	حمیر (بحر): ۲۴۱: ۲۴۵:
خارستان: ۱۷۸:	حومس: ۱۸۴:
خاسک یا خاسل: ۲۴۴:	حسین: ۱۶۹:
خاف: ۱۵۴: ۲۵۸:	حوا عم: ۸:
خاقان ترک: ۱۰۸:	حوار الشامة: ۱۷۴:
خاقانی: ۷۸:	حواریت: ۱۷۱:

خجند: ۲۱۷: ۲۶۱:	خاکستر دبه: ۱۷۵:
خجنگ رود: ۲۲۷:	خالدات جزایر: ۲۴۷:
خدا آفرین (هل): ۸۸:	خالص: ۴۱:
خرادین: ۱۰۱:	خالصه جزیره: ۲۴۸:
خرار: ۱۷۰:	خامده بیل: ۸۱:
خراره: ۱۸۹:	خان: ۱۷۰:
خراسان: ۲۲: ۲۶: ۱۲۷-۱۵۹:	خان آزاد مرد: ۱۴۶:
۱۶۱: ۱۶۶: ۱۹۲: ۱۹۷: ۲۱۴:	خان بلیغ: ۱۰: ۲۵۸:
۲۱۵-۲۱۷: ۲۳۶: ۲۴۱:	خانقاه شتر: ۱۸۱:
خران دهر: ۱۸۴:	خانقین: ۴۱: ۱۶۵: ۲۱۹:
خراو: ۶۴:	خانم رود: ۷۹:
خرتربت: ۹۶:	خانیسار: ۲۲۰:
خرجاء: ۱۷۰:	خاوران: ۱۵۷:
خر رود: ۵۷:	خاوه: ۵۴:
خرس: ۸۵:	خبر: ۱۴۳:
خرشه: ۱۲۵:	خبرز: ۱۲۴:
خرقان (قوس): ۱۶۲:	خبرك: ۱۲۴:
خرقان یا خرقالین (عراق عجم): ۶۴:	عبس: ۱۴۰: ۱۸۹:
۷۳: ۱۹۵: ۲۲۳: ۲۸۰:	خبرشان: ۱۵۰: ۲۱۴:
خرکان: ۶۰:	«خیص»: ۱۴۰:
خرمایاد: ۶۴: ۷۰: ۲۱۸:	خنای یا خطای: ۱- ۱۸- ۲۰:
خرمست: ۱۰۱:	۲۱۸: ۲۱۹: ۲۵۷: ۲۵۸: ۲۶۰:
خرمه یا خرامه: ۱۲۴: ۱۸۸: ۲۴۰:	ختلان: ۱۰۵: ۲۰۱: ۲۰۲: ۲۱۴:
خرمه قلعه: ۱۴۴:	۲۲۸:
خره یا خوره: ۱۱۴:	خن: ۱۸- ۲۰: ۲۵۸: ۲۸۷:

سابق بن جعبر: ۱۰۴:	سد بیا: ۷۴:
ساره زن ابراهیم ع: ۳:	سز چشمه: ۲۲۷:
ساره: ۱۳۴:	سزوار بیلق: ۱۴۹:
ساروه: ۷۹:	سزوار قوهسان: ۱۴۳:
ساروف: ۶۹:	سلان کوه: ۸۱: ۸۳: ۸۶: ۹۰:
ساری: ۱۶۲: ۱۶۰:	۱۹۶: ۲۰۲: ۲۶۸: ۲۸۶:
سازنده ماء: ۱۵۳:	سور قرج: ۵۴:
سامان: ۱۲۵:	سوك قطره: ۲۲۵:
ساحی نهر: ۲۱۴:	ستارگان رود: ۲۲۵:
ساعده: ۱۰۵:	ستجان: ۲۲۵:
سافر در: ۲۵۸:	سنوریه: ۲۵۶:
سام: ۱۱۹:	ستورینق: ۶۴:
سامان: ۶۶: ۷۳:	سجاس: ۵۶: ۶۴:
سامره: ۳۳: ۴۶: ۴۰: ۴۱: ۱۷۲:	سجیره: ۱۶۹:
۳۴۳: ۳۴۵:	سجستان: ۱۴۲:
ساج بلاغ: ۶۴: ۲۲۰:	سجسود: ۸۱:
ساوه: ۵۱: ۵۶: ۶۰: ۶۲: ۶۴: ۶۶:	سجلماسه: ۲۰۱: ۲۶۴:
۷۴: ۱۴۱: ۱۸۴: ۱۹۵: ۲۲۱:	سحتر رود: ۲۲۶:
۲۲۲:	سد یاجوج و ماجوج: ۲۴۵-۲۴۵:
ساوه: ۲۲۲:	سدور: ۱۸۰:
ساویه: ۱۲۰:	سدوسان: ۲۴۴:
سابه: ۱۵:	سدوم: ۲۷۱:
سایره: ۱۵:	سدیر: ۴۰: ۴۱:
سایل بلی: ۱۷۷:	سراجون: ۸۷:
سیت: ۲۸۹:	

درغان: ۱۸۰: ۳۵۸:	دروازه طاق: ۷۶:
درگین: ۷۳:	دروازه فسا: ۱۱۴:
درند: ۸۶:	دروازه قلعه: ۷۶:
دره: ۱۷۸:	دروازه کازرون: ۱۱۴:
دره قلعه: ۱۴۶:	دروازه موکله: ۷۶:
دره مرغزار: ۱۷۹:	دروازه ناریمان: ۷۶:
دروازه اصطخر: ۱۱۴:	دروازه نوبره: ۷۶:
دروازه آهر: ۷۶:	دروب دروازه: ۷۶:
دروازه اوچان: ۷۶:	درود: ۸۲:
دروازه باب دولت: ۱۱۴:	درودا: ۷۲:
دروازه باب سعادت:	دریست: ۱۲۵:
دروازه باب نو: ۱۱۴:	دزآباد سفلی: ۶۵:
دروازه بیضا: ۱۱۴:	دزآباد علیا: ۶۶:
دروازه جوی سرد: ۷۶:	دزآباد رود: ۲۲۶:
دروازه دراک موسی: ۱۱۴:	دز بهمن: ۸۱:
دروازه دردستی: ۷۶:	دز بیل: ۱۰۷:
دروازه دروب: ۷۶:	دز جویه: ۲۴۱:
دروازه ری: ۷۶:	دز سیاه: ۷۱:
دروازه سراورود: ۷۶:	دز شیدان: ۸۱:
دروازه سرد رود: ۷۶:	دزفول: ۱۱۱: ۲۱۵: ۲۱۸:
دروازه سلم: ۱۱۴:	دز کلات: ۱۳۰:
دروازه سیجاران: ۷۶:	دز گبدان: ۱۶۱:
دروازه شام: ۷۶:	دزمار: ۸۸: ۲۰۴: ۲۰۶:
دروازه شاه: ۷۶:	دزخرد: ۶۳:
دروازه شروان: ۷۶:	دستگیر: ۱۱۱:

دم جزیره: ۲۴۰:	دستگرد: ۱۷۵:
دم دوان یا زوان: ۱۴۴:	دستگیر: ۱۷۹:
دماوند کوه: ۴۷: ۱۶۱: ۱۶۲: ۱۹۴:	دستو کوه: ۱۹۴:
۱۹۵: ۲۰۴: ۲۰۵: ۲۰۶: ۲۲۰:	دشتاباد: ۱۰۹:
۲۷۹:	دشت ارژن (بجیره): ۲۴۰:
دمشق: ۱۰: ۱۷۲: ۱۹۲: ۲۴۹:	دشت ارژن (دیه): ۱۸۷:
۳۶۸: ۳۵۰:	دشت ارژن (مرغزار): ۱۴۵:
دنه: ۱۹۹:	دشت بارین: ۱۳۸: ۲۸۴:
دسر قایی: ۱۸۰:	دشت بیاض: ۱۴۴:
دبیاط: ۲۷۲: ۴۱:	دشت خیز: رجوع کن به خیز:
دنا کوه: ۱۹۹:	دشت رشتاق: ۲۲۵:
دنبال عم: ۱۱۲:	دشت رون: ۱۴۴: ۱۸۵:
دهان شیر: ۱۸۰: ۲۱۴:	دشت فمحاق: ۲۵۶: ۲۵۸:
دهانه: ۲۲۶:	دشت قطوان: ۲۴۶:
ده: رجوع کن به دیه:	دشک: ۱۲۱:
دهخوارقان رجوع کن به دیه:	دشته: ۵۰:
دهر: ۱۹۶:	دفس: ۶۴:
دهر رود: ۲۲۷:	دقزای: ۲۶۲:
دهستان (یادغیس): ۱۵۴:	دقلا نهر: ۲۱۴:
دهستان (جرجان): ۱۵۶: ۱۶۰:	دقوق: ۴۱: ۲۲۸:
۱۷۶: ۲۰۲: ۲۱۲:	دکسن: ۲۰:
دهلی: ۱-: ۲۴۰: ۲۶۲:	دلبد: ۱۵۰:
دهبد: ۱۷۳:	دلج: ۱۵۶:
دهخ: ۲۰۴:	دلجک: ۱۴۶:
دوا بن براق: ۲۴۶:	دلچان: ۵۱: ۶۸:

دیر عیال: ۱۷۱:	دهو: ۱۹۶:
دیزه: ۱۱۷:	دوان: ۱۱۷:
دیغان: ۳۰۹:	دوانیق رباط: ۱۸۴:
دیلمان: ۶۰: ۱۶۲:	دو دانگه یا دانگ: ۱۱۲: ۲۱۵:
دینار کوه: ۲۲۴:	دورق: ۱۱۰:
دین دلا: ۱۲۶:	دوزال: ۸۸:
دینور: ۲۸: ۱۰۷:	دوسر: ۱۸۲:
دیه ابرقوه: ۱۸۸:	دوشب: ۷۹:
دیه باد: ۱۷۴: ۱۷۷: ۲۸۶:	دولاب: ۵۴:
دیه بجه: ۱۲۴:	دولت آباد: ۵۴:
دیه بید: ۱۸۸:	دولتخانه قیس: ۱۲: ۱۴۶:
دیه جولا: ۱۸۸:	دولو: ۹۶: ۱۹۱:
دیه شواجه احمد: ۱۸۴:	دون سون: ۱۱۲:
دیه خوارقان: ۸۰: ۸۶: ۸۷: ۱۹۷:	دوبرقیر: ۲۶۳:
۲۴۱:	دوبرگی: ۹۶:
دیه سنری: ۱۷۶:	دیار بکر: ۲۲: ۴۸: ۱۰۰: ۱۰۲:
دیه شیر: ۱۸۸:	۲۱۵: ۲۲۶: ۲۸۴:
دیه علی: ۱۲۸:	دیار ربیعہ: ۲۲: ۱۰۲: ۱۰۶:
دیه کاره: ۱۸۸:	دیانه: ۲۲۶:
دیه گردو: ۱۲۴: ۱۸۵:	دیل: ۱۰: ۱۸۶: ۲۱۹:
دیه گرگ: ۱۸۵:	دیز: ۱۴: ۲۴۳:
دیه گندان: ۱۶۱:	دیر خالد: ۲۶۸:
دیه گوز: ۱۲۴:	دیر خزان: ۱۸۴:
دیه مالک: ۲۲۵:	دیر کوشید: ۱۹۹:
دیه مرد: ۱۷۸:	دیر عاقول: ۲۱: ۱۷۱:

دیه مورد: ۱۲۴:	رامند: ۱۹۵: ۲۲۱:
دیو رود: ۱۴۰: ۲۲۵:	رامی یا رامی: جزیره: ۲۴۰: ۲۴۲:
ذات العرق: ۵: ۱۶۸:	رانگ کوه: ۱۹۵: ۲۰۱: ۲۰۲:
ذات العین: ۱۷۰:	راهبان: ۱۲۵: ۱۳۶:
ذهب: جزیره: ۲۴۷:	راودان: ۶۳:
ذو الحلیفه: ۴: ۱۶۹:	رای هند: ۱۰۸:
ذو سمر: ۱۷۰:	رایکان: مرغزار: ۱۵۱:
ذو الکفل: ۱۹۵:	رایگان: ۱۴۹:
ذو القصرین: ۱۷۰:	رباط اناطیک محمد بن ایلدگز: ۱۶۴:
ذو القرنین: حصن: ۲۱۴: رجوع کی	رباط حاجب حسن: ۱۸۴:
به اسکندر:	رباط خواجه احمد: ۱۸۴:
ذو بین: ۵۰:	رباط سوران: ۱۷۹:
رایغ: ۱۶۹:	ریذه: ۱۶۸:
رادان: ۱۲۴:	ربع رشیدی: ۷۶: ۷۷:
راذان: ۴۱:	ریغان: ۱۴۰:
رازنان: ۵۱:	ربیعه: بنی: ۲۶۸:
رأس العین: ۱۰۴: ۲۳۶:	رتین رود: ۲۲۵:
رأس الکلب: ۱۷۳:	رحبه الشام: ۱۵: ۱۷۲: ۲۵۰: ۲۶۸:
راسند: ۶۹: ۱۹۵: ۲۳۱:	۳۶۹:
رافع بن هرثمه: ۲۴۱:	رخاطر: ۵:
رامجرد: ۱۲۰: ۱۲۴: ۱۲۴: ۲۱۹:	رخش آباد: ۱۱۰:
رامز یا رامهرمز: ۱۱۱:	رخشمین: ۱۸۰:
رام فیروز: ۲۴۴:	رزند: ۶۵:
	رس: پادشاه: ۲۶۴:
	رستاق دارابجرد: ۱۴۹: ۱۸۷:

رشته: تنگ: ۱۳۹:	رشتاق قومس: ۱۶۱:
رئین: ۵۱:	رشم: ۱۹۴:
رها: ۱۰۴:	رشم کوه: ۲۸۲:
رهاط: ۱۵:	رشم‌دار: ۱۵۹: ۱۶۰: ۱۶۱: ۱۶۲: ۲۸۱:
روبر: ۱۳۹:	رشم دستان: ۶۶:
روح: ۱۵۴:	رشنه کوه: ۱۹۴:
رود آبان: ۶۲:	رشتی: جریه: ۲۴۲:
رود بار: ۱۹۲: ۲: ۲۱۸-۲۱۶:	رشت: ۱۶۲:
۲۸۲:	رشید الدین وزیر: ۷۶:
رود بار: دروازه: ۱۵۱:	رشیدی: ربع: ۷۶: ۷۷:
رودشت: ۵۱: ۲۱۶:	رضوی: کوه: ۱۱۵: ۱۱۶:
رود راور: ۷۳:	رضی الدین طالقانی: ۱۵۹:
رود قاپ: ۷۹: ۸۰:	رضیع: ۱۶۹:
رود کان: ۱۱۸۵:	رقاده: ۲۷۱:
رود هند: ۷۹:	رقه: ۱۰۴: ۱۰۵: ۲۲۶:
روزیهان: تلج: ۱۱۶:	رقیم: ۱۹۵:
روس: ۱۱: ۲۱: ۲۱۲: ۲۶۴:	رکناباد: ۱۱۵:
روصه شریفه: ۱۱: ۱۲:	رکن الدولة حسن بن بویه: ۴۸:
روغد: ۱۵۹: ۱۶۰: ۲۷۸:	۱۱۵:
روم: ۱۸: ۲۰: ۲۲: ۲۳-۹۴-۱۰۰:	رکن الدین خرمی: ۷۵:
۱۰۲: ۱۶۴: ۱۸: ۱۹۰: ۱۹۳:	رکن الدین رازگو: ۱۱۶:
۱۹۵: ۲۰۲: ۲۱۴: ۲۱۹:	رمزوان: ۱۱۷:
۲۴۸: ۲۶۵: ۲۸۴:	رمل صالح: ۲۷۴:
روم: بحر: ۹۴: ۹۶: ۹۹: ۱۰۰:	رملة: ۲۷۱: ۲۵۰:
۲۱۰: ۲۴۷: ۲۶۷: ۲۷۷:	رنان: ۵۰:

رومیه: ۴۱: ۴۴:	زاره: ۱۸۴:
رومیه کبیره: ۲۹۳:	زانک کوه: ۱۹۵:
رون دشت: ۱۸۵:	زاهد فقه: ۷۸:
روند: ۸۶:	زاهد کاربیز: ۷۷:
رونیز: ۱۴۹:	زاوول و زاولستان: ۱۴۱: ۱۴۲:
روی جزیره: ۲۳۹:	۱۴۶:
روینقه: ۱۶۹:	زاوه: ۱۵۴:
روئین دز: ۸۱:	زاوه سخان: ۱۵۱:
ری: ۹: ۴۱: ۴۷: ۵۲: ۵۶: ۱۴۱:	زابلستان: ۴۶۰:
۱۷۳: ۱۹۴: ۱۹۸: ۲۰۲: ۲۲۰:	زابلده رود: رجوع کن به زنده رود:
۲۲۲: ۲۸۱:	زباله: ۱۶۷:
ری: دروازه: ۷۷: ۷۶:	زبد خانن: ۴: ۶۷: ۷۵: ۱۶۶:
رید کوه: ۱۹۶:	زبیر: ۴۸:
ریج: وادی: ۲۰۹:	زجاج: ۲۰۵:
ریسهر: ۲۲۴:	زر طلا: ۲۰۱:
ریشهر یا ریصهر: ۱۴۰:	زر کوه: ۱۹۵: ۲۰۱:
ریه: ۲۶۵:	زراوند: ۲۸۴:
ریوز: ۸۸:	زرده کوه: ۱۹۵: ۲۱۵: ۲۱۶:
	زرکان: ۱۴۸:
زاب اصغر: ۱۷۲:	زرگان: ۱۸۸:
زاب رود: ۱۰۷: ۲۱۵:	زرمج یا زرنک: ۱۴۲:
زاب بن طهباسب: ۲۱۵:	زرتوق: ۲۶۱: ۲۶۴:
زایج: ۲۴۰:	زریق رود: ۲۱۵: ۲۱۶:
زابستان: رجوع کن به زاولستان:	زربین رود: ۲۱۶:
زاجات: ۲۰۵:	

زهر: بحیره و رود: ۱۲۲: ۲۱۸	زنجیران گریوه: ۱۸۵
زح: ۲۴۱	زنگ: بلاد و بحره: ۲۱۰: ۲۳۵
زحرفانی: ۷۳: ۷۷	زنگی سلفری: ۱۱۶
زغرا: ۲۷۱: ۲۹۰	زنگیاباد: ۴۱
زفت: ۲۰۶	زنگیان: ۸۸
زقاق خلیج: ۲۳۶-۲۳۸: ۲۷۷	زنده بیل: ۱۵۴
زکان: رجوع که به نکان:	زنده رود یا زنده رود: ۴۸: ۵۱
زکان: فطره: ۲۲۴	ز: ۱۹۵: ۲۱۶
زکانه: رود و دینه: ۱۱۸: ۱۱۹	زهر: ۸۲
زک: ۱۴۴: ۲۱۷: ۲۲۶	زواره: ۶۸: ۱۴۱
زکوب رود: ۲۳۴	زورا: ۲۴
زکبه: ۳۹	روزن: ۱۵۴
زکبر رود: ۲۲۴	زوبله: ۲۷۲
زکاباد: ۶۹	زباد بن آیه: ۱۱۴: ۳۸
زکوب رود: ۸۸	زیارت بازار: ۹۹
زمره: ۲۰۴	زیب خسرو: ۴
زمره: ۴-۶: ۹	زینی: ۲۰۶
زمنه: ۹۹	زینون: ۱۰: ۲۶۲
زنان شهر: ۲۷۲	زیر کوه: ۱۴۵
زند خسرو: ۲۴۴	زیز: ۱۲۸
زند کتاب: ۲۰۰	زیلع: ۲۶۸
زندان باد: ۱۲۱	زین العابدین: ۱۴
زنجان: ۵۶: ۱۸۰: ۱۸۲: ۲۲۱	
زنجاب رود: ۶۱: ۶-۱: ۲۱۷	سایاط: ۴۴
ز: ۲۲۱	سایون: ۱۴۷

سبد بها: ۷۴:	سابی بن جعفر: ۱-۱:
سبز چشمه: ۲۲۷:	ساره زن ابراهیم ع: ۴:
سبزوار بیلق: ۱۴۹:	ساره: ۱۴۴:
سبزوار قوهستان: ۱۴۴:	سارو: ۷۹:
سیلاب کوه: ۸۱: ۸۴: ۸۶: ۹۰:	ساروق: ۶۶:
۱۹۶: ۲۰۴: ۲۶۸: ۲۸۶:	ساری: ۱۶۰: ۱۶۲:
سور فرج: ۵۴:	سازنده ماه: ۱۵۴:
سوک فطره: ۲۲۵:	ساسان: ۱۲۵:
ستارگان رود: ۲۲۵:	سای نهر: ۲۱۴:
ستخان: ۲۲۵:	ساعود: ۱۰۵:
ستوریه: ۲۵۶:	سافر در: ۲۵۸:
ستورینق: ۶۴:	سام: ۱۹:
سجاس: ۵۶: ۶۴:	سامان: ۶۶: ۷۳:
سجوه: ۱۶۹:	سامره: ۴۴: ۴۶: ۴۰: ۴۱: ۱۷۲:
سجستان: ۱۴۲:	۲۴۵: ۲۴۴:
سجسرو: ۸۱:	ساج بالغ: ۶۴: ۲۲۰:
سجلمه: ۲۰۱: ۲۶۴:	ساره: ۵۱: ۵۶: ۶۰: ۶۲: ۶۴: ۶۶:
سجسرود: ۲۲۶:	۷۴: ۱۴۱: ۱۸۴: ۱۹۵: ۲۲۱:
سد باجوج و ماجوج: ۲۴۳-۲۴۵:	۲۲۴:
سدور: ۱۸۰:	ساوه: ۲۲۲:
سدوسان: ۲۴۴:	ساویه: ۱۲۰:
سدوم: ۲۷۱:	سایه: ۱۵:
سدیر: ۴۰: ۴۱:	سایره: ۱۵:
سراجون: ۸۷:	سابل بلی: ۱۷۷:
	سنت: نهر: ۲۸۶:

سردوس: ۲۱۰:	سراشیون: ۶۴:
سرسید گریوه: ۱۸۶:	سراف: ۱۱۷:
سروشك: ۱۷۸:	سراندیب: ۲۳۱: رجوع کن به
سرقصه: ۲۶۵:	سراندیب:
سرکان رود: ۷۴:	سرانرود: ۶۵:
سرمان: ۸۰:	سراه: ۱۹۶:
سروق: ۱۲۲:	سراهند کوه: ۱۹۶: ۲۲۱:
سرمین رأی: ۴۲: رجوع کن به سامره:	سراق: ۸۰: ۸۶: ۱۸۰:
سرندیب: ۲: ۱۱: ۱۸۶: ۱۹۶:	سراو رود: ۲۲۴: ۲۴۱:
۲۰۴: ۲۲۱: ۲۵۵: ۲۶۴:	سراو رود: دروازه: ۷۶: ۷۸: ۷۹:
سرسنگ رباط: ۱۷۷:	سراو کوه: ۲۲۴:
سرو ابرقوه: کشیز: بلخ: ۱۲۲:	سرای باتو: ۲۵۵: ۲۵۸:
سرو حیرقان: ۶۴:	سرب: ۲۰۴:
سروات: ۱۲۴:	سریزه: ۲۰۴: ۲۲۱:
سروان: ۶۵:	سرجان: ۱۸۸:
سرود: دیه: ۱۷۸:	سرجه: ۵۷:
سروستان: ۱۱۷: ۱۲۴: ۱۸۷:	سرجهان: ۶۴:
۲۴۰:	سرجم: ۱۸۲:
سروشان: ۱۶۱:	سرخ دیه: ۱۷۴:
سروشك: ۱۸۸:	سرخاب: ۷۸: ۷۹:
سری سقزی: ۳۵:	سرخس: ۱۷۵: ۱۷۷: ۲۲۰:
سریر: ۲۴۳: ۲۴۴: ۲۵۵: ۲۵۸:	سرد رود: ۷۲: ۲۲۴:
۲۹۶:	سرد رود: دروازه: ۷۶: ۷۸: ۷۹:
سعال رائق: سعال انجود: ۱۶۹:	سردست: ۷۹:
سعد بن ابی وقاص: ۴۰: ۱۶۶:	سرده رود: ۲۲۵:

سفین: ۱۰: ۲۱: ۲۴۹: ۲۵۹:	سعد بن زنگی سلفری: ۱۱۵:
سفالاب: ۲۵۹:	سعدآباد تبریز: ۷۹: ۱۸۲:
سفلان: ۲۴۱:	سعدآباد: ۱۷۷:
سفیم بن عباس: ۲۴۶:	سعد الدین حوی: ۱۵۰: ۱۷۴:
سفر: ۸۶:	سعد الدین ساوجی: ۱۸۲:
سفیا: ۱۶۹:	سعدان: ۲۴۱:
سکان: ۷۴:	سعدی شخ: ۱۱۶:
سکران: ۴۶:	سعدیه: ۴:
سگان: سگسان: ۱۴۲:	سعد بن العاص: ۵۷:
سگایاد: ۱۷۹: ۱۸۰:	سعدآباد: ۱۷۷:
سگایاد: ۵۹: ۱۷۴: ۱۸۴:	سعد آباد میلم: ۱۸۴:
سگاران: جزیره: ۲۴۲: ۲۴۶:	سعد: ۷۹: ۱۲۲: ۱۴۵: ۲۴۶:
سلاقط: ۲۴۲:	۲۶۲: ۲۶۱:
سلام ترجیان: ۲۴۴: ۲۴۵: ۲۶۶:	سفاق: ۲۶۱:
سلامط: ۲۴۲:	سفاق: خلیفه: ۴۷:
سلامه: ۱۵۴:	سفاقس: ۲۷۲:
سلامی: ۲۴۰:	سقری دبه: ۱۷۹:
سلامران: ۱۷۵:	سفیان ثوری: ۴۸:
سخت: ۱۲۸:	سفید: ۱۵۲:
سلو رود: ۷۹:	سفید رود: ۴۷: ۶۱: ۶۶: ۸۶: ۱۶۲:
سلطان درین میدان: ۲۱۴:	۱۸۰: ۲۱۷: ۲۲۱: ۲۲۴: ۲۲۴:
سلطان دبه: ۱۷۴:	۲۴۹:
سلطان رباط: ۱۷۵:	سفید: قلعه: ۱۲۹: رجوع کن به
سلطان میدان: ۲۲۷:	اسفید:
سلطان آباد جمعیال: ۱۰۷:	سیدنج: دبه: ۱۵۷:

سرقفت: ۲۰۱: ۲۰۲: ۲۱۴: ۲۴۵:	سلطانیه: ۹: ۲۰: ۴۱: ۵۵: ۵۶:
۲۶۱: ۲۶۲: ۲۸۶: ۲۸۷:	۶۵: ۱۶۶: ۱۶۵: ۱۷۳: ۱۸۰:
سمره: ۶۸:	۱۸۲: ۱۸۳: ۲۲۱: ۲۸۲:
سمنان: ۷۰:	سلع: ۱۲:
سمنون: ۹۶:	سلم: ۱۰۱: ۱۹:
سقط: ۱۶۸:	سلم: دروازه: ۱۱۴:
سمنارت: ۵۱:	سلماس: ۸۰: ۸۴: ۸۵: ۱۰۰:
سمنان: ۹: ۱۶۱: ۱۷۴:	۲۴۱:
سمنجان: ۱۵۵:	سلمان فارسی: ۱۲: ۴۵: ۱۴۵:
سمندر: ۲۵۵:	سلمیه: ۲۶۸:
سمنور: ۲۱۹:	سلنگا: ۱۰: ۲۱۲: ۲۴۸: ۲۶۰:
سموات: ۱۷۲:	سلیله: ۱۶۸:
سجیرا: ۱۶۷:	سلیمان عم: ۱۶: ۴۶: ۱۲۱: ۲۶۳:
سجیره: ۱۵:	۲۶۵: ۲۸۰: ۲۹۱:
سجیران: قلعه: ۱۲۵: ۱۴۴:	سلیمان بن خالده: ۴۵:
سجیرم: ۶۲: ۱۲۸: ۲۲۴: ۲۸۰:	سلیمان دکه: ۱۹۸:
سجسط: ۲۰۹:	سلیمان: سلطان: ۱۵۱:
سن: نل: ۲۱۵:	سلیمان شاه ابوه: ۱۰۷:
سنایاد: ۱۵۱:	سلیمان: مسجد: ۲۴۸:
سنان بن ثابت حرانی: ۲۸۴:	سلیمان: مشهد مادر: ۱۸۸:
سنگ یا سنج: ۱۴۲:	سم: کوه: ۲۸۷:
سجباب پادشاه: ۲۸۸:	سباط: ۲۶۴:
سجبار: ۱۰۵:	سبز: ۲۴۵:
سجباران: دروازه و محله: ۷۶:	
سجبان: ۱۵۱:	

سجده کوه: ۷۷: ۷۸: ۸۰: ۸۷:	سجده مرات: ۱۵۴:
۱۹۷: ۲۲۴:	سجده سلطان: ۲۵: ۲۴۶:
سواد: ۲۰۹:	سجده: ۱۶۸: ۲۰۹:
سوار: ۲۵۸:	سجده: ۱۸۰: ۲۲۴:
سواری عبود: ۲۴۸:	سند: ۱۹: ۲۱: ۱۸۶: ۲۱۹: ۲۵۹:
سویب: ۲۳۵:	سندان: ۱۸۶:
سوداق: ۲۶۵:	سندوسان: ۲۴۴:
سودقانیه: ۱۷۲:	سنر: ۷۹:
سورا: نهر: ۳۱۰:	سنس: ۷۹:
سوران: ۱۲۶۱:	سنس: ۱۸۴:
سوران: رباط: ۱۷۹:	سنر: نهر: ۲۴۰:
سورماری: ۸۹:	سنراپاد: ۶۴: ۱۷۴:
سورو: ۱۸۷:	سنکلاپاد: ۱۸۴:
سوری حصار: ۱۰۰:	سنگ: رباط: ۱۷۵:
سوسه: ۱۱۱:	سنگ بر سنگ گریوه: ۹۰:
سوس عراق عجم: ۷۰:	سنگان: ۱۷۲:
سوس: نهر: ۲۱۸:	سنوریه: ۱۱: ۲۴۸: ۲۵۶:
سوسا: جزیره: ۲۹۷:	سنور: رجوع کن به سنور:
سوسه: ۲۷۲:	سه دبه: رباط: ۱۷۸:
سوق الامیر: ۱۱۴:	سه گندان: ۱۲۰: ۱۴۲:
سوق ثمانین: ۱۰۵: ۱۹۴:	سهاره: ۱۴۴:
سومنا: ۱۰: ۲۶۲:	سهرورد: ۶۴:
سومنان: ۵۹: ۱۴۱: ۱۷۴:	سهل بن سعد ساعدی: ۱۴:
سونج: رباط: ۱۷۴:	سهمش: ۱۶۴:
سونج: کوه: ۱۹۲:	

سویه: ۱۷۰:	جس: ۲۱: ۹۴: ۱۰۰: ۳۱۸:
سیاران: ۷۸:	: ۳۶۴
سیال: ۱۵: ۱۶۹:	سیمان: ۱۶۹:
سیاه سنگ: ۳۷۸:	سیمان: ۱۴۱: ۱۴۲: ۱۴۷: ۱۷۸:
سیاه کوه: دیه آذربایجان: ۱۹۷:	۲۰۱: ۳۱۸-۳۲۰: ۳۴۱: ۳۷۹:
: ۳۲۳	سجخت: ۳۲۶:
سیاه کوه: خراسان: ۱۸۶:	سیف آباد: ۷۳:
سیاه کوه: جزیره: ۲۴۹: ۲۵۰:	سیف ابی زهیر: سیف عیاره: ۱۱۶:
سیاه رشاق: ۱۵۴:	سیمکان: مرغزار: ۱۴۵:
سیاه رود: ۱۴۲:	سیلاخور: ۳۱۸:
سیاه دهان: ۵۹:	سیلان: ۱۹۶: ۲۲۲: ۲۲۴: ۲۴۱:
سیاهان: ۳۶۱:	سیلوان: ۱۰۴:
سیاهک: ۵۹:	سیم کوه: ۳۰۲:
سیاوخی گودا: ۲۵۶:	سجخت: ۱۲۴:
سیمان: کوه: ۱۹۷:	سیمکان: ۱۸۵: ۱۸۶:
سجخت: ۳۲۴:	سین: دیه: ۱۸۴:
سجان: نفر: ۲۰۹:	سیماء: گریوه: ۳۲۴:
سجت: ۳۲۴:	سینا کوه: ۷۵:
سجوت: ۲-۶: ۳۱۷: ۳۵۲:	سینیر: ۱۳۰: ۱۳۴:
سیدان: مرغزار: ۲۴۱:	سیواس: ۹۴: ۱۸۴: ۱۸۴:
سیدی احمد و سیدی عبر: ۱۷۸:	شابران: ۹۲:
سیراف: ۳۱۷:	شایه: ۱۷۰:
سیرجان: ۱۴۰: ۱۸۸:	شاهور: شهر ورود: ۳۲۵:

شاه سنان: ۱۰۱:	شاپور بزرگ: ۴۶: ۵۶: ۱۱۰:
شاه شجاع کرمانی: ۱۱۵۰:	۱۲۵: ۱۲۶: ۱۲۹: ۱۴۰:
شاهرویه: ۶۰: ۸۲: ۱۶۰: ۲۱۷:	شاپور ذو الاکشاف: ۴۴: ۴۷:
۲۴۹:	۴۲: ۴۴: ۵۷: ۱۰۹: ۱۱۲:
شب: ۲۰۵:	۱۴۸: ۱۵۱: ۲۴۹: ۲۵۱:
شبانکاره: ۲۲: ۱۱۴: ۱۲۴: ۱۴۸:	شاپور خواست: ۱۷۲:
۱۴۹: ۱۶۴: ۱۸۷: ۱۹۴: ۲۰۷:	شاپور خوره یا خرّه: ۱۱۲: ۱۱۴:
۲۳۴: ۲۸۲:	۱۲۵:
شدیرا: ۱۰۸: ۱۰۹: ۱۶۵: ۱۹۴:	شاخن: ۱۴۴:
شرفان یا شورقان: ۱۵۵: ۱۵۷:	شاداباد: ۷۸:
۱۵۸: ۱۷۵: ۱۷۹:	شادار: ۸۴:
شلی: ۳۵:	شادشاپور: ۵۶:
شینکان: ۱۸۷:	شاد فیروز: ۸۴:
شجاع الدین خورشید: ۷۱:	شادباغ: ۱۴۸:
شجره موسی: ۲۵۴:	شاذکان رود: ۲۲۵:
شجر: ۳۶۴:	شارخت: ۱۴۵:
شداد بن عاد: ۳۴۹:	شاهر: ۲۰۲: ۲۱۷: ۲۴۲: ۲۸۷:
شراهین: ۷۲:	شاطیقه: ۴۴: ۴۸: ۲۸۴:
شرزوراد: ۶۵:	شافجرد: ۱۱۱:
شرف الدین درگزینی: ۷۳:	شافعی: امام: ۲۵۰: ۲۵۲: ۲۶۵:
شرف الدین محمود شاه: ۱۱۴:	شال: ۵۹: ۸۲: ۲۲۴:
شرفاباد: ۵۹:	شام: ۱۸: ۲۱: ۴۴: ۹۹: ۱۰۰:
شرقی: ۲۱۲:	۱۰۲: ۱۶۲: ۲۱۸: ۲۵۰: ۲۵۱:
شروان: دروازه: ۷۶:	۲۶۷- ۲۶۹: ۲۸۲:
شروان: رجوع کن به شیروان:	شام: دروازه: ۷۶: ۷۸:

شمس الدین سجاسی: ۷۸:	شروردی: ۱۶۸:
شمس الدین فعیّد: خواجه: ۱۷۴:	شروبین: امیر: ۶۶:
شمس الدین محمد: صاحب دیوان:	شرین مالک: ۱۹۴:
۲۲۱: ۲۲۴:	شستر: ۹: ۱۰۶:
شمشاط: ۹۶: ۱۹۲: ۲۶۸:	شط العرب: ۴۸: ۲۱۰: ۲۱۵:
شکور: ۱۸۱: ۲۱۸:	۲۱۸: ۲۴۴:
شمویل عم: ۶۴:	شط دجله (یا العرب): ۲۱۴:
شهران قلعه طارمین: ۶۵:	شعب یوان: ۷۹: ۱۲۸: ۱۲۹: ۱۴۵:
شهریم هرات: ۱۵۲: ۲۲۴:	۲۱۸:
شهر: ۵۴:	شعلعه: ۱۷:
شنشت: ۵۴:	شعیا: ۱۷:
شنکوان یا قلعه شنکوان: ۱۴۲: ۱۴۰:	شعیب عم: ۲۶۹:
شهاب الدین سروردی: ۴۶:	شفت: ۱۶۴:
شهر اناپک: ۱۸۸:	شق رودبار: ۱۲۵:
شهر اسلام: ۸۰:	شنان: ۱۵۰: ۱۶۷:
شهر بابک: ۱۴۱: ۱۸۸:	شفوق: ۱۶۷:
شهر کهنه: ۱۸۸:	شکران: کوه: ۲۹۵:
شهرآباد: ۱۶۰:	شکسته: قلعه: ۱۲۰: ۱۴۲: ۱۸۵:
شهرایان: ۴۴: ۱۶۵:	شکلاباد: ۱۸۴:
شهرزور: ۱۰۷:	شکماپاد: ۱۸۴:
شهرستان: اصفهان: ۵۰:	شنکوان: رجوع کن به شنکوان:
شهرستان: همدان: ۷۱: ۷۲:	شلب: ۲۱۴:
شهرک: ۱۸۵:	شلم: ۲۷۱:
شهرک نو: ۲۱۴:	شماخی: ۹۲:
شهره: ۹۶:	شمس الدین ساوچی: ۶۲:

شبروان: ۲۲: ۸۹: ۹۰: ۹۲: ۱۶۳:	شبرو: ۱۸۷:
۱۶۴: ۲۸۵: ۲۴۴: ۲۱۹:	شبریار ری: ۲۳۰: ۲۸۷:
شبروان: بیر: ۷۸:	شبریار قول: ۱۳۵:
شبرین: ۴۳: ۱۶۵: ۲۱۲: ۳۲۴:	شبن: ۶۱:
شکات: قلعه: ۲۵۸:	شور دریا: رجوع کن به طروج:
صایان: ۱۰۴: ۱۱۱:	۲۲۴: ۲۲۴: ۲۴۱:
صاحب: دبه: ۱۶۴:	شوزه رود: ۲۲۶: ۲۲۷:
صاحب آباد: ۵۸:	شوزه: ۹: ۱۰۹:
صاحب دیوان: دبه: ۱۸۲: ۲۲۳:	شوزه: ۶۵:
صاحب حسن: رباط: ۱۸۴:	شولستان: ۱۷۱:
صالح: ۸: ۱۵:	شولگستان: ۱۴۴:
صافی رود: ۸۷: ۲۲۴: ۲۴۱:	شومان: ۱۵۶:
صافیه: ۲۷۱:	شیت بن آدم: ۲: ۵۴:
صاهک ارچان: ۲-۷:	شید: ۶۵:
صاهک جاه: ۲۸۴:	شیدان: ۱۲۵: ۲۴۱:
صاهک یا صاهه فارس: ۲۰۲: ۲۴۰:	شیر: دبه: ۱۸۸:
صاین قلعه: ۶۴: ۱۷۴:	شیراز: ۹: ۴۸: ۵۶: ۱۱۱:
صیره: ۳۷۲:	۱۲۴: ۱۱۶-۱۱۳: ۱۲۷: ۱۳۲:
صعه: ۱۲۷۱:	۱۲۵: ۱۸۵: ۱۸۷: ۱۸۶: ۱۹۴:
صماح اللغة: ۲۵۷:	۲۴۱:
صخرة: ۱۷:	شیراز بن طهسورث: ۱۱۴:
صخرة مویی: ۹۰: ۹۳: ۲۵۴: ۲۶۹:	شیرجانی: باغ: ۱۴۰:
صدر الدین مراغی: ۵۸:	شیرگیر: انابک: ۲۲۱:
صدرة: ۱۷۹: ۲۴۴:	شیرگیران: ۲۸۵:

صهته: ١٦٥:	صدرين: ٤٢:
صوارم عهد: ٢٤٨:	صدوه: ٢٤٤:
صور: ٢٦٨:	صرات: نهر: ٢١٠:
صور: رود: ١-٦: ٢٢٦:	صرام: ١٢٨:
صور: كوه: ١٩٧:	صرصر: ١٦٦: ٢١٠:
صوصا: جزيرة: ٢٢٦:	صرية انصاري: ١٢:
صوفيان: ٧٩:	صروه: ٢٤٤:
صبرم: ٢٥٨:	صعلوك دز: ١٤٩:
صيف الدولة صفه: ٤٠:	صعيد: ٢٠٠: ٢٠٤: ٢٦٩:
صبره: ٧١:	صفانيان: ١٠: ٢١: ٢١٣: ٢٥٩:
صين: ١٠: ٢٥٧:	صفد: ٢١٤:
	صفد چل: ٢٥٥:
ضحاك علوان: ٥٧: ١٩٤: ٢٤٧:	صغر: ٢٧١:
ضوحا: جزيرة: ٢٢٦:	صفا: ٢: ٧:
ضياء الدين: ٧٨:	صفاح (سناح) خليفه: ٢٦٢:
ضياء الملك نخواني: ٨٩:	صفوان: ١٤٠:
	صفي الدين: ٨١:
	صفين: ١٠٤:
طاب رود: ١٢٩: ٢٢٤:	صفلاب: ١١: ١٨: ٢٢١:
طايه: ١١:	صفليه: ٢٠١: ٢٢٦: ٢٩٢: ٢٩٧:
طابق: ٤٢:	صلاح الدين بوسف: ١٠٦: ٢٥٢:
طارم فارس: ١٢٨: ١٨٧:	صلاح الدين رباط: ١٢٤: ١٨٥:
طارمين (طارم سني طارم عليا): ٦٥:	صمصام الدولة: ١١٤: ١٢٠:
٦٧: ٢٠٢: ٢٠٥: ٢١٧: ٢١٨:	صنعاء: ١١: ٢٦٢: ٢٩٤: ٢٩٦:
٢٢١:	صمکان: ١١٧: ٢١٧:

طرابلس شام: ۲۵۴: ۲۶۸:	طارق کوه: ۱۶۷:
طرابلس الغرب: ۲۶۴: ۲۶۹:	طاق: دروازه: ۷۶:
طراز: ۲۶۱:	طاق: قلعه: ۱۴۶:
طرازك: ۱۱۲:	طاق كرا: گریوه: ۱۶۵: ۲۱۹:
طربزون: ۱۰۰:	طاقان: کوه: ۱۷۴:
طربك: ۱۴۷:	طالش: رجوع كن به طالش:
طرخان: ۲۴۴:	طالغان خراسان: ۱۵۶: ۱۷۵:
طرخوران: ۶۸:	۱۷۹:
طردجرد: ۶۴:	طالغان قروين: ۶۵: ۶۷: ۲۱۷:
طرسوس: ۲۵۰: ۲۶۹:	۲۲۲: ۲۲۳:
طرف: ۱۶۶: ۱۷۰:	ظاهر کوه: ۲۹۰:
طرفل در کوه: ۱۹۲:	ظاهر مسجد: ۲۹۲:
طروج: ۲۲۲: ۲۲۴: ۲۴۱:	ظاهری: رباط: ۱۸۰:
طرون: ۲۶۴:	ظاهریان: ۱۴۷: ۱۴۸:
طربخ ماهی: ۲۴۱:	طاوس الحرمين: ۱۲۲:
طریق خراسان: ۴۲:	طایف: ۵: ۲: ۱۱: ۱۹۸: ۲۶۸:
طسوج: ۸۰: ۲۲۴: ۲۲۴:	طخارستان: ۱۵۵: ۱۵۶:
طغان: ۲۲۷:	طبرستان: ۲۲: ۱۴۷: ۱۶۱: ۱۹۱:
طغماج: رباط: ۱۷۷:	۱۹۷: ۱۹۸: ۲۰۰:
طنوه رائق: ۱۶۹:	طبرك ری: ۵۴: ۲۰۲:
طلحه: ۴۸:	طبرك: کوه: ۱۹۸:
طلهسكو: ۲۵۸:	طیس گیلکی: ۱۴۲: ۱۴۵: ۱۴۶:
طلیطله: ۲۱۴: ۲۴۶: ۲۴۸: ۲۶۹:	طیس مسینان: ۱۴۵: ۱۴۶:
طمعان: بنی: ۱۷۴:	طشکری: ۷۴:
طمبرخان: ۱۴۴:	طبریه: ۲۵۰: ۲۶۸: ۲۹۰:

عاصی رود: ۲۱۸:	طنجه: ۲۴۶: ۲۶۹:
علاطیقون: رجوع کن به غالاتیقون	طهران (ری): ۵۴-۵۵:
عالج (منازه): ۲۷۲:	طهران (اصفهان): ۵۰:
عانه: ۴۴: ۲۰۹:	طهرجان: ۱۴۴:
عایشه: ۱۴: ۱۵:	طهرمورت: ۴۷: ۴۸: ۵۰: ۶۷:
عیادان: ۳۰: ۴۱: ۴۸: ۴۹: ۱۷۱:	۶۹: ۱۳۵: ۱۳۶: ۱۴۸: ۱۵۵:
عبّاس بن فضل: ۱۲:	۱۵۶: ۱۶۰: ۱۶۱:
عبّاس بن عبد المطلب: ۱۴:	طوالش یا طالش: ۶۰: ۸۲: ۸۴:
عبّاسیه: ۱۶۷:	۱۶۲: ۲۱۷: ۲۸۰:
عبد الرحمن: دبه: ۲۸۴:	طور سینا: ۵- ۱۹: ۱۹۸:
عبد الرحمن خازنی: ۳۵:	طور عبدین: ۲۲۶:
عبد الشمس: ۲۸۴:	طور آغاچ: ۶۹:
عبد الغفار سکاك: ۶۲:	طوس: ۹۲: ۱۴۹: ۱۵۰: ۱۵۸:
عبد القادر گیلانی: ۴۶:	۱۹۹: ۲۰۴: ۲۴۱:
عبد الله آباد: ۲۸۰:	طی: ۱۵:
عبد الله انصاری: ۱۵۲:	طبریز ناهید: ۲۶۲:
عبد الله بن بکر: ۴۱:	طیسفون: ۴۴:
عبد الله بن زبیر: ۶:	طیغور قلعه: ۱۴۰:
عبد الله بن عامر: ۴۸:	
عبد الله بن عاصی: ۸:	ظلمات: جزایر و بحر: ۴۴۸: ۴۵۶:
عبد الله بن عباس: ۵۰:	ظہیر الدین علی ساوج: ۶۲:
عبد الله بن عمر: ۱۴۰:	ظہیر الدین فارابی: ۷۸:
عبد الله بن طاهر: ۲۵۲:	
عبد الله مبارک: ۱۴۹:	عاد (قوم): ۲۶۴: ۲۸۸: ۲۹۴:
عبد المطلب: ۴:	عادی: ۱۵:

عبد الملك بن عمير: ٢١٠:	عسلان: ١٦٦: ١٧٠:
عبد المؤمن: ١١: ٢٢٦: ٢٦٦:	عسلان: ٢٧١: ٢٦٥:
عنه بن غروان: ٤٧:	عسكر المقتسم: ٤٤:
عبدان (خليله): ٦: ١٤: ١٥: ٥٧:	عسكر مكرم: ١١٢:
٢٦٤: ٢٦٢:	عيله: ١٧٠:
عبدان ساوجي: ٦٢:	عقد الدولة: ١٢: ٩٢: ١٠٩: ١١٤:
عنيانه: ١٧٠:	١١٥: ١١٨: ١٢٤: ١٤٢: ٢١٩:
عجل: ٧٨:	عقدى (بنه): ١٨٥: ٢١٩:
عدن: ١١: ٢٥٤: ٢٤٤: ٢٦٣:	عكش آباد زود: ٢٢٧:
عراق: ٢٢: ١٩٢: ٢٦٧:	عنه سوز: ١٦٩:
عراق نجم: ٤٧: ٧٥: ١٠٧: ١١٤:	عنه شيطان: ١٦٦:
١٤٦: ١٦١: ١٦٢: ١٦٤: ١٩٦:	عتر: ١٠٥:
١٩٩: ٢٢٠: ٢٨٠:	عز غوف: ٢٩: ١٧٢:
عراق عرب: ٢٨: ٤٧: ١٠٢: ١٠٧:	عقيق: ١١: ٢٠٤:
١٠٩: ١٦٥: ٢١٤: ٢١٩: ٢٢٨:	عكرا يا عكراوى: ٤٤: ١٧٢:
٢٤٣: ٢٨٣:	عكه: ٢٥١: ٢٦٨: ٢٨٩:
عريته: ١٥:	علاء الدولة كيناد: ٩٧: ٩٨:
عرج كوه: ١٩٢:	علاء الدين الجوفى: ٩٤: ٩٥: ٢٨٥:
عرفات: ٨:	علاء الدين محمد: ١٥٤:
عروج: ٧٠:	علك قزوين: ٥٩:
عريش: ٢١٠: ٢٧٢: ٢٩٢:	علوى (رباط): ١٧٥:
عز الدين الجوفى: ٩٥:	على (بير): ١٦٩:
عزير عم: ١٧:	على بيگ (ديه): ١٨١:
عزير مصر: ٢٥١:	على خاينه: ١٥: ٢٨: ٣٠: ٣٨: ٣٢:

عبر: ۲۰۶:	۱۰۴: ۱۱۴: ۱۴۵: ۱۶۶: ۲۱۰:
عود: ۱۷۹:	۲۹۰:
عوبر: ۲۳۴:	علی سخل اصنعانی: ۵۱:
عویس: ۱۷۱:	علی شاهی بول: ۲۲۲:
عویاب: ۲۶۸:	علی بن عیسی: ۱۱۴:
عیسی عم: ۱۸: ۲۷۰:	علی بن موسی الرضا: ۱۵۱:
عیسی العباسی: ۴۶:	علیایاد: ۵۴:
عیسی نهر: ۲۱۰:	عباد الدولة دیلمی: ۱۰۵:
عیسی کاشانی: ۶۲:	عبادیة: ۱۰۵:
عیسی: ۱۷۰:	عباد الدین خوافی: ۲۷۹:
عین: ۱۰۱:	عبان: ۱۱: ۲۴۱: ۲۴۴: ۲۵۵:
عین البقر: ۲۸۹:	۲۶۴: ۲۶۵:
عین الثواب: ۲۹۴:	عمر (خلیله): ۶: ۱۳: ۱۵: ۱۷:
عین زریه: ۲۵۱:	۲۸-۳۰: ۴۷: ۱۱۴: ۲۱۱:
عین شمس: ۲۹۱:	عمر بن سعد: ۵۲:
عین الغناب: ۲۹۵:	عمر بن عبد العزیز: ۵۷: ۱۵۰:
عین القضاة: ۷۱:	۲۵۰: ۲۵۴:
عین القیارة: ۲۰۶:	عمرو بن عاص: ۲۱۱: ۲۴۸: ۲۵۱:
عین الهم: ۲۴۱:	عمرو بن عوف: بنی: ۱۷۰:
غابه (جزیره): ۱۴۷:	عمرو بن لیث: ۱۱۵: ۱۴۸:
غار: ۵۴: ۵۴:	عمری (سبل): ۱۷۵:
غازان خاب: ۲۷: ۴۲: ۵۴: ۷۶:	عقیق: ۱۶۸:
۸۰: ۹۱: ۲۸۳:	عمود صوام یا عمود السواری: ۲۴۸:
غازانی: اعمال: ۲۱۰:	عموریة: ۹۶: ۱۹۵:

غوسبان: ۲۲۰:	غالاطیون یا عالاصیتون: ۲۱۲:
غوطه: ۲۴۹: ۱۲۹: ۷۹:	۲۴۸: ۲۵۶:
غیاث الدین رشیدی: ۷۶: ۱۴۷:	غانه: ۲۷۲:
۱۸۲:	غضبان بن المشعری: ۱۴:
فادزهر: ۲۰۵:	غراب: ۱۵۱:
فاراب: ۲۵۷: ۲۶۱:	غردمان: ۲۵۸:
فارس: ۲۲: ۲۷: ۲۹: ۱۱۲: ۱۳۸:	غریجه: ۱۵۴:
۱۸۵: ۱۸۶: ۱۹۹: ۳۰۰: ۳۰۳:	غریق: ۱۸۱:
۲۱۷: ۲۱۸: ۲۲۴: ۲۴۱: ۲۴۱:	غریاطه: ۲۹۰:
۲۸۲: ۲۸۴:	غروی: ۴۱:
فارس (بجبر): ۱۳۶: ۱۳۸: ۱۶۴:	غری: ۲۷۹:
۲۱۴: ۲۴۱: ۲۴۴: ۲۴۰:	غزالی: ۱۵۱:
فارس اشیر قیستان: ۱۴۴:	غریب یا غریب: ۱۴۱: ۱۴۶: ۲۰۱:
فارس بن ماسور: ۱۱۴:	۲۷۸:
فارمچین: ۵۹: ۱۷۲:	غروان: ۲:
فارفاآن: ۴۸: ۵۱:	غروان کوه: ۱۹۸:
فاروت: ۱۷۱:	غزه: ۲۵۰: ۲۷۱:
فاروق: ۱۲۴: ۱۸۸:	غیسان قصر: ۲۶۴:
فاریاب افارس: ۱۸۶:	غیر دی کند: ۱۶۸:
فاریاب (حزبات): ۱۵۵: ۱۵۶:	غیره: ۱۶۸: ۲۷۱:
۱۷۵: ۱۷۹:	غیسر: ۱۶۷:
فار: ۱۷۹:	غیاپاد: کوه: ۱۵۴:
فاس: ۲۶۷:	غیدمان: ۱۲۸: ۱۴۴: ۲۲۵:
فاطمه: ۱۵:	غور: ۱۵۲: ۱۵۴: ۲۱۷: ۲۲۰:
	غورجه: ۱۵۴:

فرخار: ۱۰: ۳۶۰:	فالاد رود: ۳۰۹:
فردوس (قلعه): ۶۵:	فامره: ۷۲:
فردوسی: ۱۵۱: ۳۱۵:	فامیتی: ۷۲:
فرزك: ۱۳۰: ۱۸۶:	فنی كوه: ۱۹۴:
فرزین: ۶۹:	فحیه: ۱۶۷:
فرس: دریای: ۲۱۰: رجوع کن به	فخریاد: ۷۲:
فارس (بمهر)	فخرالدوله دیلمی: ۵۷:
فرشاور: ۳۴۴: ۳۵۹:	فخرالدوله: رجوع کن به جاوای:
فرخك رود: ۳۲۷:	فخرستان: ۳۱۹:
فرنگ: ۱۴۸:	فخرالدین امیر هرمز: ۱۱۱:
فرنگ: ۱۱: ۱۸: ۳۰: ۳۱:	فخرالدین رازی: ۱۵۲:
۳۰۳-۳۰۵-۳۰۹: ۳۴۷: ۳۴۸:	فخرالدین رنی: ۵۴:
۳۴۰: ۳۵۶: ۳۶۹: ۳۷۰: ۳۷۷:	فدك: ۱۵:
۳۶۶: ۳۹۷:	فهرات: ۳۰: ۳۵: ۶۵: ۱-۶: ۱۰۶:
فرد: ۱۷۸:	۱۶۶: ۲۰۹: ۳۱۴: ۳۲۶: ۳۵۰:
فرد رود: ۳۱۸: ۳۴۱:	فهرات عتیق: ۳۱۰:
فرهاد: ۸۱: ۱۹۳:	فرانکین: ۳۵۸:
فرهادان دیه: ۱۷۷:	فرات: ۱۶۶:
فرعون: ۱۵۴: ۳۴۵: ۳۵۱: ۳۷۳:	فراغه: ۱۲۲:
۳۷۳: ۳۹۳:	فرانك: ۵۹:
فرغان: ۳۶۳:	فرامرز: دیه: ۱۷۱:
فرغانه: ۱۹۸: ۲۰۱: ۳۰۴: ۳۰۶:	فران اردشیر: ۳۵۳:
۳۰۷: ۳۱۷: ۳۴۲: ۳۴۶: ۳۴۹:	فراهان: ۶۹:
۳۸۶:	فراوه: ۱۵۱: ۱۷۷:
فروجای: دره: ۱۸۲:	فرج: ۳۶۵:

فروغ: ۱۴۷:	فلجۀ اسکندر: ۲۱: ۲۴۷-۲۴۰:
فروکہ: ۷۲:	۲۵۶: ۲۷۷:
فریرز: ۸۱:	فلسطين: ۱۶: ۲۵۰: ۲۷۰: ۲۷۱:
فرید الدین عطار: ۱۴۹:	فلسطين بن حام: ۲۷۰:
فریدون: ۲۱۵:	فلک قزوینی: ۵۶:
فریش: ۲۶۵:	فلک شیرازی: ۷۸:
فریم: ۱۶۲:	فم: ۱۶۸:
فریوار: ۷۱: ۷۲:	فم الاسد: ۲۴۱:
فریور: ۲۲۱:	فم الصلح: ۱۷۱:
فریومد: ۱۵۰:	فنا خسرو گرد: ۱۱۴:
قران: ۲۶۹:	فنا کت: ۲۱۷: ۲۶۱:
فسا: ۱۲۰: ۱۲۵: ۱۴۲: ۱۴۹:	فتزبور: ۲۶۲:
۱۸۷:	فئوج: ۲۶۲:
فسا بن طهمورث: ۱۲۵:	فهلنهره: ۲۶۲:
فسا (دروازه): ۱۱۴:	فوران (ریاض): ۱۷۵:
فسار یا فساد اردشیر: ۲۵۳:	فوشخ: ۱۷۷: ۱۵۲: ۲۲۰:
فساران: ۵۱:	فول شهریار: ۱۴۴: ۱۸۵:
فسطاط: ۲۱۰: ۲۵۱: ۲۵۲:	فول نو: ۱۸۵:
فتابوریه: ۵۴: ۲۸۷:	فولا: ۷۴:
فتا رود: ۱۴۴:	فومن: ۱۶۲: ۱۶۳:
فضل بن عباس: ۱۲:	فوه: ۲۷۲:
فغان: ۸۹:	فی: ۳۵۷:
فغفور چین: ۱۰۸:	فید: ۱۵: ۱۶۷:
فطرس: کنبه: ۲۷۰:	فیروز بهرام: ۵۴:
فلج: ۲۶۳:	

فیوم: ۲۱۰: ۲۵۴: ۲۷۲:	فیروز بن ساسان: ۸۴: ۵۴: ۵۰:
قابس (جزیره): ۲۶۷: ۲۷۱:	۹۲: ۹۳: ۱۱۸: ۱۲۶: ۱۵۹:
قایل: ۲۵۰: ۲۹۲:	۱۶۰:
قاج: ۱۷۹:	فیروز بن بزدگرد: ۲۴۴:
قاجه: ۱۷۰:	فیروز آباد (شبروان): ۹۲:
قادر خلیفه: ۱-۲:	فیروز آباد (طارمین): ۸۲: ۸۱: ۶۵:
قادس: ۲۶۵:	فیروز آباد (خارس): ۱۱۷: ۱۱۴:
قادمیه (دجله): ۴۴: ۴۶: ۱۷۲:	۱۱۸: ۱۴۴: ۱۸۵: ۲۳۶:
قادمیه (فرات): ۳۸:	فیروزان (اصفهان): ۴۸: ۵۱: ۵۲:
قارا مران رود: ۲۱۸:	۲۱۶:
قارن کوه: ۱۹۸: ۲۰۲:	فیروزان اری: ۵۴:
قاسما باد: ۷۲:	فیروز مران: ۵۴:
قاسیون کوه: ۲۵۰:	فیروزج: ۲۰۴:
قاشین: ۲۵۷:	فیروزرام یا فیروزمران: ۵۴:
قاطون: ۲۹۰:	فیروز کوه (زاوول): ۱۴۶:
قاج: ۱۶۷: ۱۷۹:	فیروز کوه (قوس): ۱۶۱:
قاف (کوه): ۱۹۱: ۱۹۸:	فیروزان: ۵۰:
فالانسیقوس: ۱۰۴:	فیوی: ۲۶۸:
قالبه: ۲۶۴:	فیل ارگنج: ۲۵۸:
فالون: ۲۵۰:	فیل مدینه سفلا: ۲۵۹:
فالی: ۱۲۴: ۱۴۵:	فیل مدینه مغرب: ۲۷۲:
فالیطیقون: ۲۴۸:	فیلان: ۲۴۴: ۲۶۴:
فالبفلا: ۹۷: ۱۹۲: ۲۰۹: ۲۱۲:	فیلان شاه: ۲۴۴: ۲۴۴:
۲۱۸:	فین: ۶۷:

فامول: ۲۵۹:	قدید: ۱۶۹: ۱۷۰:
فامرة: ۲۵۲:	قرا باغ: ۵۶: ۱۸۱: ۱۸۲:
قابم (خلینده): ۴۰: ۷۵:	قرا تاش: ۲۵۷:
قابن: ۹: ۱۴۳: ۱۴۵: ۱۷۷: ۱۷۸:	قرا حصار: ۹۷:
قبا: ۱۱۰: ۱۷۰:	قرا خالوک: ۳۶۰:
قبا (فرغانه): ۲۴۷:	قرا ختای: ۲۴۶:
قباد بن فیروز: ۴۰: ۸۲: ۹۱:	قرا سو (رود): ۲۱۲: ۲۱۸:
۱۰۴: ۱۰۸: ۱۲۶: ۱۲۹: ۱۶۰:	قراغه: ۲۰۴: ۲۰۵:
۲۴۴:	قراقرم: ۲۶۰: ۲۷۱:
قباد خوره یا خرّه: ۱۱۴: ۱۲۹:	قرا مان: ۹۸: ۹۹:
قبان کوه: ۸۹:	قرا نین: ۱۶۷:
قبة الکوفة: ۲۵۰:	قربی: ۲۶۰:
قبر المبادی: ۱۶۷:	قرا: ۱۶۶:
قبرس: ۱۰۰: ۲۴۷:	قربغز یا قیرغز: ۱۰: ۱۱۲: ۱۱۸:
قبره: ۲۶۵:	۲۴۸: ۲۶۰:
قبنی کوه: ۲۴۴:	قرص: ۹۲:
قبط: ۲۰: ۲۷۱:	قرطاجینه: ۲۶۴:
قبلائی فاآن: ۲۵۸:	قرقری: ۲۶۳:
قبلة ایران زمین: ۲۳:	قرطان: ۵۰:
قبله: ۹۳: ۱۹۸:	قرطه: ۱۱: ۲۶۵:
قبلیات: ۱۶۶:	قرقشویه: ۲۶۵:
قبادق: ۹۷: ۱۰۰:	قرقسیا: ۱۰۵: ۲۲۶:
قیبجاق یا قیبجاق: ۱۱: ۲۱: ۲۴۸:	قرماسین: ۱۰۸:
۲۵۶: ۲۵۸:	قرن المنازل: ۴: ۲۶۸:
قنلمش امیر: ۱۲۱:	قرناطه: ۲۶۵:

قردین: ۱۶۷:	قصدار: ۳۵۹:
قربین: ۱۴۷:	قصر: ۱۶۸:
قروزی: ۱۶۷:	قصر احف: ۱۷۹:
قرون: ۱۶۶:	قصر جزیره: ۲۴۲:
قربسن: ۵۹:	قصر حوط: ۱۷۹:
قربش: ۵: ۴:	قصر شیرین: ۲۱۹: ۱۶۵: ۴۳:
قربطه: ۱۲:	قصر البلیس: ۲۷۲:
قرین: ۲۶۴:	قصر اللصوص: ۱۰۸:
قربین: ۱۷۹:	قصر مئید: ۲۶۴:
قزوی: ۹: ۲۶: ۵۰: ۵۲: ۵۵: ۶۰:	قصران: ۵۴: ۳۵۹:
۶۷: ۱۴۱: ۱۷۳: ۱۹۳: ۱۹۳:	قعی: ۶:
۱۹۵: ۲۰۴: ۲۱۷: ۲۲۰: ۲۲۳:	قطب الدین: ۱۴۱:
۲۸۱: ۲۸۲:	قطب الدین حیدر: ۱۵۱: ۱۵۴:
قزاونه یسار: ۸۲:	قطایه (سلاط): ۳۵۹:
قس: ۲۵۹:	قطایه (مغرب): ۲۷۲:
قساس: ۲۰۳: ۲۰۴:	قطاع فسطاط: ۳۵۲:
قسطان: ۹۶:	قطره: ۱۲۴: ۲۰۲:
قسطونی: ۹۷:	قطوان: ۲۴۶:
قسططین: ۲۷۰:	قطیف: ۱۴۷: ۲۴۴:
قسططینه یا قسططینة روم: ۱۰۰:	قعیقاع: ۱: ۳: ۷:
۲۴۷: ۲۴۸: ۲۴۷: ۲۵۵: ۲۷۰:	قنص کوه: ۱۹۸:
قسططینة الجزایر: ۲۶۴:	قنصه: ۲۶۴:
قسطیلیه: ۲۶۵:	قنط: ۲۷۲:
قلمیر: ۲۲۹:	قنق کوه: ۱۹۲:
قصار: بند: ۲۱۹:	قنات (بندر): ۱۱۵:

فلات (خار): ۱۴۴:	قبصر: ۶۸: ۲۲۱
فلات (طارمین): ۶۵:	قمنور: ۲۶۴:
فلاع فارس: ۱۴۱:	قموده: ۲۶۴:
قلع ارسلان: ۹۷:	قبول: ۲۵۷:
قلری: ۲۵۹:	قرب - ری: ۱۷۸:
قلم: ۱۶۹: ۲۰۱: ۲۴۱: ۲۴۴:	قنلی: ۲۵۹:
۲۴۵: ۲۵۵: ۲۷۲: ۲۹۷:	قندابیل: ۲۵۹:
قلم (یعنی بحر خزر): ۲۴۸: ۲۴۹:	قندهار: ۱۰: ۲۶۰:
قلعه آیوب: ۲۶۵:	قصرین: ۲۶۸:
قلعه: دروازه: ۷۶:	قطره: ۲۶۵:
قلعه: دبه: ۹۹:	قنوج: ۱۰:
قلعه مجوس: ۱۸۸:	قها: ۵۳:
قلعه معدن: ۲۰۳:	قهاب: ۵۰:
قلعه نجم: ۱۰۴:	قهبایه: ۶۵:
قلعه هند: ۲۶۲:	قهبایه البستان: ۷۰:
قلعی: ۲۰۴: ۲۶۲:	قیدریجان: ۵۱:
قلوئیة: ۱۰:	قهرجارتان: ۵۱:
قلیاه: ۲۶۲:	قهرود: ۶۷: ۱۸۲:
قلیس کبک: ۲۶۲:	قهبان خراسان: ۲۲: ۱۴۹:
قم: ۹: ۴۷: ۵۲: ۵۶: ۶۳: ۶۷:	۱۴۱: ۱۴۴: ۱۷۸: ۱۹۹:
۶۸: ۱۸۲: ۱۸۴: ۲۰۱:	۲۰۲: ۲۲۶: ۲۷۱: ۲۷۷:
قمر: جبال: ۲۴۵: ۲۰۱:	قهبان فارس: ۱۲۰: ۱۲۲: ۲۲۴:
قمراطه: ۲۷۲:	قهود: ۶۴: ۱۷۳:
قهرود: ۲۴۰:	قوادیان: ۱۵۶:
قمشه: ۱۲۳:	قواق: ۹۹:

فبدو بن قاضی: ۲۴۶:	قوام: حایط حاجی: ۱۸۷:
فبر: ۱۱۸: ۲۰۶: ۲۱۷:	قوج: ۲۵۹:
قبر: شهر: ۹۹:	قوج آغاز: ۵۴:
قبرغیر رجوع کن به قرغیز	قوران: ۴۲:
قبروان: ۱۱: ۲۵۴: ۲۷۱:	قوریه: ۲۶۵:
قیس یا قیش: جزیره: ۱۱۴: ۱۱۷:	قوسان: ۴۴:
۱۱۲۰: ۱۱۴۶: ۱۱۷۱: ۱۱۸۴: ۱۱۸۶:	قوسین: ۵۳:
۲۴۴:	قوشصار: ۹۹:
قیس عیلان: ۲۶۴:	قوفور: ۲۸۵:
قیس مصر: ۲۷۲:	قول: ۸۲:
قیس سیر: ۷۸:	قولان: ۱۸۸:
قیصر روم: ۹۸: ۱۰۸: ۱۰۹:	قوالمطان: ۵۱:
قیصریه: ۹۷: ۹۸: ۱۹۱:	قولهجان: ۱۲۴: ۲۸۱:
قیصور: ۲۹۶:	قوس: ۲۳: ۴۷: ۱۴۱: ۱۴۷:
قیقان: ۴۵۹:	۱۶۱: ۱۶۲: ۱۹۳: ۲۷۷:
قیلع بالغ: ۶۴:	قوشه: ۵۲: ۱۱۴: ۱۲۴: ۱۸۵:
قبتان بن انوش: ۴۷:	۲۸۱:
کاب: ۹۸:	قومنات: ۹۷:
کابل: ۱۰: ۲۱: ۱۴۱: ۱۴۲:	قونکه: ۲۶۵:
۲۶۱:	قونیه: ۲۰: ۹۵: ۹۷: ۹۹: ۱۰۰:
کانت: ۲۴۶: ۲۵۸:	۱۸۳: ۱۸۴:
کاخ: ۵۱:	قوه حصن: ۱۰۰:
کارخانه: ۸۹:	قوه یا قوه خراف: ۵۴: ۵۴:
	۲۲۰:
	قی: شهر: ۲۱۴:

کارزین: ۱۱۸: ۱۱۹: ۱۴۴: ۱۸۶:	کریست: ۲۰۶:
۳۱۷:	کریست چشمه: ۲۹۷:
کاربر: ۱۵۴:	کیرین: ۱۲۰:
کاریان: ۱۱۸:	کینکالور: ۲۳۳:
کاروانگاه: ۱۷۷:	کیوترخانه: ۱۷۵:
کازرون: ۱۲۵: ۱۲۶: ۱۴۶:	کیود: ۱۰۱:
۱۸۷:	کیود جامه: ۱۶۰:
کارزون: درواز: ۱۱۴:	کت سعدی: ۱۱۵:
کاسان: ۲۴۶: ۲۵۷:	کشف: ۱۱۸:
کاسوا: ۶۴:	کجاباد: ۷۹:
کاشان: ۵۹: ۵۴: ۱۵۶: ۱۶۷: ۱۴۱:	کیوجان: ۱۷۸:
۱۸۸: ۲۲۱: ۲۲۲:	کجیل: ۱۷۸:
کاشغر: ۳۵۸:	کجلی: ۲۰۵:
کاخ: کان: ۶۶: ۱۸۰:	کُر رود (اَرُن): ۹۱: ۹۲: ۲۱۲:
کاظم: امام: ۳۵:	۲۱۸: ۲۴۹:
کالان: ۱۴۵:	کُر رود (فارسی): ۱۰۹: ۱۴۴: ۱۴۴:
کالف: ۱۵۶:	۱۴۶: ۱۸۸: ۲۱۸: ۲۲۴:
کالون: ۱۵۴:	کرارج: ۵۰:
کامن: روز: ۱۲۴: ۱۴۶:	کرارم: ۲۳۴:
کالوان: ۱۴۷:	کرارخ: ۱۶۸:
کار دوان دره: ۲۲۴:	کرارخ: ۲۳۰:
کادول: رجوع کن به کابل:	کران (اصفهان): ۴۸:
کاماسا رود: ۲۲۱:	کران (فارس): ۱۱۸:
کرانه: ۱۶۸:	کرمال: ۱۲۴: ۲۱۹:
کبری: ۱۲۰:	کرپلا: ۴۲:

۲۰۴-۲۰۶-۲۱۶:۲۲۴:۲۷۱:	کرج: ۵۲:۶۹:۱۸۲:۱۹۵:۲۲۱:
:۴۸۲	کرجیان: ۱۶۴:
کرمانشاه: ۱۰۸:	کرخ: ۴۴: ۴۴:
کرمانشاهان: ۱۶۵:	کرخ ساسره: ۱۷۲:
کرملیس: ۱۰۵:	کوخ طاقان: ۶۵:
کرند: ۱۰۸: ۱۶۵:	کرخه: ۲۱۵: ۲۱۸:
کمرود: ۲۳۰:	کرخی: شیخ: ۱۱۶:
کره: نهر: ۲۱۴:	کردارگان: ۷۰:
کرگان: ۱۸۹:	کردان رباط: ۲۳۰:
کرکی: ۲۱۸:	کردان رود: ۲۲۲:
کسالی: ۵۴:	کردان خاش: ۲۱۴: ۲۵۸:
کسفی: ۱۰۰:	کردستان: ۱۲۲: ۱۲۸: ۱۴۷: ۷۵:
کسمان: ۱۷۶:	۱۰۰: ۱۰۲: ۱۰۷: ۱۰۹: ۱۶۴:
کسیر: ۱۷۱: ۲۴۴:	۱۶۵: ۱۹۲: ۲۱۷: ۲۱۹: ۲۲۴:
کس: ۲۶۱:	۲۲۴: ۲۲۸: ۲۸۰:
کش: ۱۸۹:	کرزان رود: ۷۴:
کلنکر: ۱۶۴:	کرکر: ۸۸:
کشیر: ۱۴۴:	کرکیر: ۱۶۴:
کشیر: ۱۰: ۱۲۲: ۲۰۵: ۲۶۱:	کرکیریه: ۷۲:
کشیر و قواق: ۲۲۹:	کرکویه: ۱۷۸:
کعب: رباط: ۱۷۵:	کرگس کوه: ۱۹۹: ۴۰۱:
کعبه: ۱: ۵: ۷: ۲۲:	کرم: ۱۴۹:
کعبه نمودر: ۹۵:	کرمات کوه: ۲۵۹:
کلات: دز: ۱۴۰:	کرمان: ۲۲: ۱۴۸: ۱۴۱: ۱۸۸:
کلات خراسان: ۱۵۱:	۱۸۹: ۱۹۸: ۱۹۹: ۲۰۲:

کلار: ۱۲۴: ۲۱۸:	کد: ۱۸۸:
کلالة: ۸۴:	کد: جزیره: ۲۳۴:
کلج: ۶۵:	کد: رود: ۷۶:
کلنبر یا کلنتر: ۸۲: ۸۴: ۱۹۷:	کنعان: ۱۶: ۲۷۱:
۲۰۴:	کک: ۲۲۰:
کله: جزیره: ۲-۳: ۲۶۱: ۲۹۷:	کک دز: ۲۷: ۲۴۷:
کلور: ۸۲:	کنگوار: ۸: ۱۶۵: ۱۷۱:
کماخ: ۹۸:	کنیة الغراب: ۲۹۱:
کمارج: ۱۲۸:	کنیة فلیس: ۲۶۳:
کمال الدین اسماعیل اصلهائی: ۴۹:	کهبان: ۱۴۳:
کمالی شیرازی: ۷۸:	کهر یا: ۲۰۵:
کمر کوه: ۹۷:	کهران: قلعه: ۸۴:
کمرت: ۷۱:	کهرجان: ۱۱۹:
کمرود: ۱۸۷:	کهرگان: ۲۲۵:
کمدان: ۵۱:	کهنه: اصحاب: ۱۹۵۱:
کمین: ۱۲۴: ۱۲۶: ۱۸۸:	کهن دز: ۱۵۶:
کن: ۶۵:	کبدان: ۶۴:
کاید کوه: ۱۹۹:	کبه شهر: ۱۸۸:
کابین: ۱۶۸:	کوار: ۱۱۶: ۱۱۹: ۱۴۵: ۱۸۵:
کاره دبه: ۱۸۸:	۲۱۷:
کبابط: ۲۶۲: ۲۶۴:	کواپی: ۸۴:
کنت: ۲۶۱:	کونغان: ۱۱۷:
کنج دبه: ۱۷۶:	کونایه: ۲۶۴:
کنج آباد: ۱۷۹:	کوناوان: ۲۳۵:
کنیر: ۱۷۸:	کونم: ۱۶۴: ۲۱۷: ۲۱۸:

کولہ: ۱۸۶:	کوٹاہ لہر: ۲۱۰:
کومان: ۵۱:	کوجاباد: ۱۷۵:
کومان: ۷۳:	کوجہان: ۱۶۴:
کوہ سیاہ: ۱۷۸:	کورہ: ۱۲۴:
کوہ غناباد: ۱۵۴:	کورہ دشت: ۸۸:
کوہ: قلعت: ۱۵:	کورشت: ۷۱:
کوہ نقرہ: ۱۵۴:	کورلادی: ۲۱۵:
کوئی دید: ۸۲:	کورہ رود: ۱۲۵:
کینو: ۶۹: ۱۹۵: ۲۳۱:	کورہ معدن: ۲۰۳:
کچسرو: ۵۹: ۶۵: ۸۱: ۱۹۴: ۲۵۳:	کورہ کنان: ۱۹:
۳۸۰:	کوشان: ۱۶۸:
کچسرو: حشہ: ۶۹:	کوسوی: ۱۵۴:
کیر و شیع: ۹۸:	کوشک (اصہان): ۵۸:
کیسوم: ۲۰۹:	کوشک اعراف غم: ۵۵:
کیفاد: ۵۸: ۱۵۶: ۱۶۳:	کوشک امکہ: ۱۷:
کی کاوس: ۴۹: ۱۰۵:	کوشک باغ: ۷۳:
کیل و کیلان: ۱۶۵: ۲۱۹:	کوشک زرد: ۱۲۵: ۱۳۷: ۱۸۵:
کیلان فصلون: ۸۴:	کوشک منصور: ۱۷۷:
کیلوان: ۸۲:	کوشک نم: ۱۸۸:
کیلین: ۵۴:	کوشید کوہ: ۱۹۹:
کیباق: ۲۴۸:	کوفہ: ۴۰: ۴۶: ۵۰: ۱۶۶: ۲۱۰:
کیماک: ۱۰: ۲۱۲: ۲۶۱:	کوک با کول: ۹۸:
کیورٹ: ۱۹: ۵۲: ۱۲: ۱۵۵:	کوکبہ نیل: ۱۸۲:
۱۶۲:	کولکوزہ رود: ۱۰۹: ۱۹۳: ۲۱۸:
	کولوانہ: ۵۵: ۲۲۳:

گل زریون: ۲۱۷:	گاوباری: ۹۱:
گل و گیلان: ۱۶۵: ۲۱۹:	گاوخال: ۱۵۹: ۲۱۶:
گلایاد: ۱۷۷:	گاوخوازه: ۱۶۳:
گل اندام: شیخ: ۱۲۴:	گاو دول: ۸۷:
گلدادگان: ۶۸:	گاوها یا گاو ساسا: ۶۰:
گلچین: ۶۵: ۷۲:	گهرات: ۲۶۲: ۲۶۳:
گلستانه کوه: ۱۶۶:	گدول: ۹۹:
گلپار: ۶۵:	گدبو رود: ۲۲۴:
گلستان: ۵۱:	گردباد (عراق عرب): ۱۵:
گلستان: ۹۷:	گردباد (عراق عجم): ۷۲:
گلستان: ۱۲۸: ۱۴۷: ۱۸۹:	گردلاخ: ۷۱:
گله: ۱۴۰:	گر حنات: ۲۲: ۷۵: ۹۳: ۹۴:
گلیه: ۱۹۱: ۱۹۲: ۱۸۸: ۲۰۳:	۱۶۷: ۱۹۱: ۱۹۸: ۲۱۸: ۲۸۷:
گنگ: رود: ۲۱۶:	گله کوه: ۱۶۱:
گوشه: ۱۵۳: ۱۵۴:	گروه: دبه: ۱۸۵:
گودرز: ۱۷: ۱۵۲:	گوشاف: ۱۵۳: ۲۲۵:
گور سرخ: ۱۵۹:	گرگی: دبه: ۱۸۵:
گورگان: ۱۶۳:	گورود: ۸۶: ۲۲۰: ۲۲۴:
گوز: ۱۸۹:	گور: ۱۲۷:
گوشندان: جردو: ۱۳۹:	گورود: ۱۶۶:
گوکجه سنگر: ۲۴۱:	گوشاف: ۶۹: ۹۲: ۹۳: ۱۲۲:
گوکجه نیل: ۲۲۲:	۱۲۵: ۱۴۰: ۲۴۵:
گوگرد: ۴۷: ۶: ۲۰۷: ۲۱۲:	گوشانی: ۲۲: ۹۲: ۹۳: ۹۴:
گونان: ۵۱:	۲۱۸:

۲۰۵-۲۰۷: ۲۱۵: ۲۱۶: ۲۲۴:	گبلان: ۱۶۰: ۱۷۲: ۲۱۷: ۲۱۸:
۲۸۰: ۲۸۱:	گیلویه: کوه: ۱۹۹:
اردک: گریوه: ۱۸۶:	لابان: ۱۶:
لردگان: ۷۰:	لابجین: ۷۲:
لسان البحر: ۲۴۴:	لاجورد: ۲۰۶:
لشکر بن طه‌پورک: ۱۱۲:	لادقیه: ۲۶۸:
لشکر مکرم: ۲۱۵:	لار: ۱۳۹: ۱۸۷:
لشکر گمان: ۲۲:	لارده: ۳۶۵:
لکام: کوه: ۱۹۲:	لاغر: ۱۱۹: ۱۸۶: ۲۱۷:
لکان: ۱۸۸:	لاکدرج: ۷۹:
لگزی: ۱۹۱: ۲۲۹: ۲۴۰:	لالستان: ۲۲:
لعل: ۳۰۴:	لامهانرود: ۷۳:
لنسر: ۶۱:	لامهان: ۵۶: ۱۶۲: ۱۶۴:
لنجان: ۵۱:	لاور: ۲۴۴:
لپاور: ۲۵۹:	لب: ۱۵۲:
لهراسف: ۴۷: ۱۳۰: ۱۵۵: ۲۴۴:	لبنان: کوه: ۱۹۲: ۲۸۹:
لوبیه: ۱۹:	لبندان: ۱۸۱:
لودریق: ۲۸۹:	لحسا: ۱۴۷:
لوردگان: ۵۲:	لحصى: ۲۴۴:
لوسر: ۱۸۷:	لحف: ۴۹:
لوسرود: ۱۷۹:	لُر بزرگ و کوچک با اُرسنان: ۵۱:
لوط عم: ۲۷۱: ۲۹۰:	۷: ۱۰۹: ۱۱۴: ۱۲۷: ۱۶۴:
لوقیامات: ۱۰۱:	۱۹۱: ۱۹۲: ۱۹۵: ۲۰۰: ۲۰۴:
لولوه: ۹۸: ۲۰۲:	
لیث صفار: ۱۴۷: ۱۵۶:	

یسونیه: ۹۷:	مارمیان: ۷۲:
لیه: ۱۷۰:	ماروت: ۴۷: ۶-۵:
	مارین: ۵۹:
ماء الخلیص: ۱۶۹:	مارین: دید: ۱۷۴:
ماء رابط عرب: ۱۶۹:	مازمین: ۸:
مایین: ۱۸۵:	مازندران: ۴۱: ۴۲: ۱۲۷:
ماجرود: ۲۲۱:	۱۵۹-۱۶۲: ۱۶۲: ۲-۵: ۲۱۴:
ماجعلو: ۷۴:	۲۴۹: ۲۷۷: ۲۷۸:
این ماجه: ۵۹:	ماست کوه: ۲۰۱:
ماجوج: ۱: ۲۴۸: ۲۴۴: ۲۴۵:	ماسیر: ۶۹:
۲۹۶: ۲۵۹:	ماشان رود: ۷۲: ۷۹:
ماجین: ۱۰: ۱۸: ۲۰۰: ۲۲۱: ۲۵۷:	ماشت فوطا: ۱۲۷:
۲۶۱:	ماشیر: ۱۴۱:
مادر سلیمان: ۱۴۵:	ماصرم: ۲۱۷: ۲۲۵:
مادر سلیمان: مشهد: ۱۸۸:	ماقدونی: ۲۷۷:
مادر و دختر: گریوه: ۱۸۵:	ماکویه: ۸۹:
مادر رسول الله: ۱۵:	مالان: ۱۵۴:
مادر گاو: ۸۰:	مالان: جزیره: ۲۹۲:
ماذنییه: ۲۵۸:	مالان: گریوه: ۱۸۷:
ماران بیزه: جزیره: ۲۴۹:	مالک بن اناس (انس): ۱۴:
ماریانان: ۵۰:	مالک: دید: ۲۲۵:
مارین: ۵۰:	ماشان: رود: ۲۲۱:
مارده: ۲۶۵:	مأمون خلیفه: ۱۴: ۱۵۶: ۲۱۱:
ماردین: ۱۰۵: ۲۲۶:	۲۹۵:
مارغان: ۲۱۷:	مادستان: ۱۱۹: ۲۲۶:

مائه باغ: ۱۷۳:	مانرود: ۲۰۴: ۲۸۱:
محمد النبی صلعم: ۴۵: ۸۴: ۲۲۲:	مانی صورت گر: ۲۵۷:
۲۷۹: رجوع کن به حدیث:	ماه: ۳۶۲:
محمد ابو الولید: ۱۵۲:	ماهان: ۱۸۶:
محمد باقر: ۱۴:	ماهلویه: ۱۱۵: ۲۴۰:
محمد الثقی: ۴۰:	ماهی ریاط: ۱۷۵:
محمد ذو الفار علوی: ۲۲۴:	ماهی رویان: ۱۴۱:
محمد بن جعفر الصادق: ۱۵۹:	ماویاتی: ۱۵۵:
محمد بن الحسن: ۵۴:	ماوراء النهر: ۱۰: ۲۱: ۱۴۲: ۲۰۶:
محمد بن حنیفه: ۶۸:	۲۱۷: ۲۶۱: ۲۶۲:
محمد لجوجی سلطان: ۴۶:	مایدشت: ۱۰۸:
محمد شاه سلطان: ۲۴۰:	ماپرو: ۷۰:
محمد علاء الدین: ۱۵۴:	مایین: ۱۲۴: ۱۳۴: ۲۱۸:
محمد بن علی کنانی: ۸:	سارک آباد: ۵۷:
محمد غزالی: ۱۵۱:	سارک نرخی: ۵۷:
محمد بن فضل بلخی: ۲۴۶:	سنوکل خلیفه: ۴۲: ۴۳: ۴۴: ۷۵:
محمد بن قاسم: ۱۱۴:	۲۲۶:
محمد کجوجانی: ۷۸:	منقب: ۲۵۳:
محمد بن موسی الکاظم: ۱۱۶:	مجاج: ۱۷:
محمد بن یوسف الثقفی: ۷: ۱۱۴:	مجاهد آباد: قلعه: ۱۲۴:
محمد آباد: ۱۷۶:	مجد الدولة دیلمی: ۵۸:
محول: ۴۳:	مجمع البحرین: ۹۰: ۹۲: ۲۲۶: ۲۴۷:
محیط: بحر: ۲۲۸: ۲۴۷: ۲۴۸: ۲۵۶:	۲۹۱:
۲۷۷:	مجموس: قلعه: ۱۸۸:
مخلف: جزیره: ۲۴۲:	مجمین: رجوع کن به ما چین

مرد رود: ۲۲۳:	محمود سکنگین: ۱۴۶: ۱۴۷:
مرداسخ: ۲۰۶:	محمود آباد گاواری: ۹۱: ۱۸۱:
مردان تقیم: ۸۴: ۸۸:	مداین: ۴۶: ۴۹: ۴۴: ۱۰۷: ۱۷۱:
مرسان: ۱۵۱:	مدین: ۲۶۹:
مرعش: ۲۶۸:	مدین بن ابراهیم: ۲۶۹:
مرغ: ۲۶۲:	مدینه السلام: ۴۳: رجوع کن به
مرغاب: ۲۱۵:	بغداد
مرغزار فارس: ۱۴۴:	مدینه موسی: ۵۷:
مرق: ۶۴:	مدینه النبی: ۱۱: ۱۲: ۵۰:
مرقشیا: ۲۰۶:	۱۶۸ - ۱۷۰: ۱۹۰: ۱۹۲: ۲۶۸:
مرمز: ۱۱۱:	مدویش: ۳۰:
مرند: ۸۰: ۸۷: ۸۸: ۸۹: ۲۲۴:	مراغه: ۷۵: ۸۰: ۸۶: ۸۷: ۱۸۰:
مرو شاهجان: ۹: ۵۶: ۹۲: ۱۴۸:	۱۸۳: ۱۹۷: ۲۲۴: ۲۸۵:
۱۵۶: ۱۵۷: ۱۷۸: ۱۷۹: ۲۱۶:	مراغه: دیه: ۱۲۲:
مرو آب: ۱۵۶: ۱۵۷: ۲۱۵:	مراغیان: ۶۱:
مرو البرود: ۱۵۸: ۱۷۵: ۱۷۹:	مراکش: ۲۶۹:
۲۱۶:	مراودین: ۶۶:
مروان الحمار: ۲۵۴:	مرج شیدان: ۵۵: ۱۲۹:
مروقه: ۲: ۷:	مرجان: ۲۰۵:
مروشد: ۱۲۱: ۱۲۲: ۱۸۸:	مرجانیلا: ۸۹:
۲۲۴:	مرجسی: ۵۳:
مروست: ۱۲۲:	مرجع: ۱۷۰:
مریم عم: ۲۷۰:	مرجبان: ۶۶:
مریم رباط: ۱۷۷:	مرجه خورود: رباط: ۱۸۴:
مزد اخفان: ۲۵۸:	مرد: دیه: ۱۷۸:

مشعر الحرام: ۷:	مزدلقه: ۸: ۲:
مشك: رباط: ۱۸۸:	مزدقان: ۶۲: ۶۶: ۷۴: ۲۲۲:
مشك منہ: ۱۷۷:	مسن: ۳۰: ۳۱:
مشكان: ۱۴۵:	مستظهر خلیفہ: ۴۴:
مشهد امام زاده حسن: ۵۴:	مستعین خلیفہ: ۴۲:
مشهد عبد العظیم: ۱۷۴:	مستصر قاطبی: ۲۵۲:
مشهد علی: ۱۱۶۶:	مستصریہ: ۴۵:
مشهد کافی: ۱۱۰:	مستوفی: ۴۸:
مشهد مادر سلیمان: ۱۸۸:	مسجد اقصی: ۱۶:
مصر: ۱۲۶:	مسجد جدید: ۱۱۵:
مصر: ۱۰: ۱۸: ۲۰: ۱۵۴: ۲۰۱:	مسجد حرام مکه: ۵: ۱:
۲۱ - ۲۱۲ = ۲۵۰: ۲۵۱: ۲۵۲:	مسجد خیف: ۸:
۲۶۸: ۲۶۹: ۲۷۲: ۲۷۵:	مسجد رازان: ۱۷۵:
۲۹۰: ۲۹۲:	مسجد سعد فزاری: ۱۶۶:
مصلی النبی: ۱۴:	مسجد عایشہ: ۸:
مصبیہ: ۱۹۲: ۲۰۹:	مسجد مدینہ: ۱۴:
مطارہ: ۲۱۰: ۲۱۱: ۲۱۲: ۲۱۳:	مسقان: ۱۱۲: ۲۱۵:
مطران: ۱۱۱:	مسعود بن سعد بن سلمان: ۱۵۹:
مطیع خلیفہ: ۹:	مسعودیان: ۱۴۴:
معاویہ خلیفہ: ۱۰۴:	مسلم: ۱۶۱:
معبادیہ: ۴۶:	مسلم بن عبد الملک مروانی: ۲۵۵:
معبر: ۲۶۲:	مسن رود: ۲۲۴:
معتر خلیفہ: ۹۴: ۱۵۷:	مسحان: ۲۲۵:
معنصر خلیفہ: ۴۴: ۴۵: ۴۶:	مشاش: ۱۶۸:
۲۵۱:	مشرعہ عدن: ۲۴۴:

مکارم: ٤٦:	معتضد خلیفه: ٤٤:
مکة: ١-١١: ٢٤-٢٦: ١٦٨-	معتضد خلیفه: ٤٤:
١٧٠: ١٩٠: ١٩٢: ٢٦٧: ٢٦٨:	معدن بنی سلیم: ١٦٨:
مکتفی خلیفه: ٤٤:	معدن نفره: ١٦٧: ١٦٨: ١٧٠:
مکران: ١٠: ٢٢: ١٤٩: ١٤١:	معروف کرخی: ٤٥:
٢١٩: ٢٦٢: ٢٨٧:	معز الدین اسماعیلی: ٢٥٢:
مکس: ٢٦٢:	معشوق طوسی: ١٥١:
مکبزه: ٢١:	مفارة ابو بکر و عثمان: ١٦٩:
ملاحده: ١٢٩: ١٤٦: ١٩٩:	مفارة الجوع: ٢٥٠:
ملازجره: ١٠١: ١٨٤:	مفارة طنوه رائق: ١٦٩:
ملایر: ٧٤:	مغریبه: ١١: ١٨: ٢٠١: ٢٤٦:
مقنن: ٢٥٩:	٢٢٧: ٢٧٢: ٢٩٧:
ملطیه: ٩٨: ١٩٢: ٢٠٩: ٢٨٤:	مقر: ١٧٤:
ملقوبیه: ١٠٠:	مقوله: ٦٦:
ملك: نهر: ٢١٠:	مقیته الماوان: ١٦٨:
ملك روزنی: ١٥٤:	مغیشه: ١٦٦:
ملك شاه طوقی: ٢٧: ٢٢: ٤٢: ١٠٤:	مغازه: ٢٢: ٤٧: ١٤٩: ١٤١: ١٤٢:
١٥٥: ١٥٦: ١٥٨: ١٥٩:	١٦١: ١٩٩: ٢٢٠-٢٢٢: ٢٧١:
١٦٤-١٦٦:	مغازه خوارزم: ١٤٧:
ملکفوره: ٢٥٩:	مغازه العالمج: ٢٧٢:
ملل: ١٦٩:	منسقه البلاد: ٦٤:
ملیانه: ٢٦٤:	منام ابراهیم: ٥:
ملی بار: ١٨٦: ٢٦٢:	مقتدر خلیفه: ٤: ٩: ١١٤:
منار: ١٧٢:	مقتشو: ٢٦٢:
مناره اسکندریه: ٢٤٧:	مقطم کوه: ٢٠٠: ٢٠٤:

مناره گاه: ۱۷۷:	مهران هند: ۲۱۹:
منزی: ۲۵۷:	مهره: ۲۶۴:
منصور خلیفه: ۷: ۳۰: ۴۴: ۴۵:	مهرویان: ۱۴۱:
۴۶:	مهرود: ۴۴:
منصور آباد: ۱۶۱:	مهلبيه: ۱۶۷:
منصور ارگنج: ۲۵۸:	مهران دوست: ۱۷۳: ۱۷۴:
منصوره (سد): ۲۱۹: ۲۵۹:	مهنه: ۱۵۸:
منصوره (مکران): ۲۶۲:	مهبیار: ۱۸۵:
منقذ: ۲۱۰: ۲۷۲:	منبعه: ۱۶۶:
منجی: ۲۱۰:	منبه: ۱۵۸:
منوچهر بن ایرج: ۴۶: ۵۴:	موتوکن بن جغتای: ۱۵۵:
منی: ۲: ۷: ۸:	مور جره: ۲۴۰:
منیه: ۲۷۲:	موران: جزیره: ۲۴۲:
منیه هشام: ۲۹۰:	مورجان: ۲۰۰: ۲۸۴:
مهاث: ۱۶۱:	موروسناق: ۱۵۹:
مهالیل بن قبان: ۱۱۱:	موز کوه: ۱۹۲:
مهندی خلیفه: ۴۴:	موسی عم: ۹۰: ۹۲: ۱۵۴: ۱۹۰:
مهندی خلیفه: ۷: ۱۴: ۴۴: ۵۴:	۱۹۸: ۲۵۱: ۲۵۴: ۲۶۹: ۲۷۱:
مهندی الامام المنتظر: ۴۰:	موسی بن یوقا: ۵۷:
مهندی بالله اسمعیلی: ۲۵۲:	موسی الکاظم: ۴۰: ۵۴:
مهندی آباد: ۱۷۹:	موسی بن نصیر: ۲۶۶:
مهندیه: ۲۵۲: ۲۶۴:	موسی آباد: ۱۷۶:
مهراج هند: ۲۴۰:	موش: ۱۰۶:
مهران رود: ۷۷: ۷۹: ۸۰: ۱۸۶:	موصل: ۱۰۲: ۱۷۳: ۱۹۴: ۲۰۶:
۲۲۴:	۲۰۷:

موشان: ۴۲: ۸۹: ۷۵: ۹۲: ۱۶۲:	میلان: ۷۹:
۱۶۶: ۱۹۹: ۲۸۵:	میهن: ۱۱۹: ۱۸۵:
میرکله: دروازه: ۷۶:	میسون در: ۶۱:
مومنا یاد: ۱۴۶:	
مومبای: ۲۰۷:	ناحیه: نهر: ۲۱۰:
مؤنر الاستاد: ۱۰۸:	نار: جل: ۲۸۷: ۱۲۹۳:
موقع: ۱۲۰:	ناردین: ۲۵۶:
میافارقین: ۱۰۶: ۲۱۴:	نارمیان: دروازه و محله: ۷۶: ۷۷:
میان رودان: ۱۷۲:	ناشین: ۲۸۱:
میاج: ۸۶: ۱۸۴: ۲۱۷: ۲۲۴:	ناصر خلیفه: ۴: ۲۹:
۲۲۴:	ناصر خسرو: ۱۶۰:
مید: ۷۴:	ناصر الدوله: ۲۸۴:
میدان سلطان: ۲۲۷:	ناصر الدین البیضاوی: ۱۲۴:
میدان نو: ۲۸۴:	ناصره: ۱۸:
میدوم: ۲۷۶:	نافع: ۱۴:
میسان: ۳۹:	نافع بن اسود نمیبی: ۲۱۶:
میسان نهر: ۲۱۴:	نامه: ۶۴:
میجین: ۸۱:	ناهل: ۷:
میشکانات: ۱۲۵: ۱۴۸:	نای: قلعه: ۱۵۹:
میشو: امیر: ۶۶:	نابین: ۵۲: ۷۴: ۱۴۱:
میشکانگاه حرام: ۴: ۵:	نحاس: مدینه: ۳۶۵: ۳۶۶:
میکال: قلعه: ۱۴۴:	نجاشی حبشه: ۵:
میل عبری: ۱۷۵:	نجد: ۲۲: ۲۸:
میلایاد: ۱۷۶:	نجران: ۳۶۸:
میلاد حرم: ۷۲:	نجف: ۹: ۱۶۶: ۱۷۰: ۳۶۷:

نظامی: ۱۹۳:	نعم الدین کبری: ۲۵۸:
نظامیه: ۳۵:	نعم آباد: ۶۳:
نعمان بن منقره: ۴۰:	نجیب الدین جریادقانی: ۷۰:
نعمانیه: ۴۶: ۴۷:	نجیرم: ۱۱۷: ۲۱۷:
نعلشین: ۲۵۶:	نخجوان: ۸۱: ۸۹: ۲۰۰:
نعلشت کوه: ۲۰۰:	نخل: ۱۵۴: ۲۳۵: ۲۶۱:
نعلط: ۲۰۷:	نرثوک: قلعه: ۱۵۴:
نقاره: کوه: ۲۰۲:	نرس: نوره: ۲۱۰:
نقش جهان: ۸۹:	نرس: دیه: ۱۶۶:
نقی: اعلم: ۹۲:	نرگس: مرغزاره: ۱۳۶:
نکسار: ۹۹:	نرماتیر: ۱۴۱:
نهره: ۱۵:	نریهان جهان: بهلولان: ۱۵۲:
نسرود: ۲۷: ۴۹: ۱۶۶: ۲۴۹:	نردبان پایه: ۱۷۶:
۲۶۳: ۲۶۴:	نسا: ۲۱۲:
نمک: دیه: ۱۷۳:	نساز: ۶۵:
نمک لان کوه: ۲۰۰:	نسر کوه: ۲۱۷:
نمل: وادی: ۲۸۸:	نسفت: ۲۶۱:
نمیسور: ۶۹:	نشاک: ۱۳۲:
ننکننگ: ۲۵۸:	نشوی: ۲۸۴:
ننکیاس: ۲۶۱:	نصیر الدین طوسی: ۸۷:
ننه: ۱۴۲: ۱۴۸: ۱۹۹:	نصیبین: ۱۰۶: ۲۲۶:
نهاروند: ۵۲: ۷۴: ۱۷۱: ۲۸۰:	نضیر: ۱۲:
نهر اچان: ۱۷۱:	نظری: ۵۲: ۶۹: ۷۰: ۱۹۹: ۲۰۱:
نهر آیه: ۴۸:	نظام الدین ساوجی: ۱۸۲:
نهر الاسد: ۱۷۱:	

هوشنگ: ۱۹: ۴۰: ۵۴: ۱۰۹:	هفتشویه: ۵۰:
۱۱۲: ۱۲۰: ۱۶۱: ۲۹۱:	حمام الدین تبریزی: ۷۸:
هوشنگ: گریوه: ۱۸۷:	های بنت یحیی: ۶۸: ۱۲۱:
هوشیار: ۹۹:	هیاجان: ۲۲۵:
هول: ۸۴:	هیجان: ۱۲۰:
هولاگو خان: ۸۷: ۶۱: ۱۵۰:	هیدات: ۹: ۴۷: ۵۲: ۵۶: ۷۱:
هولان موران: ۲۱۷:	۱۶۴: ۱۶۵: ۱۹۱: ۲۱۸: ۲۲۱:
هوبین یا هربین: ۲۰۰: ۲۰۴: ۲۰۵:	۲۲۲: ۲۸۰: ۲۸۱:
۲۰۷:	هیشوره: ۶۱:
هیاطیه: ۲۵۹:	هند: ۱۰: ۱۹: ۲۰: ۲۲: ۱۸۶:
هیت: ۴۶: ۲۰۹:	۲۰۴: ۲۰۵: ۲۱۹: ۲۴۰:
هیرک: ۱۱۷: ۱۱۸:	۲۴۴: ۲۴۶: ۲۵۴: ۲۵۹:
هیرک ارژان: ۹۲:	۲۶۲: ۲۹۵:
هیرمند: رجوع کن به هرمند:	هند: بحر: ۱۹۶: ۲۴۱: ۲۴۴: ۲۴۶:
هیرقلش: رجوع کن به هیرقلس:	۲۹۷: ۲۹۶:
هیثم بن عباس: ۲۴۶:	هند: دژ: ۱۷۵:
هیکل: ۶۵:	هندستان: ۲۴۰:
واثق خلیفه: ۴۴: ۱۱۴: ۲۴۴: ۲۴۵:	هندوان: ۸۴:
۲۶۶:	هندویان یا هندیان: ۱۱۰: ۲۸۲:
وادی البدر: ۱۶۹:	هندیجان: ۱۴۰:
وادی الحجارة: ۲۶۵:	هنگامایاد: ۱۷۹:
وادی السباع: ۱۶۶:	هنگامایاد: ۱۰۱:
وادی الصفرا: ۱۶۹:	هینتان: ۱۱۷:
وادی طقوان: ۱۶۹:	مرد عم: ۲۶۴:

وادی الغزال: ۱۶۹:	وسهرجان: ۱۸۴:
وادی القرى: ۱۴:	وشاق: ۶۹: ۷۰:
واسط: ۴۶: ۴۷: ۱۶۷: ۱۷۰:	وشله: ۲۸۵:
۱۷۱: ۲۱۰: ۲۱۴:	وصیف خادم: ۲۵۱:
واسط: کوه: ۲۸۹:	وفاد: ۲۰۵:
واسطه: ۱۸۴:	وقواق یا واقواق: ۲۰۱: ۲۲۹:
واسم: کوه: ۱۹۶:	ولاحجرد: ۱۰۲:
واتحجرد: ۱۵۶:	ولاوران: ۸۷:
واغله: ۲۴۵:	ولج دبه: ۱۶۴:
واقواق: رجوع کن به وقواق:	ولی شالوک: ۲۶۰:
واقصه: ۱۶۶:	ولیان: کوه: ۷۸: ۷۶:
وان: ۱۰۲:	ولید بن مصعب: ۲۵۱:
وانک: ۲۴۶:	ولید بن عبد الملک: ۶: ۱۴: ۲۵۰:
وانه: ۴۱:	۲۵۲:
وحیده: ۱۵:	ولید بن عقیق: ۵۷:
وخش یا وخشاب: ۲۲۸:	وهب بن منبه: ۲: ۱۶:
ورابین: ۵۲: ۵۴: ۵۵: ۱۷۳:	وهسوفان الازدی: ۷۵:
ورانگ یا ورننگ بجز: ۲۱۲: ۲۴۸:	ویسو: ۲۵۶:
۲۵۶:	
ورزان: بجز: ۲۴۱: ۲۴۴:	یاجوج: ۱۰: ۲۴۸: ۲۴۴-۲۴۵:
ورزنه: ۵۱: ۶۴:	۲۵۹: ۲۹۶:
ورزنین: ۵۴:	یارکند: ۲۵۸:
ورتن: دبه: ۱۸۱:	یاسی: ۲۸۴:
ورآوری: ۸۲:	یافت: ۱۹: ۸۴:
وسطان: ۱-۲:	یاقوت: ۲۰۴:

THE GEOGRAPHICAL PART
OF THE
NUZHAT-AL-QULŪB

COMPOSED BY
HAMD-ALLĀH MUSTAWFĪ
OF QAZWĪN
IN 740 (1340)

EDITED BY
G. LE STRANGE

AND PRINTED FOR THE TRUSTEES OF THE
"E. J. W. GIBB MEMORIAL"

LEYDEN: E. J. BRILL, IMPRIMERIE ORIENTALE
LONDON: LUZAC & Co., 46 GREAT RUSSELL STREET,
1915.

Cambridge :
PRINTED BY JOHN CLAY, M.A.
AT THE UNIVERSITY PRESS

(Translations of the three Inscriptions
on the Cover.)

1. Arabic.

"These are our works which prove
what we have done;
Look, therefore, at our works
when we are gone."

2. Turkish.

"His genius cast its shadow o'er the world,
And in brief time he much achieved and
wrought;
The Age's Sun was he, and ageing suns
Cast lengthy shadows, though their time be
short."

(*Kemâlî Pîşîd-zâde*.)

3. Persian.

"When we are dead, seek for our
resting-place
Not in the earth, but in the
hearts of men."

(*Jalâl 'd-Dîn Rûmî*.)

*This Volume is one
of a Series
published by the Trustees of the
"E. J. W. GIBB MEMORIAL."*

*The funds of this Memorial are derived from the Interest accruing
from a Sum of money given by the late MRS GIBB of Glasgow, to
perpetuate the Memory of her beloved son*

ELIAS JOHN WILKINSON GIBB,

*and to promote those researches into the History, Literature, Philo-
sophy and Religion of the Turks, Persians, and Arabs to which, from
his Youth upwards, until his premature and deeply lamented Death
in his forty-fifth year, on December 5, 1901, his life was devoted.*

لَكَ آثَارًا تَدُلُّ عَلَيْنَا • فَانْظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى آثَارِ

"The worker pays his debt to Death;
His work lives on, nay, quickeneth."

*The following memorial verse is contributed by 'Abdül-Hagg Hâmid
Bey of the Imperial Ottoman Embassy in London, one of the founders
of the New School of Turkish Literature, and for many years an
intimate friend of the deceased.*

جمله یاران و قابلہ ایدرکن تطیب
کندی عمرند، وفا گوریدی اول ذات ادیب
کنج ایکن اولش ایدی اوج کاله واصل
نه اولوردی باشش اوله ایدی متر گیب

"E. G. W. GIBB MEMORIAL"

ORIGINAL TRUSTEES.

[JANE GIBB, died November 26, 1904].

E. G. BROWNE,

G. LE STRANGE,

H. F. AMEDROZ,

A. G. ELLIS,

R. A. NICHOLSON,

E. DENISON ROSS,

AND

IDA W. E. OGILVY GREGORY (formerly GIBB),
appointed 1905.

CLERK OF THE TRUST.

W. L. RAYNES,

15, Sidney Street,

CAMBRIDGE.

PUBLISHERS FOR THE TRUSTEES.

E. J. BRILL, LEYDEN.

LUZAC & Co., LONDON.

ABBREVIATIONS USED FOR WORKS QUOTED IN THE FOOT-NOTES

Abu-l-Ghāzi	Edited by Desmaisons, St Petersburg, 1871.
A. F.	Abu-l-Fidā (Reinaud and De Slane).
Aghāni	Kitāb-al-Aghāni (Bulāq, 1868).
Awfi	Lubāb-al-Albāb (E. G. Browne).
Bil.	Blādhuri (De Goeje).
B. L.	Bombay Lithographed Edition of the Nuzhat.
Bakh.	Bukhārī (Krehl).
Dawlat-Shāh	Edited by E. G. Browne.
Dim.	Dimashqi (Mehren).
Dinawari	Edited by Gingas.
Fihrist	Edited by Flügel.
F. N.	Fāris Nāmāh (in <i>J. R. A. S.</i> 1912).
F. N. N.	Fāris Nāmāh Nāsihi (Tihārān, 1895).
Guridāh	Gilb's Facsimile.
Habīb.	Habīb-as-Siyar by Khwārdamir (Bombay, 1857).
Hamidāni	Edited by D. H. Müller.
Hamzah	Edited by Gottwaldt (Leipzig, 1844).
Ibn Baṭṭah	Edited by Deffémery and Sanguinetti.
Ibn Bībī	Edited by Houtsma.
Ibn Jubayr	Edited by Wright (1852).
Ibn Qut.	Ibn Qutaybah, Kitāb-al-Ma'ārif, edited by Wustenfeld.
Idrūt.	Edited by Dozy and De Goeje.
I. F.	Ibn Faqih, edited by De Goeje.
I. H.	Ibn Hāwqal, edited by De Goeje.
I. K.	Ibn Khurdādhbih, edited by De Goeje.
I. R.	Ibn Rustah, edited by De Goeje.
Ist.	Istakhri, edited by De Goeje.
J. N.	Jahān Numā (Constantinople, 1742).
Khal.	Ibn Khallikān, edited by Wustenfeld (Göttingen, 1837).
Khat.	Maqrīzi (Bulāq).
M. al M.	Mishkāt-al-Maṣābiḥ (Bombay, 1295 A.H.).
Mas.	Mas'ūdi, edited by Barbier de Meynard.
Matthews.	Capt. A. N.: translation of M. al M. (Calcutta, 1809).
Muq.	Muqaddasi, edited by De Goeje.
Naf.	Nafahāt-al-Uns, edited by M. Lees (Calcutta, 1850).
Naw.	Nawāwī, edited by Wustenfeld.
Qaz.	Qazwini, edited by Wustenfeld.
Qud.	Qudāmāh, edited by De Goeje.
Qur.	Qurān, edited by Flügel.
Rawzat.	Rawzat-as-Safā by Mirkhwānd (Bombay, 1850).
Shāh Nāmāh	Edited by Turner Macan (Calcutta).
Yaq.	Yāqūt, Mu'jam-al-Buldān (Wustenfeld).
Z. N.	Zafar Nāmāh by 'Alī Yazdī (Calcutta, 1887).

"E. J. W. GIBB MEMORIAL"
SERIES

VOL. XXIII.

*(All communications respecting this volume should be addressed to
G. le Strange, 63 Panton Street, Cambridge, who is the Trustee
specially responsible for its production.)*

"E. J. W. GIBB MEMORIAL" SERIES.

PUBLISHED.

1. *The Bábar-nāma, reproduced in facsimile from a MS. belonging to the late Sir Sâdâr Jang of Hujdarâbâd, and edited with Preface and Indexes, by Mrs Beveridge, 1905. (Out of print.)*
2. *An abridged translation of Ibn Isfandiyyâr's History of Tabaristân, by Edward G. Browne, 1905. Price 8s.*
3. *Al-Khazrafi's History of the Rasûlî Dynasty of Yaman, with introduction by the late Sir J. Redhouse, now edited by E. G. Browne, R. A. Nicholson, and A. Rogers. Vol. I, II (Translation), 1906-07. Price 7s. each. Vol. III (Annotations), 1908. Price 5s. Vol. IV (first half of Text), 1913. Price 8s. Vol. V (second half of Text), in the Press. Text edited by Shaykh Muḥammad 'Atâ.*
4. *Umayyads and 'Abbāsids: being the Fourth Part of Jurjî Zaydîn's History of Islamic Civilisation, translated by Professor D. S. Margoliouth, D. Litt., 1907. Price 3s.*
5. *The Travels of Ibn Jubayr, the late Dr William Wright's edition of the Arabic text, revised by Professor M. J. de Goeje, 1907. Price 6s.*
6. *Yaqût's Dictionary of Learned Men, entitled Irshâd al-arib ilâ ma'rifat al-ashih: edited by Professor D. S. Margoliouth, D. Litt. Vols. I, II, 1907-09. Price 8s. each. Vol. III, part 1, 1910. Price 5s. Vol. V, 1911. Price 10s. Vol. VI, 1913. Price 10s.*
7. *The Tajârîb-i 'Umam of Ibn Miskawayh: reproduced in facsimile from MSS. 3116-3121 of Ayâ Sofiâ, with Prefaces and Summaries by il Principe di Teana. Vol. I, to a.H. 37, 1909; Vol. V, a.H. 284-326, 1913. Price 7s. each. (Further volumes in preparation.)*
8. *The Marzubân-nāma of Sa'du'd-Dîn-i Warâwînî, edited by Mirzâ Muḥammad of Qazwîn, 1909. Price 8s.*
9. *Textes persans relatifs à la secte des Houroufîs publiés, traduits, et annotés par Clément Huart, suivis d'une étude sur la religion des Houroufîs par "Feyleouf Rizâ," 1909. Price 8s.*
10. *The Mu'jam fi Ma'âyiri Ash'âri 'l-'Ajam of Shams-i Qays, edited from the British Museum MS. (Or. 2814) by Edward G. Browne and Mirzâ Muḥammad of Qazwîn, 1909. Price 8s.*
11. *The Chahâr Maqâla of Nizâmî-i Arâgh-i Samarqandî, edited, with notes in Persian, by Mirzâ Muḥammad of Qazwîn, 1910. Price 8s.*
12. *Introduction à l'Histoire des Mongols de Faûl Allah Rashîd al-Dîn, par E. Blochet, 1910. Price 8s.*
13. *The Diwân of Ḥusayn b. Thâbit, edited by Hartwig Hirschfeld, Ph. D., 1910. Price 5s.*
14. *The Ta'rikh-i Guzda of Hamdu'llah Muslawî of Qazwîn. Part I, containing the Reproduction in facsimile of an old MS., with Introduction by Edward G. Browne, 1910. Price 13s. Part II, containing abridged Translation and Indices, 1913. Price 10s.*
15. *The Earliest History of the Bâbîs, composed before 1857 by Hâjji Mirzâ Jûd of Kâshân, edited from the Paris MSS. by Edward G. Browne, 1911. Price 8s.*

16. *The Ta'rikh-i Jahān-gushā of 'Alī 'd-Dīn 'Alā Malik-i Juvaynī, edited from seven MSS. by Mīrza Muḥammad of Qazwīn. Vol. I, 1912. Price 3s. (Vols. II and III in preparation.)*
17. *A translation of the Kashf al-Mahjūb of 'Alī b. 'Uthmān al-Jūshī al-Hujwīrī, the oldest Persian manual of Sūfism, by R. A. Nicholson, 1911. Price 3s.*
18. *Tarikh-i moubarek-i Ghazani, histoire des Mongols de la Djami el-Tévarikh de Fadl Allah Rashid ed-Din, écrite par E. Blochet. Vol. II, contenant l'histoire des successeurs de Tchinkiz Khaghan, 1911. Prix 12s. (Vol. III, contenant l'histoire des Mongols de Perse, sous presse; pour paraître ensuite, Vol. I, contenant l'histoire des tribus turkes et de Tchinkiz Khaghan.)*
19. *The Governors and Judges of Egypt, or Kitāb el 'Umarā' (ei Wulāh) wa Kitāb el-Qudāh of El Kindī, with an Appendix derived mostly from Rus' el Iyr by Ibn Hajar, edited by Rhuvon Gucst, 1912. Price 12s.*
20. *The Kitāb al-Ansāb of al-Sam'ānī. Reproduced in facsimile from the M.S. in the British Museum (Add. 23,855), with an Introduction by Professor D. S. Margoliouth, D. Litt., 1912. Price 1s.*
21. *The Diwāns of 'Abid ibn al-Ahras and 'Āmir ibn al-Tufayl, edited, with a translation and notes, by Sir Charles Lyall, 1913. Price 12s.*
22. *The Kitāb al-Luma' ū l-Taḥawwuf of Abū Nūr al-Sarrāj, edited from two MSS., with critical notes and Abstract of Contents, by R. A. Nicholson, 1914. Price 12s.*
23. *The geographical part of the Nuzhat-al-Qulūb composed by Ḥamd-Allah Mustawfi of Qazwīn, edited by G. le Strange. Price 3s.*

IN PREPARATION.

- An abridged translation of the Ihyā' u 'l-Mulūk, a Persian History of Sistan by Shāh Ḥusayn, from the British Museum M.S. (Or. 2770), by A. G. Ellis.*
- A translation of the geographical part of the Nuzhat-al-Qulūb of Ḥamd-Allah Mustawfi of Qazwīn, by G. le Strange.*
- The Futūḥ Miṣr wa 'l-Maghrib wa 'l-Andalus of Ibn 'Abdī 'l-Ḥakīm (d. a.H. 257), edited and translated by Professor C. C. Torrey.*
- The Qābūs-nāma, edited in the original Persian, with a translation, by E. Edwards.*
- The Diwāns of al-Tufayl b. 'Awf and al-Tirmidh b. Ḥakīm, edited and translated by F. Krenkow. (In the Press.)*
- The Persian text of the Fārs Nāmah of Ibn 'l-Balkhī, edited from the British Museum M.S. (Or. 5983), by R. A. Nicholson and G. le Strange.*
- Extracts relating to Southern Arabia, from the Dictionary entitled Shamsu 'l-'Ulūm, of Nushwān al-Himyari, edited, with critical notes, by 'Azīzu 'd-Dīn 'Ahmad, Ph. D. (In the Press.)*
- Contributions to the History and Geography of Mesopotamia, being portions of the Ta'rikh Mayyārīkīn of Ibn al-Aṣrak al-Fārikī, B. M. M.S. Or. 5803, and of al-A'lāk al-Khaṭira of 'Izz ad-Dīn Ibn Shaddād al-Halabī, Bodleian M.S. Marsh 333, edited by W. Sarsin, Ph. D.*
- The Rāḥat al-'S-Sudūr wa Āyat al-'S-Surūr, a history of the Seljūqs, by Najmu 'd-Dīn Abū Bakr Muḥammad ar-Rūdawndī, edited from the unique Paris M.S. (Suppl. persan, 1314) by Edward G. Browne.*

PREFACE

The present volume contains the text of the third, or Geographical, part of the *Nuzhat-al-Qulūb* which Ḥamd-Allāh Mustawfī compiled in the year 740 (1340).

Of the various chapters in this part dealing with Persia and Mesopotamia I published a summary in the *Journal of the Royal Asiatic Society* for 1902, basing my work on the lithographed edition which appeared in Bombay, in 1894 (A.H. 1311), under the editorship of Mirzā Muḥammad Shīrāzī, surnamed *Malik-al-Kuttāb* (Chief of the Writers). This lithographed edition runs to 260 pages, and contains the whole work, which is divided into an Introduction and three Parts. The Introduction (called *Fātiḥah* or *Muqaddamah*) treats of the spheres, the heavenly bodies, and the elements, followed by a notice of the inhabited quarters of the earth, with an explanation of latitude and longitude, and the division of countries among the seven climes. The First Part (*Maqālah-i-awwal*) deals with the mineral, vegetable, and animal kingdoms. The Second Part (*Maqālah-i-duyum*) treats of man, his nature, faculties, and qualities. The Third Part (*Maqālah-i-Siyyum*) is that which we have now under consideration and, as already said, it treats of geography.

The Bombay edition, though useful, leaves much to be desired in matter of accuracy. There are numerous lacunæ, and the place-names are given at hazard with or without diacritical points. Thus Tawwaj, the celebrated commercial emporium of the early middle-ages in Fārs, figures as *Nūḥ* (Noah); while the city of Ardabīl in Ādharbāyjan is constantly confounded with Irbīl in Upper Mesopotamia. Then again as concerning the rivers of Persia (which for the most part do not find their way to the sea), the Bombay editor states, in turn, that each runs into *Maghārah*

'a cave', when we should read *Maḥazah*, which in the mediæval usage is the name for the Great Desert of Central Persia, now usually called the Kavir. Many other examples might be cited, and in short the Bombay lithograph has been edited with such regrettable carelessness, that a new edition was desirable. It is, however, to be mentioned that the text of two series of chapters in the Third Part has already appeared in print, adequately edited: these being the sections describing 'Irāq 'Arab, 'Irāq 'Ajam, Ādharbāyjān, Mūghān and Arrān, Shīrvān and Gurgistān, which will be found in the *Supplément au Siyasat Nameh* edited by C. Schéfer (Paris, 1897, pp. 141 to 230); with the sections on Māzandarān, Qūmis, and Gilān which are given by B. Dorn in Vol. IV, of his *Muhammedanische Quellen* (St Petersburg, 1858, pp. 81 to 87).

The present edition is based on the Bombay lithograph collated throughout with four MSS (to be noticed presently):— and further, in part, collated with five of the other MSS found in the British Museum, with the five MSS of the Bodleian at Oxford, with the three MSS of the University Library at Cambridge, and with an excellent MS from the Vienna Library which, thanks to the India Office, I was able to borrow. Then further, in the Paris National Library there are half a dozen MSS, all of which I have examined, and of these one indeed has become my chief authority, for it is older by a century than any other copy with which I am acquainted. In the British Museum the oldest MS is one (Add. 16736) said, in Dr Rieu's Catalogue, to have been written before 969 (1652); for completeness and careful pointing, however, the next in date (Add. 7708) is far better, and this, from a photograph, has been collated throughout. The Paris MS to which I have referred (*Anciens Fonds*, 139) is one originally bought by the Minister Colbert; and of this also, through the kindness of M. Blochet, I obtained a Bromide photograph. It was copied in 853 (1449), that is to say, a little more than a century after the time when Mustawfi wrote. Lastly my friend Mr G. Grahame (now H. M. Consul General at Isfahān) was able to buy and send me two MSS from Persia, and these (one a small 4to, the other in 8vo) I have had at my elbow in preparing the text. The 8vo, of which some pages are missing, is dated in the colophon 1119 (1707): the 4to MS is very much older, the

date is wanting, but to judge by the paper and the writing it would appear to have been copied in the 10th (16th) century. These two MSS will ultimately find a resting-place in the Cambridge University Library.

Ḥamd-Allāh Mustawfī composed his Geographical treatise, the *Nuzhat-al-Qulūb*, in 740 (1340) when he had finished writing his History, the well-known *Tārīkh-i-Guzidah*, and, to judge by the form in which it has come down to us, the final draft of the *Nuzhat* was never completed by the author. For in all the older MSS, besides frequent lacunæ and blanks left for distances and dates, there are many headings of articles, with the name of the town in red ink, of which the description has never been written in. In the later MSS, and in the Bombay lithograph, these blanks disappear: the text runs on continuously, articles that lacked all information concerning the places named being omitted without comment. And it must be added, in point of fact, that with the MSS alone as guide, though these are numerous, and some are of quite exceptional excellence, the place-names could not with any certainty have been restored. The reading has in most cases been obtained by a reference to the volumes of De Goeje's *Bibliotheca Geographorum Arabicorum* and to Wüstenfeld's edition of *Yāqūt*. I have also had recourse to the Turkish (printed) text of Ḥājī Khalfah's *Jahān Numā* and to the work in Persian attributed to Ḥāfiẓ Abrū, the Secretary of Timūr, of which there is a good copy in the British Museum, and another, even better-written and older, at the India Office.

The chapter on Fārs, Mustawfī has copied verbatim, but with omissions and changing the order, from the earlier text of Ibn Balkhī called the *Fārs Nāmāh*; and I have published an annotated translation of the Geographical section of this work in the *J. R. A. S.* for 1912. In many cases the *Zafar Nāmāh*, written by 'Alī of Yazd, has been of the utmost use for place-names, these occurring in his description of the campaigns of Timūr. Where Ḥamd-Allāh quotes from Qazwīnī, the Arabic text has been at hand for verification in the edition published by Wüstenfeld. Indeed the whole of our author's last chapter on Wonders and Marvels has been translated from this work of his fellow-townsmen of Qazwīn. He has made abridgements, and often, as will be noted, he mistranslated the Arabic original: one

instance among many is in the account he gives of Qaṣr Shīrīn; and again, the article on the Canal that ran Milk. Ḥamd-Allāh mistranslated also, in quoting many other of his Arabic authorities; notably Ibn Khurdādbih in the description of the Wall of Gog and Magog, and Ibn Ḥawqal in the short account of the Lake of Tinnīs in Egypt.

With regard to the number of variants in our MSS (when no reference to the original authority can be found), it is even as Saint Jerome wrote concerning the texts from which he was translating to produce his Vulgate. In answer to Pope Damasus, who had enquired as to their reliability, Jerome was obliged to confess—*"Si enim Latinis exemplaribus fides est adhibenda, respondeant quibus: tot sunt paene quot codices."* My readings of unverifiable place-names are often as numerous as my MSS: and as an instance the reader may be referred to the name of the post-station at the junction of the highways, four leagues south of Qazwīn, where the southern road to Isfahān and Shīrāz branched from the great eastern highroad to Marv. Tentatively I have read the name Sūmīqān, but there are at least ten other readings, any one of which is as likely as any other to be the true spelling. The same may be said of the numerous lists of villages given in the chapters describing Persian 'Irāq and Ādharbāyjān.

In most cases it has been easy to identify the authority primarily consulted by our author to supplement whatever may have been his personal knowledge of the province he is describing. For the chapter on Rūm (Asia Minor), however, I have sought in vain for the source of Mustawfī's list of cities, and as a consequence the spelling of about a third of the place-names cited is still uncertain. It seems probable that he consulted the Revenue-lists to which he must have had access in his official capacity as Accountant, and these evidently dated from the days of the Saljūq Sultans, whose glory, when Mustawfī wrote, had already waned before the rising power of the Ottoman Turks. Ḥājji Khalfah the Turkish geographer (and bibliographer) of the seventeenth century, who has translated much of the *Nuzhat* in composing his *Jahān Numā*, has unfortunately made no quotations from this chapter in his description of the Asiatic provinces of the Turkish Empire, which he tabulates as matters stood in his own day, when the Ottoman conquest had completely obliterated

the nomenclature of the Saljūq dominion. For an emended text of the paragraph on the Vulture Hills (printed on p. 7. 1) my thanks are due to Sir Albert H. Schindler.

And here, in conclusion, I must add a personal note of explanation. The draft of this preface had been thus far written out, and 128 pages of the text printed off, when, in October 1912, I partially lost my sight: lost it indeed entirely for all purposes of reading, and hence could no longer correct the proofs. With a kindness, in return for which anything that I can say or do is but a poor acknowledgement, my friend Professor E. G. Browne came to my help, and undertook the weary work of proof-reading for the whole of the latter half of the book: and this task was the more laboursome to him in that he has not made oriental geography his special study. I am now debarred by blindness from further work, but I owe to him the great satisfaction that the time spent in preparing this text has not been rendered of no avail by an accident that it was beyond my power, unaided, to have remedied.

While preparing this text for the printers, I took occasion to write out a translation, adding such notes as should identify the places and persons named, and this translation—if the funds of the Gibb Trust admit of it—I hope may before long be published.

G. LE STRANGE.

ERRATA

p. ٢٦٣, l. ٩ for *صالح* read *ساح*

p. ٣٤٠, right hand column l. ١٥ read : ٢٦٤ : ٢٧ : *خليفة* : *ساح*

p. ٣٤٧, right hand column l. ١٥ *dele* : ٢٦٤ : *خليفة* : *صاح (ساح)*